دانشگاه پنجاب، لاهور

قسمت فارسی

پایان نامه

برای دریافت درجهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی

موضوع

تحقیق دربارهٔ احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهوؒ
و
نظری در افکار وی

1039-1102ھ

براهنمائی استاد ارجمند جناب آقای
دکتر محمد بشیر حسین

نگارش

سلطان الطاف علی

سال تحصیلی ۱۴۰۴ هجری / ۱۹۸۳ میلادی



مسجد و دربار حضرت سلطان باہوؒ (۱۰۳۹ھ - ۱۱۰۲ھ)

فهرست مطالب

باب ششم : <u>آثار فارسی حضرت سلطان باھو قدس اللہ سرہ العزیز</u> ۲۳۲-۳۰۰

ـ

اعلام

فهرست مآخذ

فهرست اختصاصات

ر ـ ک	رجوع کنید به
ش	شماره
ص	صفحه ، صلی‌الله علیه و آله وسلم
ع	علیه السلام
م	میلادی ، مرگ یا شهادت
هـ ـ ش	هجری شمسی
هـ ـ ق	هجری قمری

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
نحمده و نصلّی علی حبیبه الکریم .

پیش گفتار

از خدای بزرگ و برتر سپاسگزارم که مرا توفیقی عنایت فرمود رسالهٔ دکتری خودم را تحت عنوان " تحقیق دربارهٔ احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو" و نظری در افکار وی " را بتکمیل رسانده‌ام - اگر توفیق خداوندی و توجه باطنی حضرت سلطان باهو سلطان العارفین رح شامل حال نمیشد باختتام رساندن این کار عظیم برای این بندهٔ ناچیز خیلی دشوار میشد -

اگرچه سعادت بنابرین که بنده افتخار یکی از اخلاف حضرت سلطان باهو" بودن را دارم و علاقهٔ مفرطی باین موضوع داشتم باوجودیکه بسیاری از آثار نامعلوم ایشانرا بارث برده بودم و بعضی ها را توسط اعضای خانوادهٔ خودم بدست آورده بودم معهذا بادشواریهای گوناگون در راه تدوین و ترتیب این رساله مواجه شدم -

ارزش معنوی این کار ظاهر و آشکار است برای اینکه حضرت سلطان العارفین قدس اللّٰه سره العزیز در شبه قارهٔ پاکستان و هند یکی از صوفیان و متفکران بزرگ بودند و در حدود یکصد و چهل رساله در تصوف و عرفان بزبان فارسی بوجود آوردند و تاکنون کتابی جامع تحقیقی در احوال و آثار و افکار شان نوشته شده بود -

در زمان سلاطین دهلی و تیموریان زبان دولتی شبه قاره فارسی بود و بدینجهت همه کتب تاریخی ، ادبی و علمی بفارسی نوشته شد ولی بعد از انقراض دولت اسلامی شبه قاره فرمانروایان انگلیسی بتدریج زبان فارسی را از بین بردند و سیستم آموزشی لرد میکالی (Lord Macaullay) را در شبه قاره رواج دادند ـ در نتیجهٔ آن سیستم تعلیمی کارهای اسلاف و اکابرین ما کم‌کم به بوته فراموشی سپرده شد ـ در نتیجهٔ این عدم توجه به فارسی کسی بپانخواست که دربارهٔ احوال و آثار بزرگانی مثل حضرت سلطان العارفین به تحقیق و تدقیق بپردازد ـ خدا را شکر میکنم که به بنده توفیق ارزانی نمود که شمه ای از دین بزرگانرا ادا کنم و به تحقیق و تدقیق دربارهٔ حضرت سلطان باهو بپردازم و رساله ای پیرامون احوال و افکار و آثار آنحضرت تهیه نمایم ـ

از شیراز و همدان تا هرات و بلخ در ایران و افغانستان گشتم تا آثار مربوط به علویان و اعوانان را پیدا کنم ـ از کتابخانه های دولتی هر دو کشور را در ۱۹۷۵م و ۱۹۷۸م بازدید کردم تا بدانم که اهلبیت مطهرین و اعضای خانواده علویان چرا و چطور و در چه زمان از عرب به ایران آمدند و وارد خراسان شدند و چرا مجبور شدند از هرات هم مهاجرت کرده وارد پنجاب بشوند و نیز اینکه چرا علویان را اعوان هم میگویند ـ

خود احوال زندگانی حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز هم تاکنون در پرده استتار مانده بود ـ همهٔ اینگونه اطلاعات را بدقت تمام جمع آور می کردم

و اطلاعات حاصله را بترتیب تاریخی مرتب ساختم - در سراسر پاکستان هم به کتابخانه های معروف و مهم دولتی و شخصی نیز ، برای این منظور ، مراجعه کردم -

برای آثار حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز بسیاری از کتابخانه های شخصی و دولتی را گشتم و دراینمورد مطالعات پی گیر کردم - بیش از سه هزار و پانصد صفحه از نسخه های خطی را فتوکپی کردم تا مطالعه دقیق و مربوط بعمل آید - در ضمن همین تفحّص و جستجو سه اثر منثور حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز را که تاکنون هیچکس اطلاعی ازانها نداشت ، کشف کردم - تعداد آثار فارسی شان که تاچند سال پیش بیست و هفت گفته میشد ، الان بفضله تعالیٰ به سعی و تلاش بنده به سی جلد رسیده است - بطور مجموعی درین کار تحقیقی و تاریخی و ادبی و عرفانی هشت سال از عمر عزیزم را صرف نمودم -

نسخه ای خطی موسوم به " تواریخ حضرت سلطان باهو " مکتوبه سال ۱۲۹۱هـ را که دارای دستخط سلطان حامد قادری میباشد و از سالهای دراز در پردهٔ اخفا مانده بود بعنایت حق تعالی جلّ شانه از کتابخانه عمومی پنجاب ، لاهور بدست آوردم ناگفته نماند که این نسخهٔ مهم در احوال حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز بعد از مناقب سلطانی در درجه دوم اهمیت قرار دارد - و دانشمندی مثل دکتر لاجونتی را ما کرشنا آنرا اشتباها تالیف فقیر سلطان بخش قادری قرار داده است -

در ضمن احوال حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز علاوه برآن با

چند تا کتاب مهم عربی، فارسی و تاریخی برخورد کردم که بینهایت مورد استفاده قرار گرفت - این کتاب عبارت احتراز :

یکی، فتاوای غیاثی (خطی) مصنفه علی بن ابراهیم، قرن هشتم یا قرن نهم هجری

دوم، انیس الواعظین ، مصنفه ابوبکر سندی، بمبئی ۱۳۰۲ھ

سوم، تاریخ مخزن پنجاب ، مصنفه مفتی غلام سرور، لکهنو ۱۸۷۷م

چهارم، تاریخ الآئمه ، مصنفه سیّد وزیر حسین، لکهنو ۱۹۱۳م

مطالب این رساله بصورت یک مقدمه و هشت باب تنظیم شده است - هریک ازین باب مربوط به بررسی تاریخی دربارهٔ مساکن حضرت قدس الله سره ، احوال، معاصران، خدمات ، انتقال مزار، آثار، سنجش کلام و افکار و تعلیمات حضرت سلطان العارفین است - هر یکی ازین ابواب به فصول مختلف منقسم گردیده است -

مقدمه مربوط به تذکرهٔ صوفیای متقدمین و متاخرین در شبه قارهٔ هندو پاکستان است- سلسله های تصوف در آن کاملاً معرفی شده است -

در باب اوّل برای بررسی تاریخی زمان حضرت سلطان العارفین پنج فصل نوشته شده است - چهار فصل بترتیب در معرفی و تاریخ شورکوت ، مولتان ، جهنگ و گرماراج و فصل پنجم در زمان و محیط حضرت سلطان العارفین آورده شده است - و در آن محل تولد و سکونت حضرت ممدوح را مشخص کرده به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دورهٔ اختصاص داده ام -

باب دوم در احوال حضرت سلطان العارفین است و آن به هفده فصل منفصل

گردیده است - شجرهٔ نسبی حضرت را بتفصیل مورد بحث قرار داده ام و تحقیق درباره اسوانان بعمل آورده ام و نیز اوضاع سیاسی از دورهٔ امیّه تا حملهٔ چنگیز خان مورد مطالعه قرارداده و براثر آن احوال مهاجرت نیاکان حضرت را از عرب و ایران و خراسان به پنجاب بیان نمودم که کسی بآن دراینمورد دقت ننموده است - دربارهٔ حج و زیارات و سیاحت حضرت هم تحقیق بعمل آورده ام - بیشتر از احوال حضرت و خوارق عادات را هم بترتیب تاریخی ذکر نموده ام - شجرهٔ طریقت حضرت کار مهمی بوده است ، و شجرهٔ خانوادهٔ حضرت قدس الله سره العزیز تاحال حاضر بتکمیل رسانده ام - دربارهٔ محل خانقاه مادر و پدر حضرت تحقیق نموده ام و هیچگونه جای شک و تردیدی نگذاشته ام-

باب سوم در معاصران حضرت بسه فصل تقسیم نموده ام و بترتیب تاریخی به ذکر صوفیای معاصر، خلفای معاصر و ادبای معاصر پرداخته ام و دربین ضمن مباحث مربوط - به ملاقات دارا شکوه باآنحضرت قدس الله سره العزیز اطلاعات دقیق و قاطعی آورده ام -

باب چهارم تحت عنوان خدمات علمی و دینی حضرت قدس الله سره العزیز از زمان خود ایشان تاحال به ذکر چهل و چهار خانقاه و بیست و پنج مدرسهٔ دینی پرداخته ام که مراکز مهم فیوضات و علوم از فیضان توجه و از طریقهٔ مسلک حضرت بوجود آمده اند -

باب پنجم در انتقال مزار حضرت قدس الله سره است و در آن بادلائلی باثبات رسانده ام که انتقال مزار بار سوم هم بعمل آمده است -

باب ششم درباره محتویات و معرفی سی کتاب فارسی حضرت ممدوح است و در آن مخصوصاً دربارهٔ سه کتاب که تاکنون نامشخص و ناشناخته بود و بعده افتخار دریافت نمودن آنها را دارم ، معرفی کامل بعمل آورده ام بعلاوه دربارهٔ نسخ خطی سایر آثار حضرت سلطان باهو رح اطلاعات دقیق فراهم آورده ام -

باب هفتم دارای پنج فصل است و در سنجش کلام حضرت قدس الله سره العزیز خیلی پر اطلاع میباشد - در تعیین ارزش معنوی شخصیت حضرت قدس الله سره العزیز بسیار پرارزش است و دربارهٔ سلک وارشادات آنحضرت قدس الله سره العزیز اطلاعات دقیقتی بدست میدهد - ارزش ادبی آثار حضرت خاطره آثار پیر هرات ، عبدالله انصاری رح و شیخ سعدی شیرازی را تازه میسازد - بنظر نگارنده مهمترین ارزش علمی کلام حضرت سلطان باهو رح درایست که آثار شان حاوی اطلاعات گرانبهائی در زمینهٔ فزیک و شیمی و زمین شناسی نیز میباشد - ارزش تاریخی و دینی و فرهنگ اسلامی آثار شان که حدو حسابی ندارد اطلاعاتی هنگفت است -

باب هشتم در شانزده فصل است و تحت عناوین مختلف دربارهٔ تعلیمات و افکار حضرت قدس الله سره العزیز اختصاص دارند -

ناگفته نماند زبان و بیان و املائی که درین رساله بکار برده ام ممزوجی از سبک ایرانی معاصر و سبک سنتی شبه قاره میباشد تا دانشمندان ایران و شبه قاره هندو پاکستان بتوانند آنرا مورد استفاده قرار بدهند -

در پایان از آقای دکتر محمد بشیر حسین رئیس سابق قسمت فارسی و رئیس کرسی

حضرت علی هجویری رح ، دانشگاه پنجاب لاهوررا نهایت امتنان دارم که براهنمائی
دانشمندانه ایشان این کار عظیم را بانجام رسانیدم -

از استاد گرانقدر قسمت فارسی دانشگاه پنجاب ، لاهور جناب آقای دکتر آفتاب اصغر صمیمانه سپاسگزاری می نمایم که باوجود گرفتاریهای گوناگون خود از هیچگونه مساعدت و معاضدت دریغ نفرمودند -

و نیز هدیه سپاس خود را خدمت احباب گرامی و بزرگان عالیقدر مانند:

جناب حضرت سلطان محمد عزیز (مرحوم) ، دربار شریف حضرت سلطان باهورح،

جناب حضرت سلطان غلام باهو ، سجاده نشین درگاه جمعه شریف ، دیره اسمعیل خان ،

جناب حضرت سلطان غلام دستگیر، سجاده نشین درگاه سلطان نور محمد و سلطان محمد نواز
دربار شریف حضرت سلطان باهو رح ،

جناب سیّد گل شاه همدانی پسر سید محمد حسین شاه همدانی، تپه پسران، کوت شاکر، جهنگ،

جناب خلیفه سیّد سلطان شاه ، جیکب آباد (سند) ،

جناب سائین محمد مشتاق ، سجاده نشین درگاه محمد دین برهانی و حضرت جی‌رح، برهان

تقدیم میدارم که نه تنهانسخه های گرانبهای خطی خود را باختیار بنده گذاشتند بلکه در کتابخانه های شخصی خودشان نیز هرگونه همکاری فرمودند و بدینطریق فرصتی بدست آوردم که تحقیقات خود را دربارهٔ احوال و آثار و افکار حضرت سلطان العارفین را بحضور علاقمندان تصوف و عرفان تقدیم کنم که همین مقصود

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره بوده است ـ

ـه کاشکی از قرب او واقف شوی   تا نگردی گرد دنیا در بدر

وادیئی طی کن ز خود نزدیک آ   منزل جانان بجان خود نگر

(حضرت سلطان باهو رح)
دیوان باهوؒ

سلطان الطاف علی
پروفسور و رئیس دانشکده دولتی اوستة محمد
بلوچستان

بنام خداوند بخشاینده مهربان

مقدمه

ملاحظات عمومی دربارهٔ تصوف :

" تصوف کلید عرفان است چنانکه در یکی از مقاله های مجله وحید آمده است :

" عرفان پی بردن به حقیقت از راه اشراق و الهام، این کاوش و تجسس مابین تمام ملل جهان و تمام مذاهب و تمام نژادها از دورترین زمان ها وجود داشته و طرز فکری مشترک است ". [1]

بقرار گفتهٔ مستشرق نکته شناس و پاکباز در عصر حاضر ایمری شیمل (Annemarie Schimmel PROF.) آلمانوی :

" تصوف که بمنزلهٔ یک موج بزرگ معنوی است در سایرادیان جریان دارد - بمفهوم وسیع تری میتوان آنرا از شعور حقیقت مطلق تعبیر

۱- وحید، ژوئن ۱۹۷۶م ،ص ۱۳۸

کرد ـ ولی اگر بخواهید میتوانید آنرا دانش ، نور، عشق یا هیچ

چیز بنامید ».[1] ـ

اصلاً از تخلیق کاینات هجر و فراق میان خالق و مخلوق پیدا شد که عارف رومی رح

(۶۰۴هـ ـ ۶۷۲هـ) بآن هجر و نالهٔ فراق نشان میدهد ـ

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائیها شکایت میکند[2] ـ

این ناله و فریاد روح انسانی برای وصال حق تعالیٰ ست و همین را در اصطلاح تصوف

عشق می گویند و وصال حق را حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سره

العزیز (۱۰۳۹هـ ـ ۱۱۰۲هـ) مقام فقر می گویند:

" ابتدای فقر علم است و انتهای فقر رسیدن ".[3] ـ

این جمله معرفی کامل تصوف است ـ

---

1. Mysticism has been called the " great spiritual current which goes through all religions. In its widest sense it may be defined as the consciousness of the one reality - Be it called wisdom,light, love or nothing".

(Mystical Dimensions of Islam, Carolina(U.S.A.)1975, p.4.)

۲ـ مثنوی معنوی، نولکشور ۱۸۹۳م، ص ۳

۳ـ عین الفقر (خطی) ۱۲۹۲هـ، ۱۲۳ :الف ، مملوکهٔ نگارندهٔ رساله

امام ابو بکر محمد بن اسحق الکلاباذی (م : ۳۹۵ هـ) درین باب یکی از احادیث رسول صلی اللّه علیه وسلم را می آورد که ــــ فرمود رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله وسلّم که از جبرائیل علیه السلام پرسیدم دربارهٔ علم باطن و جواب آمد که این سرّیست از اسرار من که در دل بندهٔ خود می نهم و دگر از مخلوق کسی را در آن علم اطلاع نمی شود [1] ـ

گوئی تاریخ تصوف از خلق کاینات شروع میشود ـ شیخ محمد لاهیجی در مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، اظهار می نمایند که چون مقصود از ایجاد موجودات کاینات معرفت و شناخت موجداست تعالیٰ و تقدس چنانچه در حدیث قدسی آمده که داود پیغمبر علیه السلام از حضرت عزت سؤال نمود: لماذا خلقت الخلق فاوحی اللّه تعالیٰ الیٰ داوٗد " کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق " [2] ـ یعنی اللّه تعالیٰ داوٗد علیه السلام را وحی فرمود: " من خزانه ای مخفی بودم خواستم که شناخته بشوم پس مخلوق را خلق کردم " ـ

قرآن کریم ــ منشای تصوف :

در کتاب کریم جلت عظمته میفرماید:

---

۱ ـ سألت جبریل عن علم الباطن فقال سألت اللّه عزو جلّ عن علم الباطن فقال : هو سرّ من سرّی اجعله فی قلب عبدی لایقف علیه احد من خلقی ـ
ـ کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف ، مصر، ۱۳۵۲هـ/۱۹۳۳م ، ص ۵۹

۲ ـ مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، ۱۳۳۷هـ ، ص ۷

" و نیا فریدم جن و انس را مگر برای آنکه بپرستند مرا یا بشناسند مرا ". [1]

سلطان المفسرین ابن عباس لیعبدون به لیعرفون فرموده است یعنی طبق حدیث قدسی مزبور باید میتوان استنباط کرد که ارادهٔ لیعرفون برای شناخته شدن خود بود - پس وجود تصوف یعنی عشق و علاقه‌ی آدم به معرفت ربوبیت حق تعالیٰ از تخلیق کاینات کاملاً مشهود است -

شرح مسافرت موسیٰ علیه السلام برای ملاقات با خضر علیه السلام که در قرآن کریم نیز آمده نزد اهل تحقیق حاکی از معرفت یا بعبارت دیگر تصوف است - در قرآن کریم آمده است ؛

" و هنگامیکه گفت موسیٰ مر جوانمردش را پیوسته خواهم رفت تا برسم بمحلّ جمع شدن دو دریا یا بروم روزگاری ". [2]

همین طور در آیهٔ دیگری میفرماید:

" پس یافتند بنده‌ٔ از بندگان مارا که داده بودیم او را رحمتی از نزدما و آموخته بودیم او را از نزد ما علمی ". [3]

۱- و ما خلقت الجن و الانس الالیعبدون (الذریت ۵۱ : ۵۶)

۲- و اذقال موسیٰ لفتـه لا ابرح حتّی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا" (الکهف ۱۸ : ۶۰)

۳- فوجدا عبدا" مّن عباد نآ آتینه رحمة مّن عندنا و علّمنه من لدنّا علما" (الکهف ۱۸ : ۶۵)

همهٔ این دوندگی و تکاپوی موسیٰ علیه السلام برای ملاقات بایندهٔ خداتعالیٰ بمنظور کسب علم و حکمت و معرفت حقتعالیٰ بوده چنانکه در قرآن مجید آمده است :

" آنکه بیاموزی مرا از آنچه آموخته شدهٔ برای رسیدن بحق " -[1]

چون حقتعالیٰ با موسیٰ علیه السلام همکلام شد ، موسیٰ علیه السلام عرض نمود :

" گفت ای پروردگار من بنما مرا که بنگرم بتو " -[2]

این هم یکی از مقامات تصوف است که زیرا یکنفر صوفی همواره طالب دیدار خداوندی ست جای دیگر در قرآن کریم وارد شده است :

" و همچنین می نمودیم ابراهیم را عجایب آسمانها و زمین تابوده باشد از یقین کنندگان " -[3]

این آیهٔ نیز تحقیق و جستجو در حقتعالیٰ را آشکار میسازد و بنوعی تصوف است -

و چون طبق قرآن ابراهیم علیه السلام میفرمایند:

" دوست ندارم فروروندگانرا " -[4]

در واقعه ایشان در جستجوی محبوب حقیقی میباشند - و چون آمد:

" بدرستیکه من متوجه گردانیدم وجهم را از برای آنکه بدید آورد آسمانها و زمین را حق گرای و نیستم من از شرک آورندگان " -[5]

١- ان تعلمن ممّا علّمت رشداً (الکهف ١٨ : ٦٦)
٢- قال ربّ ارنی انظر الیک (الاعراف ٧ : ١٤٠)
٣- و کذالک نری ابراهیم ملکوت السمٰوت والارض و لیکون من الموقنین (الانعام ٦ : ٧٦)
٤- لا احبّ الافلین (الانعام ٦ : ٧٧)
٥- انی وجّهت وجهی للّذی فطر السمٰوات والارض حنیفاً وّ مآ انا من المشرکین (الانعام ٦ : ٨٠)

گوئی جستجو و معرفت و خواهش رویت حق از مبادیات تصوف است و در ضمن آن اشاراتی بلیغ در قرآن حکیم بچشم میخورد -

در تاریخ اسلام نخستین کسی از صوفیای کرام معنا ً خود حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللّٰه علیه و آله وسلّم (وصال : ۱۱ هـ) بودند که بخاطر معرفت خدایتعالیٰ در غار حرا به تفکر می پرداختند - حضرت محمد صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم بارز ترین نمونهٔ خلق عظیم بودند بنابرین میتوان گفت که اخلاق نیز جزو مهمی از تصوف می باشد -

فیلسوف انگلیسی برتریندرسل (Bertrand Russell) گفته است :

" دانش ماورای طبیعت یا تلاش همه جانبه برای تفهیم کاینات بوسیلهٔ تفکر و تعمق اساساً در نتیجهٔ اتحاد و تضاد دو انگیزهٔ ناگهانی اساسی که یکی از آنها بسوی دانش مادی و دیگری بسوی دانش معنوی میکشانند ، تکامل یافته است - بعضی از مردم تنها بوسیلهٔ یکی و بعضی دیگر فقط توسط یکی دیگر ازین انگیزه ها به بزرگی رسیده اند " -[1]

ولی حقیقت اینست که اهل تصوف نه فقط خلقت کاینات را بلکه خالق را میشناسند -

---

1. "Metaphysics, or the attept to conceive the world as a whole by means of thought, has been developed, from the first, by the union and conflict of two very different human impulses, the one urging men towards mysticism, the other urging them towards science. Some men have achieved greatness through one of these impulses alone, other through the other alone."

(Mysticism and Logic and Other Essays, London 1921, p.1)

برتریند رسل (Bertrand Russell) قائلست که :

" در اینچنین کاینات مـا اتحاد حقیقی یکنفر صوفی و مردی دانشمند ـ بالاترین درجهٔ رفعت ـ چنانکه من می پندارم، این بلندترین مقام را میتوان در جهان فکر و خیال بدست آورد " ـ [1]

ولی نزد ما تصوف از علم طبیعت و غیرهم لطیف تر است زیرا که آن به وجدان کار دارد و علم طبیعت بآن هیچ سروکاری ندارد ـ

چون آنحضرت صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم نمونهٔ کاملی از تصوف اسلامی بودند در زندگانی و فرمودات شان هیچ علامت رهبانیت را نمی بینیم ـ حقیقت هم همین ست که تصوف حقیقی اسلامی بهزیستی و حسن معاشرت انسان را مورد نظر قرار میدهد ـ بدینجهت تصوف اسلامی از رهبانیت مسیحی و از تصوف بوداتی و غیر اسلامی کاملا سواست ـ

چنانکه مصنف شهیر امریکائی آقای میکائیل ایچ هارت (Michael H. Hart) نیز این امر را قبول دارد که آنحضرت محمد (صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم) برعکس حضرت عیسیٰ (علیه السلام) یک راهبر دنیا و دین بودند ـ [2]

---

1. "In such a nature we see the true union of the mystic and the man of science - The highest eminence, as I think, that it is possible to achieve in the world of thought."

(Mysticism And Logic And Other Essays, p.4)

2. "Further more, Muhammad (unlike jesus)was a secular as well as a religious leader".

The 100, copyright 1978, p.39, Hart Publishing Company Inc.

اصحاب صفه و خلفای راشدین و سائر اصحاب کرام در زمرهٔ نخستین صوفیای اسلام بشمار میروند - پس ازان وقتی خلافت اسلامی مبدل به امارت شد بدعات دنیا بتدریج وارد جامعهٔ اسلامی گشت و در زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان رخنه کرد -

صاحب رسالهٔ قشیریه ابو القاسم قشیری (م : ۴۶۵هـ) می نویسد که چون ظهور بدعات زور گرفت بسیاری از فرقه ها بظهور رسید - در همین موقعه یکی از طبقات اهلسنت که همیشه در ذکر الهی اشتغال داشتند برای خود اصطلاح " اهل تصوف " ابداع نمودند - و این زمان پیش از پایان قرن دوم هجری بود[۱] -

پس روشن شد که تازمان خلفای راشدین تصوف معناً بوده ولی نزدیک به قرن دوم هجری اصطلاحاً هم وارد جامعه شد -

شیخ ابو نصر سراج طوسی رح (م : ۳۷۸هـ) قائلست که در قرآن الفاظ مقربون، سارعین الی الخیرات، صادقین، قانتین، متوکلین، مخلصین، اولیا، ابرار و شاهدین در حق صوفیه بکار رفته است[۲] -

طبق تحقیق مولانا عبدالرحمن جامی رح (م : ۸۹۸هـ/۱۳۹۲م) اولین کسی که لقب صوفی باو داده شد ابوالهاشم (م : ۱۵۰هـ/۷۶۷م) بود[۳] - دکتر آر - ای - نکلسون (R.A. Nicholson) هم اعتقاد دارد که نخستین کسیکه برایش

۱- فی هذه الظرفیة ...... مغایرة و فرقا اذا لحقیقة هی اسرار الشریعة (القشیریة ، مصر ، ۱ : ۱۳)

۲- کتاب اللمع ، مصر ۱۳۲۶هـ ، ص ۱۶

۳- نفحات الانس ، لکهنو ۱۳۲۳هـ ، ص ۳۱

نام صوفی بکار رفت ابوالهاشم بود -[1]

حضرت علی هجویری رح (م : بعد ۴۸۱هـ) میگویند:

" من صفاه الحبّ فهو صاف و من صفاه الحبیب فهو صافی آنکه بمحبت

ممتّا شود صافی بود و آنکه مستغرق دوست شود و از غیر دوست

بری شود صوفی بود و بر مقتضی لغت اشتقاق این اسم را درست

نگردد از هیچ چیزی ازانکه معنی عظیم تر از آن ست - پس

صفا معنی متلالی و ظاهرست " -[2]

زیراکه در لفظ صوفی هم اوصاف صوفی نمی گنجد - حضرت علی هجویری می افزایند:

" پس صوفی آن بود که از خود فانی بود و بحق باقی و از قبضهٔ

طبایع رسته و بحقیقت حقایق پیوسته " -[3]

امام ابو بکر بن ابو اسحاق در کتاب تعرف میگوید که چون ایشان (صوفیه)

باصفات به اهل صفه متصف بودند ، لباس و وضع ظاهری شان هم مثل اصحاب صفه

بود ، پس صفیه (صوفیه) گفته شدند -[4]

---

1. The Selected Poems From Diwan Shams Tabrez,Cambridge,1952,p.xxii.

۲- کشف المحجوب (روی نسخه منقول بهاء الدین زکریارح) ، لاهور ۱۳۸۷هـ،ص ۳۵

۳- ایضاً

۴- " فلما کانت هذه الطائفة بصفة اهل الصفة فیما ذکرنا ولبسهم وزیهم زی اهلها سموا صفیة صوفیة "

کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف ، مصر ۱۳۵۲هـ/۱۹۳۳م ، ص ۷

آقای طارق سلطان در پایان نامه خود میگویند که نزد حضرت باهورح

آنانکه بعد از مشاهده ذات حق تعالیٰ باشعور کامله درس عرفان می دهند صوفیای

کبار هستند و ایشان (حضرت باهو رح) درهم آهنگی جذبه و عقل قائلند[1]-

بنظرش اصلاً طریق حضرت سلطان باهورح در تصوف به مسلک " صحو " گفته آید،

کاملاً درست است -

حضرت سلطان باهو قدس اللّٰه سره العزیز (۱۰۳۹هـ - ۱۱۰۲هـ) میگویند:

" در تصوف چهار حرف است ، ت - ص - و - ف - از حرف " ت "

تصرف کند خود را بسراه مولیٰ جان و مال خود را ، تصرف کند

بارواح حضرت محمد رسول اللّٰه صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم، و از حرف " ص "

صراط المستقیم ، و از حرف " و " وعده خلافی نکند ، و از حرف " ف "

فتح القلوب فناء نفس ، هرکه بدین صفتها موصوف نگردد آنرا صاحب

تصوف نتوان گفت " -[2]

در تمام دنیای اسلام باصوفیای متقدمین همچو:

حضرت خواجه حسن بصری رح (م : ۱۱۰هـ/۷۲۸م)

حضرت حبیب عجمی رح (م : ۱۲۰هـ/۷۳۸م)

---

1. "These people who retain their discourse with normal conscious after mystic experience are higher sufis. He is in favour of 'Healthy Union' of emotion and intellect."

(Relations of individual with God in Sultan Bahu, Thesis, University of Punjab, Lahore 1972, p.86.)

۲- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۳۱ الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

حضرت داؤد طائی رح (م: ۱۶۵ھ / ۷۸۱م)

حضرت رابعه بصری رح (م: ۱۸۵ھ / ۸۰۱م)

حضرت معروف کرخی رح (م: ۲۰۰ھ / ۸۱۵م)

حضرت حارث محاسبی رح (م: ۲۴۳ھ / ۸۵۷م)

حضرت ذوالنون مصری رح (م: ۲۴۵ھ / ۸۵۹م)

حضرت سرّی سقطی رح .. (م: ۲۴۹ھ / ۸۶۳م)

حضرت بایزید بسطامی رح (م: ۲۶۱ھ / ۸۷۴م)

حضرت حمدون قصار رح (م: ۲۷۱ھ / ۸۸۴م)

حضرت سهل بن عبدالله تستری رح (م: ۲۸۳ھ / ۸۹۶م)

حضرت ابو سعید خزاز رح (م: ۲۸۶ھ / ۸۹۹م)

حضرت جنید بغدادی رح (م: ۲۹۷ھ / ۹۰۹م)

حضرت شیخ علی رودباری رح (م: ۳۲۲ھ / ۹۳۳م)

حضرت ابوبکر شبلی رح (م: ۳۳۴ھ / ۹۴۵م) وغیرهم

و باصوفیای متأخرین در همهٔ دنیای اسلام که اسمهای شان درج زیراست بیشتر معروف اند:

شیخ محمدبن یحییٰ ابو نصر سراج طوسی رح (م: ۳۷۸ھ / ۹۸۸م)

شیخ ابو طالب مکّی رح (م: ۳۸۶ھ / ۹۹۶م)

شیخ ابو عبدالرحمن السلمی رح (م: ۴۱۲ھ / ۱۰۲۱م)

شیخ ابو نعیم اصفهانی رح (م: ۴۳۰ھ / ۱۰۳۸م)

شیخ ابو سعید ابی الخیر رح (م: ۴۴۱هـ/ ۱۰۴۹م)

شیخ الاسلام شیخ عبداللّٰه انصاری رح (م: ۴۸۱هـ/ ۱۰۸۸م)

حجة الاسلام امام محمد بن محمد ابو حامد غزالی رح (م: ۵۰۵هـ/ ۱۱۱۱م)

حکیم سنائی غزنوی رح (م: ۵۴۴هـ/ ۱۱۵۰م)

شیخ سید عبدالقادر جیلانی رح غوث الاعظم (م: ۵۶۱هـ/ ۱۱۶۶م)

شیخ فریدالدین عطار رح (م: ۶۱۸هـ/ ۱۲۲۱م)

شیخ شهاب الدین سهروردی رح (م: ۶۳۲هـ/ ۱۲۳۴م)

شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی رح (م: ۶۳۸هـ/ ۱۲۴۰م)

مولانا جلال الدین رومی رح (م: ۶۷۲هـ/ ۱۲۷۳م)

در شبه قارهٔ هندو پاکستان وجود صوفیه را نشان می دهیم که به یمن برکت ایشان

درین شبه قاره هندو پاکستان اسلام نفوذ کرد و جهان اخلاق و زکاوت راه یافت ـ

شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م : ۱۰۵۲ھ) نیز باین امر اشارة می نمایند که

" دیار هندوستان (هند و پاکستان) که مقام خاص عرفا و محبان و

دوستان ست " - [۱]

این امر خیلی شگفت آور است که از همان آغاز طلوع اسلام در عرب اشعهٔ

نور اسلام فوری سرزمین هند و پاکستان را هم منور کرد - صوفیا و در اولیش مسلمان

در ابتدای قرن اول هجری در شبه قارة هند و پاکستان آمدن گرفتند - بعضی در همین

جا متولد شدند و بعضی ها از کشورهای دیگر اسلامی آمدند و در ینجا رحل اقامت

افگندند - در زیر بر سبیل مثال ذکری از ایشان بعمل می آوریم -

حضرت مغیرة بن ابی العاص رض : در سال ۱۵ هجری در زمان خلافت حضرت عمر رض

آن صحابی رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم بامجاهدین صحابه لشکرکشی کردند و شبه

قارة هند و پاکستان را در سند شرف قدوم بخشیدند - [۲]

حضرت مغیرة بن شعبة رض : طبق شاه محمد کبیر داناپوری در سال ۲۷هجری ،

زمان خلافت حضرت عثمان رض بطور سردار قافلة براه آب بهند فرستاده شدند -

---

۱- اخبار الاخیار معه مکتوبات ، لاهور ۱۹۵۷م ، ص ۷

۲- فتوح البلدان ، قاضی اطهر مبارکپوری ، لاهور ، ص ۶۱۲

در مالابار شرق دکن رسیدند - درآن نواح در شهر کالیکت راجه زمورن بردست این طایفه اسلام آورد - راجه زمورن اقرار کرد که او خود بادیگر اهالیان شهر واقعه معجزه شق القمر را مشاهده کرده بود - [1]

حضرت شاهر بن دمر رض در زمان خلافت حضرت علی کرم الله وجهه بسال ۳۸هجری دریں برصغیر آمدند و جهاد کردند - [2]

حضرت حارث بن مرة رض در زمان خلافت حضرت علی کرم الله وجهه بسال ۳۹هجری جهاد کردند و از خراسان تا مکران (وادی هلمند) ملک را فتح کرده آن را بانور اسلام منور ساختند - [3]

حضرت رقیه بنت امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه (ورود هند و پاکستان سال ۶۱هـ)

حضرت رقیه المعروف بی‌بی حاج زوج حضرت مسلم بهمراهی بنات حضرت عقیل (برادر حضرت علی کرم الله وجهه) موسوم به حضرت بی‌بی تاج ، حضرت بی‌بی

۱- تذکرة الکرام تاریخ خلفای عرب و اسلام، نولکشور لکهنو ۱۳۲۳هـ ، ص ۲۴۲

۲- فتوح البلدان ، قاضی اطهر مبارکپوری (مترجمه اردو) کراچی ، ص ۲۱۳

۳- ایضاً

برصغیر میں مسلم فکر کا ارتقاء ، قاضی جاوید ، لاهور ۱۹۷۷م ، ص ۳

حور، حضرت بی‌بی نور، حضرت بی‌بی گوهر و حضرت بی‌بی شهباز حسب فرمان حضرت امام عالی مقام حسین علیه السلام از کوفه مسافرت نموده به هند و پاکستان در لاهور ورود کردند ـ ایشان به " بیبیان پاکدامنان " مشهور هستند ـ راجگان هندو از کرامات حضرت بی‌بی رقیه مسلمان شدند و در لاهور (خیابان ایمپرس کنونی) خانقاه فیض و عرفان و درس رشد و هدایت بازشد ـ هزارها هندو مسلمان شدند و صدها مسلمان حافظ قرآن گشتند[1] ـ

سیّد محمد لطیف مورخ لاهور درین باره هیچ شکی ندارد و می افزاید که سلطان محمود غزنی اطاقهای زیبا و تالارها گرد آن خانقاه پاکدامن بنا کرد[2] ـ

حضرت محمد بن قاسم بن عقیل الشقفی رح (م : ۹۶ هجری)

این مرد مجاهد در ۹۳ هجری سند را فتح کرد و بر دیبل پرچم اسلام

۱ـ تحقیقات چشتی ، مولوی نور احمد چشتی، لاهور ۱۹۶۴م ، ص ۱۸۰ تا ۱۸۳
تاریخ بیبیان پاکدامنان ، مولوی محمد بخش قریشی، لاهور ۱۹۷۹م ، ص ۱۳۹ تا ۱۲۸

۲ـ Lahore, Its history, Architectural Remains and Antiquities, Lahore 1981, p.213.

چون این روایت در مردمان عموم تشهیر یافته است و در چندی از کتب تاریخی هم آورده شده است بیان نمودم ورنه امکان این واقعه بعید از قیاس است ـ
(نگارنده رساله)

اسلام را شناسد[1] طبق میر محمد معصوم (۹۳۳هـ ـ ۱۰۱۹هـ) محمد بن قاسم در ۹۲ هجری عازم سند شده بود ـ[2] در برصغیر هند و پاکستان از قدوم فیضان حضرت محمد بن قاسم مسلمانان پا برجا شدند و موقعیت آنها مستحکم گردید ـ

حضرت مولانا اسلامی رحـ (قرن اول هجری)

طبق محمد عبدالعلیم ندوی ساکن دیبل بود و بردست حق پرست محمد بن قاسم ثقفی اسلام قبول کرد ـ این بزرگ در پیش گاه راجه داهر محاسن و خوبیهای اسلام را بیان کرد ـ[3]

حضرت عبدالرحمن بن العباس الهاشمی رحـ (قرن اوّل هجری)

آقای محمد اسحق بهتی مینویسد که آن تابعی جلیل القدر بود ـ حضرت عبدالرحمن هاشمی تحصیل و حدیث از حضرت ابو هریرة (رض) کرده بود ـ[4] طبق ابن اثیر ابوالحسن علی بن محمد بن محمد (م : ۶۳۰هـ) این مرد پارسا و

۱ـ تذکرهٔ علمای هند (فارسی) مولانا رحمان علی (م ۱۳۲۵هـ)، نولکشور ۱۹۱۳م، ص ۳

۲ـ تاریخ معصومی (ترجمهٔ اردو)، کراچی ۱۹۵۹م، ص ۲۹

۳ـ پاکستان مین فروغ عربی، مقالهٔ تذکرهٔ علمای دیبل، کراچی ۱۹۷۵م، ص ۳۱۲

۴ـ فقهای هند، لاهور ۱۹۷۳م، ص ۱ : ۵۳

محدث از عرب هجرت کرده به سند آمد و تا پایان حیات اینجا ماند -[1] علامه ابو جعفر محمد بن جریر (م : ۳۱۰هـ) صاحب تاریخ طبری واقعات شان را تحت سال ۸۳ هجری نوشته است -[2]

حضرت ابو شیبة جوهری رح (قرن اوّل هجری)

نام و نسب یوسف بن ابراهیم القیمی الواسطی و کنیت ابو شیبه بود - مطابق حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن الحجر العسقلانی (م : ۸۵۲هـ) از فضلای تابعین و زعمای محدثین قرن اول بود - شرف تلمذ و فیضان باطنی از حضرت انس بن مالک صحابی و خادم رسول پاک صلی‌الله علیه و آله وسلم یافته بود -[3] از عرب وارد سند شد و در سال ۹۳ هجری شریک جهاد بود -

حضرت زائد بن عمیر طائی کوفی رح (قرن اوّل هجری)

مولانا محمد اسحق بهتی صاحب فقهای هند متفق است که حضرت زائد کوفی رح از قبیله طی بود و از کبار تابعین قرن اول بود - بطور محدث تحصیل حدیث از

۱- الکامل فی التاریخ ، مصر ۱۲۹۰هـ ، ۳: ۲۲۳-۲۲۵

۲- تاریخ طبری ، کراچی ۱، ۵ : ۳۶۷

۳- لسان المیزان ، دکن ۱۳۳۱هـ ، ٦ : ٤٤٨

صحابه جلیل القدر و کثیر الروایت همچو حضرت عبدالله بن عباس ، عبدالله بن عمر ، جابر بن عبدالله ، ابو هریرة و نعمان بن بشیر رضی الله تعالیٰ عنهم کرده بود ـ[1] طبق علامه عبدالحی لکهنوی این مرد بزرگ ، محدث ، عارف و مجاهده در جهاد مولتان در سال ۹۲ هجری شهادت یافت ـ[2]

(قرن دوم)

حضرت حیدان سندی

این امر برای شبه قاره هندو پاکستان مایهٔ فخر و مباهات است یک بانوی سندی موسوم به حیدان را باحضرت سیدنا علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب (رضی الله تعالیٰ عنهم) بسلک ازدواج منسلک گردید ـ بنابگفته علامه ابو جعفر محمد بن جریرالطبری (م : ۳۱۰هـ) ، قاضی اطهر مبارکپوری و علامه ابوالحسن علی بن محمد بن محمد (م : ۶۳۰هـ) صاحب الکامل فی‌التاریخ از بطن مبارک این بانوی سندی دو پسر از سیّد نا علی (زین العابدین) موسوم به سیّدنا امام زید و سیّدنا عمر بدنیا آمدند ـ[3] علامه ابن عساکر (م : ۵۷۱هـ) نیز متفق است سیّدنا

۱ـ فقهای هند ، لاهور ۱۹۷۳م ، ۱ : ۳۹

۲ـ نزهتة الخواطر ، حیدرآبادسند ۱۳۷٦هـ ، ۱ : ۱۱-۱۲

۳ـ تاریخ طبری ، کراچی ۱۹۷۱م ، ص ۲٦۳
رجال السندوالهند ، بمبی ۱۳۷۷هـ ، ص ۱۰۹
الکامل فی‌التاریخ ، مصر ۱۲۹۰هـ ، ۵ : ۱۰۸

زید بن علی و سیدنا عمر(رضی الله تعالیٰ عنهما) در قرن دوم هجری از جانب مادر سندی الصل بودند.[1]

حضرت عمرو بن مسلم الباهلی رح

طبق مولانا عبدالحی ابن فخرالدین الحسینی (م : ۱۳۴۱ھ) حضرت عمرو تبع تابعی و ثقه رواة الحدیث بود ـ حضرت عمر بن عبدالعزیز (رض) این مرد نکوکار و متقی و پرهیزگار را بعد از محمد بن قاسم فرمانفرمای سند کرده بود.[2] از تبلیغ و ارشاد آن بزرگ راجه های هندوان مسلمان شدند و تمدن اسلامی را اختیار کردند.

حضرت عبدالله بن محمد (بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب)

طبق علامه ابو جعفر محمد بن جریر (م : ۳۱۰ھ) حضرت عبدالله چون در حق خلافت پدر خود با خلیفه منصور از در مخالفت درآمد و وارد سند شدند در حضور آن عالیمقام چهار صد مشائخ و علمای زیدیه[3] جمع شدند.[3]

۱- تاریخ ابن عساکر ، دمشق ۱۳۳۹ھ ، ۲ : ۱۶

۲- نزهة الخواطر ، حیدرآباددکن ۱۹۴۷م ، ۱ : ۳۸

۳- سیدنا زید بن علی (م : ۱۲۲ھ) در علوم دین و فنون شرع متین بر مدارج اجتهاد فائز بودند ـ برمبنای اجتهاد خود مسلک " زیدیه" را آغاز کردند که فرقه معروفی از

(بقیه حاشیه اگلے صفحه پر)

السندی بن شماس رح

طبق تحقیق دکتر مولوی محمد قاسم عبدی السندی بن شماس از قدماء محدثین سند بشمار می آید ـ پدراش از سند هجرت نموده در بصره مسکن گرفتند ـ تحصیل و سماعت حدیث از حضرت عطاء بن ابی رباح و از حضرت امام محمد بن سیرین (م : ۱۱۰ هـ) کرده بود و تازیست خلق خداتعالیٰ را فیضیاب کرد ـ [1]

حضرت اسرائیل بن موسیٰ

مطابق علامه عبدالحی الحسنی (م : ۱۳۴۱ هـ) حضرت اسرائیل اهل بصره بود و بیشتر در شبه قاره هندو پاکستان می آمد و بدین سبب " الهندی"

(حاشیه از صفحهٔ گذشته)

اهل تشیع است ـ این مذهب از عراق تابه یمن اشاعت یافت ـ البته بخلاف شیعان اثنا عشریه این فرقه زیدیه برمسلک معتدل مبنی میشود زیراکه این فرقه به خلفای ثلاثه (حضرت ابو بکر صدیق ، حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذوالنورین رضی الله تعالیٰ عنهم) احترام میگذارد ـ مقلدین این مسلک درین زمان در یمن بتعداد زیادی وجود دارند ـ
(صاحبزاده عبدالرسول ، تاریخ اسلام ، ص ۳۱۵)

۲ـ تاریخ طبری ، کراچی ، ۷ : ۳۲۹ ، ۳۳۳

۱ـ علم حدیث میں سندھ کا حصہ (پایان نامه) دانشگاه حیدرآبادسند جامشورو ۱۴۰۲ هـ مقدمه ، ص ۱۹

نامیده شد مسافرت به هندو پاکستان بغرض تجارت بود ـ تحصیل و سماعت علم حدیث از آئمه حدیث و ثقة تابعین جلیل القدر همچو حضرت امام حسن البصری (م: ۱۱۰ھ) امام محمد بن سیرین (م: ۱۱۰) و وهب بن منبه (م: ۱۱۴ھ) کرده بود ـ امام سفیان بن سعیدالثوری (م: ۱۶۰ھ)، امام سفیان بن عینیه هلالی (م: ۱۹۸ھ)، حسین بن علی الجعفی (م: ۲۰۳ھ) و یحییٰ بن قطعان (م: ۱۹۸ھ) از این عالم و عارف و محدث فیض و رواة حاصل کرد[1] بلکه طبق امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری (م: ۲۵۶ھ) در کتاب جامع بخاری و طبق امام ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (م: ۳۰۳ھ) در سنن نسائی حضرت اسرائیل بن موسیٰ بدو وسیلة بمقام و مدارج شیخ و استاذ شان بشمار می آید ـ[2] شیخ ابو عبدالله محمد بن سعد (م: ۲۱۰ھ) سال وفات آن را ۱۳۰ھ مینویسد ـ[3]

حضرت شیخ ابو حفص ربیع بن صبیح (م: ۱۶۰ھ)

طبق حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن الحجرالعسقلانی (م: ۸۵۲ھ)

۱ـ نزهة الخواطر، حیدرآباد دکن ۱۹۲۷م، ۱: ۲۳-۲۴

۲ـ جامع بخاری، کراچی ۱۳۸۱ھ، ۱: ۱۴: ۵۳۰

سنن نسائی، کراچی ، ۱: ۲۰۸

۳ـ طبقات ابن سعد، کراچی ۱۹۷۱م، ج ۲: ۳۲۰

کنیت ابو حفص و نام و نسب ربیع بن صبیح البصری السعدی است ـ کنیتش ابوبکر هم بود ـ به قبیله بنی سعد تعلق موالاة میداشت [1]ـ

مولانا رحمن علی صاحب تذکره علمای هند ، مولانا محمد اسحق بهتی صاحب فقهای هند ، علامه عبدالحی الحسینی صاحب نزهة الخواطر و مولانا غلام علی آزاد بلگرامی صاحب کتاب ماثر الکرام متفق هستند که شیخ ابو حفص از مشائخ شبه قارهٔ هندو پاکستان بشمار می آید زیراکه آن بزرگ از بصرهٔ هجرت نموده به سند وارد شد و در نواحی یکی از جزائر سند که تاهنوز مشخص نشده است فوت و مدفون گشت [2]ـ

ابن الحجر عسقلانی مینویسد که علمای اصول و آئمه حدیث بر صداقت ، عدالت ، ثقاهت ، صالحیت و تقوی ابو حفص ثنا خوان هستند [3]ـ

۱ـ تهذیب التهذیب ، حیدرآباددکن ۱۳۲۵هـ ، ۳ : ۲۲۷

۲ـ تذکره علمای هند (فارسی) ، نولکشور لکهنو ۱۳۳۲هـ ، ص ۳

فقهای هند ، لاهور ۱۹۷۳م ، ۱ : ۷۲

نزهة الخواطر ، حیدرآباددکن ۱۳۵۰هـ ، ۱ : ۳۲

ماثر الکرام ، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۷۶

۳ـ تهذیب التهذیب ، حیدرآباددکن ۱۳۲۵هـ ، ۳ : ۲۲۷ـ۲۲۸

قـرن سوم

شیخ سندی بن عبدویـه الرازی

بقـول عـلامة ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی (م: ۳۲۷هـ) نامش سهل بن عبدالرحمن است ـ کنیت ابـوالهیشم کلبی ـ در همدان و قـزوین بـر عهدهٔ قـضا هم مانـدهٔ بـود[۱] ـ شیخ سنـدی در تحـصیل عـلوم الحدیث از مشائخ عـراق و مـدینـه منورة استـفادهٔ بـرد ـ مطابق دکتر محمد اسحاق شیخ سندی را مـورخین از محدثین و ثـقات روات متقـدمین بشمار آوردهٔ انـد[۲] ـ دکتـر محمد قاسم عینی در مقالة خود سال وفـات شیخ سنـدی را ۲۱۵هـ تا ۲۲۵هـ قراردادهٔ است[۳] ـ

شیخ عـباس بن السنـدی

قاضی ابـوالمعالی اطهر مبارکپـوری شیخ را از میان رجال سنـد شمردهٔ است[۴] ـ بسیاری از احادیث بـیان کردہ ـ شیخ مـوصوف در کتب تـراجم مـوجود است ـ

۱ـ کتاب الجرح والتـعدیل ، حیدرآباددکن ۱۳۲۰هـ ، ۲ : ۱ : ۳۱۸

۲ـ India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.212.

۳ـ عـلم حدیث مین سنـد هـ کا حصیت ، باب الثالث ، ص ۱۹۸ (پایان نامة دانشگاه حیدرآباد سنـد ۱۳۰۲هـ)

۴ـ رجال السنـد والهنـد ، بمبی ۱۳۷۷هـ ، ص ۱۲۵

شیخ ابو حامد رجاء السندی (م : ۲۲۱ھ)

طبق دکتر محمد اسحق شیخ رجاء یکی از راویان حدیث قرن سوم بود و فرزند غلامی بنام بوحنظل بود - پدران وی با اسیران جنگی ولایت سند به عربستان برده شدند[۱] - بهرطور شیخ امام وقت و استاد حدیث بود - حافظ ابن الحجر عسقلانی (م : ۸۵۲ھ) می نویسد که مطابق امام ابو حاتم رازی شیخ رجاء راستباز بود علامه ابن حبان وی را در زمرهٔ ثقات شمرده است - بقول امام حاکم محمد بن عبدالله (م : ۴۰۵ھ) " رجاء یکی از اراکین استوار حدیث بوده است و از پسماندگان وی حفاظ و محدثین می آیند ".[۲]

شیخ خلف بن سالم الحافظ (۱۶۱ھ - ۲۳۱ھ)

از لحاظ اصل و نسل سندی ست و بلحاظ سکنت بغدادی مخرمی است - طبق دکتر محمد اسحاق مخرمی محله ای از شهر بغداد است که در آن شیخ موصوف زندگی می کرد[۳] - حافظ ابن حجر عسقلانی (م : ۸۵۲ھ) یک کتاب حدیث بنام " مسند " باو نسبت داده است[۴] - علامه ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدای

۱- India's Contribution to Hadith, Dacca 1955, p.209.

۲- تهذیب التهذیب ، حیدرآباددکن ۱۳۲۶ھ ، ۳ : ۲۶۸

۳- India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.207.

۴- تهذیب التهذیب ، حیدرآباددکن ۱۳۲۰ھ ، ۳ : ۱۵۲

چندتا حدیث که ازو مروی شده نقل نموده است -[1]

شیخ ابو عبدالملک محمد بن ابی معشر (۱۶۵هـ - ۲۲۷هـ)

طبق محمد اسحق بهتی وی پسر ابو معشر نجیح بن عبدالرحمن السندی التابعی السندی بود که خیلی استاذ معروف حدیث در سند بود -[2] مطابق امام ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ترمذی (م : ۲۷۹هـ) و علامة ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی (م : ۴۶۳هـ) احادیث بسیار ازو مروی ست -[3]

شیخ ابو حمزة رحـ (زمان : ۲۲۰هـ)

وی از سند بود و در اصفهان مسکن گزید - قاضی اطهر مبارکپوری وی را درمیان رجال سند شمرده است -[4] در اصفهان درس حدیث میداده است -[5]

۱- تاریخ بغداد ، قاهره (مصر) ۱۳۴۹هـ ، ۸ : ۳۲۸

۲- فقهای هند ، لاهور ۱۹۷۳م ، ۱ : ۹۲

۳- جامع ترمذی ، کراچی ۱۳۸۰هـ ، ۱ : ۷۰
تاریخ بغداد ، قاهره (مصر) ۱۳۴۹هـ ، ۳ : ۳۲۷

۴- هندوستان مین عربون کی حکومتین ، کراچی ۱۳۸۷هـ ، ص ۷۳

۵- ایضاً

شیخ ابو نصر السندی (م : ۲۷۵هـ)

طبق امام ابو سعید بن ابوبکر محمد السمعانی (م : ۵۶۲هـ) کنیت آن مرد بزرگ ابوالنصر بوده است ـ نام و نسبش فتح بن عبدالله السندی بود و غلام آزاد کرده ای از آل اخلاف حسن بن حکم بود [1] ـ علمای تاریخ و تراجم آن را از محدثین سند قرار داده است [2] ـ

شیخ احمد بن السندی (م : ۲۷۵هـ)

قاضی اطهر مبارکپوری و علامه ابو بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی نام و نسب آن مرد عالم شیخ احمد بن السندی بن فروخ المطرز البغدادی نوشته اند [3] ـ مصنف کتاب " رجال السندوالهند " و مصنف کتاب " اندیاز کنتری بیوشن ٹو حدیث " و مصنف کتاب " تاریخ الحدیث " شیخ را در طبقه محدثین سند شمرده اند [4] ـ طبق دکتر محمداسحق چون جامه دوزی پیشه آن بزرگ بود بنابرین بنام المطرز معروف بود [5] ـ

۱ـ کتاب الانساب ، لیدن ۱۹۱۲م ، ص ۲۷۸-۲۷۸

۲ـ رجال السندوالهند ، بمبی ۱۳۷۷هـ ، ص ۱۹۱

هندوستان مین عربون کی حکومتین ، کراچی ۱۳۸۷هـ ، ص ۱۵۵

۳ـ رجال السندوالهند ، بمبی ۱۳۷۷هـ ، ص ۵۹

۴ـ هندوستان مین عربون کی حکومتین ، کراچی ۱۹۷۳م ، ص ۱۵۳

۴ـ رجال السنداولهند ، قاضی اطهر مبارکپوری ، بمبی ۱۳۷۷هـ ، ص ۵۹

India's Contribution to Hadith, Dr. M.Ishaq,Dacca, 1955,p.213.

تاریخ الحدیث ، پروفسور عبدالصمد صارم الازهری ، لاهور ۱۹۶۳م

۵ـ India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.213.

شیخ القاسم بن العباس (م : ۲۷۸ھ)

طبق دکتر محمد اسحق شیخ قاسم پسر خالهٔ حضرت ابو معشر نجیح بن عبدالرحمن بود که در سند بنام امام حدیث شهور بود ـ [1] امام بوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی (م : ۴۶۳ھ) مینویسد که شیخ موصوف در ثقاهت ، زهدو فقه خیلی بر مدارج عالی فائز بود ـ [2] دکتر محمداسحاق اتفاق دارد که آن صوفی صافی راوی حدیث ، فقیه و عالم تصوف بود ـ [3]

شیخ داؤد بن محمد (م : ۲۸۰ھ)

مطابق امام ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی(م : ۴۶۳ھ) شیخ موصوف پسر شیخ بن ابی معشر نجیح بن عبدالرحمن السندی بود ـ [4] دکتر محمد اسحاق و مولانا امیر احمد مخدوم العباسی هر دو متفق اند که آن شیخ عالی مقام از فقهای محدثین سند بشمار می آید ـ [5]

۱ـ India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.207.

۲ـ تاریخ بغداد ، قاهره (مصر) ۱۳۴۹ھ ، ص ۴۳۶

۳ـ India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.205.

۴ـ تاریخ بغداد ، قاهره (مصر) ۱۳۴۹ھ ، ۸ : ۳۷۶

۵ـ India's Contribution to Hadith, Dacca, 1955, p.205.

شیخ جیش بن السندی رح (م : ۲۸۰ھ)

طبق دکتر محمد اسحاق آن مرد عارف از مشائخ سند شمرده میشود -[1]

شیخ ابو موسیٰ الدیبلی رح

طبق علامه ابوالفرج بن علی ابن الجوزی (م : ۵۹۷ھ) آن شیخ عارف خواهرزادهٔ شیخ المشایخ سیدنا سلطان ابو یزید طیفور بن عیسیٰ البسطامی رح (م: ۲۶۱ھ) بود -[2] علامه عبدالعلیم ندوی تحقیق نموده است که خانوادهٔ آن بزرگ عالی صفات از دیبل (سند) به بغداد انتقال نموده بود -[3]

شیخ ابن ابی الشوارب رح (م : ۲۸۳ھ)

طبق قاضی اطهر مبارکپوری شیخ ابن ابی الشوارب موسوم به شیخ محمد بن عبدالملک یکی از آن فضلاء و آئمهٔ حدیث اهل عرب بود که در سند سکونت ورزیدند -[4]

۱- INDIA'S CONTRIBUTION TO HADITH, DACCA, 1955, P. 213

۲- صفة الصفوة ، حیدرآباد دکن ۱۳۵۶ھ ، ۴ : ۹۲

۳- تذکره علمای دیبل ، پاکستان مین فروغ عربی ، دانشگاه کراچی ۱۹۷۵م ، ص ۳۱۳

۴- رجال السندوالهند ، بمبی ۱۳۷۷ھ ، ص ۱۸۸

۵- رک : برای توضیحات درین باب : علم حدیث مین سندھ کا حصه ، مولوی محمد قاسم عبدی

پایان نامهٔ دانشگاه حیدرآباد سند ۱۴۰۲ھ

باب الثالث ، ص ۲۶۵ تا ص ۲۶۸

قرن چهارم

شیخ ابو جعفر محمد بن ابراهیم (م : ۳۲۲ھ)

مخدوم امیر احمد العباسی می گویند که تولد آن شیخ در شهر دیبل (سند) اتفاق افتاد -[1] "جزء دیبلی" یکی از تصانیف اوست - مولانا عبدالشهید نعمانی می نویسد که درین کتاب مرویات حضرت عمرو بن حرم صحابی جمع کرده اند - بیست و پنج مکتوب و یک هدایت نامه آنحضور صلی‌الله علیه وآله وسلم بنام حضرت عمرو بن حزم (رض) موجود است - آن هدایت نامه به حضرت عمرو بن حزم (رض) موجود است - آن هدایت نامه به حضرت عمرو بن حزم (رض) موقعه ای فرستاده شده بود که حاکم یمن بود -[2]

طبق قاضی اطهر مبارکپوری سراسر زندگانی شیخ ابو جعفر در مجاورت مکة المکرمة گذشت -[3]

شیخ ابوالعباس احمد بن عبدالله رح (م : ۳۲۳ھ)

٭ طبق آقای عبدالعلیم ندوی و محمد اسحاق بهتی و قاضی اطهر مبارکپوری

۱- سرزمین سهند مین علم حدیث ، مجلة الرّحیم ، حیدرآبادسند ژولیه ۱۹۶۳م

۲- پاکستان مین فروغ عربی ، مقاله ، ابو جعفر دیبلی اور تدوین مکاتیب نبوی صلی‌الله علیه وسلم ، کراچی ۱۹۷۵م ، ص ۳۳۷ - ۳۳۸

۳- رجال السندوالهند ، بمبی ۱۳۷۷ھ ، ص ۲۰۵

آن عارف باصفا در زمرهٔ زهاد و محدثین کاملین می آید - تارک الدنیا ، طالب المولیٰ ، خداترس و خدا رسیده بود - زندگانی را کاملاً در فقر و عبادت و زهد و ریاضت می گزرانید - طبعاً ساده رو ، پشمینه پوش و اکثر برهنه پا می ماند - بنابرین به لقب " الزاهد ، ملقب گشت -[1] طبق امام ابو سعید عبدالکریم بن ابی بکر محمد اسمعانی (م : ۵۶۲هـ) آن شیخ باکمال از بلاد سند مهاجرت نموده به نیشاپور سکنی گزید و مزارش مزارش در حیره است -[2]

شیخ علی بن موسیٰ الدیبلی

مولانا عبدالحلیم ندوی صاحب تذکرهٔ علمای دیبل ، قاضی اطهر مبارکپوری مصنف " رجال السند والهند ، و حکومتهای اعراب در هند ، و پروفسور محمد اسلم نگارندهٔ کتاب " سرمایهٔ عمر ، معتقدند که آن شیخ عالیمقام در قرن چهارم از مشاهیر و مشایخ دیبل (سند) بود -[3]

۱- تذکرهٔ علمای دیبل ، پاکستان مین فروغ عربی ، کراچی ۱۹۷۵م ، ص ۳۱۴-۳۱۵

۲- فقهای هند ، لاهور ۱۹۷۳م ، ۱ : ۹۳-۹۵

رجال السندوالهند ، بمبی ۱۳۷۷هـ ، ص ۵۶-۵۷

۲- کتاب الانساب ، لیدن ۱۹۱۲م ، ص ۲۳۷

۳- تذکرهٔ علمای دیبل ، پاکستان مین فروغ عربی ، کراچی ۱۹۷۵م ، ص ۳۱۶

رجال السندوالهند ، بمبی ۱۳۷۷هـ ، ص ۱۷۸

هندوستان مین عربون کی حکومتین ، کراچی ۱۹۷۳م ، ص ۱۶۲

سرمایهٔ عمر ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۶۱

شیخ ابو جعفر عبدالله ابن بویه (م : ۳۵۰)

طبق شاه عبدالعزیز محدث دهلوی (م : ۱۲۳۹هـ) شیخ ابو جعفر در
شهر منصوره (سند) زندگی میکرد و خطیب جامع مسجد بود[۱] بنا بگفتهٔ پروفسور
محمد اسلم آن شیخ یکی از محدثین ثقه و مشاهیر سند بود[۲]

شیخ ابو العباس محمد الدیبلی الوراق (م : ۳۵۲هـ)

مطابق قاضی اطهر مبارکپوری آن مرد عالی مقام از ثقات محدثین
زهاد متقین ، عالم باعمل و زاهد بیمثل بود[۳] مولانا عبدالعلیم ندوی مینویسد
که بعلت شغل تجارت وی را وراق گفتند[۴]

شیخ ابوبکر احمد بن السندی (م : ۳۵۹هـ)

امام ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی (م : ۳۶۳هـ)

۱ـ بستان المحدثین (ترجمه اردو) ، کراچی ۱۳۲۳هـ ، ص ۱۱۵
۲ـ سرمایهٔ عمر ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۶۷
۳ـ رجال السندوالهند ، بمبئی ۱۳۷۷هـ ، ص ۲۲۶
۴ـ تذکرهٔ علمای دیبل ، کراچی ۱۹۶۱م ، ص ۱۳۵

قرن ششم

حضرت شاه بدیع الدین مدار رح (۴۳۲هـ - ۵۲۸هـ)

آن ولی زمان و قدوة کاملان در حلب متولد شد - نام پدرش سیّد علی بود - مرید حضرت طیفور شامی رح بود و بدستور آنحضرت صلی‌اللّٰه علیه وسلم به هندو پاکستان آمد - سه بار حج کرد و بالآخر در هند به مکن پور سکنی گزید - ضرب المثل بزبان اردو " مرے کو مارے شہ مدار "[1]، درباره او مشهور است - اگر سالک بمقام فنا رسیده باشد شاه مدار رح آنرا بمقام فناء در فناء میرساند -[2]

حضرت سیّد احمد المعروف سخی سرور رح (م : ۵۷۷هـ)

بقول مولوی نور احمد چشتی سید احمد پسر سیّد زین العابدین از عرب وارد برصغیر شد و نزدیک مولتان مقیم شد - مرید حضرت خواجه مودود چشتی رح (م : ۵۲۷هـ) بود - از حضرت خواجه بهاءالدین ملتانی رح هم کسب فیض کرد -[3]

-- مزارش بمقام سخی سرور نزد دیره غازی خان مرجع خلایق است -

۱- مرده را شاه مدار میرساند -

۲- تذکره اولیای پاک و هند، شارب، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۱۸۳

۳- تحقیقات چشتی، لاهور ۱۹۶۴م، ص ۱۹۹

معتقد است که آن شیخ عالم حدیث، زهد و عمل و عبادت و ریاضت معروف بود -[1]

شیخ عبدالرحیم الدیبلی رح

طبق دکتر مولوی محمد قاسم عینی آن شیخ باکمال از مشایخ کبار و فضلای محدثین دیبل (سند) بود -[2]

قرن پنجم

حضرت امیر مسعود بن سپه سالار ساهون بن امیر عطاء الله علوی از نسبش به حضرت محمد بن حنیفه بن حضرت علی کرم الله وجهه میرسد - طبق شیخ عبدالرحمن چشتی مادرش ستر معالی خواهر سلطان محمود غزنوی بود - در اجمیر بسال ۴۰۵ھ تولد شد - وی در همه غزوات باسلطان محمود غزنوی همرکاب بوده بلقب " بالا پیر ،، و بنام " مسعود غازی ،، هم شهرت یافت - خواجه ابو محمد چشتی رح (م : ۴۲۱ھ) از معاصرین حضرت امیر مسعود بود - زندگانی در جهاد اکبر و جهاد

۱- تاریخ بغداد ، قاهره ۱۳۴۹ھ ، ۲ : ۱۸۷

۲- علم حدیث مین سندھ کا حصہ ، پایان نامه دانشگاه سند ۱۳۰۲ھ ، باب الرابع ، ص ۳۵۰

و جهاد اصغر طی نمود و بآن مخلوق خدا را بـه علم و حقایق معرفت آگهی میداد - در ۴۲۲ھ بشهادت رسید و مدفنش بهرائچ است -[۱]

حضرت شیخ اسماعیل لاهوری رح (م : ۴۴۸ھ)

مولوی رحمان علی صاحب تذکرة علمای هند می نویسد که شیخ اسماعیل رح از سادات بخارا بود و در ۳۹۵ھ / ۱۰۰۳م وارد لاهور شد -[۲] مولوی رحمان علی می افزاید که آن عالم محدث و مفسر بود - هزارها مردمان در مجلس وعظ آن شیخ مشرف باسلام شدند -[۳] طبق مولوی نور احمد چشتی حضرت شیخ ، ولی الله بود و بتاریخ ۲۷ رجب عرس او منعقد میشود -[۴]

حضرت شیخ ابوالحسن علی هجویری رح (۴۰۰ھ - بعد ۴۸۱ھ)[۵]

طبق سیّد صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیه حضرت علی هجویری در

۱- مراة الاسرار، لاهور ۱۳۰۲ھ ، ص ۳۳۲

۲- تذکرة علمای هند ، کراچی ۱۹۶۱م ، ص ۲۱۱

۳- ایضاً ، ص ۱۱۱

۴- تحقیقات چشتی، لاهور ۱۹۶۴م ، ص ۱۲۱

۵- بعقیده و تحقیق عبدالحی حبیبی قندهاری (کابلی) وفات حضرت علی هجویری لازماً میان ۴۸۱ھ و ۵۰۰ ھ اتفاق افتاد (مقالات منتخبه مجلة دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب ، مقالة تاریخ وفات داتا گنج بخش علی هجویری رح از عبدالحی حبیبی ،اورینتل کالج میگزین ، فوریه ۱۹۶۰م)

سلک جنیدیه بر دست حضرت ابوالفضل محمد بن الحسن ختلی رح(م : ۴۶۰ھ) بیعت نمودند و کسب فیض فرمودند [1] - بعقیده دکتر محمد شفیع لاهوری (م ۱۹۶۳م) ورود حضرت علی هجویری در لاهور قبل ۴۳۰ھ یا بعد آن سال درست بنظر می آید [2] - مزارش در لاهور مرکز تجلیات و مرجع خلائق است -

تصانیف:

دیوان - این خزینه شعر مفقود است

کتاب فنا و بقا - در مسئله فنا و بقا

اسرارالخلق والمونات - در آداب

الرعایت بحقوق اللّٰه تعالیٰ - در مسائل توحید

کتاب البیان لاهل العیان - در معنی جمع و تفرقه

نحوالقلوب - در مسئله جمع

منهاج الدین - در طریقت تصوف و مناقب اصحاب صفه و سیر منصور حلاج

ایمان - در اثبات اعتقاد مشایخ

شرح کلام منصور -

کشف المحجوب - در تصوف و سلوک

۱- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ، ص ۱ تا ۹

۲- کشف المحجوب ، لاهور ۱۳۹۸ھ ، ص ۵۶

قرن ششم

حضرت شاه بدیع الدین مدار رح (۴۴۲هـ - ۵۲۸هـ)

آن ولی زمان و قدوهٔ کاملان در حلب متولد شد - نام پدرش سیّد علی بود - مرید حضرت طیفور شامی رح بود و بدستور آنحضرت صلی‌اللّٰه علیه وسلم به هندو پاکستان آمد - سه بار حج کرد و بالآخر در هند به مکن پور سکنی گزید - ضرب المثل بزبان اردو " مرے کو مارے شه مدار [1] ،، درباره او مشهور است - اگر سالک بمقام فنا رسیده باشد شاه مدار رح آنرا بمقام فناء در فناء میرساند - [2]

حضرت سیّد احمد المعروف سخی سرور رح (م : ۵۷۷هـ)

بقول مولوی نور احمد چشتی سید احمد پسر سیّد زین العابدین از عرب وارد برصغیر شد و نزدیک مولتان مقیم شد - مرید حضرت خواجه مودود چشتی رح (م : ۵۲۷هـ) بود - از حضرت خواجه بهاءالدین ملتانی رح هم کسب فیض کرد - [3]

--- مزارش بمقام سخی سرور نزد دیره غازی خان مرجع خلایق است -

۱- مرده را شاه مدار میراند -

۲- تذکره اولیای پاک و هند ، شارب ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۱۸۳

۳- تحقیقات چشتی ، لاهور ۱۹۶۴م ، ص ۱۹۹

قرن هفتم

حضرت شاه حسین زنجانی رح (م : ۶۰۳هـ)

طبق مولوی نور احمد چشتی آن صاحب کرامت در ۵۹۷هـ بهمراه حضرت سیّد یعقوب زنجانی المشهور صدر دیوان رح (م : ۶۰۳هـ) وارد لاهور گشت -[۱]
طبق حامد بن فضل اللّه جمالی حضرت معین الدین چشتی رح(م : ۶۳۲هـ) هم در لاهور با شاه حسین زنجانی رح ملاقات کرده بود -[۲]

حضرت خواجه عثمان هارونی رح (م : ۶۱۷هـ)

مفتی ولی محمد شونکی چنین نگاشته است که آن ولی کامل و صوفی اکمل به یازده واسطه به حضرت علی کرم اللّه وجهه میرسد - مولدش هارون (خراسان) نزد نیشاپور) بوده - روزانه ختم قرآن شریف مینمود - تاهفتاد سال ریاضت زیادی کرد - مرشدش حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رح بود -[۳] حضرت معین‌الدین چشتی رح (م : ۶۳۲هـ) را در هارون (نزد نیشاپور ، خراسان) بیعت فرمود -[۴] برصغیر هندو پاکستان را شرف قدوم بخشید و در اواخر عمر به مکه معظمه رفت و همین جا جان بجان آفرین سپرد -

---

۱- تحقیقات چشتی ، لاهور ۱۹۶۴م ، ص ۲۱۵
۲- سیرالعارفین (ترجمه اردو) ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۳
۳- تذکره اولیای هندو پاکستان ، کراچی ۱۹۵۰م ، ص ۲۱ تا ۲۲
۴- سیرالعارفین (ترجمه اردو) ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۲

حضرت شیخ جلال تبریزی رح (م : ۶۲۲ھ)

حضرت شیخ از اولین صوفیه هست که بدوران فرمانفرمائی سلمانان در بنگال آمد - جای تولدش تبریز هست - اوّل از شیخ ابو سعید تبریزی رح بعداً بردست حق پرست حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رح مرید شد - در زمان سلطنت سلطان شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷ - ۶۳۳ھ) به دهلی آمد - طبق اجازالحق قدوسی ملاقات او باحضرت بهاؤالحق زکریا سهروردی رح (م : ۶۶۶ھ) و باحضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رح (م : ۶۳۴ھ) نیز باثبات می رسد - از بدایون به بنگال آمد و بنای خانقاه در دیوه محل (بنگال) نهاد - خیلی پاک باطن و صاحب کرامات بود -[1]

حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی رح (۵۳۳ھ - ۶۳۲ھ)

طبق حامد بن فضل الله جمالی (م : ۹۴۲ھ) خواجه معین الملت والدین محمد محبوب الله در قصبه سنجر (سجز) از ولایت سجستان متولد شد -[2] سیّد صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیه می آورد که آن خواجه والا مقام بانی سلسله چشتیه در برصغیر هندو پاکستان گشت و بیعت و ارشاد از حضرت شیخ عثمان هارونی رح (م : ۶۱۷ھ) در قصبه هارون (نزد نیشاپور) یافت - در محل جیل باحضرت

۱- تذکره صوفیای بنگال ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۱۱۳-۱۳۸

۲- سیرالعارفین (ترجمه اردو) ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱-۲

شیخ محی‌الدین سید عبدالقادر جیلانی رح (م : ۵۶۱ھ) شرف ملاقات و نیاز حاصل کرد -[1]

بنابگفته شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م : ۱۰۵۲ھ) سلطان شهاب الدین غوری

(۵۶۹-۶۰۲ھ) بدوران ورود حضرت خواجه در برصغیر هندو پاکستان در جهاد اسلام

موفق و کامران گشت و تسلط کفار در هند از بین برده شد -[2] مزار مبارک خواجه

در اجمیر شریف مرکز فیوضات روحانی ست -

تصانیف :[3] رسالة در کسب نفس "

رسالة وجودیه

حدیث المعارف

گنج الاسرار

دیوان معین

حضرت شیخ عبدالله کرمانی رح (۵۳۷ - ۶۳۳ھ)

جناب اعجاز الحق قدوسی نقل کرده است که آن شیخ عالی مرید خواجه

معین الدین چشتی رح (م : ۶۳۲ھ) بود - سلسلة چشتیه را در بنگال فروغ داد -

---

۱- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ، ص ۳۵

۲- اخبارالاخیار ، کراچی ۱۹۶۵م ، ص ۵۵

۳- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ، ص ۵۳

مزارش در بهر بهوم در بخش کهستی زیارتگاه عام است [1] -

حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رح (م : ۶۳۴ھ)

جای تولدش قصبه اوش در ماوراء النهر (در شمال بدخشان) است [2] - از سادات حسینی بود - شرف بیعت و تلقین از حضرت خواجه معین الدین چشتی رح (م : ۶۳۲ھ) یافت - مسافرت به غزنین و سمرقند کرد و در بغداد باشیخ شهاب الدین عمر سهروردی رح (م : ۶۳۲ھ) هم دید و بازدید می کرد - در معیت مرشد خود به هند و پاکستان تشریف آورد و بر ارشاد مرشد از اجمیر به دهلی رفت - سلطان شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷ - ۶۳۳ھ) از صحبت آن بزرگ عالی همت استفادة میبرد - سیّد صباح الدین صاحب بزم صوفیه می افزاید که آن خواجه نمونه ای از فقر، جودو سخا، استغناء و صبر و تحمل بود [3] -

تصانیف [4] : دیوان

فوائدالسالکین

۱- تذکره صوفیای بنگال ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۲۵۶

۲- سیرالعارفین (ترجمة اردو) ، حامد بن فضل الله جمالی (م ۹۴۲ھ) ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۵

۳- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹م ، ص ۶۳-۶۹

۴- ایضا ، ص ۶۹

حضرت قاضی حمیدالدین ناگوری رح (م : ۶۴۱هـ)

اسم گرامی محمد المعروف حمیدالدین ، از بخارا بهمراهی پدر خود به دهلی آمد - صاحب کتاب بزم صوفیه نقل می کند که مرید شیخ شهاب الدین عمر سهروردی رح (م : ۶۳۲هـ) بود - تاچهارده سال مجاورت روضهٔ اطهر نبوی صلی‌الله علیه وسلم در مدینه منوره کرد ، پس ازان به مکه معظمه آمد و سه سال آنجاماند - در دهلی از قرب و صحبت خواجه بختیار اوشی کاکی‌رح (م : ۶۳۴هـ) هم مستفیض گشت [1] -

تصانیف [2] : طوالع الشموس ، در شرح ۹۹ اسماء باریتعالی

راحة الارواح ، در سلوک و اسرار

لوائح ، در سلوک

حضرت شیخ بهاؤالدین زکریا سهروردی رح (۵۶۶ - ۶۶۱هـ)

حضرت از قبیله قریش بود - جدش حضرت کمال الدین علی شاه از مکه مکرمه به خوارزم آمد و سپس به مولتان سکنی گزید ، همین جا فرزندش مولانا وجیهه الدین متولد شد که پدر حضرت شیخ بهاؤالدین بود - تولد شیخ در قلعه‌کوت کرور در نواح مولتان (حالا در بخش لیّه می باشد) اتفاق افتاد - طبق سیّد صباح‌الدین

۱- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ ، ص ۸۳-۸۸

۲- ایضاً ، ص ۸۸

آن شیخ عالیمقام حافظ قرآن بود و دیگر علوم را در بخارا بتکمیل رسانده بود ـ تا پنج سال در جوار رسول اکرم صلی‌الله علیه وسلم در مدینه منوره ماند و آنجا علم حدیث از مولانا کمال الدین محمد فراگرفت ـ برای زیارت بیت المقدس و بغداد هم مسافرت نمود ـ[1] حامد بن فضل الله جمالی (م : ۹۴۲هـ) چنین نگاشته است که خرقه خلافت از شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی (م : ۶۳۲هـ) بدست آورده بود و بفرمان مرشد به مولتان آمد و سکنی گزید ـ[2] صاحب کتاب بزم صوفیه حضرت شیخ را در فیاضی ، بردباری ، تواضع و محبت و مودت خیلی معروف می گرداند ـ[3] مفتی ولی محمد شونکی صاحب تذکره اولیای هندوپاکستان سال وفات آن شیخ را ۶۶۶ هجری مینویسد ـ[4]

حضرت مخدوم لعل شهباز قلندر سیوستانی رح (۵۷۳هـ ـ ۶۷۳هـ)

اسم گرامی اش عثمان المعروف لعل شهباز قلندر بود پدرش سیّد کبیر از اولاد حضرت امام جعفر صادق (۸۳هـ ـ ۱۴۸هـ)[5] بود ـ اجدادش از مروند

۱ـ بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ ، ص ۸۹-۱۰۲

۲ـ سیرالعارفین (ترجمه اردو) ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۳۷-۱۳۸

۳ـ بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ ، ص ۱۰۲

۴ـ تذکره اولیای هندو پاک ، کراچی ۱۹۵۰م ، ص ۸۳
سال وصال ۶۶۱هـ مطابق اخبارالاخیار، کراچی ۱۹۶۵م ، ص ۶۵

۵ـ شیعه در اسلام ، علامه سید محمد حسین طباطبائی ، تهران ۱۳۸۹هـ ق ، ص ۱۳۰

(یکی از شوابع هرات) بودند ـ آقای اعجاز الحق قدوسی می نویسد که حضرت مخدوم در مروند متولد شد و همین جا پرورش یافت و تحصیل کرد ـ اجازهٔ بیعت و ارشاد از حضرت بابا ابراهیم قدس سره کسب نمود ـ در دوران سیاحت به برصغیر هندو پاکستان وارد شد و باشیخ شرف الدین بوعلی قلندر رح (۶۰۵هـ ـ ۷۲۴هـ) صحبت داشت.در سیوستان (سند) سکنی گزید و در همین جا مزارش مرجع خاص و عام گشته است ـ[1]

حضرت شیخ صدرالدین عارف (م: ۶۷۴هـ)

طبق سید صباح الدین صاحب کتاب بزم صوفیه فرزند حضرت شیخ بهاوالدین زکریا (۵۶۶-۶۶۱هـ) بود و علوم عقلی و روحانی از پدر خود تحصیل نمود ـ شهزادهٔ محمد پسر غیاث الدین بلبن (۶۶۴هـ ـ ۶۸۶هـ) در زمان آن شیخ عالی تبار بدست مغولان در مولتان شهید شد ـ[2]

حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر رح (۵۸۳هـ /۱۱۸۸م ـ[3] ۶۷۹هـ /۱۲۸۰م)

اسم گرامی مسعود ، لقب فریدالدین المعروف گنج شکر بدست حضرت خواجه

۱ـ تذکرهٔ صوفیای سندهـ ، کراچی ۱۹۵۹م ، ص ۱۹۸-۲۰۳

۲ـ بزم صوفیه ، اعظم گرهـ ۱۳۶۹هـ ، ص ۱۰۶-۱۱۹

۳ـ تاریخ ولادت و وفات شیخ مطابق تحقیق جدیدی آقای محمد آصف خان در تالیف " آکهیا بابا فرید نے " لاهور ۱۹۷۸م ، ص ۱۶-۲۵

بختیار کاکی رح (م : ۶۳۳ھ) بیعت نمود ـ محل تولدش کهوتوال در بخش مولتان باشد ـ سلسلۀ نسبش به حضرت عمر رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہ می رسد ـ پدرش از کابل به لاهور در عهد سلطان شهاب الدین غوری (۵۹۹-۶۰۲ھ) هجرت نمود ـ آن حضرت خواجه کلام پاک را حفظ کرده بود و علم فقه از مولانا منهاج الدین ترمذی فراگرفت ـ

طبق سیر صباح الدین در بغداد باحضرت شهاب الدین سهروردی (م : ۶۳۲ھ) و در بخارا باشیخ سیف الدین باخرزی رح ملاقات کرد ـ در غزنی باامام حدادی رح و در سیوستان باشیخ اوحدالدین کرمانی رح صحبت نمود ـ در بدخشان شیخ عبدالواحد نبیرۀ حضرت ذوالنون مصری رح را زیارت کرد ـ خیلی زیاد ریاضت می کرد و در فقرو فاقه می گذراند ـ مزارش در اجودهن (پاکپتن کشونی) زیادتگاه عام است [1] ـ

تصانیف [2] : راحت القلوب ـ (ملفوظات مرتبۀ حضرت نظام الدین اولیاء رح)

سیرالاولیاء ـ (ملفوظات مرتبۀ بدر اسحاق رح)

حضرت شیخ فخرالدین عراقی رح (م : ۶۸۸ھ)

اسمش شیخ فخرالدین ابراهیم بود و از شیخ شهاب الدین سهروردی

۱ـ بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ، ص ۱۲۰-۱۳۲

۲ـ ایضاً ، ص ۱۳۲

(م : ۶۳۲هـ) بیعت نمود و از فیض صحبت شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی رح(۵۶۶-۶۶۱هـ) هم فیوضات برد - شمار آن حضرت در صوفیای برصغیر هندو پاکستان میشود زیرا که بیشتر زندگی خود را در پاکستان کنونی در مولتان بسر برد -

طبق رئیس احمد جعفری شیخ باکمال در جماعت جولقیان مسافرت و سیاحت نموده از همدان به مولتان آمده بود - مزارش در صالحیه (دمشق) منبع فیوضات روحانی ست -[1]

تصانیف[2] : لمعات

دیوان

حضرت علاءالدین علی احمد صابر کلیری رح (۵۹۲-۶۹۰هـ)

سلسله نسب حضرت علی احمد صابر به سید عبدالقادر جیلانی رح (م:۵۶۱هـ) می رسد - طبق رئیس احمد جعفری کلیر شریف بجهت زیارتگاه آن مخدوم شهری آباد شده است - پیر بیعت حضرت بابا فرید گنج شکر را (۵۸۳-۶۶۷هـ) میگویند -[3]

۱- انوار اولیاء (کامل) ، لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۳۶۱ - ۳۶۷

۲- ایضاً ، ص ۳۶۷

۳- ایضاً ، ص ۳۲۹ - ۳۵۱

حضرت جلال سرخ بخاری (۵۹۵ ـ ۶۹۰هـ)[1]

اسم گرامی جلال الدین لقب جلال سرخ بود ـ سلسله نسبش ازینقرار است ـ سیّد جلال الدین جلال سرخ بن ابی المؤید علی بن جعفر بن محمود بن احمد بن علی اصغر بن عبدالله جعفر بن امام علی نقی ـ از بخارا به بهکر سند آمد ـ آقای اعجاز الحق قدوسی گفته است که آن حضرت جلال سپس به مولتان رفت و از حضرت بهاءالدین زکریا رح (۵۶۶ـ۶۶۱هـ) خرقه خلافت یافت ـ بیشتر زندگانی خود را در اوچ بسر نمود و همین جا مزارش مرجع خلایق است[2] ـ

قرن هشتم

حضرت شیخ بو علی قلندر پانی پتی رح (۶۰۵ـ۷۲۳هـ)

اسم مکرم شیخ شرف الدین و لقب بو علی قلندر بود ـ از خانواده حضرت امام اعظم ابو حنیفه (م : ۱۵۰هـ) بود ـ پدرش که در ۶۰۰هـ از عراق به سرزمین هند و پاکستان وارد شده بود عالم متبحر بود ـ طبق گفتهٔ سیّد صباح الدین

۱ـ ولادت یکم رمضان ۵۹۵هـ مطابق پنجاب ستیتس گزیتیرس (بهاولپور ستیت)
ج ۳۶ الف ، لاهور ۱۹۰۸، ص ۱۶۰ ـ ۱۶۱
وفات ۱۹ جمادی الاوّل ۶۹۰هـ مطابق حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت ، محمد ایوب قادری ، کراچی ۱۹۷۵، ص ۶۵

۲ـ بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ ، ص ۲۳۵ـ۲۵۱

به سال ۶۰۵هـ در پانی پت متولد شد - در اوائل عمر از همه علوم ظاهری بهره ور گشت و تا بیست سال در دهلی در نزدیکی قطب مینار در درس و تدریس اشتغال داشت - وقتیکه در خمخانهٔ تصوف قدم نهاد در عالم سکرو جذب همه کتب علوم و فنون را به دریا انداخت و راه به جنگل برد [1] - مرشد حضرت شیخ مشخص نیست بعضی ها میگویند که بخواجه بختیار کاکی‌رح (م : ۶۳۳هـ) ارادت داشت و بعضی ها میگویند بشیخ نظام الدین اولیاء (م : ۷۲۵هـ) و هیچ یکی ازین دو قول بصحت نرسیده است [2] - طبق صاحب بزم صوفیه سلطان غیاث الدین بلبن (۶۶۴-۶۸۶هـ) و سلطان جلال الدین خلجی (۶۸۹هـ - ۶۹۵هـ) از عقیدتمندان حضرت شیخ بودند - بیشتر قبایل راجپوت بر اثر ارشاد شیخ به اسلام گرائیدند [3] -

تصانیف [4]: مکتوبات بنام اختیارالدین، در معارف و حقایق توحید، ترک دنیا، طلب آخرت و محبت الهی [1] -

حکم نامهٔ شرف الدین، تحقیق نشد که واقعاً مال اوست

۱- بزم صوفیه، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ، ص ۲۳۵-۲۵۱
۲- خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور لاهوری، لکهنو ۱۸۷۳م، ص ۳۲۸
اخبار الاخیار، شیخ عبدالحق محدث دهلوی، کراچی ۱۹۶۵م، ص ۲۷۹
۳- بزم صوفیه، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ، ص ۲۴۰-۲۵۰
۴- ایضاً، ص ۲۵۱

مثنوی کنز الاسرار

رساله عشقیه

حضرت خواجه نظام الدین اولیاء (۶۳۳هـ - ۷۲۵هـ)

اسم مبارک محمد ، القاب محبوب الهی ، سلطان المشایخ ، سلطان الاولیاء ، سلطان السلاطین و نظام الدین اولیاء است -

بعقیده سیّد صباح الدین آن خواجه محبوب الهی سیّد حسینی بود - خانواده اش از بخارا به لاهور آمد و بعدازان ببدایون منتقل شد - مولانا علاءالدین اصولی و مولانا شمس الدین دامغانی در علوم ظاهر اساتذهٔ حضرت خواجه بودند - حضرت بابا فریدالدین گنج شکر رح (۵۸۳-۶۶۷هـ) پیر طریقت او بود - اکثر در فقر و فاقه می ماند - همه فتوحات (نذر و نیاز) روزانه نزدیک غروب درمیان حاجتمندان توزیع می کرد - حضرت امیر خسرو (م : ۷۲۵هـ) مرید محب و از خواص حضرت بود - بی نیاز و مستغنی ازتعلق پادشاهان بود - فیوض و برکات آن خواجه لامتناهی ست - محبت باخلق الله ، جودوسخا ، استغنا و حسن سلوک به مخالفین طریق و دستور حضرت خواجه بود -[1]

ملفوظات[2] : فوائد الفواد (مرتبه حسن سنجری)

۱- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ ، ص ۱۸۰-۲۲۳

۲- ایضاً ، ص ۲۲۳

افضل الفوائد

راحت المحبین

سیر الاولیاء

حضرت امیر خسرو رح (م : ۷۲۵ھ)

اسم گرامی ابوالحسن و مولد آن حضرت پتیالی بود ـ دکتر ظهورالحسن شارب می نویسد که پدرش امیر سیف الدین محمود از امرای هزاره و بلخ بود و در زمان چنگیز خان (۶۰۳ھ/۱۲۰۶م ـ ۶۲۴ھ/۱۲۲۷م) بهند هجرت نموده بدربارشاهی پیوست ـ حضرت امیر خسرو مرید و خلیفه حضرت نظام الدین اولیاء (۶۳۴ھ ـ ۷۲۵ھ) بود ـ [1]

طبق دکتر شارب خسرو رح انسان باکمال بود یکطرف بدربار پادشاه مقرب خاص بود و جانب دیگر هرشب بدربار مرشد حاضر می ماند ـ آن مرد خدا آگاه سپه سالار، موسیقار، صاحب درد و در فن شعر و سخن بمراتب اعلیٰ فائز بود ـ [2]

تصانیف [3]:

راحت المحبین	تحفة الصغر
وسط الحیات	غرة الکمال
بقیه نقیه	قران السعدین

۱ـ دلی کے بائیس خواجه ، دکتر ظهورالحسن شارب ، لاهور ۱۹۶۲م ، ص ۱۵۸-۱۶۲

۲ـ ایضاً ، ص ۱۶۲-۱۶۳

مطلع الانوار	شیرین خسرو
آئینهٔ سکندری	هشت بهشت
تاج الفتوح	نه سپهر اعجاز خسروی
تغلق نامه	خزائن الفتوح
مناقب هند و	

مجموعاً نود و دو کتاب ازو مشهور است -[1]

مطابق حامد بن فضل الله (م : ۹۳۲هـ) صاحب تالیف سیرالعارفین حضرت امیر خسرو رح یکصد و سیزده سال عمر داشت -[2]

سلطان حمیدالدین حاکم قریشی هنکاری رح (۵۷۰هـ/۱۱۷۳م)-(۷۳۷هـ / ۱۳۳۶م)

اسم آن گرامی مرتبت شیخ حمیدالدین کنیت ابو حاکم و لقب سلطان التارکین، در شعر حاکم تخلص میکرد - طبق دکتر انعام الحق کوثر ولادت سلطان حمیدالدین حاکم در کیچ مکران به وقوع پیوست - آن مرد دانا و فقیر تا بیست و یک سال در کیچ مکران (بلوچستان) باعدل و انصاف فرمانفرمائی کرد - ولی در نتیجهٔ تحول فکری سلطنت خود را پشت پا زد و دنیا را ترک گفته با خانوادهٔ خود به لاهور آمد و بردست

۱- دلی کے بائیس خواجه ، دکتر ظهورالحسن شارب، لاهور ۱۹۶۳م ، ص ۱۶۵

۲- سیرالعارفین (ترجمه اردو) ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۸۸

خداشناس و مرد کامل حضرت سیّد احمد توخته رح (م: ۶۰۳ھ/۱۲۰۶م)[1]

که جدّ مادریش هم بود بیعت نمود - در سلوک صوفیه طریقه شطاریه میداشت -

شیخ شهاب الدین سهروردی رح (م: ۶۳۲ھ) را در بغداد دید و بدستور آن شیخ

به مولتان مراجعت کرد و مرید حضرت شیخ رکن الدین سهروردی رح (۶۳۵ھ-۶۹۰ھ)

شده بسلسله سهروردیه پیوست - یکصد و شصت و هفت سال زندگی کرد - مدفنش

بمقام میوسزد ترنده در بخش رحیم یار خان زیارتگاه زائرین است -[2]

تصانیف:[3] بخارا ، در فقه

پنج گنج ، در صرف

گلزار، دیوان فارسی

یکصد و بیست تالیف باو منسوبست ولی فقط دیوان بجای مانده است -

حضرت شیخ ابو الفتح رکن الدین (م: ۷۳۵ھ)

طبق سید صباح الدین شیخ موصوف پسر شیخ صدرالدین عارف مولتانی رح (م: ۶۸۴ھ)

و نوهٔ حضرت شیخ بهاءالدین زکریا رح (م: ۶۶۱ھ) بود - در علوم ظاهری و باطنی

از پدر بزرگ خود کسب فیض نمود - آن صاحب درد و غنا حضرت شیخ با حضرت نظام

الدین اولیاء (م: ۷۲۵ھ) محبت و علاقه زیادی داشت - سلطان علاؤ الدین خلجی

۱- دیوان قلندر شاه ، غلام دستگیر نامی، لاهور ۱۹۶۹م ، ص: ب

۲- تذکره صوفیای بلوچستان، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۲۸ - ۱۳۰

۳- گلزار حاکمی، سلطان حمیدالدین حاکم، مرتبهٔ غلام دستگیر نامی، لاهور ۱۹۳۶م، ص ۵(ه)

(۶۹۵هـ - ۷۱۵هـ) از ارادتمندان او بوده است - سلاطین و مشایخ اکثر برای زیارت می آمدند [1] -

حضرت خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی رح (م : ۷۵۷هـ)

اسم مبارک محمود، نصیرالدین محمود گنج و چراغ دهلی القاب حضرت خواجه بود - جدش شیخ عبداللطیف یزدی از خُراسان به لاهور آمد - پدرش شیخ محمود یحیی در شهر لاهور بجهان آمد و بسن شعور به اوده نقل مکان نمود - حضرت خواجه تعلیم ظاهری را از استادانی فاضل مثل قاضی محی‌الدین کاشانی، مولانا عبدالکریم شیروانی و مولانا افتخارالدین گیلانی بتکمیل رساند -

طبق گفته سید صباح الدین آن خواجه در ترک و تجرید بسر برد و بردست حضرت نظام الدین اولیاء رح (م : ۷۲۵هـ) بیعت نموده بود - دارای صفات درویشانه مانند فقر، صبر و تسلیم و رضا بود [2] -

ملفوظات [3] : خیرالمجالس ، مرتبهٔ مولانا حمید قلندر

مفتاح العاشقین، مرتبهٔ مولانا محب الله

۱- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ ، ص ۲۶۱ - ۲۶۶

۲- ایضاً ، ص ۳۰۹ - ۳۲۳

۳- ایضاً ، ص ۳۲۳

حضرت سراج الدین (اخی سراج) رح (م : ۷۵۸ھ)

طبق مولانا اعجاز الحق قدوسی آن حضرت سلسله چشتیه نظامیه را در بنگال فروغ داد ـ مرید حضرت نظام الدین اولیاء (م : ۷۲۵ھ) بود ـ لقبش " آئینه هند " بوده است ـ مزارش در سعدالله پور زیارتگاه خاص و عام است ـ [1]

حضرت شرف الدین منیری رح (۶۶۱ھ ـ ۷۸۲ھ)

محل تولدش آن منیر شریف در بخش پتنه است ـ خانواده اش از بیت المقدس به پتنه آمد و درآنجا سکنی گزید ـ سلسله نسبش بچهارده واسطه به حضرت امام جعفر صادق (م : ۱۴۸ھ) می رسد ـ مرید شیخ نجیب الدین فردوسی رح بود ـ بنابگفته سید صباح الدین آن مرد عالیمقام بعد از بیعت در طریقت مدتی صحرانوردی کرد و بالآخر بموضع بهار شریف رحل اقامت افگند و تا شصت سال خلق خدا را از سرچشمه فیض خود سیراب کرد ـ سلطان محمد تغلق (۷۲۵ھ ـ ۷۵۲ھ) از ارادتمندان وی بود و سلطان فیروز شاه تغلق (۷۵۲ھ ـ ۷۹۰ھ) را تلقین می کرد ـ علماء و فقها و محدثین و متکلمین در دربار فیض بار آن شاه می آمدند ـ [2]

۱ـ تذکره صوفیای بنگال ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۱۲۳ ـ ۲۱۸

۲ـ بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ، ص ۳۵۰ ـ ۳۷۷

تصانیف[1] : مکتوبات صدی ، مکتوبات دو صدی

مکتوبات بیست و هشت

(ب) ملفوظات[(4)] : معدن المعانی ، منح المعانی

راحت القلوب ، خوان پرنعمت

کنزالمعانی ، مغز المعانی

گنج لایخفیٰ ، موس المریدین

تحفۂ غیبی ، ملفوظ الصغر

و بحرات المحققین -

(ج) دیگر تصانیف[3] : فواید رکنی ، شرح آداب المریدین

عقاید شرفی ، ارشاد السالکین

ارشاد الطالبین ، اجوبه

اوراد فواد ، اوراد اوسط

فواید المریدین ، اجوبه زاهدیه

رسالۂ اشارات ، رسالۂ مکیه

و اوراد کلان -

۱- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ، ص ۳۷۰-۳۷۵

۲- ایضاً ، ص ۳۷۵ - ۳۷۷

۳- ایضاً ، ص ۳۷۷ .

حضرت سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهانگشت رح (۷۰۷هـ - ۷۸۵هـ)[1]

سیّد جلال الدین الملقب به "مخدوم جهانیان جهانگشت" نبیرهٔ سیّد جلال الدین سرخ بخاری رح (۵۹۵هـ - ۶۹۰هـ) بود نسبش به نه واسطه به حضرت امام علی نقی عه (۱۹۵هـ - ۲۲۰هـ) می رسد تحصیلاتش را در اوچ از سیّد محمد بخاری و قاضی علامه بهاءُ الدین و در مکه مکرمه و مدینه منوره از شیخ مکه عبدالله یافعی و شیخ مدینه عبدالله مطریّ فراگرفت -

طبق سید صباح الدین پیر طریقت آن سید، حضرت شیخ ابوالفتح رکن الدین ملتانی رح (م: ۷۳۵هـ) بود - لقب شیخ الاسلام از طرف سلطان محمد تغلق (۷۲۵-۷۵۲هـ) بوی داده شد - سلطان فیروز شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰هـ) تاثیر زیادی یافته بود -[2]

ملفوظات[3]: خزانهٔ جلالی

سراج الهدایه

جامع العلوم

۱- ولادت مخدوم ۷۰۷هـ/۱۳۰۸م طبق لطایف اشرفی، نظام یمنی، دهلی ۱۲۹۹هـ، ص ۳۹۲
وفات مخدوم ۷۸۵هـ/۱۳۸۳م طبق اخبارالاخیار، شیخ عبدالحق دهلوی، دهلی ۱۳۳۲هـ ص ۱۳۳- و طبق حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت، محمد ایوب قادری، کراچی ۱۹۷۵م، ص ۱۸۱-

۲- بزم صوفیه، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ، ص ۳۹۱-۳۳۲

۳- ایضاً، ص ۳۳۲

حضرت سیّد علی همدانی رحـ (۷۱۴هـ - ۷۸۶هـ)

طبق دکتر سیّده اشرف ظفر نام آن سیّد علی است ـ در کشمیر بنام امیر کبیر، میر و بنام شاه همدان مشهور است ، الملقب مرید علی ثانی ـ و مولدش همدان است ـ پدرش سیّد شهاب الدین از نسل حضرت امام علی زین‌العابدین (م ۹۵هـ) بوده است [۱] ـ مقامات سلوک بفیضان صحبت حضرت علاوله سمنانی رحـ (م : ۷۳۶هـ) و شیخ تقی الدین ابو البرکات علی دوستی رحـ (م : ۷۳۴ یا ۷۳۴هـ) طی می نمود و بیعتِ پیر طریقت شیخ محمود مزدقانی رحـ (م : ۷۶۶هـ) بمراتب خاصهٔ فقر برسانند ـ سیّد علی همدانی به سلسلهٔ کبرویه صوفیه مسلک بود [۲] ـ فتوت یا جوانمردی اصل سلسلهٔ کبرویه است که منبع آن حضرت علی کرم اللّه وجهه (م : ۴۰هـ) اند ـ فتوت حاوی سخا، صفا و وفا می باشد [۳] ـ طبق دکتر سیده اشرف ظفر سید همدانی از ۷۳۴هـ تا ۷۵۴هـ سیاحت در جهان و مخصوصاً در بلاد اسلامیه نمود و بیشتر مسیحیان و کفار را مشرف به اسلام فرمود [۴] ـ مزار شاه همدان در کولاب (تاجکستان شوروی) موجود است [۵] ـ ولی این بزرگ عالی تبار را از صوفیای هند و پاکستان می شریم زیراکه دوران

۱ـ سیّد علی همدانی، لاهور ۱۹۷۲م ، ص ۱-۲۰

۲ـ ایضاً ، ص ۲۱-۲۸

۳ـ ایضاً ، ص ۳۱-۳۲

۴ـ ایضاً ، ص ۳۸-۵۴

۵ـ ایضاً ، ص ۸۷

سیاحت بیشتر اوقات در محلّه علاوالدین پوره می گزراند و همین جا زیارتگاه بنام خانقاه معلّی ساخته شد ـ این بارگاه مرکز تبلیغ اسلامی شد ـ پسرش سید محمد همدانی (۷۷۴هـ ـ ۸۵۴هـ) در همین جا کنار رود جهلم تا بیست و دو سال ماند [۱] ـ دربن هیچ شکی نیست که در نتیجهٔ تبلیغ و ساعی حضرت شرف الدین بلبل شاه یا بلال شاه سهروردی (م: ۷۲۷هـ) مرید حضرت سیّد نعمت اللّه ولی ده هزار کشمیری مسلمان شدند ولی از ورود سیّد علی همدانی رحـ همهٔ خطّهٔ کشمیر از صدای لااله الا اللّه محمد رسول اللّه معمور گشت [۲] ـ علامه محمد اقبال لاهوری رحـ (م: ۱۳۵۷هـ/۱۹۳۸م) در ضمن ادای احترام بحضور سیّد علی همدانی رحـ گفت:

سیّد السادات، سالار عجم ـ دست او معمار تقدیر امم [۳] ـ

تصانیف [۴]: در مطالب قرآنی:

۱ـ الناسخ والمنسوخ فی القرآن

۲ـ احکام القرآن

۳ـ تفسیر حروف المعجم

۴ـ شرح اسماء الحسنیٰ

۱ـ سیّد علی همدانی، لاهور ۱۹۷۲م، ص ۱۰۴

۲ـ ایضاً، ص ۱۲۷

۳ـ ~~xxxx~~ جاویدنامه، لاهور ۱۹۳۷م، ص ۱۸۵

۴ـ سیّد علی همدانی رحـ، دکتر سیّده اشرف ظفر، لاهور ۱۹۷۲م، ص ۱۸۹ـ۱۹۳

۵- فرهنگ در مفردات قرآن

در احادیث :

۱- المودة القربی

۲- روضة الفردوس

۳- اربعین امیریه

۴- سبعین فی فضایل امیرالمومنین

در رسالت :

۱- اسناد حلیه حضرت رسول ص

۲- اسرار وحی

۳- انسان الکامل یا روح الاعظم

۴- در اوراد و ادعیه :

۱- اوراد فتحیه

۲- رسالة الاوراد

۳- رساله ذکریه

۴- ادعیه فارسی

تصوف و عرفان :

۱- آداب المریدین

۲- سیرالطالبین

۳- منازل السالکین

فقر و فتوت :

۱- رساله فقریه

۲- رساله فتوتیه

۳- رساله درویشیه

۴- فصل الفقر و بیان حالات الفقراء

۵- صفة الفقراء

اسرار و رموز :

۱- اسرار النقطه

۲- مقتبات

۳- منامیه

۴- همدانیه

۵- داودیه

اخلاقیات :

۱- تلقینیه

۲- منهاج العارفین

۳- مکارم اخلاق

۴- ده قاعده

۵- اعتقادیه

۶- حقیقت ایمان

در اصطلاحات :

۱- اصطلاحات الصوفیه

۲- چهل مقام صوفیه

۳- منازل السالکین

در صحت و طب :

۱- آداب سفره

۲- رسالة در طب

در توبه و انابت :

۱- رسالة التوبة

۲- مرآة التائبین

واردات و خاطرات :

۱- رسالة خواطریه

۲- مناجات

۳ـ واردات امیریه

حکمت عملی و نظری :

۱ـ ذخیرة الملوک

عقل و فراست :

۱ـ فراستنامه

۲ـ عقلیه

۳ـ انسان نامه

گوئی شاه همدان نه فقط عابد و زاهد و مبلغ اسلام بود بلکه در بیشتر علوم و فنون صاحب تصنیف هم بود ـ

قرن نهم

حضرت شیخ نورالحق والدین المعروف شیخ نور قطب عالم (م : ۸۰۸ھ)

طبق تحقیق آقای اعجازالحق قدوسی آن مرد عارف در بنگال سلسلۀ چشتیه نظامیه را فوق العاده ترقی داد ـ تحصیلاتش پیش قاضی حمیدالدین ناگوری فرا گرفت ـ بیعت از حضرتِ شیخ علاء الحق پدر خود کرده بود ـ راجه کیش با او مخالفت ورزید و نگذاشت که تبلیغ اسلام بکند و شیخ را بالواحقین خود بزندان انداخت ـ

در آن قید و بند بشهادت رسید -[1]

تصانیف[2]: ملفوظات

مکاتیب

انیس الغربا

حضرت سیّد اشرف جهانگیر سمنانی رح (م: ۸۰۸ه)

طبق گفته سید صباح الدین سمنان کچهوچهه موضع مولد و مدفن حضرت سمنانی بود - پدرش محمد ابراهیم بادشاه سمنان بود - علوم معقولات و منقولات را در چهارده سالگی تمام کرد - پس از وفات پدر بزرگوار فرمانفرما شد - روزی حضرت خضر علیه السلام را در خواب دید و باجازه مادر خود سلطنت را ترک گفته به سرزمین هندو پاکستان وارد شد و از فیض حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت (م: ۷۸۵ه) بهره یافت - پس به دهلی رفت و گذرش به قصبه بهار شریف افتاد، آنجا در نماز جنازه مخدوم الملک شرف الدین احمد منیری رح (م: ۷۸۲ه) شرکت کرده به بنگاله رفت -[3]

طبق تحقیقات سیّد صباح الدین حضرت سید شرف جهانگیر سمنانی رح در بنگال حضرت شیخ علاءالدین علاء الحق بن اسعد لاهوری بنگالی رح را بعنوان پیر طریقت اختیار نمود و دوازده سال در خدمت مرشد ماند - لقب جهانگیر از مرشد عطا

۱- تذکره صوفیای بنگال، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۳۸۵

۲- ایضاً

۳- بزم صوفیه، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ه، ص ۲۳۱-۲۶۰

شده بود ـ هزارها کافر در نتیجهٔ تبلیغ آن سیّد مشرف بالسلام شد ـ باری یک برهمن با پنج هزار شاگرد خود در خدمت آن سیّد والا آمد و اسلام قبول کرد ـ[1]

تصنیفات[2]: بشارت المریدین

مکتوبات اشرفی

لطایف اشرفی مرتبهٔ نظام الدین یمنی

مکتوبات

حضرت سیّد محمد گیسو دراز رح (۷۲۱هـ ـ ۸۲۵هـ)

اسم گرامی سیّد محمد ، کنیت ابوالفتح ، القاب صدرالدین ولی الاکبر الصادق ، المعروف خواجه بنده نواز و خواجه گیسو دراز ـ سلسله نسبش به حضرت امام حسین علیه السلام (۴هـ ـ ۶۱هـ) می رسد ـ پیر طریقت آن سیّد ، حضرت شیخ نصیرالدین چراغ دهلی (م ۷۵۷هـ) بود ـ طبق سیّد صباح الدین مورث اعلای آن سیّد از هرات به دهلی آمدند و در همین جا و آنحضرت بدنیا آمدند ـ پدرش سید یوسف حسینی بسال ۷۳۱هـ در دولت آباد فوت کرد ـ بیشتر زندگی خود را در گلبرگه (دکن) بسر برد ـ سلطان فیروز بهمنی (۸۰۰هـ ـ ۸۲۵هـ) برای آن سیّد می آمد ـ مدفن او در گلبرگه است ـ[3]

۱ـ بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹هـ ، ص ۳۶۰-۳۶۹

۲ـ ایضاً ، ص ۳۶۹

۳ـ ایضاً ، ص ۳۸۳-۵۱۰

تصانیف[1]: ملتفظ ، تفسیر کلام پاک برنگ صوفیانه

تفسیر کلام پاک ، بطرز تفسیر کشافه (پنج پاره)

حواشی کشاف ، شرح مشارق ، ترجمه مشارق ،

معارف ، در شرح عوارف المعارف

ترجمۀ معارف ، در شرح عوارف در فارسی

شرح تعرف ، در شرح تعرف الکلاباذی

شرح آداب المریدین (عربی) در شرح تصنیف ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی

شرح آداب المریدین (فارسی)

شرح فصوص الحکم ، شرح تمهیدات عین القضاة همدانی

ترجمۀ رسالۀ قشیریه (فارسی) ، فطائرالقدس

رسالۀ استقامت الشریعت بطریقة الحقیقت

ترجمۀ رسالۀ شیخ محی الدین ابن العربی

رسالۀ سیرالنبی صلی‌اللّه علیه وسلم

شرح فقۀ اکبر (عربی و فارسی)

حواشی قوت القلوب مصنفه ابی طالب محمد بن ابی الحسن بن علی

اسماء الاسرار (در توحید ، تجرید و تفرید)

ملفوظات مرتبۀ سیّد محمد کبیر پسر سید گیسودراز رح

دیوان (غزلیات و رباعیات)

۱- بزم صوفیه ، اعظم گڑھ ۱۳۶۹ھ ، ص ۵۱۰-۵۱۲

صوفیای متاخرین در برصغیر

قرن دهم

حضرت سید غوث گیلانی رح (۸۸۷هـ ـ ۹۲۳هـ)

مخدوم شیخ محمد غوث بن سید شمس الدین بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبدالوهاب بن سید عبدالقادر جیلانی بغدادی رح در حلب (شام) متولد و در ۸۸۷هـ/۱۴۸۲م به اوچ شریف تشریف فرماشد ـ آقای محمد دین کلیم مینویسد که در شعر آن حضرت سید قادری تخلص می کرد ـ[1] طبق مرزا محمد اختر سلطان سکندر لودی (۸۹۴هـ/۱۴۸۹م ـ۹۲۳هـ/۱۵۱۷م) مرید حضرت سید غوث بود ـ در سلسله قادریه پیرطریقت معروف بوده است ـ[2] در اوچ مزارش زیارتگاه خاص عام است ـ پسرش سید عبدالقادر ثانی (م: ۹۴۰هـ/۱۵۳۳م) شیخ نامور گذشته است ـ[3]

حضرت مولانا شیخ جمالی رح (۸۶۲هـ ـ ۹۴۲هـ)

نام اصلی اش حامد بن فضل الله بود ـ پیر طریقت آن حضرت شیخ سماء الدین کنبوه ملتانی رح (م : ۹۰۱هـ) بود ـ طبق پسر سید حسام‌الدین راشدی در مقدمه کتاب سیرالعارفین شیخ جمالی رح در گجرات فوت کرد و مدفنش در دهلی

۱ـ تذکره مشایخ قادریه ، لاهور ۱۳۹۵هـ ، ص ۱۲۵

۲ـ تذکره اولیای هند ، دهلی ۱۹۵۴م ، ص ۳۲۰-۳۲۱

۳ـ تذکره مشایخ قادریه ، لاهور ۱۳۵۹هـ ، ص ۱۲۶

بمقام خواجه قطب الدین ساخته شده است [1] ـ

دکتر شارب مینویسد که جمالی شاعر بلند سخن عالم و جید بود و در سلوک بسلک چه سلسلهٔ سهروردی مسلک بود در اغلب بلاد اسلامیه سیاحت کرد ـ این شعر جمالی زبان زد عام است :

موسیٰ ز هوش رفت بیک پرتو صفات ـ توعین ذات می نگری در تبسمی [2] ـ

تصانیف [3] : سیرالعارفین

مراة المعانی

حضرت شاه عبدالرزاق جهجهانه رح (۸۳۲هـ - ۹۴۹هـ)

مرید شیخ محمد حسن رح (۸۳۹هـ - ۹۴۳هـ) و از مشائخ سلسلهٔ قادریهٔ بود صاحب حال و کمال بود ـ طبق شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م : ۱۰۵۲هـ) مریدان و خلفای حضرت جهجهانه در لودیانه و سراسر پنجاب بسیار اند [4] ـ طبق دکتر شارب او در مجاهده و عبادت مرد کامل بود و همیشه تلقین به ذکر الهیٰ می کرد [5] ـ

۱ـ سیرالعارفین ، لاهور ۱۹۷۶م ، مقدمه ص ٦٧

۲ـ تذکره اولیای پاک و هند ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۲۳۱ - ۲۳٦

۳ـ ایضاً ، ص ۲۳٦

۴ـ اخبارالاخیار ، کراچی ۱۹۶۵م ، ص ۲۸۸-۲۸۹

۵ـ تذکره اولیای پاک و هند ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۲۳۲-۲۳۳

حضرت سیّد بهاوٌالدین گیلانی المعروف بهاول شیر قلندر (م : ۹۷۳هـ)

فرزند سید محمود سید علاوٌ الدین معروف ابن زین العابدین بن سید صبح الدین بن سید صدرالدین بن سید ظهیرالدین بن سید شمس العارفین بن سید موس بن سید مشتاق بن سید علی بن سید صالح بن سید عبدالرزاق بن حضرت پیران پیر سید عبدالقادر جیلانی رح بود -[1]

طبق مرزا محمد اختر دهلوی آن سیّد در علوم ظاهر و باطن باکمال بود و در محبت خداوندی مستغرق می ماند - پدرش از بغداد به بدایون (هند) آمد - بعد از وفات پدر زیاد ریاضت و چله کشی کرد و از بدایون به حجرۀ کنونی (ساهیوال، پاکستان) منتقل گردید - وصالش در زمان اکبر اعظم (۹۶۳هـ/۱۵۵۶م - ۱۰۱۲هـ/۱۶۰۵م) اتفاق افتاد و مزارش در حجرۀ شاه مقیم رح (۱۰۰۸هـ - ۱۰۵۵هـ) مرجع خلایق است -[2] حضرت محمد مقیم محکم الدین فرزند حضرت سیّد ابوالمعالی ابن سیّد محمد ابن سیّد بهاوٌ الدین بهاول شیر گیلانی بود که در سلسلۀ عالیه قادریه زیاد خدمت نموده است -[3] بعلت مدفن بودن حضرت محمد مقیم اینجا به حجرۀ شاه مقیم مشهور و معروف گردیده است -

---

۱- حدیقة الاسرار فی اخبار الابرار، ص ۱-۳

۲- تذکرۀ اولیای هند، دهلی ۱۹۵۳م ، ص ۳۲۴-۳۲۵

۳- حدیقة الاسرار فی اخبار الابرار، ص ۵۰

حضرت شیخ سلیم چشتی رح (۸۹۷هـ - ۹۷۹هـ)

نام آن حضرت شیخ سلیم و تولدش در دهلی اتفاق افتاد - پدرش شیخ بهاء الدین بود در سلسله نسبش به حضرت شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر (۵۸۴هـ - ۶۷۷هـ) میرسد - شیخ ابراهیم چشتی رح پیر طریقت او بود - شاهنشاه اکبر (۹۶۳هـ - ۱۰۱۴هـ) اعتقاد زیادی به آن حضرت داشت -[1]

حضرت شاه کمال کیتهلی قادری رح (۸۹۵هـ - ۹۸۱هـ)

اسم مبارک شاه کمال الدین حسن، کنیت ابوالبرکات و القاب سلطان الاوتاد، قطب ارشاد، قطب زمن، سید الاکابر، ملک العشاق است - شجره نسبی حضرت شاه کمال کیتهلی رح به دوازده واسطه به حضرت سیّد عبدالقادر جیلانی رح (م ۵۶۱) می رسد - پدرش حافظ سیّد عمر در بغداد به شغل طبابت اشتغال داشت بود - طبق سید خورشید حسن مولف کتاب الکمال، مرشد و پیر طریقت حضرت شاه کمال، حضرت شاه فضیل قادری المعروف زنده پیر بود[2] که شبه قارهٔ هند و پاکستان بمقام کیتهل (پنجاب شرقی) آن حضرت شاه کمال در اواخر ایام پادشاهی ظهیرالدین بابر (۹۳۲هـ/۱۵۲۶م-۹۳۷هـ/۱۵۳۰م) از عراق آمد و درآنجا اقامت گزید - حضرت شاه کمال در بلوچستان، سند ه و مولتان

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند - لاهور - ۱۹۷۱ - دوم: ۱۸۲
اخبار الاخیار - شیخ عبدالحق محدث دهلوی، کراچی، ۱۹۶۵، ص م - ۳۰۷
۲- مولدش بغداد ۸۷۱هـ/۱۳۳۶م، مدفن تهتهه، سند ۹۳۲هـ/۱۵۲۷م

هم در اشاعت اسلام مشغول ماند ـ حضرت شیخ عبدالاحد سرهندی (م : ۱۰۰۷هـ/۱۵۹۹م) پدر امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی را بردست حضرت شاه کمال بیعت نمود و خرقه خلافت یافت ـ بوساطت او فیضان سلسلة قادریة عالیه به خانوادة حضرت شاه ولی اللّه (۱۱۱۴هـ ـ ۱۱۷۶هـ) رسید [1] ـ بتحقیق سید خورشید حسن حضرت شاه سکندر کیتهلی (۹۶۳هـ / ۱۵۵۶م ـ ۱۰۲۳هـ/۱۶۱۴م) نبیرة حضرت شاه کمال در سلوک قادریه بپیوست حضرت مجدد الف ثانی رح (۹۷۱هـ ـ ۱۰۳۴هـ) را بیعت فرمود [2] ـ

حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری رح (۸۹۴هـ ـ ۹۸۹هـ)

طبق دکتر شارب در بلخ متولد شد ـ بهمراهی پدر قاضی محمود در تهانیسر (هند) ورود فرمود پیر طریقت آن حضرت عبدالقدوس گنگوهی رح (۸۶۰هـ ـ ۹۴۴هـ) بود ـ مردی عبادتگزار بود و در ورد سلطان الاذکار مشغول می ماند [3] ـ

حضرت شیخ خضر سیوستانی رح (م : ۹۹۴هـ)

طبق عبدالحق قدوسی شیخ در بلدة سنده فیضات و برکات سلسلة عالیه

۱ـ الکمال ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۷ـ۱۳۳

۲ـ تذکرة حضرت شاه سکندر کیتهلی رح ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۲۲۵ـ۲۲۶

۳ـ تذکرة اولیای پاک و هند ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۲۵۱ـ۲۵۵

قادریه را به اهالی سند رسانده است - میان میر لاهوری رح (م : ۱۰۴۵ھ) از مریدان حضرت شیخ بود - تارک دنیا بود صرفاً* با آب و گیاه می ساخت -[۱]

قرن یازدهم

حضرت مادهولال حسین رح[۲] (۹۴۵ھ - ۱۰۰۸ھ)

مدفن : لاهور

حضرت شاه ابوالمعالی رح[۳] (۹۶۰ھ - ۱۰۲۴ھ)

مدفن : لاهور

حضرت مجدد الف ثانی رح[۴] (۹۷۱ھ - ۱۰۳۴ھ)

مدفن : سرهند شریف

حضرت میان میر رح[۵] (۹۳۸ھ - ۱۰۴۵ھ)

مدفن : لاهور

۱- تذکره صوفیای سنده ، کراچی ۱۹۵۹م ، ص ۱۶

۲ تا ۵- رک : باب سوم رساله حاضر تحت عنوان : معاصرین حضرت سلطان باهو رح

حضرت شاه بلال[1] (۹۷۶هـ - ۱۰۳۶هـ)

مدفن: نواح لاهور

حضرت سیدنا[2] شاه امیر ابوالعلیٰ (۹۹۰هـ - ۱۰۶۱هـ)

مدفن: اورنگ آباد

حضرت شیخ[3] رحمکار رح (۸۹۳هـ - ۱۰۶۳هـ)

مدفن: نواح نوشهره استان سرحد

حضرت سرمد[4] شهید رح (م: ۱۰۷۱هـ)

مدفن: دهلی

---

۱ تا ۴ـ رک: باب سوم رساله حاضر تحت عنوان: معاصرین حضرت سلطان باهو رح

سلسله های تصوف

الله جلّ شانهٔ بمنظور عرفان ذات خود انبیاء علیهم السلام را مبعوث فرمود و درمیان همه انبیاء علیهم السلام امتیاز خاصی به ختم المرسلین حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بخشید ـ عرفان خداوندی بوسیلهٔ آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم به صوفیای کرام مربوط به سلسله های مختلفه رسید ـ آنحضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله علیه وسلم راز درویشی و عشق و محبت خداوند حقیقی را به جهانیان برملا ساختند و برای خلق خداتعالیٰ برای وصول الی الله اسباب و وسائل تهیه نمودند ـ پس این سلسله پشت به پشت و سینه به سینه از خلفای مهدیین تابه یوم الدّین ادامه خواهد داشت ـ خلفای انام آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم صحابه کرام و بخصوصا خلفای راشدین رضوان الله علیهم بودند و در دامن نبوت تربیت یافتند ـ بعد از پیغمبر نخستین دسته ای صوفیان عبارت بودند از :حضرت ابوبکر صدیق رض (م : ۱۳ھ/۶۳۴م) ، حضرت عمر بن الخطاب رض (م : ۲۳ھ/۶۴۴م) حضرت عثمان بن عفان رض (م : ۳۵ھ/۶۵۶م) و حضرت علی المرتضیٰ رض (م : ۴۰ھ/۶۶۱م) ـ

سلسلهٔ نقشبندیه به حضرت صدیق اکبر رض و همهٔ سلاسل دیگر به امیرالمومنین حضرت علی المرتضیٰ منتهی میشوند ـ

چهار پیر ارشاد در صوفیای کرام : [1] طبق تحقیق ابوالفیض قلندر سهروردی از حضرت علی المرتضیٰ کرم اللّه وجهه چهار کس از اصحاب اولوالعزم را خرقه خلافت اعطا گردیده است و این چهار کس چهار خلیفهٔ طریقت و چهار پیر نامیده میشوند:

اول سیّدنا حضرت امام حسن علیه السلام (م : ۵۰هـ/۶۷۰م)

دوم سید الشهدا حضرت امام حسین علیه السلام (م : ۶۱هـ/۶۸۰م)

سوم حضرت خواجه حسن بصری رضی اللّه عنه (م : ۱۱۰هـ/۷۲۸م)

چهارم حضرت خواجه کمیل بن زیاد رضی اللّه عنه (م : ۸۲هـ/۷۰۱م) [2]

طبق خیرالدین الزرکلی کمیل بن زیاد بن نهیک النخعی تابعی بود و از اصحاب ثقه حضرت علی کرم اللّه وجهه معروف بود ـ در قبیله خود معزز و ذیمرتبت بود ـ در معرکه صفین باحضرت علی کرم اللّه وجهه ماند ـ وی ساکن کوفه و راوی حدیث بود ، بدست حجاج (بن یوسف بقتل رسید ـ [3] طبق شیخ عبدالرحمن چشتی امیرالمومنین علی

۱ـ الفقر فخری ، لاهور ۱۳۷۰هـ (؟) ، ص ۱۹۳
۲ـ مولوی خدا بخش ایمن آبادی تاریخ وصالش ۱۱۰هـ/۷۲۸م نوشته است که درست بنظر نمی آید (شجره حضرات چشت اهل بهشت ، لاهور ۱۳۱۶هـ ، ص ۳)
۳ـ " کمیل بن زیاد بن نهیک النخعی (۱۲ـ۸۲هـ) تابعی من اصحاب علی بن ابی طالب ـ کان شریفاً مطاعاً فی قومه ـ شهدصفین مع علی ، و سکن الکوفة ، وروی الحدیث ـ قتله الحجاج صبراً . "

(الاعلام ، خیرالدین الزرکلی ، دمشق ، ص ۹۳)

کرم الله وجهه کمیل بن زیاد را از اسرار و رموز معرفت آگهی میدادند.[1]

چهارده خانواده در سلسله تصوف : طبق صاحب کتاب کشف المحجوب و مطابق ابوالفیض قلندر سهروردی و بگفته بلال زبیری چهارده خانواده تصوف از دو خلیفهٔ نامدار حضرت خواجه حسن بصری رح (م : ۱۱۰هـ/۷۲۸م) منشعب گردید ـ نخستین خلیفه حضرت عبدالواحد بن زید رح (م : ۱۷۰هـ/۷۸۶م) بود که پنج خانواده زیدیه ازو بوجود آمد و دومین خلیفه حضرت حبیب عجمی رح (م : ۱۲۰هـ/۷۳۸م) بود که نه خانواده حبیبیه ازو بظهور رسید ـ این چهارده خانواده عبارت اند از :

خانواده زیدیه

۱ـ زیدیه ، پیروان حضرت عبدالوحد بن زید رض (م : ۱۷۰هـ/۷۸۶م)

۲ـ عیاضیه ، ارادتمندان حضرت فضیل بن عیاض رض (م : ۱۸۷هـ/۸۰۲م)

۳ـ ادهمیه ، وابستگان حضرت ابراهیم ادهم رض (م : ۱۶۱هـ/۷۷۷م)

۴ـ هبیریه ، مریدان حضرت خواجه امین الدین هبیرة البصری رح (م: ۲۷۹هـ/۸۹۲م)

۵ـ چشتیه ، سالکان سلک حضرت ابوالسحق[2] شامی چشتی رض(م: ۳۴۳هـ/۹۵۴م)

۱ـ مراة الاسرار ، لاهور ۱۳۰۲هـ ،ص ۲۲۶

۲ـ ابواسحاق شامی را مرشدش خواجه مشاد علو دینوری (م : ۲۹۹هـ) بچشت (خراسان) فرستاد و ازان چشتی معروف شد (شجرهٔ حضرات چشت ، مولوی خدا بخش ، لاهور ۱۳۱۲هـ، ص ۶-۷)

خانوادهٔ حبیبیه

۶- حبیبیه ، دنبالهٔ روان حضرت خواجه حبیب عجمی رض (م : ۱۲۰ھ/۷۳۸م)

۷- طیفوریه ، متعلق به سلسلهٔ سلوک حضرت خواجه طیفور بایزید بسطامی (م: ۲۶۱ھ/۸۷۴م)

۸- کرخیه ، به طریقهٔ حضرت خواجه معروف کرخی رح (م : ۲۰۰ھ/۸۱۵م)

۹- سقطیه ، سلسلهٔ حضرت خواجه ابوالحسن سرّی سقطی رح (م: ۲۴۹ھ/۸۶۳م)

۱۰- جنیدیه ، پیروان حضرت جنید بغدادی رح (م : ۲۹۷ھ/۹۰۹م)

۱۱- گازرونیه ، ارادتمندان حضرت ابواسحق گازرونی رح (م : ۴۲۶ھ/۱۰۳۳م)

۱۲- طرطوسیه ، مریدان حضرت خواجه ابوالفرج طرطوسی رح (م: ۴۴۷ھ/۱۰۵۵م)

برای اینکه در همین خانوادهٔ حضرت سیدنا غوث الاعظم محی‌الدین عبدالقادر جیلانی رح (م ۵۶۱ھ/۱۱۶۶م) سلک سلوک دارند - میتوان گفت که خانوادهٔ قادریه ازین خانواده سرچشمه گرفته است -

۱۳- فردوسیه ، پیروان حضرت خواجه نجم الدین کبری فردوسی رح

۱۴- سهروردیه ، مریدان حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رح -[1]

بسیاری از خانواده های دیگر ازین چهارده خانواده الهام گرفته اند - مثلاً از خانوادهٔ ادهمیه خانوادهٔ خضرویه (متعلق به حضرت احمد خضرویه ، م : ۲۴۰ھ) ، از خانوادهٔ چشتیه ، خانوادهٔ صابریه (متعلق به حضرت مخدوم علاءالدین

۱- کشف المحجوب ، لاهور ۱۳۹۸ھ ، ص ۲۳۸-۲۵۰

صابر، م ـ ۶۹۰ھ) ، خانوادهٔ قلندریه (متعلق به حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر، م : ۷۲۴ھ) ، نظامیه (متعلق به حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء ، م : ۷۲۵ھ) ، از خانوادهٔ طیفوریه ، خانوادهٔ شطاریه (متعلق به حضرت خواجه عبدالله شطاری رح م : ۸۶۳ھ) ، از خانوادهٔ طرطوسیه ، علاوه برخانوادهٔ قادریه (متعلق به سید عبدالقادر جیلانی رح ، م : ۵۶۱ھ) ، وهابیه (متعلق به سید عبدالوهاب م : ۵۹۳ھ) پسر سیدنا غوث الاعظم ، رزاقیه (متعلق به سید عبدالرزاق، م : ۶۰۳ھ) پسر غوث الاعظم ، نوشاهی(متعلق به خواجه فضیل نوشاهی قادری رح) وغیرهم

در شبه قارهٔ هندو پاکستان چهار سلسلهٔ تصوف زیاد گسترش یافته است - اوّل ، سلسلهٔ عالیهٔ قادریه منسوب به شاه محی‌الدین سیّد عبدالقادر جیلانی الحسنی الحسینی‌الحنبلی رضی الله علیه (۴۷۰ھ / ۱۰۷۷م) -(۵۶۱ھ / ۱۱۶۵م) است - پیروان این سلسله مقدس را " قادریه " می گویند -

دوم ، سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه در شبه قارهٔ هندو پاکستان منسوب به حضرت معین الدین چشتی قدّس الله سرّه (۵۲۳ھ / ۱۱۲۹م) - ۶۳۲ھ / ۱۲۳۴م) است - مریدان این سلسله را " چشتی " می گویند -

سوم ، سلسلهٔ مکرّمهٔ سهروردیه به شیخ المشایخ حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه (۵۵۶ھ / ۱۱۶۰م) -(۶۳۲ھ /۱۲۳۴م) منسوب میشود و مریدان این

سلسله را " سهروردی " میگویند -

چهارم، سلسله معظمهٔ نقشبندیه که نسبت آن به حضرت بهاءالدین نقشبند قدّس الله سرّه (۷۱۸هـ/۱۳۱۸م) -(۷۹۱هـ/۱۳۸۸م) میباشد - پیروان این سلسله را " نقشبندی " میگویند -

لازم بنظر می آید که اینجا شجره های طریقت هر چهار سلسله تصوف را بیاوریم تا هیچگونه اشکال نماند -

شجره عالیه قادریه [۱]

امیرالمومنین سیّدنا علی ابن ابیطالب رضہ (م : ۴۰هـ)

طریق اوّل | طریق دوم

حضرت سیدنا امام حسین علیه السلام (م : ۶۱هـ) | حضرت شیخ حسن بصری رحہ (م : ۱۱۰هـ)

حضرت سیدنا زین العابدین علی علیه السلام (م : ۹۵هـ) | حضرت شیخ حبیب عجمی رحہ (م ۱۵۶هـ)

حضرت سیدنا محمد باقر علیه السلام (م ۱۱۴هـ یا ۱۱۷هـ) | حضرت شیخ داوٌد طائی رحہ (م ۱۶۲هـ)

حضرت سیدنا جعفر صادق علیه السلام (م : ۱۴۸هـ)

حضرت سیدنا موسیٰ کاظم علیه السلام (م : ۱۸۳هـ)

حضرت سیدنا علی بن موسیٰ رضا علیه السلام (: ۲۰۳هـ)

← بمعروف کرخی رحہ →

۱- مطابق تذکره مشایخ قادریه ، محمد دین کلیم ، لاهور ۱۹۷۵م ،ص ۶۱-۹۲
مطابق شجره قادریه مرتبه سلطان غلام دستگیر، لاهور ۱۹۶۰م
مطابق شجره قادریه مرتبه پیر علی حیدرالقادری ،بغداد ۱۹۵۴م

حضرت خواجه معروف کرخی رحة الله علیه (م : ۲۰۰ھ یا ۲۰۲ھ)

حضرت شیخ سرّی سقطی رحمة اللّه علیه (م : ۲۵۰ھ)

حضرت شیخ جنید بغدادی رحمة اللّه علیه (م : ۲۹۷ھ)

حضرت شیخ ابی بکر شبلی رحمة الله علیه (م : ۳۳۴ھ)

حضرت شیخ عبدالواحد تمیمی رحة الله علیه (م : ۳۲۵ھ)

حضرت شیخ ابوالفرح یوسف طرطوسی رحمة الله علیه (م : ۳۴۷ھ)

حضرت شیخ ابی الحسن هنکاری رحمة الله علیه (م : ۳۸۲ھ)

حضرت شیخ سعید مبارک المخزومی رحة الله علیه (م : ۵۱۷ھ)

حضرت شیخ محی‌الدین سیّدنا عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه (م : ۵۶۱ھ)

شجرهٔ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه[۱]

امیر المومنین سید علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه (م : ۴۰ھ)

حضرت خواجه حسن بصری رضی الله تعالیٰ عنه (م : ۱۱۰ھ)

حضرت خواجه عبدالواحد بن زید رضی الله تعالیٰ عنه (م : ۱۷۷ھ)

حضرت خواجه فضیل بن عیاض رضی الله تعالیٰ عنه (م : ۱۸۷ھ)

حضرت خواجه سلطان ابراهیم ادهم رضی الله تعالیٰ عنه (م : ۱۶۲ھ)

۱ـ طبق کتاب شجره حضرات چشت اهل بهشت ، مولوی خدا بخش ایمن آبادی، لاهور ۱۳۱۲ھ، ص ۱ـ۱۰

حضرت خواجه سدیدالدین خذیفه مرعشی رضی الله تعالی عنه (م : ۲۵۲ھ)

حضرت خواجه امین الدین ابی هبیره بصری رضی الله تعالیٰ عنه (م : ۲۱۰ھ)

حضرت خواجه مشاد علوّ دینوری رضی الله تعالی عنه (م : ۲۹۹ھ)

حضرت خواجه ابی اسحاق شامی چشتی رضالله تعالی عنه (م : ۳۲۲ھ)

حضرت خواجه ابی احمد بن فرسنافه چشتی رضی الله تعالی عنه (م : ۳۵۵ھ)

حضرت خواجه ابی محمد بن احمد چشتی رضی الله تعالی عنه (م : ۴۲۱ھ)

حضرت شیخ المشایخ خواجه ابو یوسف چشتی رضی‌الله تعالی عنه (م : ۴۵۹ھ)

حضرت خواجه قطب الدین شیخ مودود چشتی رضی الله تعالی عنه (م : ۵۲۷ھ)

حضرت خواجه مخدوم حاجی شریف زندانی رضی الله تعالی عنه (م : ۶۰۰ھ)

حضرت خواجه عثمان هرونی رضی الله تعالی عنه (م : ۶۰۳ھ)

حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی رضی الله تعالی عنه (م : ۶۳۲ھ)

شجره سلسله مکرّمهٔ سهروردیه [1]

امیرالمومنین حضرت علی کرم اللّٰه وجهه (م : ۴۰ھ)

حضرت امام حسن رضه (م : ۵۰ھ) بعضی ها حضرت خواجه‌حسن بصری رض (م : ۱۱۰ھ)

حضرت خواجه حبیب عجمی رح (م : ۱۵۶ھ)

۱ـ مطابق ، احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی، بانو دکتر شمیم محمود زیدی، راولپندی ۱۹۷۳م ،ص ۱۰

خزینة الاصفیاء ،غلام سرور لاهوری، کانپور ۱۳۳۲ھ ، ج اوّل ، ج دوم

حضرت خواجه داود طائی رح (م : ۱۶۲ھ)

حضرت خواجه معروف کرخی رح (م : ۲۰۰ھ یا ۲۰۶ھ)

حضرت خواجه سری سقطی رح (م : ۲۵۰ھ)

حضرت خواجه جنید بغدادی رح (م : ۲۹۷ھ)

حضرت شیخ مشاد علو دینوری رح (م : ۲۹۹ھ)

حضرت شیخ اسود احمد دینوری رح (م : ۳۶۶ھ)

حضرت شیخ ابو محمد بن عبدالله رح

حضرت شیخ وجیه الدین عبدالقاهر سهروردی رح (م : ۵۶۱ھ)

حضرت شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی رح ((م : ۵۶۳ھ)

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رح (م : ۶۳۲ھ)

شجرۀ سلسلۀ معظمۀ نقشبندیه[1]

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه (م : ۱۳ھ)

حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه (م : ۳۶ھ)

حضرت قاسم بن محمد رح (م : ۱۰۱ھ)

۱- مطابق نور اسلام ، اولیای نقشبند نمبر مرتبۀ میان جمیل احمد شرقپوری ، لاهور ۱۹۷۹م ، ص ۱۱۳

حضرت امام جعفر صادق رح (م: ۱۴۸ھ)

حضرت سلطان بایزید بسطامی رح (م: ۲۶۲ھ)

حضرت ابوالحسن خرقانی رح (م: ۴۲۸ھ)

حضرت ابوالقاسم گرگانی رح (م: ۴۵۰ھ)

حضرت بوعلی فارمدی رح (م: ۵۱۱ھ)

حضرت یوسف همدانی رح (م: ۵۳۵ھ)

حضرت عبدالخالق غجدوانی رح (م: ۶۱۵ھ)

حضرت خواجه ابو عارف ریوگری رح (م: ۶۱۶ھ)

حضرت خواجه عارف انجیر فغنوی رح (م: ۷۱۵ھ)

حضرت عزیزان علی رامیتنی رح (م: ۷۲۱ھ)

حضرت محمد بابا سماسی رح (م: ۷۱۸ھ)[1]

حضرت سیّد میر کلال رح (م: ۷۲۲ھ)

حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رح (م: ۷۹۱ھ)

۱- مطابق اربعه انهار، شاه ابو سعید، دهلی ۱۳۱۱ھ، ص ۲۹

سلسلهٔ عالیهٔ قادریه

طبق محمد بن یحییٰ التاد مولف کتاب قلایدالجواهر فی مناقب شیخ عبدالقادر جیلانی رح تالیف ۹۵۰هـ ترجمهٔ موسوم به " حیات ودانی ،، باهتمام مولوی محمد عبدالستار حضرت شیخ محی‌الدین غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی محبوب سبحانی بسال ۴۷۱هـ/۱۰۷۸م متولد شدند و بتاریخ دهم ربیع الثانی سال ۵۶۱هـ/۱۱۶۵م رحلت فرمودند -[1]

نسب حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی :

محی‌الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح جنگی دوست یا جنگا دوست موسیٰ بن ابی عبدالله یحیی الزاهد بن داوّد بن موسیٰ بن عبدالله بن موسیٰ الجون بن عبدالله المحض بن حسن المثنیٰ بن امیرالمومنین ابو محمد الحسن بن امیرالمومنین علی ابن ابیطالب بن عبدالمطلب -[2]

در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار حضرت سید عبدالقادر جیلانی نسب مادری خود را هم مینویسند:

السید شیخ عبدالقادر جیلانی ابن السیّده ام الخیر امة الجبار فاطمه بنت سیدعبدالله صومعی زاهد ابن سید ابی جلال الدین محمد ابن سید محمود ابن سید ابی العطاء

۱- قلایدالجواهر موسوم به تذکرة المآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی ، لاهور ۱۹۰۵م ، ص ۳-۳

۲- ایضاً ، ص ۵

عبدالله ابن سید کمال الدین عیسیٰ ابن سید امام ابی علاؤ الدین محمد جوّاد ابن سید امام علی رضا ابن سید امام موسیٰ کاظم ابن سید امام جعفر صادق ابن سید امام محمد باقر ابن سید امام زین العابدین علی ابن سیدنا امام همام حضرت امام حسین ابن سیدنا امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین ـ[1]

تحصیلات علمی :

طبق محمد بن یحییٰ التاد حضرت محبوب سبحانی در اوایل عمر قرآن شریف را حفظ کرد ، تحصیلاتی فقه و حدیث و ادب از استاذان کامل همچو ابو الوفا علی بن عقیل حنبلی ، ابوالخطاب محفوظ الکلوذانی الحنبلی رحـ، ابوالحسن محمد بن قاضی ابو یعلیٰ ، محمد بن الحسین بن محمد الفراء الحنبلی رحـ، قاضی ابو سعید المبارک بن علی المخرمی ، ابو زکریا بن یحییٰ بن علی التبریزی ، محمد بن الحسن الباقلانی رحـ، ابو سعید محمد بن عبدالکریم بن خشیشار رحـ، و پانزده دیگر استاد باکمال و علمای تبحر درس دادند ـ[2]
علم تصوف از شیخ ابو یعقوب بن ایوب همدانی زاهدی فرا گرفتند ـ[3]

۱ـ سرّ الاسرار فیمایحتاج الیه الابرار ، لاهور ۱۹۵۹م ، ص ۳

۲ـ قلایدالجواهر فی مناقب عبدالقادر رحـ ملقب به حیات جاودانی ، لاهور ۱۹۰۵م ، ص ۱۰

۳ـ ایضاً ، ص ۱۱

بیعت و خرقه خلافت :

محمد بن یحییٰ التاد می نگارد که بیعت حضرت محبوب سجانی رح بردست حق پرست حضرت ابوالخیر حمّاد بن مسلم بن دروة الدباس رح (م : ۵۲۵ھ/۱۱۳۰م) شد و خرقه خلافت از قاضی ابو سعیدالمبارک المخرّمی اعطا شد -[۱]

پس از تحصیلاتی ظاهری و روحانی حضرت محبوب سجانی درس وعظ را آغاز فرمود و از خانقاه آن شیخ صدها علمای تبحر و مشایخ کامل فیضیاب شدند -[۲] بسیاری از یهود و نصاری در مجلس وعظ محبوب سجانی اسلام را پذیرفتند -[۳] تاحدیکه روزی فرمودند پنج هزار یهود و نصاریٰ بردست من مشرف باسلام گشته اند و زیاد از لک مفسدین و قطاع الطریق پیشین من توبه کرده اند -[۴] طبق محمد بن یحییٰ التاد حضرت محبوب سجانی قطب ربانی صاحب کرامات بوده و طیّ اللرض هم بوده اند - در درس حضرت شیخ جنّات و رجال غیب هم می آمدند و تابع فرمان بودند -[۵] حضرت شیخ در استفسار علماء از بلاد اسلامیه در مذاهب حضرت امام شافعی رح و حضرت امام احمد بن حنبل رح فتاوی مینوشتند -[۶]

۱- قلایدالجواهر فی مناقب عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵م، ص ۱۰
۲- ایضاً، ص ۱۳-۱۴
۳- ایضاً، ص ۲۵
۴- ایضاً، ص ۲۷
۵- ایضاً، ص ۸۰-۸۱-۱۳۸
۶- ایضاً، ص ۱۰۱

اولاد حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی :

مطابق تحقیق محمد بن یحیی التاد ایضت :

۱- شیخ عبداللہ رح (تولد : ۵۰۸ھ / ۱۱۱۳م)

۲- شیخ عبدالوهاب رح (۵۲۲ھ / ۱۱۲۸م) - (۵۹۳ھ / ۱۱۹۶م)

۳- شیخ عبدالرزاق رح (۵۲۸ھ/۱۱۳۳م) - (۶۰۳ھ/۱۲۰۶م)

۴- شیخ ابوبکر عبدالعزیز رح (۵۳۲ھ/۱۱۳۷م) -(۶۰۲ھ/۱۲۰۵م)

۵- شیخ موسیٰ رح (۵۳۵ھ/۱۱۴۰م) - (۶۱۸ھ/۱۲۲۱م) [1]

۶- شیخ عبدالجبار رح (م : ۵۷۵ھ/۱۱۷۹م)

۷- شیخ محمد رح (م : ۶۰۰ھ / ۱۲۰۳م)

۸- شیخ یحییٰ رح (۵۵۰ھ/۱۱۱۵م) -(۶۰۰ھ/۱۲۰۳م)

۹- شیخ ابراهیم رح (م : ۵۹۲ھ / ۱۱۹۵م)

۱- قلایدالجواهر ملقب به حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵م ، ص ۱۰۸-۱۱۳

تصانیف حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رح

السفینة القادریه ، مجموع یشتمل علی الصلات الکبری ، فی شرح الصلاة الصغی و معدن السلوک والحقیقة -[1]

مکاتیب

غنیة الطالبین ، در فقه[2]

سرّ الاسرار فیمایحتاج الیه الابرار، در تصوف

فتح ربانی ، در خطبات

فیض سجانی، در خطبات حکمت و موعظت

فتوح الغیب، در مقالات حکمت الهیه

دیوان غوثیه ، غزلیات فارسی

سلطان طریقت ، برهان شریعت ، بحر حقیقت ، گنج معرفت و هادی اهل الله ابو محمد حضرت شاه محی‌الدین سیّد عبدالقادر جیلانی رح (۴۷۱ھ/۱۰۷۸م) -(۵۶۱ھ/۱۱۶۵م) صاحب سلوک عالیه قادریه در بلاد اسلامیه و مخصوصاً برصغیر هندو پاکستان صوفی و رهبر اوّل طریقه قادریه اند - چنانکه گفته شده است حضرت معین الدین چشتی‌رح (۵۲۳ھ/۱۱۲۹م) -(۶۳۲ھ / ۱۲۳۴م) صاحب طریقه چشتیه در برصغیر و حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رح (۵۵۶ھ / ۱۱۶۰م) - (۶۳۲ھ / ۱۲۳۴م) صاحب طریقه سهروردیه

۱- السفینة القادریه طبع طرابلس، لیبیا ۱۳۰۲ھ (مملوکه کتابخانه عموم پنجاب، لاهور)
۲- منسوب به سیدنا غوث الاعظم رح

در برصغیر و حضرت بهاءالدین نقشبند رح (۷۱۸هـ/۱۳۱۸م) -(۷۹۱هـ/۱۳۸۸م)

صاحب طریقه نقشبندیه در شبه قاره از لحاظ عمر و از لحاظ مکتب فکری از حضرت

غوث الاعظم سیّد عبدالقادر جیلانی رح بشمار متاخرین مشایخ می آیند -

این اصحاب هر چهار سلسله اصلاً در تصوف به منبع و سرچشمه واحد منتهی میشود - می بینیم که قادریه از خانواده طوسیه جنیدیه و ازان حبیبیه و ازان به حضرت خواجه حسن بصری می رسد، چشتیه از خانواده ادهمیه به زیدیه و ازان به حضرت خواجه حسن بصری می رسد، سهروردیه از خانوادیه جنیدیه به حضرت خواجه حسن بصری می رسد و نقشبندیه از خانواده طیفوریه نسبت به خانواده جنیدیه هم میدارد - پس نقشبندیه را بیعت امام قاسم بن محمد به حضرت ابوبکر صدیق رض و بیعت حضرت بایزید بسطامی بطریق اویسی به حسن بصری میرساند - همچنین قادریه را بیعت حضرت امام باقر رض به حضرت علی کرم الله وجهه میرساند و بیعت حضرت خواجه حسن بصری هم به حضرت علی کرم الله وجهه میرساند - پس از تجزیه و تحلیل نظریات سلسله های تصوف نزد نگارنده هیچگونه اختلافی میان هر چهار سلسله نیست -

فضیلت سلسله عالیه قادریه :

هر چهار سلسله تصوف درمیان مسلمانان خیلی محبوبیت دارند و هرکسی به آنها ارادت ورزند - جمله مشایخ شبه قاره هندو پاکستان ازین چهار سلسله بیرون نیستند -

مقتدای این چهار سلسله همه کامل، عارف، واصل و نمایندگان راه حقیقت اند البته یکی بر دیگری حتماً رجحان دارد- طبق دارا شکوه رح (۱۰۲۳ھ/۱۶۱۵م) - (۱۰۷۰ھ/۱۶۵۹م) حق سجانه و تعالی میان انبیاء و اولیاء بعضی را بر بعضی فضیلت داده است چنانکه در کلام مجید آمده است:

" افزونی دادیم برخی از ایشانرا بر برخی از ایشان " -[۱]

چون حضرت حق تعالیٰ قطب حضرت شیخ را متجلی فرمود و حضرت سرور عالم صلی‌اللّه علیه و آله وسلم در مجلس ملایکهٔ مقربین و اولیای متقدمین از لحاظ جسمانی و از لحاظ روحانی حضرت محبوب سجانی را خلعت مجدو شرف پوشانید، فرشتگان در بیان آن مجلس جمع بودند و همه اولیای روی زمین در برابر آنحضرت سر تعظیم فرود آوردند -[۲] همین موقعه بود که حضرت حق سجانه' شاه محی‌الدین عبدالقادر جیلانی را فضیلت بخشیده قول زیر بزبانشان آوردند:

" قدمی هذه علی رقبة کل ولی اللّه " -[۳]

دارا شکوه میگوید که نزد حضرت شیخ میانمیر رح (۹۳۸ھ/۱۵۳۱م) - (۱۰۴۵ھ/۱۶۳۵م) مراد از " قدمی هذه علی رقبة کل ولی اللّه " این است که طریقه من از برهمه

۱- فضّلنا بعضهم علی بعض (البقرة ۳ : ۲۵۵)

۲- سکینة الاولیاء، لاهور ۱۳۹۱ھ، ص ۲۳

۳- " این قدم من بر گردن همهٔ اولیای ست "

طریقه ها بالاتر است ـ[1] طبق محمد بن یحییٰ التاد قدم بمعنی حقیقی نمی آید ملکه مجازاً مراد است مراد از قدم مجازاً طریقه است ـ[2]

این امر هم سلمه است که اصحاب هر طریقه مشهور نقشبندیه ، چشتیه ، سهروردیه و کبرویه هم از سلسله سید عبدالقادر جیلانی کسب فیض نموده اند و فضیلت آن شیخ را قبول داشته ـ

تسلیم خواجه چشتیه :

طبق دارا شکوه رح حضرت خواجه معین الدین چشتی رح بانی سلسله چشتیة در شبه قاره هندو پاکستان در بغداد بخدمت حضرت غوث الثقلین عبدالقادر جیلانی آمدند ، حضرت شیخ حضرت خواجه را در حجره خود جای دادند و به حال ایشان توجه فرمودند ـ[3] بقرار گفته حافظ برکت علی لاهوری (م : ۱۹۶۳م) حضرت خواجه معین الدین چشتی رح خود اقرار می نمایند:

چون پای نبی شد تاج سرت تاج همه عالم شد قدمت
اقطاب جهان در پیش درت افتاده چو پیش شاه گدا ـ[4]

۱ـ سکینة الاولیاء ، لاهور ۱۳۹۱هـ ، ص ۲۳
۲ـ قلایدالجواهر موسوم به تذکرة المآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رح ملقب به حیات جاودانی ، لاهور ۱۹۰۵م ، ص ۵۷
۳ـ سکینة الاولیاء ، لاهور ۱۳۹۱هـ ، ص ۲۷
۴ـ کلام الاولیاء فی شان سلطان اولیاء ، لاهور ۱۹۵۹م ، ص ۱۶
زبدة الآثار ، شیخ عبدالحق محدث ، لاهور ۱۹۷۵م ، ص ۲۱

تسلیم شیخ سهروردیه :

طبق محمد بن یحییٰ التادف شیخ ابوالنجیب سهروردی رحـ عمّ شیخ شهاب الدین سهروردی رحـ بیشتر وقت در مجلس وعظ حضرت سید عبدالقادر جیلانی می گذراند - روزی نجم الدین تفلیسی مرید شیخ شهاب الدین سهروردی رحـ را " مشاهده آمد که مرشدش برسر کوهی نشسته است وصاع جواهرات را پر کرده توزیع می کند و آن جواهرات هرگز کم نمیشود - چون نجم الدین از چلّه گاه بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی آمد آن شیخ از خود فرمود :تو هرچه دیده ای درست است و این همه از فیضات و برکات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحـ است [1] - و شیخ عبدالقادر جیلانی روزی فرمود ای عمر (شیخ شهاب الدین سهروردی رحـ) شما از آخرین مشاهیر عراق خواهید شد [2] - و روزیکه در مجلس وعظ حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی " فرمود قدمی هذه علی رقبة کل ولی‌اللّه " حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحـ هم میان چهل مشایخ عراق نشسته بود سرتسلیم خم کرد [3] -

تسلیم خواجگان نقشبندیه :

طبق سیّد مقبول محی‌الدین گیلانی بحواله عبداللّه بلخی در خوارق الاحباب فی معرفة

۱- قلایدالجواهر موسوم به تذکرة الآثر فی مناقب شیخ عبدالقادر رحـ ملقب به حیات جاودانی، لاهور ۱۹۰۵م ، ص ۲۲۹

۲- ایضاً ، ص ۲۲۹

۳- ایضاً ، ص ۵۵

الاقطاب^٥ پیشگفتار کتاب تذکره مشایخ قادریه ، مینویسد که سید عبدالقادر جیلانی روزی بشارت داد که یکصد و پنجاه و هفت سال بعد از وفات شیخ جامب بخارا مرد کاملی بظهور خواهد رسید - چون حضرت شیخ بهاءالدین نقشبندرح رو به درویشی نهاد حضرت خضر علیه السلام را در جنگل دید که تلقین به بارگاه حضرت غوث الاعظم را می کنند - پس شاه نقشبند در خواب حضرت غوث اعظم محبوب سجانی را دید و تحت توجهات حضرت محبوب سجانی در باطن شاه نقشبندرح اسم اعظم منقش شد - این شعر مال حضرت شیخ بهاءالدین نقشبند است که در محبت حضرت شیخ سیّد عبدالقادر جیلانی رح سروده است :

پادشاه هر دو عالم شاه عبدالقادر است

سرور اولاد آدم شاه عبدالقادر است [1] -

درین ضمن طبق آقای ابوحسن نقشبندی شیخ محمد الف ثانی رح فرموده است:

" در طریقه نقشبندیه اضمحلال و ربودگی زیاد است و در طریقه قادریه لمعان انوار است " [2] -

دارا شکوه می نویسد که در مجلس غوث صمدانی رح شیخ علی هیبتی و شیخ ابوالنجیب که سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجه ابو یوسف بن ایوب همدانی میر سلسله خواجگان نقشبند و قریب صدتن دیگر مشایخ نشسته بودند که در اثنای سخن فرمودند ، قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بر آن فرموده بر روی زمین

۱- تذکره مشایخ قادریه ، لاهور ۱۳۹۵ه ، ص ۱۰

۲- حالات مشایخ مجددیه نقشبندیه ، مرادآباد ۱۳۲۳ه ، ص ۲۰۶

هیچ ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد -[1]

حضرت سیّد احمد سرهندی مجدد الف ثانی رح در کتاب مبدا و معاد می نویسد:

" بعدازان باز عنایت خداوندی جل شانه و عم احسانه شامل حال او گشت و ازان جا متوجه فوق ساخت یک دفعه تا باصل ممتزج برد و فنا درانجا میسّر شد چنانکه در مقامات سابقه و ازانجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانید درین عروج اخیر که عروج در مقامات اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی‌الدین شیخ عبدالقادر بود قدس اللّه تعالیٰ سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده باصل الاصل واصل گردانیدشد " -[2]

تسلیم شیخ کبرویه:

در سلسلهٔ کبرویه همین شیخ ابوالنجیب سهروردی که درباره آن به نسبت حضرت غوث اعظم رح سخنی آورده شده است پیرِ شیخ عمار یاسر بود و شیخ عمار پیر شیخ نجم الدین کبری بود پس هرچهار سلسله مشایخ را از حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی بهرهٔ فراوان از خوان نعمت رسیده است -

---

۱- سفینة الاولیاء ، نولکشور کانپور ۱۸۸۳م ، ص ۳۸-۳۹

۲- مبدا و معاد ، دهلی ۱۳۱۱ه ، ص ۳

شاهزاده دارا شکوه می نویسد که بروز جمعه ۸/رجب المرجب ۱۰۵۵هجری این فقیر را آواز غیب آمد که " از سلاسل اولیای خداتعالی بهترین سلسلهٔ علیه و عمده ترین طریقه قادریه است ،، ـ[1]

ا ـ رساله حق نما ، لاهور ۱۳۲۲هـ ، ص ۲

حضرت سلطان باهو قدس الله سره العزیز

(۱۰۳۹ه‍/۱۶۲۹م) - (۱۱۰۲ه‍/۱۶۹۱م)

آن قبله متاخرین ، آن خو کردهٔ فتوت ، آن کعبهٔ عمل و علم ، آن روح ورع و حلم، آن پیشوای راستین و آن مقتدای راه دین، سلطان الفقر، سیّد الکونین، شاه جاودانی، شاهباز لامکانی نور آفتاب قادریه حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رحمة الله تعالیٰ علیه الملقب به " حق باهو "، علوی هاشمی از اولاد امجاد امیر زبیر ابن امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه می باشند -[۱] نیاکان شان بعد از معرکه کربلا وارد ایران شدند و در خراسان متمکن گشتند حتی یکی از پدران شان تا چهار پشت (تا قطب شاه) در هرات در ناحیه ای امارت داشت -[۲] پس از حمله تاتار در قرن هفتم هجری محمد پیدا یا محمد مغلا از نیاکانشان وارد پنجاب شد و بالآخر در شهر انگه ، سون سکیسر کوهستان غربی ساکن گشتند -

---

۱- انیس الواعظین ، شیخ ابو بکر سندی ، بمبی ۱۳۰۲ه‍ ، ص ۱۵۷-۱۵۸
فتاویٰ غیاثیه (خطی) ، قرن هشتم یا قرن نهم هجری ، فصل انساب، مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب مخطوطه ۲۷۵۰
تاریخ الآئمه ، سید وزیر حسین ، نولکشور لکهنو ۱۲۹۹ه‍ ، ص ۳۳
تواریخ حضرت سلطان باهو (خطی) ، ۱۲۹۱ه‍ ، مملوکه کتابخانه عمومی پنجاب لاهور، مخطوطه ۱۲۵
مناقب سلطانی (خطی) ، ۱۳۳۰ه‍ ، مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب و فهرست مخطوطات شیرانی لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۱ : ۸۳
مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹ه‍ ، مملوکه نگارنده رساله
شجره (خطی) مکتوبه محمد دین پسر جیلانی بخش مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۴۵ه‍ ، ص ۲

پدر شان شیخ بازید محمد مردی متشرع ، حافظ قرآن و منصبدار دولت هند بود - شیخ بازید محمد در آخر عمر باحضرت بی‌بی راستی و لیّه کامله ازدواج کرد -[1] چون شاهجهان پادشاه مغول هند بازید محمد را در شورکوت *بعنوان مدد معاش املاک اعطا کرد -[2] این خانواده به شورکوت منتقل شد و همین آفتاب فقر مصطفوی و فخر سلسله عالیه قادریه در شبه قارهٔ هندو پاکستان طلوع کرد یعنی در ۱۰۳۹هـ/ ۱۶۲۹م حضرت سلطان باهو رح چشم بجهان کشودند -[3] آن زمان شاهجهان (۱۰۳۷هـ/ ۱۶۲۸م) -(۱۰۶۸هـ/۱۶۵۸م) فرمانفرمای سراسر شبه قاره بود - رشید خان سیال (۱۰۲۸هـ/۱۶۱۸م) -(۱۰۶۷هـ/۱۶۵۶م) حاکم جهنگ بود - ابتدای عمر حضرت سلطان العارفین در محیط امن و آشتی بنظر می رسد ولی در پایان عمر بعلت جنگ میان اورنگزیب عالمگیر (۱۰۶۸هـ/۱۶۵۸م) -(۱۱۱۸هـ/۱۷۰۷م) و خانوادهٔ شاهی فتنه و فساد ایجاد شد - در منطقه جهنگ هم وضع سیاسی ابتر گشت - حاکم شورکوت میرک سیال و حاکم رجوعه و بهروانه ها همواره در حال جنگ بودند - میان بلوچان ماری شاه سخیرا و سیالان جنگ ادامه داد - پسران رشید خان حاکم جهنگ جنگهای

۱- مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۱۰

۲- ایضاً ، ص ۱۵

۳- مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹هـ ، ۱۵۰ :الف ، مملوکه نگارنده رساله
تواریخ حضرت سلطان باهو (خطی) ، ۱۲۹۱هـ ، ۸۰ :ب ، مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور
مجموعه کلام، لاهور ۱۹۶۲م ، ص ۵۳

برادرکشی را آغاز کردند ـ اوضاع جامعه سخت و وخیم بود ـ بهرطور حضرت سلطان باهو رح ایام بچگی را در شورکوت گذراندند و در خدمت خلق مشغول ماندند ـ باچهار زن یکی بعد از دیگری ازدواج کردند ـ درین ایام بوسیله حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه وبکمال قوت روحانی علی المرتضیٰ کرم الله وجهه بمجلس محمدی صلی‌الله علیه و آله وسلم جا یافتند و دست بیعت شدند[1] ـ

شاهزاده اورنگزیب در قلعه گرما راج نزد شورکوت در سال ۱۰۵۹هـ/۱۶۴۹م و در سال ۱۰۶۲هـ/۱۶۵۱م باحضرت سلطان العارفین ملاقات کرد ـ اورنگزیب عالمگیر بار سوم در ۱۰۷۸هـ/۱۶۶۷م در دهلی بایشان ملاقات کرد[2] ـ سه نوبت ملاقات ظاهر میکنند که اورنگ زیب عالمگیر را چقدر علاقه مفرطی بافرهنگ و ادب و عرفان دیار خود بوده ـ آقای دکتر آفتاب اصغر در پایان نامه خود درین ضمن مینویسند:

" اورنگ زیب عالمگیر شایسته ترین وارث میراث ادبی و فرهنگی امپراطوران تیموری شبه قاره هندو پاکستان بود "[3] ـ

طبق صاحب مناقب سلطانی ایشان از سید عبدالرحمن گیلانی القادری در دهلی تلقین گرفتند و قبل از بیعت ظاهری حضرت قدس الله سره به درگاه لنگر مخدوم (نزد چنیوت)

۱ـ مجالسته النبی (خطی) ، ۱۹۳۵م ، ۲۸ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
عقل بیدار (خطی) ، ۱۳۲۰هـ، ۳ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز
۲ـ مناقب سلطانی (خطی) ، ۱۳۱۹هـ ، ۲۶ :الف تا ۲۸ الف ، مملوکه نگارنده رساله
۳ـ تاریخ نویسی فارسی در دوره تیموریان هندو پاکستان (از بابر تا اورنگ زیب)
دانشگاه تهران، ۵۱-۱۳۵۰، ص ۵۲۶

و به درگاه حجره شاه مقیم رفته بودند - در حجره شاه مقیم باسیّد محمد امیر حجروی ملاقات کردند و بایشان اظهار عقیدت نموده اند - حضرت سلطان العارفین بامخدوم موسی شاه جیلانی در مولتان و باحبیب شاه قادری سرکنار راوی ملاقات کردند و مدتی در خدمت آن بزرگان نشیستند -[1]

حضرت سلطان العارفینؒ در اواخر عمر سیاحت زیادی در ممالک اسلامیه همچو عرب و شام و عراق نمودند و هزارها خلق خدا را بیعت و تلقین کردند - خوارق شان خیلی زیاد است و اصلاً ولی مادر زاد بودند - سلسله قادریه بوسیلهٔ خلفای معروف شان دراستان پنجاب ، سند ، سرحد ، بلوچستان و کشمیر گسترش یافته تابه افغانستان توسعه کرده است - خلفای معروف در زندگانی حضرت العارفین همچو ملّا معالی ، نورنگ کهتیران ، سید موسن شاه گیلانی ، شیخ کالو و بانو فاطمه ستوئن در بلوچستان و دیره جات و سند و پنجاب نفوذ کردند - بعد از وفات حضرت سلطان العارفین سلسله سجادگی در خانواده شان موجود است - بسیاری از اولاد و خلفای شان صاحب حال و دراویش خدا مست و عرفای نامور بوده اند -[2]

حضرت سلطان العارفین در مردمان عموم پاکستان چه در پنجاب و چه در سند ، بلوچستان و سرحد و کشمیر ، در افغانستان و هندوستان هم بحیث مرد کاملی

۱- مناقب سلطانی (خطی) ، ۱۳۱۹هـ ، ۲۶: الف تا ۲۸ الف ، مملوکهٔ نگارنده رساله

گنج الاسرار (خطی) ، ۱۳۲۳هـ ۲۰ : الف ، مملوکهٔ سلطان غلام باهو

شمس العارفین ، لاهور ۱۹۵۸م ، ص ۹۵

تاریخ ملتان ، نور احمد فریدی ملتان ۱۹۷۱م ، ۲ : ۳۳-۴۲

مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹هـ ، ۳۲ : الف ، ۳۳ : ب ، ۳۶ : الف ، ۱۳۵ : ب مملوکهٔ نگارنده رساله

سی حرفی ، محمد زکریا (پنجابی) ، سرگودا ۱۳۰۲هـ

۲- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۳۵ مترک

مناقب سلطانی (خطی) ۱۳۱۹هـ ، ۲۸ الف ، نگارنده رساله

باافکار عارفانه معروف اند - حضرت سلطان باهو رحمة الله تعالی علیه در شریعت بمقام صحو جنیدی و در طریقت بمقام اویس قرنی و در معرفت و حقیقت بمنتهای فقر همچو حضرت خاتون جنت فاطمة الزهرا و حضرت خواجه حسن بصری رح بودند - مسلک شان در پیروی حضرت غوث الاعظم سیّد عبدالقادر جیلانی رح و در مذهب امام ابو حنیفه رح دیده میشوند - کلامشان همه فضیلت و عظمت امام غزالی رح را یاد بخاطر می آورد - در لطافت کلام همنوای عبدالله انصاری رح و شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی رح بنظر می آیند - در علم (سایس) عالم علم حیاتیات، طبیعات و شیمی و ریاضی بنظر می رسند - اصلاً خود ایشان چه خوب فرموده اند که " فقر همه آموز است ،، -[1]

تصانیف[2] : یکصد و چهل رسالهٔ حضرت سلطان العارفین در فارسی و عربی مشهور است ولی سی کتاب در فارسی و یکی در سرائیکی که در دست است بقرار زیر اند :

۱- اسرار قادری ، در معرفت و تصوف و سلوک

۲- امیرالکونین ، ایضاً

۳- اورنگ شاهی ، ایضاً

۴- توفیق الهدایت ، ایضاً

۱- عقل بیدار (خطی) ۱۳۲۰هـ ، ۳۹ : الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ر ک : باب ششم در آثار

۵- تیغ برهنه ، در معرفت و تصوف و سلوک

۶- جامع الاسرار ، ایضاً

۷- حجت الاسرار ، ایضاً

۸- دیدار بخش ، ایضاً

۹- دیوان باهو ، غزلیات عارفانه

۱۰- رساله روحی ، در معرفت و تصوف و سلوک

۱۱- سلطان الوهم ، در معرفت و تصوف

۱۲- شمس العارفین ، ایضاً* ، مجموع تلخیص بعضی از آثار مصنف

۱۳- عقل بیدار ، در معرفت و تصوف و سلوک

۱۴- عین العارفین ، ایضاً*

۱۵- عین الفقر ، ایضاً*

۱۶- فضل اللقاء ، ایضاً*

۱۷- قرب دیدار ، ایضاً*

۱۸- کشف الاسرار ، ایضاً*

۱۹- کلید التوحید (صغیر) ، ایضاً*

۲۰- کلید التوحید (کبیر)، ایضاً*

۲۱- کلید جنت ، ایضاً* ، فقط ترجمهٔ اردو بدست است

۲۲- گنج الاسرار ، در معرفت و تصوف و سلوک

۲۳- مجالسته النبی ، در معرفت و تصوف و سلوک

۲۴- محبت الاسرار ، ایضاً*

۲۵- محکم الفقرا ، ایضاً*

۲۶- محک الفقرا (صغیر) ، ایضاً*

۲۷- محک الفقر (کبیر) ، ایضاً*

۲۸- مفتاح العارفین ، ایضاً*

۲۹- نورالهدیٰ (صغیر)، ایضاً*

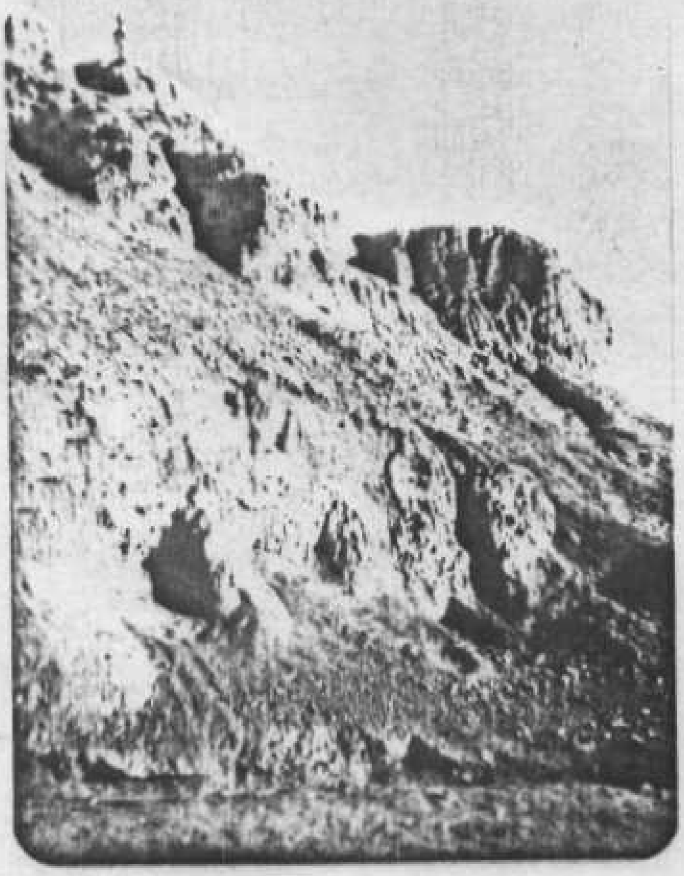
۳۰- نورالهدیٰ (کبیر) ، ایضاً*

بـاب اوّل

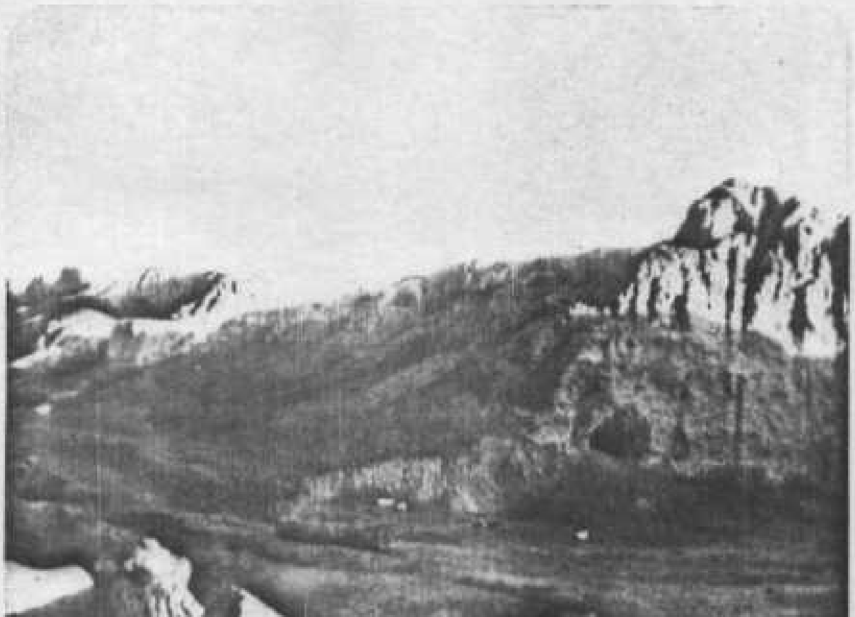
بـر رسی تـاریخی دربارهٔ آن دوره

قبل ازین که در مورد ولادت و احوال حضرت سلطان باهورح توضیحاتی داده شود باید که تحقیقاتی دربارهٔ جای سکنشان ناحیه و حوضه های آن، با توجه به اوضاع عـصر خودش، به عـمل آید ـ جای ولادت[1] و مسکن حضرت سلطان باهورح شورکوت است که از لحاظ جغرافیائی و سیاسی همیشه با ملتان و جهنگ ملحق بوده است ـ لذا در ضمن معرفی شورکوت بررسی مختصری دربارهٔ ملتان و جهنگ بی مورد نخواهد بود ـ همینگونه معرفی قصبه نواحی قلعه قهرگان موسوم به گر مهاراجه که برای پی برون اوضاع تاریخی آنزمان و حالات حضرت سلطان باهورح اهمیت بسزا دارد، ضرور است ـ

۱ـ باشندگان ده انگه در وادی سون سکیسر می گویند که ولادت باهو بهمین ده بمقام " دل شریف " شده ـ در زبان آن ناحیه توده سنگی را " دل " گویند که آنجا معروف شده است ـ ولی این روایت درست بنظر نمی آید البته ولادت مادر شان آنجا زیاد قرین قیاس می شود ـ من زیارت " دل شریف " خود کرده ام که جای باکرامت و مقدس است ـ



منظرهٔ " پسر " (تسوده خاکی عظیم) قلعه شورکوت



" پسر " (تسوده خاکی) قلعه تاریخی و قدیمی ، شورکوت

فصل اوّل

شورکوت :

شورکوت تحت رهبری فرعون مصر موسوم به سیاستریس (قریباً ۹۰۰ ق م) آمده بود ـ ملتان و بهیره و مشکیره و کوت کرور و تریمو شهر شورکوت را به کنار شرقی رود چنبل (یعنی چناب) آباد کردند ـ[1] صاحب کتاب تاریخ جهنگ می افزاید که قوم آشوری پس از مصریان مدتی فرمانفرمای مولتان بوده اند ممکن است ایشان نام ایشورکوت را بعداً آشورکوت تلفظ کرده باشند ـ بازهم در سال ۶۳۹ ق م تسلط آنها بر شورکوت دارای حقیقت بود ـ[2] سکندر یونانی پس از دو ماه محاصره در سال ۳۲۳ ق م شورکوت را تسخیر کرد ـ[3] محمد بن قاسم در سال نود و سه هجری اولاً ملتان و بعداً بقلعه شورکوت از تسلط راجه دهر آزاد کرد و محمد بن قاسم جلال الدین محمود غازی را عامل شورکوت تعیین کرد ـ[4] درکتب تاریخ و سیر آمده است که سپس امیر داوٌد طائی تا دو سال استاندار مانده و بعراق مراجعت کرد و جنید بن عبدالرحمن بجای او استانداری کرد و سپس در عصر عباسیان عمر بن حفص وقتیکه استاندار در شورکوت تعیین گردید او بطور محرمانه موافقت با تحریک فاطمیه کرد که بعلت آن درین سرزمین نهضت فرقهٔ باطنیه آغاز گردید ـ در همین زمان بود که عقاید شیعه کم کم شیوع پیدا کرد ـ[5] جعفر بن محمد

۱- از ۹۴۵ تا ۷۱۲ ق م بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارمین خانوادهٔ فراعنه بر مصر فرمانروائی کردند. تاریخ تهذیب، دکتر گرین برنش (ترجمه) لاهور ۱۹۷۵م، ص ۴۱-۴۳

۲- SHORKOT FLOURISHED UNDER THE GREEK KINGS OF ARIANA AND THE PUNJAB AS WELL AS UNDER THE INDO-SCYTHIAN DYNASTIES UPTO A.D. 250 (IMPERIAL GAZETTEER OF INDIA (PUNJAB), LHR 1979, P.219)

۳- سکندر پنجاب را فتح کرد و جنگ میان جهلم و چناب را ... کرد (تمدن هند، دکتر گستاولی بان (ترجمه) لاهور ۱۹۷۷م، ص ۱۸۲) و دربارهٔ صحت، عبدالحمید گوهر، حیدرآباد ۱۳۲۵ھ، ص ۲۲ و تاریخ ملتان از نور احمد فریدی، ج ۲، ص ۶۲

CUNNINGHAM IDENTIFIED SHORKOT WITH ONE OF THE TOWNS OF THE MALLI ATTACKED & TAKEN BY ALEXANDER. (IMPERIAL GAZETTEER OF INDIA, LAHORE 1979, "PUNJAB" P.218)

۴- عهد مسعودی کا هندوستان، ریاست علی ندوی، پتنه ۱۳۸۵ھ، ص ۴۴ ؛ غازی پیر و نسل او در شورکوت (الحق مثل حقیقت ... شورکوت سال ۱۸۸۰م) ص ۶۴

۵- ایضاً

آب کوثر، محمد اکرام، لاهور ۱۹۶۵م، ص ۲۷ ، ۳۳۸

بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطراف بن حضرت علی در ملتان مقبولیت را بدست آورد -
لذا شورکوت نیز تحت تسلط شان آمد ولی در عهدش فرقه قرامطیه بانفوذ گردید و باخلافت
فاطمیه روابط استوار کرده بر آن نواحی نفوذ یافت - در همین عصر بود که امیر سبکتگین
پادشاه غزنی بر پنجاب حمله برد و موفق شد -[۱] محمود غزنوی در سال ۳۹۲هـ شورکوت را فتح کرد
وقتیکه ملک ایاز استاندار غزنی در لاهور تعیین گردید شورکوت هم تحت تصرف او آمد و نواحی
ملتان و سند تحت تسلط شیخ سومره قرار گرفت -[۲] پس از نفوذ غزنویان راجپوت بر شورکوت
غلبه یافت - محمد غوری در سال ۱۱۹۳ میلادی قرامطیان را از بین برده زما مدار گردید -[۳]
مدتی قباچه هم فرمانفرمائی کرد ولی در سال ۱۲۱۸ میلادی سلطان شمس الدین التمش شورکوت
را ضمیمه دولت خود کرد - در آن زمان ژانرال صرطای چنگیزی پس از رسیدن کمک از طرف
کوکران به جلال الدین خوارزم شاه عصبانی گردیده از خوشاب تا شورکوت تاخت و تاز کرد -[۴]
امیر خسرو نیز بهمراهی شاهزاده محمد بلبن در سال ۱۲۸۰ میلادی به شورکوت آمد و اینجا
بسر مقبره نخستین استاندار جلال الدین محمود غازی بمنظور فاتحه حضور بهمرسانید و با مشورت
سلطان محمد تغلق اولین بنیان ساختمان بر مزارش را گذاشت - در سال ۱۳۸۴ میلادی
مطابق ۷۸۴ هجری تیمور شورکوت را تباه کرد که دران جنگ شاهزاده سلطان محمد بلبن بشهادت

۱- آب کوثر، محمد اکرام، لاهور ۱۹۷۵م، ص ۳۰-۳۹-۵۵
هندوستان میں عربوں کی حکومتیں، اطہر مبارکپوری، دھلی ۱۹۶۷م، ص ۲۲۲-۲۲۸
۲- آب کوثر، ص ۳۳۸،
هندوستان میں عربوں کی حکومتیں ص ۲۲۹
عرب و هند کے تعلقات، سلیمان ندوی، کراچی ۱۹۶۷م، ص ۳۶۴
۳- آب کوثر، ص ۳۳۵، تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، کابل ۱۳۴۹، ۱: ۱۶۲
۴- تاریخ مبارکشاهی، یحیی بن احمد بن عبدالله سیهرندی، کلکته ۱۹۳۱م، ص ۱۷، ۱۸
۵- ایضاً ص ۴۳

رسید و امیر خسرو زندانی گردید[1] ـ تیمور در شورکوت مسجدی بنا کرد و بعد ازان به هرات و غزنی مراجعت کرد ـ در حدود سالهای هشت صد هجری ارتش تیمورلنگ بار دیگر حمله کرد و آنقدر تاخت و تاراج کرد که در ملتان و شورکوت قحط پدید آمد[2] ـ در سال ۸۳۲ هجری بین مغل علی مرزا سردار ملتان و مبارک شاه والی دهلی در شورکوت جنگی صعب در گرفت که در آن سلطان مبارک فیروز گردید[3] ـ مورخ شهیر هندو شاه مینویسد که پس ازان جام بایزید سردار سندرا حسین خان لنگاه عامل شورکوت متعین کرد که در زمان او این ناحیه مرکز علم و فضل گردید[4] ـ صاحب تاریخ جهنگ درین ضمن می افزاید که در سال ۹۱۰ هجری بین بایزید عامل شورکوت و مل سیال عامل جهنگ پیمان دفاعی به امضاء رسید ـ در آن عصر سکندر لودی فرمانفرمای دهلی بوده[5] ـ سردار ناحیه سبی میر چاکر خان رند بلوچ از آشوب ناحیه خود بتنگ آمده به پنجاب آمد ـ جام بایزید نزدیک کمالیه املاک ست گره باو تفویض کرد[6] ـ در سال ۱۵۲۶ میلادی بابر در میدان پانی پت ابراهیم لودی را شکست داد و شورکوت نیز در تصرف او درآمد[7] ـ تاج الدین سوری

۱- تحقیقات چشتی، نور احمد چشتی، لاهور ۱۹۶۴م، ص ۴۲ - تاریخ فرشته، محمد قاسم فرشته، پونه ۱۸۳۲م، ص ۱۰۱، ۲۸۳:۱
تاریخ سندھ، ندوی، لاهور ۱۹۴۷م، ص ۳۵۹
۲- ایضاً، ص ۳۱۰-۳۱۱ - ایضاً
تحقیقات چشتی، ص ۴۸
تاریخ معصومی، ص ۵۹-۶۰
۳- تاریخ مبارکشاهی ص ۲۳۱
۴- تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۴۳۰
۵- معاشرتی و علمی تاریخ، دکتر معین الحق، کراچی ۱۹۶۵م، ص ۴۳
۶- بلوچستان تاریخ کے آئینے میں، جسٹس خدا بخش مری (ترجمہ) لاهور ۱۹۸۰، ص ۲۹۸:۱
بلوچستان، میر گل خان نصیر، کوئٹه ۱۹۸۲، ص ۲۷۱
۷- معاشرتی و علمی تاریخ ص ۴۲

که در عصر شیر شاه استانـدار بود شهر کنونی شورکوت را آباد کرد ـ او خیلی نکوکار پارسا و کارهای رفاهی می کرد ـ مزارش اکنون نیز بر بسر[1] (قلعه کهنه) شورکوت زیارتگاه عموم مردم است ـ او در سال یکهزار و هفت هجری در گذشت ـ[2]

۱ـ بزبان این ناحیه (شورکوت) تپه بلند و بزرگ خاک همچو کوه را " بسر " میگویند که عموما شامل آثار قدیمه باشد ـ

۲ـ من زیارت این مزار بر بالای بر (قلعه کهنه) کرده ام.

فصل دوم

مولتان : طبق تالیف نور احمد فریدی، بزبان سانسکرت معنی لغوی " مولا ،، اصل است و استهان جا را می گویند - لفظ متبادل مولا " وردنا ،، است که یکی از نامهای آفتاب است - چون اصل روشنی از قرص آفتاب است لذا باین نسبت نامگزاری " مول ستهان ،، قرین قیاس است - البیرونی می نویسد که این شهر قدیم دارای نامهای زیاده است نام آخرین مول ستهان است و سپس از کثرت استعمال مولتان گردید -[۱]

درین مقاله بررسی دقیقی دربارهٔ ملتان مستقیماً مربوط بوظیفه ما نیست البته واقعات مهم تاریخی را تحت نظر داشتن خالی از دلچسپی نیست - حبیبی در کتاب تاریخ خود مینویسد که در یکی از جنگهائیکه بر زمین ملتان بوقوع پیوست اسکندر را مجروح ساختند[۲] در ۹۳ هجری محمد بن قاسم مولتان یا ملتان را فتح کرد -[۳] در ۳۸۱ هجری/۶۹۱ م ملتان بدست شیخ حمید لودی بود که طایفه معروفست از افغانان[۴] در ۳۹۶ هـ/۱۰۰۵م چون محمود اولین بار بر ملتان حمله کرد ابو الفتوح داؤد بن نصر حاکم ملتان بود -[۵] حبیبی در کتاب تاریخ خود می افزاید که در زمان سلطان مودود بن سلطان مسعود غزنوی

۱- تاریخ ملتان- ، ملتان ۱۹۷۱م ، ص ۲۰
ALBERUNI'S INDIA , DR. EDWARD. C. SACHAU , LONDON , 1888, VOL. I, P. 298
۲- تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱ ، کابل ۱۳۴۶ هـ ، ص ۳۳
۳- [illegible] بہاولپور ، ۱۹۵۶ [illegible] ، ص ۱۵ [illegible]
۴- تاریخ مختصر افغانستان ، ج ۱ ، کابل ۱۳۴۶ هـ ، ص ۱۲۹
۵- ایضاً ص ۱۳۰
آب کوثر ، محمد اکرام ، لاهور (قبل از تقسیم) ۱۹۶۵م ، ص ۳۰

ملتان از تصرف لودیان افتاد و در تسلط غزنویان آمد –[1] سپس تسلط خاندان غلامان و خاندان تغلق و لودیان هم از ۶۲۳ هجری تا ۹۲۳ هجری بر ملتان مانده و کمی تحت سلطه شیر شاه سوری ماند و بعد ازان تیموریان هند برآن تسلط یافتند – بعد از زوال مغول در هند ملتان تحت تسلط شاه کابل آمد و در ۱۸۱۸ء نواب مظفر خان استاندار گشت و رفته رفته نواب مظفر خان حاکم ملتان شد که در زمان رنجیت سنگه (۱۷۹۲ء – ۱۸۳۱ء) در ۱۸۲۰ء بدست کهرک سنگه شکست یافت – دور سکها تا زمان انگلیسی ادامه یافت –[2]

۱– تاریخ مختصر افغانستان ، ج ۱، کابل ۱۳۳۶م ، ص ۱۳۰

۲– تاریخ پنجاب از کنهیا لال ، لاهور ۱۸۸۱م، ص ۱۲۲، ۲۵۵ – ۲۶۶

طبق "اولیای ملتان" مهاراجه رنجیت سنگه در ۱۸۳۹م فوت کرد (اولیای ملتان، سید محمد اولاد علی گیلانی، لاهور ۱۳۸۳ه، ص ۸)

فصل سیوم

جهنگ : مورخین قدیم از شهری که دارای نام جهنگ باشد ذکری نکردند باز هم این ناحیه را بعلت دارای جنگل وسیع که داشت باسمهای جهانگی، جهانگ و جنگر وغیره موسوم می کنند - قصبه موسوم به جهنگ بعد از مدت درازی آباد گردید - در روایات مصدقه نوشته می آید که قبلاً نام این قصبه برهمن گره و اسم نواحی مذکور موسوم به جهنگی بود[۱] افزوده می شود که قلعه برهمن گره خیلی محکم بود که بیرون جنگ بتصرف سکندر یونانی افتاد[۲] به اشاره حضرت شاه جلال بخاری رح[۳] رائے سیال در جنگلی موسوم به جهنگ یا جهانگ ده بنام قلعه برهمن آباد (که فعلاً آنجا مقبره معروف هیر سیال است) نزدیک آن شهر جهنگ سیالان را در سال ۱۲۸۸ میلادی آباد کرد -[۴]

در سال یکهزار و چار صد و شصت میلادی بهلول لودی، حاکم جهنگ بنام مل را لقب خان اعطا نمود که قلع برهمن گره را از ولیداد نول گرفته بود - قبل ازین خاندان رای سیال در نواحی کچی کوتله باقرآباد بود - شهر کنونی جهنگ را مل خان، آباد کرد -[۵] بخشیش

۱- 'JHANG' IN THE LOCAL DIALECT SIGNIFIES A CLUMP OF TREES (THE PUNJAB GAZETTEER, JHANG DIST. VOL. A, 1980. P.18) SOME PROMINENT GROVE GAVE ITS NAME TO THE ORIGINAL SETTLEMENT.

۲- JHANG AND MONTGOMERY WERE THE SCENE OF ALEXANDER'S OPERATIONS AGAINST THE MALLI IN 325 B.C. (IMPERIAL GAZETTEER OF INDIA.PB. P.207)

۳- سید جلال الدین معروف به سرخ بخاری (۵۵۷ - ۶۵۲ هـ) مرید شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی رح از بخارا بکر آمدند - مزارش در اوچ شریف (اخبار الاخیار از عبدالحق محدث ، ص ۱۳۷) -

خواجه فریدالدین گنج شکر (۵۸۹هـ - ۶۷۹هـ) رائے سیال و قبیله اش را به اسلام آورد (IMPERIAL GAZETTEER OF INDIA,PB, P. 207)

۴- در زمان سلطنت جلال الدین فیروز شاه خلجی (THE ISLAMIC SURVEYS (DYNASTIES), EDINBURGH, P.186)

۵- زمان سلطنت بهلول لودی از ۱۴۵۱م تا ۱۴۸۹م (DO - P.187)

سنگھ تحقیق مینماید که مل خان سیال که نهم از پشت سیال بوده در سال ۱۴۶۲ میلادی بنای شهر جهنگ را نهاد ـ[۱]

وفات خانم هیر بعمر چهل و شش سالگی در سال هشصد و هفتاد و شش هجری مطابق با یکهزار چهار صد و هفتاد و یک میلادی (۱۴۷۱م) صبحی اتفاق افتاد ـ[۲]

حالا بررسی کامل تاریخی در مورد جهنگ بعمل می آریم، چون شخصیت منظور نظر ما درین مقاله (حضرت سلطان باهورح) به همین ناحیه متعلق اند ، نیز جهنگ در قلب پاکستان هم واقع است اهمیت جغرافیای و سیاسی این ناحیه همیشه مورد نظر بوده است ـ مهاجمین خارجی که از راه ایران و افغانستان وارد هند می شدند در همین ناحیه

۱ـ پنجاب انڈر دی سلطانز از بخشیش سنگھ ، لاهور ۱۹۷۹م ، ص ۱۹۸ (IMPERIAL GAZETTEER OF INDIA – PUNJAB, P. 207) MAL KHAN BUILT JHANG SIAL ON THE CHENAB IN 1462.

۲ـ خانم هیر ـ قصه رومانی عشقیه بین هیر و رانجا در ایالت پنجاب معروفست ولی همه داستان افسانوی ست ـ اصلاً هیر زن عابده و زاهده بود و رانجا مرید با صفایش بوده (اولیای جهنگ ـ لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۳۶۲ تا ۳۸۳) ـ
طبق مولوی روف احمد هیر مرید حضرت بهاءالدین زکریای ملتانی بود ـ حضرت بهاءالدین فرمودند که در حق تو دعای کنم که از واصلان حق گردی ـ
(در المعارف ، ملفوظات شاه غلام علی رح ، بریلوی ، ۱۳۰۴ه ، ص ۱۲۰)
حضرت زکریای ملتانی به سال ۶۶۱ه فوت گردند و هیر قریب دویست سال بعد می آید ـ پس هیر از خانواده پسران حضرت زکریا ملتانی رح تلقین یافته باشد .

THE FAIR HELD AT THE TOMB ON THE 1st MAGH (IN JANUARY) IS EXCEEDINGLY POPULAR.
THE PUNJAB GAZETTEER VOL. "A" P. 143

سربازخانه ای بنامی کردند ـ از زمان قدیم سانسکریت جهنگ با دره های خیبر و گومل و بولان مربوط بوده است ـ سیاح معروف چین هیون سانگ در سال شش صد و چهل و یک میلادی مسیحی پس از بازدید از نقاط مختلف هند در فصل تابستان به جهنگ آمده بود وی در سفرنامه خود محل وقوع تریموگات[1] و ذکر زرخیزی آن ناحیه و نام آن جا را جهانگ نوشته است ـ این ناحیه تحت فرمانفرمائی چندر گپتا بود ـ تا سال سی صد (۳۰۰) ق م همه جهنگ بخش دولت خانواده چندر گپت بوده است ـ[2]

در سال چار صد و هفتاد مسیحی یک قبیله اروپائی بنام وائت هنز[3] بر این ناحیه تسلط یافت که در پانصد و بیست و هشت مسیحی راجه های هند باتفاق همدیگر آن را از بین بردند[4] شخصی بنام هرمن بر جهانگ عامل تعیین گردید که تا زمان لشکرکشی محمد بن قاسم او همین جا ماند ـ طبق نوشته

۱ـ تریموگات: بر آن مقام الآن جسر محکم بر رود چناب و جهلم ساخته شده است و از مقام سلطان باهو قریباً چهل کیلو میتر جانب جهنگ است ـ

JHANG IS VERY STRATEGICALLY SITUATED AND HAS BEEN THE GATE WAY FROM THE GOMAL AND BOLAN PASSES. (THE PUNJAB GAZETTEER, Vol "A" P.3)

۲ـ چندرا گپتا حدود کشور خود را در غرب تا کنارهای سند پهنائی داد. در سال ۳۲۴ ق م بشاهی رسید و بعد از ۲۴ سال سلطنت در ۳۰۰ ق م بمرد ـ (تاریخ مختصر افغانستان ـ حبیبی، کابل ۱۳۴۶، ص ۱: ۵۰م)

۳ـ قبیله هن از وسط ایشیا آمده (تاریخ هند ـ از من موهن، لاهور ۱۹۳۱م، ص ۱۱۲)

۴ـ تاریخ هند، من موهن، ۱: ۱۱۲-۱۱۳

البیرونی در آن زمان جهنگ از درجه استقلال برخوردار بود.[1] در سال شش صد و سی و یک مسیحی برهمن چچ حاکم سند، هومن رای را شکست داده از سند تا کشمیر کشور خود را وسعت داد. چچ در سال شش صد و هفتاد و یک مسیحی مرد. برادرش چندر زمام حکومت را بدست گرفت. تا هشت سال در دولت او تبلیغ مذهب بودا میکرد. دران زمان تجار مسلمانان عرب در سند رفت و آمد داشتند و قافله های آنها تا جهنگ، منکیره و بکر می آمدند چنانکه در سال هفت صد و دوازده مسیحی قشون محمد بن قاسم تا اینجا فیروز گردید.[2] این امر از خود مسلم میشود و بتحقیق میرسد که بعد از مراجعت محمد بن قاسم به عرب، جهنگ عملاً تحت خلیفه اسلام آمد. محمد بن قاسم حضرت غازی پیر[3] را استاندار جنگ تعیین نمود که بعد ازان نوه حاتم طای، امیر داؤد طای تا دو سال استاندار ماند. سپس شخصی بنام عبداللّٰه تحریک قرامطیه را اداره کرد و در سند و پنجاب فرقه اسماعیلیه شیوع یافت و تا دویست سال نواحی مولتان، جهنگ، تته، سیستان و بکر تحت تسلط اسماعیلیان ماند. دو نفر بنام حامد موسی[1] و شعبی ازین فرقه فرمانفرمای کردند. این عصر هرج و مرج و مناقشهای فرقه های مذهبی بشمار رفته. بالآخره محمد غوری به قدرت تمام این فرقهٔ اسماعیلیان را خاتمه داد.[4] تا سال نه صد و هفتاد مسیحی جهنگ تحت تسلط بادشاهان سامانی ماند سپس تحت تسلط الپتگین غزنوی قرار گرفت. در سال نه صد و هفتاد و شش مسیحی در عصر سبکتگین راجه جی پال ناحیه

۱- اولیای جهنگ، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۵۹
۲- تاریخ فرشته، ج ۲: ۲۸۵-۲۹۰؛ چچ نامه، ص ۲۵۵
۳- غازی پیر - شورکوت م: ۱۳۲ه‍ مقبره قشنگ و قدیمی در شرق شهر شورکوت دیده میشود.
۴- آب کوثر، ص ۳۳۹.

مذکور را تحت تصرف خود آورد و حامد لودی درین استان استاندار شد - در سال سه صد و هشتاد مسیحی علم بن شعبان سردار فرقه قرامطی دوباره براین ناحیه چیرگی پیدا کرد - ظلم و تشدد ادامه داده شد علماء را بقتل رسانیده و مال و متاع آنها را به یغما برد - پس از شیخ حامد نوه او بنام ابوالفتح عامل جهنگ تعیین گردید که مذهب حنفی را ترک و مذهب اسماعیلیه را اختیار کرد - در همین اثناء محمود غزنوی ابوالفتح را نزدیک ملتان دستگیر کرد [1] - وقتیکه تریمو مراجعت کرد سپه سالارش مخدوم تاج الدین المعروف اتاره هزاری (دارای منصب هژده هزاری) در گذشته بود - این واقع در سال یکهزار و ده مسیحی روی داد - محمود غزنوی عقاید اسماعیلیه را از بین برد بعدازان نوه محمود سلطان غزنوی بر جهنگ فرمانفرما گردیدند - در سال یکهزار یکصد و هفتاد و پنج مسیحی شهاب الدین غوری درین ناحیه آمد و فرقهٔ اسماعیلی ها را کاملاً ریشه کن کرد [2] - در سال یکهزار یکصد سیزده مسیحی کوکران بر جهنگ تسلط یافتند - ایشان با شهاب الدین غوری بجنگ پرداختند و با گکران متفق شده شهاب الدین غوری را بقتل رسانیدند - در سال یکهزار و دویست و هژده مسیحی برهتند با تسلط خانواده غلامان ناصر الدین قباچه زمانفرمائی جهنگ گردید - سپس این ناحیه به تصرف لودیان درآمد - لودیان مزمانفرمائی جهنگ را به سیالان سپردند - چنانکه اولین سردار محلی ملک کبیر خان سیال استاندار گردید که در عصر خود، در سال یکهزار دویست و سی و شش مسیحی کوشش موثری کرد که

۱- تاریخ فرشته، ۱: ۳۲-۳۴
سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات، خلیق احمد نظامی، دهلی ۱۹۵۸م، ص ۲۴۲
طبقات اکبری، نظام الدین بخشی، ایشیاتک سوسائٹی ۱۹۱۱م، ۳: ۵۲۲
۲- آب کوثر (قبل از عهد مغلیه)، شیخ محمد اکرام، لاهور ۱۹۵۲م، ص ۳۸۱
تاریخ فرشته، ۱: ۹۰-۹۸

رضیه سلطانه به تخت دهلی برسد و موفق شد – اساساً نزدیک سال هشت صد و پنجاه هجری حکومت جهنگ بوجود آمد که لودیان تصرف کامل به سیالان داد – چوچک سیال و برادرش مل خان و غازی خان پسر مل خان استاندار گردیدند سپس جلال خان پسر غازی خان سیال بر جهنگ استاندار شد – این عصر اکبر شاهنشاه هند بوده – اما در عصر جهانگیر کبیر خان پسر جلال خان و سپس ولی داد پسر کبیر خان معروف به سیال فرمانفرما گردید – ولی داد خان در سال یکهزار شصت و سه هجری مرد – در صده چهاردهم میحی در نتیجه تاخت و تاراج مغولان جهنگ نشانه ظلم و ستم آنها گردید و این ناحیه دیگر نتوانست پیشرفت کند –[1] در سال یکهزار سی صدو و سی و چهار میحی سیاح معروف ابن بطوطه که را هسپار مولتان بود، وارد تریمو گردید، درین روزها شخصی بنام مبارک خان پسر جهنگ فرمانفرما بود – در سال یکهزار چار صدو سی میحی بر سرزمین جهنگ حمله دوم مغولان آغاز گردید که درآن شیخ علی که فرمانفرمای کابل بود پس از عدم موفقیت در مولتان بسر جهنگ تاخت آورد و قتل غارت زیاد کرد و تمام ناحیه را برباد کرد – در سال یکهزار چهار صدو سی و یک میحی مبارکشاه فرمانفرمای دهلی بر جهنگ تسلط یافت و شخصی بنام محمد شاه را استاندار تعیین کرد – بالآخره دولت دهلی از شورش ها و فساد زیاد بتنگ آمد – تمامی نواحی جهنگ، پسیره، بکر، شورکوت را ضمیمه استان ملتان کرد و حضرت شیخ یوسف که از اولاد حضرت بهاءالدین زکریا[2] که عارف عالیمقام عصر خود بودند،

۱– در اوایل سلطنت محمد تغلق ترمه‌شیرین چغتائی از ملتان تا بدعود(؟) از دهلی بیشتر شهرها و قصبات را به تاخت آورده بود (تاریخ فرشته ۱۲: ۲۸۵؛ ۲۸۲) تیمور هم ملتان و [illegible] را غارت کرد (فرشته ۱۲: ۲۸۳) حمله ترمه‌شیرین در ۱۳۲۹ م/ ۷۲۹ ه و حمله تیمور در ۹۹-۱۳۹۸/ ۸۰۱ ه (اطلس [illegible] اسلامک سرهنری، ص ۱۹۱)

۲– مطابق تاریخ ملتان – از نور احمد فریدی، ص ۲۸۸، تخت نشینی شیخ یوسف در ملتان به سال ۸۴۷ھ واقع شد –

استاندار تعیین کرد۔ اما دیری نپائید که در سال یکهزار پانصد و بیست و هشت مسیحی قوم لنگاه تسلط یافت که قدرت آنها را مغولان شکستند۔[1] از سال یکهزار پانصد و بیست و هشت مسیحی تا سال یکهزار پانصد و چهل مسیحی ناحیه جهنگ بخش دولت اولین تاجدار مغول ظهیرالدین بابر ماند و بطور محلی نواب مبارک خان و نواب عزت خان فرمانفرمای کردند۔ سپس تحت تسلط شیر شاه سوری درآمد که برای اولین بار در جهنگ سربازخانه ها را بنا کرد ۔ در جهنگ طویله های ارتشی و قلعه را بنا کرد ۔ بهرحال از زمان لودیان تا عصر جهانگیر عطا* پسر جهنگ فرمانفرمای سیالان برقرار بود ۔ و در عصر شاهجهان[2] نواب وزیر خان را که یکی از اهالی جهنگ بود استاندار لاهور تعیین کردند۔ بعد از وفات ولی داد خان سیال در سال یکهزار یکصد و شصت و سه هجری بعلت نداشتن فرزند نرینه فرمانفرمائی به نوه هایش بنام شهادت خان و شیر خان منتقل گردید ۔ اما بعلت نزاعی که بین آنها وجود داشت ، داماد و برادرزاده اش عنایت الله خان در سال یکهزار یکصد و شصت و هفت هجری بدست گرفت و همین شخص بموقعه حمله احمد شاه ابدالی فرمانفرمای جهنگ بود ، و او جهنگ را از غارت شدن نجات داد۔ در سال یکهزار یکصدو نودو هشت هجری پدر امیر دوست محمد خان والی افغانستان بنام امیر جهان خان وارد جهنگ گردید و در منزل عنایت الله خان اقامت گزید[3] ۔ عنایت الله خان در سال یکهزار و دویست و سه هجری درگذشت ۔ حکومت به سلطان محمود و صاحب داد پسرانش منتقل

۱- تاریخ فرشته، ۲: ۴۲۹

۲- بادشاهنامه، عبدالحمید لاهوری، کلکته ۱۸۶۷-۱۸۶۸، ۱: ۴۲۵

ماثرالامراء، صمصام الدوله شاهنواز خان، لاهور ۱۹۷۰، ۲: ۷۶۲

۳- INAYATULLAH MET JAHAN KHAN, THE GRAND FATHER OF DOST MOHAMMAD KHAN OF KABUL, WHILE ON HIS WAY BACK FROM HINDUSTAN (PUNJAB GAZETTEER P.39)

گردید پس کبیر خان و پسرش احمد خان فرمانفرما گردیدند [1] طبق مورخ پنجاب کنهیا لال، مهاراجه رنجیت سنگ بر جهنگ حمله کرد و بعد از مقاومت بسیار حاکم جهنگ احمد خان سیال بملتان فرار کرده از مظفر خان والی ملتان پناه یافت [2] بعد از سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری حکومت دیوان مولراج بر جهنگ بر سمیت شناخته شد و حکومت سیالان عملاً از بین رفت ـ بخشیش سنگھ در کتاب تاریخ خود مینویسد که یکی لال نات سیاسی در زمان اورنگزیب عالمگیر در سال ۱۲۹۸ میلادی شهر کنونی جهنگ را فروغ داده [3] در سال یکهزار هشت صد چهل و نه میلادی پنجاب تحت تسلط انگلیسی ها درآمد و بر جهنگ نیز تفوق انگلیس ها برقرار گردید در اثنای حکومت صدساله انگلیس ها مردم جهنگ مرتباً ، و متوالیاً علیه انگلیس ها بمساعی آزادی خواهی مشغول بودند و در جنگ استقلال بهر نحوی که ممکن بود سهیم و شریک بودند و هزاران هزار نفر بشهادت رسیدند بالآخره در سال یکهزار و نه صد و چهل و هفت میلادی مملکت مستقل پاکستان بوجود آمد ـ از نسل نهم حضرت سلطان باهو رح سلطان غلام [4] دستگیر القادری فرزند سلطان محمد نواز در جنگ کشمیر در سال یکهزار نه صد و چهل و هفت تا یکهزار و نه صد و چهل و نه میلادی سر لشکر قبایل مستقل بود و تا سرینگر پیشقدمی موفقیت آمیزی کرد ـ

۱- زبدة الاخبار، شیخ محمد نادر، لاهور ۱۹۶۷م، ص ۵۵

۲- تاریخ پنجاب، لاهور ۱۸۸۱م، ص ۱۶۷ تا ۱۷۰
زبدة الاخبار، شیخ محمد نادر، لاهور، ۱۹۶۷م، ص ۵۴

DISTRICT CENSUS REPORT, JHANG, P.10

۳- پنجاب اندر دی سلطانز، لاهور ۱۹۶۹م، ص ۱۹۸ ؛
در ۱۸۱۶م کهرک سنگھ جهنگ را ودر ۱۸۱۸م ملتان را فتح کرد (تحقیقات چشتی، ص ۱۶۲)

۴- ولادت: دربار سلطان باهو سال ۱۹۱۹ میلادی/۱۳۳۷ه -

فصل چهارم

گرما راج : چندر، برادر راجای چچ حاکم استان سند در عصر اقتدار خودش قلعهٔ محکمی در گرماراج (Garhmahraja) بنا نهاد و عبادت گاه (مندر) بزرگ مذهب بودا استوار ساخت که تا عصر مغولها برقرار بود - در سال ششصد و هفتاد نه سه میحی پس از درگذشت چندر داهر پسر فرزند چچ تخت نشین شد -[1] در قرن شانزدهم میحی شیر شاه سوری در گرما راج سربازخانه بنا کرد -[2] در عصر اکبراعظم جلال خان فرزند غازی خان سیال گرماراج را از تسلط برادرش پهار خان گرفت درآن زمان گرماراج مشمول منفکرگر بود که بعد ازان بطور دائمی یک بخش جهنگ گردید -[3] ولی داد خان سیال که معاصر اورنگ زیب بود و در سال یکهزار یکصد و شصت و سه هجری در گذشت او بار دیگر گرماراج را آبادان کرد و ساختمانهای جدید بنا کرد -[4] در زمان لشکرکشی احمد شاه ابدالی نواب علی محمد خان عامل گرماراج بود - این ناحیه تحت نظارت استاندار ملتان بود - نواب مذکور دو نفر بنام صورت سنگ و عجب سنگ را نائب خود تعیین کرده بود - وقتیکه علی محمد خان از ماری شاه سخیرا[5] راه فرار اختیار کرد عنایت الله خان سیال بتعاقب

١- چچ نامه، اسمعیل بن علی ثقفی، بهاولپور ۱۳۵۷ هـ، ص ۵۰ تا ۵۳

٢- شیر شاه سوری فتح جنگ خان که حاکم ملتان بود در ملک ملتان شهری آباد کرد بنام شهرگیر (تاریخ شیر شاهی، عباس خان سروانی (مترجم) کراچی ۱۹۶۳ م ص: ۱۱۹)

٣- خان بیگ خان رئیس گره مهاراجه را در ۱۸۵۷ م در جنگ ... منفکرگره خلعت و انعام داده شده ... ناحیه مذکور سمت منفکرگره بود (بیان حقیقت بندوبست گره مهاراجه ۱۸۸۰ م، ص ۸)

۴- تاریخ جهنگ سیال، نور محمد چیله، ۱۸۹۲ م؛ KAURA MAL, GOVERNOR OF MULTAN IN THE DAYS OF WALI DAD KHAN FOUNDED GARHMAHRAJA (THE PUNJAB GAZETTEER, VOL. B, PP. 38, 46)

۵- ماری شاه سخیرا : نواحی ست در شورکوت

او رفت در همین اثناء روسای فرقه کطانه تصمیم کمک به علی محمد خان گرفتند و قشون عنایت الله خان را مجبور بفرار کردند - عنایت خان به شورکوت برگشت که آنجا از کمک اقوام قریشی، جنجیانه ، سرگانه و کاتیه بار دیگر گرماراج را محاصره کرد - اما در مقابل عنایت الله نتواست مقاومت کند و حزیمت خورد - عنایت الله در سال یکهزار دویست و سه هجری در گذشت و پسرانش سلطان محمود و صاحب خان بر جهنگ حکمفرما گردیدند پس از نامبردگان کبیر خان و احمد خان پسر کبیر خان زمام اختیار را بدست گرفتند - [1]

در سال یکهزار دویست و شش میحی محمد غوری وقتیکه از راه ودره گومل وارد گردید در میدان گرماراج اولین سربازخانه بنا کرد و بعدازان آنجا شهری آباد گردید که نامش شاه نگر معروف گشت - [2] صاحب تاریخ جهنگ مینویسد که در عصر احمد خان ولد کبیر خان سیال رنجیت سنگ چندین مرتبه کوشید تا بر جهنگ تسلط یابد بطوریکه قبلاً ذکر گردیده ، اما بین احمد خان و رنجیت سنگ معاهده صلح در قلعه گرمهاراج باضاء رسید پس از چندی در سال یکهزار دویست و بیست و سه هجری دیوان مولراج بر جهنگ غلبه یافت و حکومت سیالان عملاً بپایان رسید - [3] در سال یکهزار شش صد و چهل و هشت میحی که اورنگزیب استاندار مولتان بودند در اثنای باز دید در ناحیه قهرگان [4] در گرما راج بکنار رود چناب

۱- THE PUNJAB GAZETTEER, VOL. 6, A, JHANG DISTT. 1980, P. 38

۲- تاریخ هند - از وشوانات ، ص ۲۰۱

۳- رک : ص ۳۲۵

۴- قلعه قهرگان در نواح شورکوت است - اصلاً قهرگان در غرب شورکوت نزد ده بنام نوشهره که امروز هم موجود است به مسافت هشت کیلو میتر بوده - جای مسکن باهو در شورکوت همین قلعه بوده است -

قلعه محکمی بنا کرد ـ [1] قلعه گرماراج ازین امر روشن است که برسر نواحی بلوچان ڈیره غازی خان و دیره اسمعیل خان ارتش مغول تعیین شد که جائی مناسب تر بود ـ بعلاوه این جا چون مسکن و خانقاه حضرت سلطان باهو رح بود ؛ اورنگ زیب می خواست از ایشان قدردانی بکند ـ

بلال زبیری در تاریخ جهنگ می افزاید که اورنگزیب قلعه مسمار کرده گرماراج را بار دیگر ساخت ـ در زمان نواب ولی داد خان (۱۷۳۹م - ۱۷۵۸م) کورا رام قلعه مذکور را از سر نو بتکمیل رسانید ـ و شهری آباد کرده نامش " رامکر " گذاشت ولی بار دیگر در زمان مهر رجب خان رجبانه سیال این ناحیه بنام " گرمهررجب " معروف گردید وقتیکه سیکها این ناحیه را تصرف کردند نامش را گرماراج گزاشتند ـ همین نام تا امروز معروف است و در علت آن را می گویند که مهاراجه رنجیت سنگ درین قلعه یک دربار بر گزار کرد ـ [2] در سال هزار و هشتصد و چهل و نه ۱۸۴۹م سیحی حکومت بریطانیه در پنجاب برقرار گردید و جهنگ تحت دولت انگلیس ها درآمد ـ [3] این جا اولین بخشدار " راجرین " تعیین گردید که او گرماراج را بخش جهنگ قرارداد ، اما در سال یکهزار هشت صدو شصت سیحی بخش گرماراج منحل کردند ـ قریب یک قرن بعد سلطه انگلیس ها پس از وجود آمدن پاکستان گرماراج بخش کوچک جهنگ در شورکوت قرار داده شد ـ

۱- تاریخ جهنگ ، ص ۱۲۳ ، (بحواله تذکرهٔ ملتان ، ص ۱۵۶)

۲- رک : ص ۱۴ ، ج ۲ ؛ GARHMAHARAJ BECOMES JAGIR OF MEHR RAJAB (THE PUNJAB GAZETTEER PP. 45-6)

۳- تحقیقات چشتی ، ص ۱۷۷ ـ DISTRICT CENSUS REPORT JHANG 1972, P. 7



منظرهٔ رود چناب (میان خانقاه حضرت سلطان باهو و شهر شورکوت)

فصل پنجم

نظری بر زمان و محیط حضرت سلطان باهو رح: وقتیکه ایشان چشم بجهان کشودند

عنایت الله یزدی[1] استاندار لاهور بود - و بادشاه مغول شاهجهان[2] فرمانفرمای کل هند بود - رشید خان سیال[3] فرمانفرمای جهنگ بود - وفات حضرت سلطان باهو رح در عصر اقتدار جهان خان سیال[4] واقع گردید - دولت هند تحت تسلط تاجدار مغول اورنگزیب عالمگیر[5] قرار گرفته بود - قریب صف اول زندگانی حضرت سلطان باهو رح بعلت امن و آرامش بااطمینان گذشت اما در بخش آخر عمر شان بین اورنگزیب عالمگیر و خانواده اش مشاجره برقرار ماند و سپس بعلت جنگ با مرهته ها راجپوتها و سکها بدامنی و فتنه و فساد برپا بود -[6]

۱- عهد عنایت الله یزدی (۱۰۳۸ھ/۱۶۲۹م - ۱۰۴۱ھ/۱۶۳۲م) مطابق پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ - از ڈاکٹر ظهور الدین، ص ۷-۸
و لاهور در املاک یمین الدوله آصف خان بوده و بابا عنایت الله یزدی حاکم بوده - ماثر الامراء ، ۱ : ۳۲۵،
و نواب وزیر خان، ص از بلال زبیری ، ص ۳۸

۲- عهد شاهجهان(۱۰۳۷ھ/۱۶۲۸م - ۱۰۶۸ھ/۱۶۵۷م) ، اسلامک سرویز ، ایدنبرگ، ص ۲۱۰

۳- عهد رشید خان سیال (۱۶۱۸م - ۱۶۵۶م) تاریخ جهنگ، ص ۱۲۸

۴- عهد جهان خان سیال (۱۶۸۷م - ۱۷۰۰م) ایضاً

۵- عهد اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ھ/۱۶۵۸م - ۱۱۱۸ھ/۱۷۰۷م) اسلامک سرویز، ایدنبرگ، ص ۲۱۰

۶- تاریخ هند - از من موهن و عبدالحمیدخان، لاهور ۱۹۲۱م، ۱: ۳۰۲ تا ۳۲۸

در منطقهٔ جهنگ هم اوضاع سیاسی و اجماعی خیلی خواب بود - درآنجا زمام امور در دست قبیله سیال بود - رشید خان سیال تمام ریاست را بدست فرزندش فیروز خان معروف به فیروز جنگ داده بود و خودش در کچهی[1] زندگی میکرد - امروز هم این منطقه را رشید پور میگویند - آن روزها بین بلوچ های رند که متعلق به ست گره بودند و قبیله کهر کمالیه ای و سیال های ماهنی متعلق به منطقه جهنگ جنگ ها ادامه داشت[2] - به علاوه در زمان خود ایشان نیز وقتی که تقریباً چهار ساله بودند ، داستان معروف عشق « صاحبان » ، دختر کهیوه خان[3] ، رئیس کهیوه با مرزا پسر فتح بی‌بی زنی که از قبیله مرهل دروازه سلیمان (ده سلیمان) بود ، پیش آمد - فتح بی‌بی و کهیوه خان از پستان زنی به اسم نور بی‌بی از قبیله مرهل شیر خورده بودند و از اولادهای ایشان مرزا و صاحبان داستان غم انگیز عشق پیش آمد - بعد از عشق صاحبان بین سیالان رسم قبیحهٔ دخترکشی شروع گردید که تا دویست سال ادامه داشت - در آن ایام شورکوت تحت استان

۱- کچهی : چهار کیلو متر در غرب سلطان باهو است -

۲- RIND BALUCHES (OF SAT GARAH) FELL IN WITH THE BARWANAS (OF MAHNI SIALS) HOSTILITIES BROKE OUT; BUT THE BHARWANAS WERE THE STRONGER AND DROVE THE BALUCHES OUT OF THE SANDAL BAR, ACROSS THE CHENAB. (THE PUNJAB GAZETTEER, Vol.'A' P. 47)

۳- KHEWA KHAN, WHO FOUNDED THE VILLAGE KHEWA 12 MILES NORTH OF JHANG (THE PUNJAB GAZETTEER, P. 143)

ملتان بود. هما‌نطوریکه قبلاً هم ذکر شده، میرک سیال[1] حاکم شورکوت بود - در آن ایام در ریاست رجوعه بین عبدالله شاه امیر رجوعه و بهروان‌[2] ها همیشه جنگ بود بالآخره بعد از زمان ایشان نواب ولی داد سیال با عبدالله شاه رجوعه[3] جنگ کرد و او را شکست داد[4] - پیر طریقت شاه لطیف بخاری که از سادات شکرپوریه در ریاست شده‌ها[5] بود با حمایت مریدان کهوکر خود برعلیه سیالان کود تا کرد و از شاه جیونه[6] تا سرگودا امراء سیالان را بیرون راند و خودش رئیس شد[7] - همینطور بین بلوچ های ماری شاه سخیرا و سیالان همواره جنگ جاری بود[8] - و نیز بین پسران رشید خان، فیروز خان و کبیر خان جنگ

۱- میرک سیال: طبق مثل حقیقت بندوبست سال ۱۸۸۴م موضع میرک سیال ناحیه جهنگ، ص ۳-۶۲۹

۲- بهروانه قبیله است معروف در جهنگ که بر شاهراه جهنگ و شورکوت ده دارد بنام بهروانه -

۳- ده است آباد در جهنگ بر شاهراه چنیوت و فیصل آباد اینجا به مزار دولت شاه بخاری معروف شده است -

۴- تاریخ جهنگ، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۱۷۶

۵- در منطقه جهنگ است -

۶- شاه جیونه در جهنگ است و بنام سیّد محبوب عالم شاه جیون از دو پشت به جلال سرخ بخاری رسد معروف است -

۷- THE PUNJAB GAZETTEER, Vol. A, PP. 37-38

۸- —— Do —— P. 39

ادامه داشت -[۱] بین جامعه اوضاع خراب و بد اخلاقی بود - خود حضرت سلطان باهو رح نزدیک شورکوت در دهی بنام سارنگ خان[۲] نامی زندگی میکردند (که آن دهات بنام سردار بلوچ سارنگ خان معروف بود) چنانچه میفرمایند در مذمت سارنگ خان " سارنگ خان بلوچ بی معرفت ، چشم کور تا بگور " -[۳] در این اوضاع و بااین محیط سیاسی و اجتماعی در این سرزمین حضرت سلطان العارفین ، سلطان الفقرا سلطان باهو (رحمة الله تعالی[۱] علیه) چشم بدنیا می گشایند و زندگی می کنند -

------

۱- AFTER THE DEATH OF INAYATULLAH KHAN (1757-1797 A.D.) THE INTERNAL FEUD MADE THEM EVEN WEAKER AND EVENTUALLY IN 1801 A.D. SIALS WERE COMPLETELY REDUCED BY RANJIT SINGH (THE PUNJAB GAZETTEER, VOL. A, P. 40)

۲- ده سارنگ خان بلوچ بر هفت کیلومیتر از شورکوت است -

۳- حجت الاسرار ، از سلطان باهو ، مکتوبه ۱۳۷۲ هـ ، ص ۲۰

عین الفقر ، از سلطان باهو ، مکتوبه ۱۳۹۲ هـ ، ص ۲۲۲



منظرهٔ دیگر خانقاه حضرت سلطان باهو ، در حیطهٔ خانقاه کودک ایستاده

باب دوم

احوال حضرت سلطان باهو رحمة الله تعالی علیه

حضرت سلطان باهوؒ علوی هاشمی هستند که قبیلهٔ ایشان بنام اعوان معروف است ـ احوال شان بامعرفی قبیله و خانواده عالی و مهاجرت آن بزرگان و نیاگان حضرت قدس سره از عرب و عجم تا ورود به خاک پنجاب بیان میشود ـ

فصل اول

علویان : علوی بکسانی میگویند که اولاد حضرت علی باشند اما سیّد گفته شوند - یعنی آنها که از بطن حضرت بی‌بی فاطمه الزهرا نبوده اند - ازین حیث همهٔ فرزندان غیر سیّد علوی بشمار می آیند - علویان را اعوان نیز می نامند -

---

۱- علوی بفتحین ، اولاد حضرت علی کرم الله وجهه و مصطلح آنست که علوی بفتحتین آنرا گویند که از اولاد حضرت علی باشد مگر از اولاد حضرت فاطمه رضی الله عنها نباشد -

(غیاث اللغات ، نولکشور رامپور، ۱۲۴۲ھ ، ص ۳۰۲)

آن سادات که اولاد علیؑ باشند ولی از بطن حضرت فاطمه الزهراؑ نباشند امانند حضرت عباس علمدار -

(فرهنگِ آصفیه ، سیّد احمد دهلوی ، لاهور ۱۸۹۸م ، ۳ : ۲۸۵)

طبق غلام حسین صاحب رسالهٔ شمس الاعوان فرزندانیکه باستثنای حسنین و اولاد آنها معروف بوده اند اعوان و علوی نامیده میشوند -

(رسالهٔ شمس الاعوان ، لاهور ۱۹۵۸، ص ۷)

مولوی محمد بخش شاه قریشی الاسدی در تصنیف تازه و محققانه خود درین ضمن می افزاید که قبائل عرب وارد هندو پاکستان گشته و سکون گردیدند ازان سادات فاطمیه، اعوان علوی ، هاشمی علوی ، هاشمی و قریشی هستند -[1] از توضیحات فوق روشن می شود که اولاد حضرت علی علیه السلام مشتمل برسادات بنی فاطمه و علویان هاشمی است - می بینیم که علویان هاشمی بعد از واقعه کربلا وسائر آلام و مصائب مابعد آن سانحه چرا به لقب اعوان چگونه معروف گشتند ، ذیلاً بادلائل و براهین قوی مرقوم می سازیم -

---

۱- تاریخ بیبیان پاکستان ، لاهور ۱۹۸۰م ، ص ۲۲۲

فصل دوم

اعوان : بزبان عربی بمعنی اعوان حمایت کننده است [1] - در بیشتر کتب فارسی هم اعوان بمعنی مددگار آمده است مثلاً " ضیاء الدین برنی می نویسد اردشیر بابکان که اکاسرهٔ عجم در امور جهانبانی اقتدا باقوال و افعال او کردندی گفته است که پادشاه راستین او را توان گفت و او را توان داشت که بااهل مملکت خود چنان باموازین و مقاویر ایشان معاملت ورزد که همهٔ اهل مملکت اعوان و انصار او شوند " - [2] نیز گفت " محمود چون بملک رسید ، بندگان پدر را اعوان و انصار خودساخت و اقلیمها و عرصها بدیشان داد" - [3]

سیفی در تاریخ نامهٔ هرات می نگارد " والناس اعوان من والته دولته - و هم علیه اذا عادته اعوان (ابوالفتح البستی) یعنی مردمان یاری گران آنکس اند که دوست داشت او را دولت او، و ایشان بروی چون دشمن گرفت او را دولت او یار گران اند " - [4]

انور بیگ اعوان تحقیق می نماید که " کلمهٔ اعوان جمع عون است - ترجمهٔ لغوی اش مددگار یا حمایت کننده " - [5]

۱- لفظ عربی ست، بمعنی بسیار مددگاران (لغات کشوری، نولکشور ١٩٢٦م)

٢- فتاوای جهانداری، ١٣٥٠م ، ص ٨٣

٣- ایضاً ص ٨٥

٤- تاریخ نامهٔ هرات ، کلکته ، ١٣٢٢هـ ، ص ٢٢٢

٥- دهنی ادب و ثقافت ، راولپندی ١٩٦٨م ، ص ٨٣

چون برادران دیگر حضرت امام حسین در جنگ کربلا بایشان کمک کردند و پس ازان نیز بغرض حمایت اهلبیت با امویان و عباسیان جنگیدند، لذا بنام اعوان نامیده شدند سلطان حامد قادری در کتاب مناقب سلطانی در همین مطالب نوشته است که درین امر هیچ شک نیست که بلاشبه اعوان از نسل حضرت علی هستند - وقتیکه سادات بعلت حوادث و تفرقه ها وطن را ترک کردند و در جوانب مختلف ایران و ترکستان سکونت اختیار کردند و چون قبیله اعوان روابط نزدیکی باسادات داشتند لذا در دیار عرب و عجم در حوادث و مصائب و عسرت و غریب الوطنی بمنظور کمک آنها فداکاری کردند و همکار و معاون آنها گردیدند بدین علت نسبت آنها به اعوان منتقل گردید یعنی حمایت کنندگان از سادات بنی فاطمه، لذا لقب علویت و هاشمیت به اعوان منتقل گردید -[1] طبق روایتی وقتیکه علویان به حمایت سلطان محمود غزنوی (۳۸۸هـ/۹۹۸م - ۴۲۱هـ/۱۰۳۰م)[2] درجهاد هندوستان شمولیت ورزیده مجاهدینی که از دیار غزنی، غور و هرات بطرف هند آمدند بنام اعوان معروف گردیدند - ملک شیر محمد اعوان در کتاب تذکره الاعوان می گوید" در سال هزار و یک مسیحی، سرزمین هند ابرهای سیاه کفر و طغیان و شرک عصیان محیط گردیده - در غزنی سلطان محمود بفکر می افتند که کفر و شرک در کفرستان هند باید از بین برده شود - او در سرزمین هند بمنظور برافراشتن پرچم توحید عزم جهاد می کند - باشنیدن اعلام جهاد مجاهدین (سر فروشان) اسلام گروه گروه زیر پرچم اسلام جمع می شوند -

---

۱- مناقب سلطانی (خطی)، مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹هـ، ص ۷، مملوکه نگارندۀ مقاله

۲- اسلامک سرویز، ایدنبرگ ۱۹۶۷م، ص ۱۸۱

حاکم هرات میر قطب شاه علوی باهمراهی قبیله اش بدربار سلطان عصر حاضر شده اجازه شرکت در جهاد را استدعا می کنند ـ سلطان محمود از فرط مسرت و خوشحالی عاجلانه می گویند که از امروز شما اعوان ما هستید ،، ـ[1]

مفتی غلام سرور مورخ شهیر معتقد است که قطب شاه اعوان از عرب بغزنی آمد و اولادش در غزنین ، کابل و پشاور آباد شد ـ ایشان معاون شاهان عرب شدند و برهند تاخت آوردند بدینجهت اعوان مشهور شدند و پس ازان در پنجاب انتشار یافتند ـ[2]

نظری ایچ اے روز و غیرهم این است که اعوان اصلاً عرب هستند و از نسل قطب شاه هستند ـ که در مورد او گفته می شود که بر هرات حکمفرما بوده است و سپس بحمایت محمود غزنوی بر هندوستان حمله کرد ـ در آن موقعه از فرزندانش شش فرزند بهمراهش هند آمدند که اسامی آنها از قرار زیر است ـ

۱ـ گوهر شاه یا گورارا که نزدیک سکیسر سکونت ورزید ـ

۲ـ کالان شاه یا کلغان که در دینکوت کالاباغ سکونت اختیار کرد ـ

۳ـ چوهان که بکنار رود سند در کوهستان سکون گردید ـ

۴ـ کوکر یا محمد شاه به کنار رود چناب سکونت ورزید ـ

۵ـ تنوی

۶ـ جج که اولادشان در تیراه واقع در وادی کرم سکون اند ـ

۱ـ تذکرة الاعوان ، سرگودا ، ۱۹۷۷م ، ص ۱۷

۲ـ تاریخ مخزن پنجاب ، لکنهو ۱۸۷۷م ، ص ۵۵۱

در کوهستان نمک فراز کا تاوی مقبره گورا موجود است که اینجا (کوهستان نمک) حد همه اعوانان است [1] - بنظر نگارنده ممکن است که همین گوهر شاه یا گورارا امیر شاه بوده باشد که در یا ورقی آینده در شجره سلطان باهو^{رح} می آیند -

داتزیل و روز می نویسند که اصلا* کوکر و چوهان نام قبیله مادران شان بود که ازان معروف شدند [2] -

ژانرال میکمن می نویسد که اعوان نزدیک اندس (رود سند) می زیند که راجپوت نیستند بلکه اصلا عرب گفته می شوند و زارع هستند - در کوهستان نمک مخصوصا اعوان بهترین ارتشی هستند [3] -

حضرت سلطان باهو^{رح} در ابتدای هر تصنیف خود را بنام اعوان معرفی کرده اند چنانکه در بخش آثار این رساله ملاحظه خواهند فرمود بی مناسبت نخواهد بود اگر دریجا

---

1. A Glossary of Tribes & Castes, 1:519.

2. -do- II : 26

3. Martial Races of India, p.246-247.

اشاره شود که دو قبیله بنام اوان و اعوان وجود دارند - آوان[1] آنها هستند که اولاد شان قبل از ضحاک تازی وجود داشته - اصلاً این کلمه صورت تغییر یافتهٔ انوان یا اروان است -

---

-۱

آدم	لاماک	نوح
کیومرث	نوح	کعبه
سیامک	سام	توه یا تواه
فراول	ارم	اروند اسپ
تازیو برسد	عاس	بیوارسپ
زان کعبه	عاد	ضحاک بیوارسپ
اروند اسپ	اماک	
بیواراسپ	انوآن	
ضحاک / (ده‌اک)	ضحاک	

(طبقات ناصری، ترجمهٔ انگلیسی راورتی، کویته ۱۹۷۸م، ۱: ۳۰۳)

غوریان از همین نسل اوان ضحاکی می باشند ـ [۱]

۱- ضحاک
شداد
اسد
معدل
ابراهیم
خجش
بهرام
حین
وشذان
موشی
باین
خرنک
شصب
پرویز
ورمیشان
وارمیش
نهاران
پنجی
محمد
سوری
(۱) محمد
حسن

(۱)

محمد

ملک ابو علی — امیر شیش

امیر عباس

امیر محمد

ملک قطب الدین حسن

ملک عزالدین حسین

فخرالدین مسعود ، سیف الدین سوری ، قطب الدین محمد ، علا الدین جهانسوز ، بهاءالدین سام

غیاث الدین ، معزالدین

(طبقات ناصری ترجمه غلام رسول مهر
لاهور ۱۹۷۵م، ۱: ۵۹۸ تا ۶۵۸)

( )

و اعوان کسانی هستند که علوی النسب اند و چهار قبیله ازآنها معروف اند یکی از آنها از اولاد امام محمد بن حنفیه ابن علی است، دوم کسانیکه از احفاد عباس ابن علی هستند ، سوم کسانیکه از اخلاف عمر الاطراف بن علی هستندوچهارم کسانیکه از پشت امیر زبیر بن علی می آیند - از حسن اتفاق که در شجرهٔ نسب سه خانواده از خانواده های علی نام قطب شاه بزرگ دیده میشود - [1] سلسلهٔ نسب حضرت سلطان باهو رح به امیر زبیر ابن

-۱

شجره ۱	شجره ۲	شجره ۳
حضرت علی	حضرت علی	حضرت علی
امیر عباس	امیر محمد حنفیه	امیر زبیر
امیر عبدالله	شاه عبدالمنان	حجر شاه
امیر حسن	شاه بطل	احمد شاه
امیر حمزه	شاه ملک آصف غازی	عبیق شاه
امیر جعفر	شاه عمر غازی	ادهم شاه
امیر ابراهیم	شاه محمد غازی	دراب شاه
امیر علی	شاه طیب غازی	نواب شاه
امیر قاسم	شاه طاهر غازی	فرطک شاه
امیر طیّار	شاه عطاء الله غازی	محمود شاه
عون لیلی [1] ملقب قطب شاه	میر قطب شاه	فیروز شاه
		حسین شاه
		امان شاه
		حضرت قطب شاه

(بقیه حاشیه اگلے صفحه پر)

العارفین

علی می رسد که قطب شاه شانزده پشت بالاتر از حضرت سلطان ا بودند ـ البته اسم امیر زبیر

(حاشیه از صفحهٔ گزشته)

شجره ۱ (رسالہ شمس الاعوان ، قاضی غلام حسین ، ص ۱۲ ، زادالاعوان ـ باب الاعوان)

شجره ۲ (تاریخ الاعوان ، ملک شیر محمد اعوان ، ص ۲۷ ، و رسالہ شمس الاعوان ، قاضی غلام حسین ، ص ۱۲)

شجره ۳ (مناقب سلطانی ، سلطان حامد ، خطی ۱۳۱۹ھ ، ورق ۷۱ الف/ب)

(تاریخ آلائمه ، سید وزیر حسین ، نولکشور ۱۲۹۹ھ ، ص ۳۳)

(فتاوی غیاثی ، علی بن ابراهیم علوی ، باب الانساب)

(زمان غیاث الدین بلبن)

(رسالہ شمس الاعوان ، قاضی غلام حسین ، جہلم ، ص ۱۲)

(مکتوبه به دست محمد دین ولد میان جیلانی بخش خطی ۱۲۹۸ھ)

۱ـ قطب شاه — محمد منان

امیر شاه — محمد تمیم

انور شاه — اللہ دتہ یا محمددتہ

محمد هرگن — شیخ فتح محمد

محمد جیمون — شیخ بازید محمد

محمد بہاری — شیخ سلطان باهورحہ

محمد ملا

محمد انون — (مناقب سلطانی ، سلطان حامد ، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹ھ)

محمد شکرایا سکرا — (شجره مکتوبه محمددین ولد جیلانی بخش ، ۱۲۹۸ھ)

محمد پیدا — (رسالہ شمس الاعوان ، قاضی غلام حسین ، جہلم ، ص ۲۱)

محمد مـقلا

ابن علی در کتب تاریخ و نسب نامه های مهم دیده نمی شود ولی یاد داشتهای بعضی دانشمندان در کتب خطی و مطبوعه این مطالب را باثبات میرساند ـ سلطان حامد قادری صاحب کتاب مناقب سلطانی کاملا یقین دارد که امیر زبیر یکی از هژده پسران حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بودند ـ[1] شیخ ابوبکر سندی صاحب کتاب شهیر انیس الواعظین در وجود امیر زبیر ابن علی دلیل قوی میرساند چون می نگارد که " از لشکر امیرالمومنین حسین رض زبیر ابن علی بیرون آمد ، برابر امیرالمومنین حسین رض سه برادر دیگر بودند ـ زبیر علی ، طلحه علی ، جعفر علی رض و این زبیر از مادر تنها بوده است ـ چون بیرون آمد امیرالمومنین حسین رض گفت ای برادر تو ایمان مادر را سوز که او را هیچ فرزندی دیگر نیست ـ مادر او ازآنجا نعره زد گفت ای حسین این سخن بگو جان من و جان پسر من فدای خاک پای تو باد بغیر تو ما را حیات چه کار آید ـ حسین رض برادر (زبیر رض) را در کنار گرفت و زار زار بگریست زبیر رض بیرون آمد و گفت ـه

انّ السّماء مزیّن بکواکب

والارض زیّن جمله بمواکب

للمرء قوّه اخوه بکماله

حتّی علا علی جمیع مناکب

۱ـ مناقب سلطانی (خطی) مکتوبه بهادر شاه ، ۱۳۳۰هـ ،
فهرست مخطوطات شیرانی ، لاهور ۱۹۶۸م ، ۱: ۸۳
(کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور)

ایضاً (خطی) مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹هـ

و حمله کرد و ما را ازیشان بر آورد و شهید شدند[1] سوم ماخذ مهم دربارهٔ امیر زبیر ابن علی رض فتاوی غیاثیه نسخه خطی معروف است که در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ملاحظه کردم - این نسخه خطی در ابتدای فهرست یک فصل انساب نامه را نشان می دهد و صاحب مناقب سلطانی بهمین انساب نامهٔ مندرجه فتاوی غیاثیه را اشاره کرده میگویند که نام امیر زبیر یکی از پسران امیرالمومنین علی رض نوشته شده است - متاسفاً در نسخه مذکوره (از کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور) فصل انساب و حصص بعدازان کرم خورده شده مانده است[2] - در فهرست مخطوطات شیرانی مرتبهٔ دکتور محمد بشیر حسین توضیح داده شده است که یک نسخه خطی کامل در کتابخانه آصفیه حیدرآباددکن موجود است[3] - بهرصورت ماخذ سوم هم پیداست و نام امیر زبیر ابن علی رض را دارد - ماخذ چهارم از سید وزیر حسین صاحب کتاب تاریخ آلائمه در بیان امیر زبیر ابن علی رض کاملاً صراحت می نماید[4] - ماخذ پنجم

۱- انیس الواعظین ، بمبئی ۱۳۰۲ هـ ، ص ۱۵۷-۱۵۸ (فی‌المجلس الرابع عشر فی فضیلة یوم عاشور و شهادة الحسین)

۲- فتاوی غیاثیه (خطی) مکتوبه قرن هشتم یا نهم هجری بنام غیاث الدین بلبن (۶۶۴هـ-۶۸۶هـ) مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب ۱۲۳۵-۱۲۹۷/۳۷۵۰

۳- فهرست مخطوطات شیرانی ، لاهور ۱۹۷۳م ، ۲ : ۷۹۹
فهرست مفصل (قاضی عبدالنبی کوکب) ، لاهور ۱۹۷۵م ، ۱ : ۱۳۸

۴- تاریخ آلائمه ، نولکشور ۱۲۹۹ هـ ، ص ۴۳

نسخه خطی است خیلی مهم و بنام تواریخ حضرت سلطان باهو رح پیداست و امیر زبیر را یکی از هژده پسران حضرت علی رض بشمار می آورد -[1] علاوه ازان دیگر مآخذ هم درباره امیر زبیر بدست ماست -[2] بعلاوه هیچ کتاب تاریخ یا نسب نامه در مورد تعداد اولاد حضرت علی باهم موافقت ندارد- بعضی جاها تعداد اولاد دروازده و در جاهای دیگر چهارده ، شانزده ، هژده یا نوزده نشان داده شده است - و بهمین اکتفا شده بلکه هرا نساب نامه بااانساب نامه دیگر مراجع به تفصیل اسامی اختلاف عقیده را دارد-[3]

١- تواریخ حضرت سلطان باهو رح (خطی) ١٢٩١هـ ، ١٠٠:ب ، مملوکه کتابخانه عموم پنجاب، لاهور

٢- امام حنیف مرتبه ناشران دین محمدی لاهور و پنجابی منظوم)
شجره (خطی) مکتوبه محمد دین پسر میان جهانی بخش -

٣- (١) حسن ، حسین ، محمد حنفیه ، عباس ، عبدالله اکبر، جعفر ، عثمان ، محمدالاصغر ، عبدالله الاصغر ، عبیدالله ، عون ، یحیی، محمد الاوسط ، عثمان الاصغر ، عباس الاصغر ، جعفر الاصغر ، عمرالاکبر، عمر الاصغر، (١٨ پسران مطابق شرح زندگانی علی ابن ابیطالب ، ج ٢ ، نگارش آقای محمد علی خلیلی)
(٢) حسن ، حسین ، محسن ، محمد حنفیه (محمد اکبر) ، محمد اوسط ، محمد اصغر ، ابو بکر ، عمر اکبر ، اصغر ، یحیی ، عثمان ، عباس اکبر، جعفر اکبر، عبدالله اکبر، اصغر ، عون - (١٦ پسران مطابق طبقات ناصری ، قاضی ابو عمر بن منهاج الدین، ج ١ : ١١٠-٦٥٨هـ)
(٣) حسن، حسین ، محمد حنفیه ، عباس اکبر، عبدالله اکبر، جعفر اکبر، عثمان الاکبر ، محمد الاصغر ، عبدالله الاصغر ، عبیدالله ، عوان ماهرو ، یحیی، محمد الاوسط ،

(حاشیه ادامه دارد)

بنابرین بیان مؤلفینی که امیر زبیر ابن علی را از نیاگان حضرت سلطان [۲۱] نوشته اند ،

(حاشیه از صفحهٔ گزشته)

عثمان الاصغر، جعفر الاصغر ، عمرالاطراف ، عمرالاصغر، محسن (۱۸ پسران مطابق ریاض الانساب و مجمع الاعقاب معروف بحرالانساب ، ص ۷۸-۷۹ - افادهٔ از کتابخانه آستانه قدس مشهد ، ایران)

(۴) حسن ، حسین ، محسن ، ابوبکر ، عثمان ، عقیل ، عباس ، زید ، علاؤالدین ، جعفر، محمد حنفیه ، عبدالله ، یحییٰ ، عباس ، عون ، عمر ، طالب -

(۱۷ پسران مطابق مکتوبه ۱۳۶۳هـ به دست گل محمد ، به لتشکر خلیفه گل محمد ابن فیض محمد ، اچشریف)

(۵) حسن ، حسین ، محمد اکبر، عبدالله ، ابوبکر، عباس اکبر، عثمان ، جعفر اکبر، عبدالله ، محمد اصغر ، یحییٰ ، عون ، عمر اکبر، محمد اوسط -

(۱۳ پسران مطابق طبقات ابن سعد زمان دوم سوم هجری ترجمه العمادی ، ۳ : ۲۰۲)

(۶) حسن ، حسین ، عباس، جعفر، عبدالله ، عثمان ، عبیدالله ، ابوبکر، محمدن الاصغر، یحییٰ ، عوان ، محمدن الاوسط ، محمدن الاکبر (ابن الحنفیة) ، عمر -

(۱۳ پسران مطابق تاریخ ابن خلدون هفتم هشتم صدهٔ هجری ترجمه احمد حسین اله آبادی ، ص ۳۵-۵۳۴)

(۷) حسن ، حسین ، محسن ، عباس، جعفر، عبدالله ، عثمان ، عبیدالله ، ابو بکر ، یحییٰ ، محمد الاصغر، عون ، عمر ، محمد الاوسط ، محمد الاکبر -

(۱۵ پسران مطابق تاریخ طبری ترجمه نفیس اکادمی ، کراچی ، ۳ : ۵۰۹)

(بقیه حاشیه اگلے صفحه پر)

باید دست قبول کرد ـ طبق صاحب مناقب سلطانی نام مادر امیر زبیر ابن علی میمنه بوده

(حاشیه از صفحهٔ گذشته)

(٨) حسن ، حسین ، محسن ، ابوبکر ، عمر ، عثمان ، سعد ، طالب ، ابراهیم ، عقیل ، زید ، عباس ، طلحه ، عبداللّه ، زبیر ، محمد الحنفیه ، عوان ، عبیداللّه ـ

(١٨ پسران مطابق فاران سے کربلا ، بلال زبیری ، جهنگ ١٩٦٩م، ص ١٢٦)

(٩) طلحه ، زید ، محمد الاوسط ، امیر زبیر ، محمد اصغر ، امام محمد حنیف ، ابوبکر ، امام محسن ، عثمان ، امام حسن ، عمر ، امام حسین ، عباس ، عبداللّه اکبر ، عبیداللّه ، عبداللّه ، معون ، عون ، فضل ، جعفر ، یحییٰ ـ

(٢١ پسران مطابق محمد دین ولد میان جیلانی بخش ساکن گجرات مکتوبه ١٢٩٢هـ)

(١٠) محمد حنفیه ، عمر ، جعفر ، عثمان ، علی ، عباس ، عبداللّه ، عمر علی ، امام حسن ، امام حسین ، زید ، عون ، عثمان ، محسن ، یحییٰ ، حسن ، محمد الاکبر ، محمد حنفیه ـ (١٨ پسران مطابق نسب نامه کلان فقیراللّه ، طبع سال ١٢٩٦هـ)

(١١) حسن ، حسین ، عبداللّه ، عباس ، عثمان ، جعفر ، یحییٰ ، عون ، محمد الاکبر ، عمر ، محمد الاوسط ، محمد الاصغر ـ (١٢ پسران مطابق نسب نامه رسول مقبول ، نولکشور کانپور ١٩٥١م)

(١٢) امام حسن ، امام حسین ، امام محسن ، امیر ابوبکر ، امیر عمر ، امیر عثمان ، امیر علی ، امیر سعدؒ ، امیر سعید ، امیر طالب ، امیر ابراهیم ، امیر عقیل ، امیر زید ، امیر عباس ، امیر طلحه ، امیر عبداللّه ، امیر زبیر ، محمد حنفیه ـ

(١٨ پسران مطابق مناقب سلطانی ، سلطان حامد قادری (خطی) مکتوبه فتح شیر ١٣١٩هـ/چاپ لاهور ١٣٢٥هـ)

که از اولاد رستم پهلوان معروف افسانوی نبود [1] - درین مورد میتوان افزود که ممکن است

---

(۱۳) حسن ، حسین ، محسن ، عباس ، محمد ، ابو بکر ، محمد اوسط ، عثمان ، عمر اصغر ، جعفر ، صالح ، عبدالله ، عباس اصغر ، جعفراصغر ، عون ، یحیی ، عبدالله اصغر ، زبیر -
(۱۸ پسران مطابق تاریخ الآئمه ، سید وزیر حسین ، نولکشور لکنهو ، ۱۲۹۹ هـ ، ص ۲۳

(۱۴) حسن ، حسین ، محسن ، محمد حنفیه ، عبدالله ، عثمان ، ابو بکر ، عمر ، عون ، یحیی ، جعفر ، عباس ، عبدالله ، جعفر ، محمد اوسط ، ابراهیم ، زید ، زبیر -
(۱۸ پسران مطابق رساله شمس الاعوان ، قاضی غلام حسین ، ص ۱۵ ، بحواله بیاض خطی مولانا امیر احمد ساکن کندیان ، میانوالی ، ص ۲۰)

(۱۵) حسن ، حسین ، محمد ، عون ، محمد مکنی بابی‌القاسم ، عمر ، عباس ، جعفر ، عثمان ، عبدالله ، محمد الاصغر ، عبدالله ، یحیی ، عثمان اصغر ، جعفر اصغر ، عباس اصغر ، عمر اصغر ، محسن - (۱۸ پسران مطابق منتهی الآمال ، حاج شیخ عباس قمی ، تهران ۱۳۷۱ هـ ، ص ۱۳۶)

(۱۶) محسن ، یحیی ، عبیدالله ، حسن ، حسین ، محمد حنفیه ، محمد اکبر ، ابو بکر ، عمر ، عثمان ، عون ، جعفر ، عبدالله ، فضل ، عباس ، محمد الاصغر ، عمر علی و سه پسر دیگر بوده - (نوزده پسر مطابق روضه الشهداء ، حسین واعظ کاشفی ، بمبئی ۱۳۲۵ هـ ، ص ۳۳۵)

(۱۷) اعوان از امام قاسم پسر حضرت علی علیه اسلام می آیند (تاریخ مخزن پنجاب ، مفتی غلام سرور ، لکنهو ۱۸۷۷م ، ص ۱۵۵۱)

....

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۲۵ هـ ، ص ۵

او رستم بن هرمز باشد که در زمان حضرت عمر رض در جنگ قادسیه سر لشکر ارتش ایران بود و از مسلمانان شکست خورده و به قتل رسید[1] نه آن رستم دستان رستم الاکبر، البته شجرهٔ نسب رستم بن هرمز در پشت بیست و هفتم به رستم دستان رستم الاکبر می رسد[2]

۱- تاریخ اسلام، غلام قادر فصیح ، لاهور ۱۹۳۵م ، ۲ : ۵۲

۲- رستم (زمانه یزد جرد و خسرو پرویز) بن هرمز بختیار بن شاه فیروز بن یزفری بن شیراوژن بن خدایگان بن فرخ به بن ماه خدای بن فیروز بن گرد آفرین بن پهلوان بن اسپهبد بن رستم بن مهر آزاد بن رستم بن پولاد بن کان آزاد مرد بن رستم بن جهر آزاد بن نیرو سنج بن فرخ به بن داد آفرین ، ابن سام بن به آفریدین هوشنگ بن فرامرز بن رستم الاکبر بن دستان بن سام بن نریمان بن

کورنگ بن گرشاسب (تاریخ سیستان تالیف ۴۴۵-۷۲۵ بتصحیح بهار، ص ۸)

(نوت) گرشاسب چار هزار چار صد و چهل سال قبل ظهور آنحضرت (ص) بوده -
تاریخ سیستان ، ص ۳

طبق روایات " گرشاسپ نامه " پدر نریمان کورنگ برادر گرشاسب است - (گرشاسب نامه ، حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی ، تهران ۱۳۱۷، ص ۳۲۸)

فصل سوم

انتقال نیاگان حضرت سلطان باهو رح از مکه به مدینه و بغداد:

بطوریکه قبلاً ذکر مختصر رفته که بعد از معرکهٔ کربلا نیز خاندان علوی هدف مخالفت خلفای اموی و عباسی قرار گرفته ، لذا علویان به مصر ، شام ، عراق و سایر نقاط ایران منتشر گردیدند- اما در عصر خلافت عباسیان این اوضاع بظهور آمد که افراد خانواده های علوی برای نجات خود اولاً به همدان و ازآنجا به استانهای شمالی ایران از قبیل گیلان ، طبرستان ، مازندران و خراسان مهاجرت نمودند- بویژه استان خراسان که بخش بیشتر آن تا ناحیه هرات و سیستان میرسد که فعلا شامل افغانستان است - در نواحی مزبوره خانواده های علویان یا اعوان سکنه گزیدند - بهمین علت اغلب قبور علویان و اما فرادگان عموماً در ایران و خصوصاً در خراسان وجود دارد- بتائید این سخنان اقتباسات زیر از دانشمند شهیر معاصر جناب آقای عبدالحی حبیبی را نقل مینماید: " چون بنی امیه را با بنی هاشم و خاندان امامت مکاوحتی بود ، بنا برآن حضرت یحیی بن زید (از آل علی) از کوفه آهنگ بلخ کرد- امیر بلخ که گماشته دربار اموی و نامش عقیل بن معقل بود او را بگرفت و بزندان انداخت ----- در ۱۰۵هـ/۷۲۳ م ایشان را رها کردند -----ـ و در شعبان ۱۲۵هـ بعد از رهائی در گوزگان با ۷۰ نفر بجنگ گماشتگان اموی شهادت یافت -"[۱]

۱- تاریخ مختصر افغانستان، کابل ۱۹۶۷م ، ۱ : ۹۳

" صاحب تاریخ شهیر ابن خلدون مینویسد که وقتیکه دولت عباسی روی کارآمد بمنظور تخفیف دادن قدرت هاشمیان مشغول گردید و ادامه به قتل یک یک از اولاد سادات و اولاد علی داد [1] "

درین باب دانشمند ایرانی عبدالفتاح قومنی نقل می کند:

نخستین علوی که به دیلم پناه آورد " یحیی [1] بن عبدالله "

نوادهٔ امام حسن بود و ازان بعد کوهستان " دیلم "

ماوی و مامن علویان شد [2] یحیی [1] بن عبدالله بن الحسن بن علی بر " جعفر "

خروج کرد و در دیلم به قتل رسید [3]

بعد از گیلان ورود علویان در خراسان بزبان حافظ نور محمد کهگدائی خوانده بشود:

" بباعشیکه چون اکثراً طرفداران خاندان نبوت از طرف خراسان قیام میورزیدند، امام (جعفر صادق) خواست ضریح حضرت شاه ولایت مآب را که مقتدری این سلسله جلیله و همهٔ عالم اسلام است درآن حدود نقل بدهد، تا خراسانیان در اخلاص و متابعت خویش محکم تر گردیده و هر که از اهل بیت مقدس رسول ص دران مقامات برسند و اظهار دعوت نماید باطرفداران خود ملجاء و تکیه گاهی داشته باشند [4] "

۱- مقدمه ابن خلدون، کراچی ۱۹۶۲م، ۲ : ۱۲۵

۲- تاریخ گیلان، تهران ۱۳۵۳هـ، ص ۲۶، ۲۷

۳- ایضاً پاورقی، ص ۲۶

۴- تاریخ مزار شریف، لاهور ۱۳۴۴هـ، ص ۲۷

درین بیان ابو جعفر محمد بن جریر الطبری می نویسد " از عصر ابو جعفر منصور دوم خلیفهٔ عباسی ریاح عباس بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب را دستگیر کرده بزندان انداخت -"

" عبدالله بن عمر و بن عثمان علوی را ابو جعفر منصور بالغ بر یکصد و پنجاه دره زده در زندان انداخت - برادرش عبدالله بن حسن علوی قبلا در زندان مقید بود - این واقع در عراق بوقوع آمد -"

" ابو جعفر منصور محمد بن ابراهیم بن حسن علوی را درستونی که از آهک ساخته شده بود سوراخی کرده و درآن زنده دفن کرد - او سَرِ محمد بن عبدالله بن عمرو ابو جعفر علوی بریده بمردم خراسان فرستاد تا آنها عبرت حاصل کنند و شورش نکنند - نیز بنی حسن بن علیؓ را از مدینه به عراق آورد و در تلاش پسران عبدالله بن حسن بود - پدر و برادرانش را بزندان انداخت - محمد بن عمر را چهار صد دره زد پس محمد بن عبدالله را بقتل رسانید -"

" در عصر ابو جعفر ابراهیم بن عبدالله از بصره اعلام خلافت خودش مرا پخش کرد - مردم بصره اطاعتش را پذیرفتند - بعدازان اهواز و فارس را در تصرف کرد - اما در سال یکصد و چهل و پنج در واسط بقتل رسید -"

" عبدالله بن محمد که در سند زندگی کناره کشی از مردم می گزرانید در عصر استانداری هشام بن عمر و تغلبی بقتل رسید -"

" عامل مکه بسیاری از علویان را در زندان انداخت اما بقتل نرسانید لذا خلیفه

منصور بـر عامل مکة عـصبانی گردید -»

« عبداللّه بن علی از ترس منصور در بصرة مخفی گردید -»

« منصور محمد بن ابی العباس را به زهر هلاک کرد -»

« ابراهیم بن عبدالله را در باخمری و محمد بن عبدالله را در مدینة بقتل رسانید -»

« خلیفة مهدی یعقوب بن داوٌد را فقط باین علت بزندان انداخت که او چرا تساهل کرد که یک علوی بگریزد و او را قتل نکرد -»

« حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در زمان هادی در جوار مدینة بقتل رسیدشد -»[1]

در بارة این مطلب ابو جعفر محمد بن جریرالطبری نوشتة است که

« در زمان خلافت مامون عبداللّه ابو السرایا محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب المعروف ابن طباطبا را در سال یکصد و نواد و نه هجری توسط زهر از بین برد -»

« ابراهیم بن موسیٰ[1] بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در عهد مامون از مکة به یمن شورش کرد -»

« محمد بن جعفرؒ بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب شخصی بازهدو تقوی[1]

۱- تاریخ طبری ، (ترجمة اردو) ، کراچی ۱۹۷۰م، ۷ :۱۱۷ تا ۵۱۲
ص ص ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۱، ۱۹۸، ۹۱، ۲۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۵۳، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۶۳، ۵۱۲ -

بود او در عصر مامون از خلافت دست برداشته و از مکه بعراق رفت -»

« مامون علی بن موسی[1] بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را ولیعهد تعیین کرد اما در سال دویست و سه هجری امام موصوف در طوس از خوردن انگور بعوض اسهال وقی مبتلا شده از دنیا در گذشت -»

« مردمان یمن عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب را بخلافت بپذیرفتند اما مامون آنها را مطیع ساخت -»

« محمد بن القاسم بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در زمان معتصم بالله در سال دویست و نوزده هجری در طالقان که شهریست از استان خراسان دستگیر گردید -»[1]

صاحب تاریخ طبری می افزاید که

« خلیفه جعفر متوکل علی الله در سال دویست و سی و شش هجری قبر حضرت حسین ابن علی ع و منازل قرب و جوارش را از بین برد - در جائیکه قبر واقع بود شخم زد و تخم ریزی کرد -»[1]

« در سال دویست پنجاه هجری تمامی وسائل معاش براونی یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب بستند لذا او تحت فشاری شدید اقتصادی شورش کرد - بسیاری از قبائل به یحیی[1] بن عمر علوی کمک کردند و کوفه را تصرف

۱- تاریخ طبری ، کراچی، ۸ : ۹۰ تا ۲۱۸

کردند اما بقتل رسیدند ـ،،

• در همین عصر بود که حسن بن زید بر آمل و ساری و طبرستان وری تسلط یافت و مردم با او دست یک کردند ـ،،

• احمد بن عیسیٰ بن علی بن حسین الصغیر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و ادریس بن موسیٰ بن عبدالله بن موسیٰ بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب دری ظهور کردند ـ در کوفه الحسین بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب خروج کرد این عصر المستعین بود ـ اغلب افراد علویان را صوفیان تشکیل می دادند ـ اغلب علویان را بزندان انداختند که تعداد شان بالغ برسی صد بود ـ،،

• علویان در نینوا شورش کردند تعداد آنها بالغ بر پنجاه بود ، شکست خوردند ـ،،

• در سال دویست و پنجاه و دو هجری الکوکبی الحسین ابن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الارقط بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از قزوین و زنجان خروج کردند و اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب از مکه ظهور کرد ـ،،

• یعقوب بن لیث در سال دویست و شصت و یک با زید بن حسن علوی در طبرستان جنگ ادامه داد وقتیکه محمد بن زید علوی در سال دویست و هشتاد و هفت از طبرستان به جرجان آمد ـ اسماعیل بن احمد عامل خراسان خلاف توقع با او بجنگ پرداخت و به شهادت

رسید این عصر المعتضد بود -"

" در سال سی صد و یک هجری الحسن بن العلوی الاطروش بر طبرستان تسلط یافت که خیلی عادل بود -"[1]

درین خصوص عبدالعزیز جواهر کلام در تاریخ طهران مینویسد که:

"ازین سال (۲۷۲) تا سال ۲۸۹ جنگهای متوالی در ری میان احمد بن عبدالعزیز و احمد بن رافع فرمانداران المعتضد بالله عباسی و میان محمد بن هارون و محمد بن زید علوی رخ داد -"[2]

منهاج الدین در طبقات ناصری درین باب می نویسد که

" سلطان علاؤ الدین حسین ششبی فرمان صادر فرمود که سادات غزنی را دستگیر کنند چنانکه بعداً همه سادات را بقتل رساندند - "

" چندین نسل علویان در مصر فرمانفرمائی کردند اما در سال پانصد و شصت چهار هجری علویان مغلوب گردیدند و گوشه نشین شدند - سلطان صلاح یوسف بن ایوب الکردی خلافت علویان مصر را از بین برد که اصلا پیروی عقیده باطنیه بودند -"[3]

نور احمد فریدی در تاریخ نامه خود درین خصوص می گوید که

" جمال الدین احمد بن علی داؤدی در تصنیف معروف خود موسوم به عمدة المطالب

۱- تاریخ طبری ، ۹-۱۰ : ۵۷ تا ۳۹۸

۲- تاریخ طهران ، طهران ۱۳۵۷ ، ص ۱۹

۳- TABAQAT-E-NASRI, RAVERTY, I: 208-355

ذکر فرمانفرمای علویان را در ملتان بیان نموده است - می نویسد که وقتیکه علویان در حجاز حس خطر کردند با همراهی سیزده نفر خانواده خود روزی چند در خانه ها پنهان شدند همینکه موقع یافتند بطرف ملتان راه فرار اختیار کردند - اهالیان ملتان از آمدن شان اظهار خوشحالی کردند - یک گروه بزرگی بآنها همراه شد - و بر شهر تسلط یافتند و خطبه بنام ایشان خواندند -"

" نیز گفت ، اولین بزرگ علویان که از حجاز مهاجرت نموده ملتان را وطن خود ساختند شخصی بنام جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطراف بن علی بن ابی طالب بود - او ملتان را تصرف کرد - تا سال سی صد و شصت چهار هجری اولاد او بر ملتان فرمانفرمائی کردند - تعداد اولاد آنها خیلی زیاد بود - در سال سیصد و هفتاد و سه هجری جلم بن شیبان قراطی شجهی شب خون زد و در ملتان حکومت علویان را از بین برد -"[1]

سید ریاست علی ندوی هم درین خصوص می نویسد که

" در ملتان حکومت بنوسامه (که علویان بودند) از سال دویست و نواد هجری تا سال سی صد و هشتاد و هفت هجری بر قرار ماند که حدود آن از مکران تا منصوره (بکر کنونی در سند) بود - این خانواده بنو منبه نیز گفته شد چون بانی آن ابو اللباب منبه بن اسد قریشی بود اسماعیلیان بحکومت آنها خاتمه دادند -"[2]

۱- بنقل تاریخ ملتان، ۱۹۷۱م ،ص ۹۹ تا ۱۰۸

۲- عهد اسلامی کا هندوستان، لکنهو۱۹۵۰م ،ص ۲۷-۲۸

این بود بر رسی مختصر که ازان می توان قیاس کرد که اوضاع علویان یا اعوانان تا قرن چهارم هجری چگونه بود که بعلت آن آنها از مغرب بطرف مشرق و از شمال بطرف جنوب انتقال یافتند ـ بنظر مؤلف مناقب سلطانی در اوضاع مذکور وقتیکه نیاگان حضرت سلطان باهو رح وارد خراسان شدند فردی از خاندان مذکور بنام حسین شاه بفرمانفرمائی هرات نایل گردید و تا چهار پشت فرمانفرمائی در خانوادهٔ او باقی ماند ، تاوقتیکه قطب شاه در هرات در گذشت ـ [1] حسین شاه از نوزده پشت جدامجد حضرت سلطان باهو رح شناخته شده ـ طبق اندازه گیری کلی بایستی سلطان حسین شاه هفتصد سال پیشتر از حضرت سلطان باهو رح در هرات میزیسته باشد یعنی در حدود قرن چهارم ـ اما مورخین تاریخ قرن هفتم هرات و مورخین تاریخ قرن پنجم تا هفتم صده هجری سیستان از ذکر نام آنها سکوت ورزیدند ـ گمان میرود که حسین شاه تا امیر شاه در نواحی هرات ، غزنین و غور غالباً تا سمت امرا میزیسته باشند ـ مخصوصاً در غزنه و غور ولایات زیر اثر آنها در وادی سپین غر که تا کنون بنام اعوان قار معروف است و آنجا قبیلهٔ اعوان نیز زندگی میکنند ـ بنظر ما وادی مذکور که تحت تسلط غور و هرات بوده ممکن است اینگونه امارت باشد که طبق بررسی های ما ، زیر تسلط نیاگان حضرت سلطان باهو اعوان بوده باشد در ضمن اعوان قار مورخ انگلیسی ایچ جی راورتی مینویسد که " در شانوزان (Shanuzan) یا (Xhaluzan) شالوزان (Shaluzan) در سلسله جبال سپین غر یا طبق طبقات ناصری ، ص ۳۷۴ تا

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۲۵هـ ، ص ۶

۳۷۲ در سانگوران (Shaauzan) - علاوه قبیله شوری بعضی از قبایل اعـوان میزیند ـ اغلب آنها اکـنون در دوابـه سـند سائر پنجاب سکونت می ورزند ـ رود پیاوار (Piawar) نیز از همین جامی گزرد ـ دره زیـران (Zeran) در شرق دره شانوزان است ـ آنجا نیز بعضی از قبایل اعـوان قار بسر می برند ـ در کارمان (Karman) که تا شمال سپین غـر ادامه وارد آنجا بعضی از جوها در رود کرم سرا زیـر می شود ـ باشندگان اینجا بنام اعـوان قار (Awan Kars) معروف اند ـ[1]

منهاج الدین صاحب کتاب طبقات ناصری درین خصوص می نویسد که سپین غـر بـین گومل و گردیـز است که در بـین راه غـزنین می آید ـ اینجا دره بنام شاقوزان وجود دارد که در آن علاوه بر قبیله توری قبیله اعـوان قارجات نیز می زید که زیادتر از مهاجرت مشرقی افغانان بی خانمان شدند و اکـنون در سـند ساگر یا طرف دیگر رود سـند سکونت پذیـر هستند ـ[2]

آثار روز انگلیسی وغیرهم می نویسند که علاوه بر کوهستان نمک در ناحیه جالنـدر نیز اعـوان قاری وجود دارد ـ اعـوان قار در کوهستان نمک ، جالنـدر ، هوشیارپـور و

---

1. Notes on Afghanistan & Baluchistan, Quetta, 1976, 2-81.

2. Tabqat-e-Nasri, Raverty, 1:9-498.

مکریان (Mukerian) هم می زنند -[1]

طبق گفته سیف بن محمد یعقوب الهروی صاحب تاریخ نامه هرات این امرهم دقت طلب است که در ۶۳۴ هجری در شهر هرات عده علویان اینقدر زیاد و موثر بوده که یکی از دوستان پسر شاهزاده چغتائی بر بنای خواب مفروضه اکتای قاآن را برای تسلط کامله یافتن بر هرات مشورت داد تا علاوه بر تاجکان علویان را هم به قتل رسانند -[2]

ازین حقیقت تاریخ حدث نمودن کار مشکل نیست که در هرات در اوائل قرن هفتم هجری هم علویان وجود داشتند و زیاد سلطه و نفوذ پیدا کرده بودند ولی بجهت از بین رفتن کتب تاریخی، شواهد فراوان بدست نمی آید - مسخ شدن یادداشتهای روایات امارات ازین حیث نیز ناممکن نیست که در یورش مغولان تاتار در اواخر میان قرن هفتم درین نواحی از قبیل بلخ ، هرات ، غور و خراسان وغیرهم تباه کاری هائی که بوقوع پیوست در نتیجهٔ آنها نه تنها کتابخانه ها و دیگر آثار مهم بلکه ساختمانهای بزرگ و کاخها و خانقاه ها هم از بین برده شد لذا اوضاع تاریخی این نواحی پس از حمله تاتار مرتب گردید و آثار قبل از قرن هفتم تلف شد -[3] بطوریکه راورتی در فوق نوشته که در موقع مهاجرت افغانها از مشرق

-۱ A glossary of T & C., I : 50, II : 25.

-۲ تاریخ نامه هرات ، چاپ کلکته ۱۳۶۲م ، ص ۹۹

-۳ فیروز کوه را در ۶۱۹هـ بصورتی ویران کرد که اکنون تعیین موقع آن نیزدشوار است - همچنان چغتای ولایت های سند و مکران و کرمان (بفتحتین در وادی کرم) را یغما

(بقیه حاشیه اگلے صفحه پر)

افغان ها هم به وادی سند منتقل شدند ـ این زمان مهاجرت مداوم از یورش تاتار[1] یعنی اواخر قرن ششم تا مرگ چنگیز خان (۶۲۴هـ / ۱۲۲۷م) می تواند باشد ـ با در نظر داشتن علم الانساب در صورتیکه یک نسل معمولاً از سی تا سی و پنج سال می ماند ،

(حاشیه از صفحهٔ گذشته)

و ویران نمود ـــــ چغتائیان که در ماوراء النهر قرار داشتند ولایات افغانستان ، تخارستان ، بلخ ، میمنه ، جوزجان ، غرجستان ، غور ، هرات ، بادغیس ، سیستان ، زابل را تا غزنه و کابل بالواسطه یا مستقیما به پالیسی زور و تیغ اداره می کردند ـ آنها در مدت سی سال شهرهای بزرگی که در آسیا مراکز مهم مدنیت و ثقافت و علوم اسلامیه بودند ویران کردند و نفوس آنرا بیرحمانه کشتار عام نمودند ـ و هزاران کتب خانه بزرگ بسوختند ازینرو بازار ثقافت و مدنیت و صنائع و علوم و تجارت و ادب کساد گرفت و خراسان بمفهوم جغرافی تا سواحل دریای سند بویرانه هولناک تبدیل شد ـ

(تاریخ مختصر افغانستان ، حبیبی ، کابل ۱۳۹۳ ، ۲:۳ تا ۲)

۱ـ مطابق اسلامک سرویز ، ایدنبرگ ۱۹۶۷م ، ص ۵۲

کهطبق آن در آن عصر که صادف انتقال اعوانان به سند ساگر میباشد ، در اجداد سلطان باهو محمد پیدا یا محمد مغلا زیسته باشند که آنها در وادی سون سکیسر در پنجاب تا پنج نسل زندگی کرده اند [1] - اگرچه قبل ازین هم در عصر اقتدار

۱- وقتیکه سادات عظام از خراسان بعلت تفرقه هجرت کرده بهند وارد گردیدند قبیله اعوان نیز مستقیما بعنوان رفیق و معاون در جبال کالا باغ کنار رود اتک یا کنار سند پنجاب وارد شدند - سادات در مقامات مختلف عزلت نشینی اختیار کردند چنانکه بخاریان در اوچ ، گیلانیان در بلوت ، شیرازیان در چوهاسیدن ، همدانیان دردندا شاه بلاول بمنظور فیضرسانی و هدایت خلق سجاده نشین شدند - و قبیله اعوان بر کالاباغ تصرف نموده عزیمت بطرف رود اتک یا کنار شرقی سند کرد - اعوانها تا بخشس غربی رود جهلم ناحیه شمال دنی ، پوتوهار ، ناحیه جنوب ریگستان یعنی چولستان در شرق کوهستان جبال های پکرو ، سون ، سکیسر تاوها ، کهون راجه های آن جبال و اقوام کهتک و جنجوعه و راجه های هندوان را هزیمت فاش داد و خود بر آن نواحی تسلط یافت -

(مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۲۰۶)

سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ھ/۹۹۸م - ۴۲۱ھ/۱۰۳۰م) نیز طبق تحقیق ریاست علی ندوی صاحب کتاب " عهد اسلامی کا هندوستان ،، بعضی از قبایل اعوان بمنظور جهاد وارد هندوستان شدند و بعضی از آنها در هند مستقلاً مقیم شدند و بعضی مراجعت کردند بین آنها سالاران ساهو و مسعود غازی قابل ذکر اند-[۱]

۱- سالار مسعود غازی علوی بود به دوازده پشت به حضرت علی می رسد مادرش بی بی ستر معلی[۱] خواهر محمود غزنوی بود- پدرش سالار ساهو در سال چهار صد و یک هجری طابق یکهزار و ده مسیحی از قندهار رفته به اجمیر رسید و پیدایش شان در اجمیر در سال ۴۰۵ ھ طابق ۱۰۱۴م واقع شد و در سال ۴۲۴ھ طابق ۱۰۳۳م بشهادت رسید - سالار ساهو بفرمان محمود غزنوی برای سر کردن اجمیر وغیره آمده بود و همین جا ماند- سپس در موقع حمله بر سومنات سالار ساهو با پسر کمسن خود سالار مسعود غازی به جهاد شرکت جست - بعد از جنگ سومنات محمود خواهر زاده خود سالار مسعود را با خود به غزنی برد - اما درباریان محمود بر او حسد ورزید ند- لذا او باجازه محمود برای مقاصدیکه نیم آن جنبه تبلیغی و نیم آن جنبه ارتشی بهندوستان مراجعت نمود- سالار مسعود در سال ۴۲۴ھ در جنگ بهرائچ بشهادت رسید-

(عهد اسلامی کا هندوستان ، لکهنو ۱۹۵۰م ، ص ۸-۲۲)

سالار مسعود ابن ساهو بن عطاء الله غازی از صلب امام محمد بن حنفیه علوی بوده -

(نزهته الخواطر ، عبدالحی ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۱۸۰

اما طبق یادداشتهای بابر قبل از آمدن ترکان حتی[1] قبل از آمدن سلطان محمود قبایل مذکور (اعوان قار ، گاهپ ، جات ، جنجوعه ، کاهتار ، گکهر ، کوکهر وغیرهم) در سلسله جبال کوه جود در نواحی باره (یعنی بهیره کنونی) در ناحیهٔ خوشاب می زیستند -[1] گوئی قبل از یورش تاتار یعنی در عصر سلطان محمود غزنوی ، وارد شدن علویان و اعوان به هندوستان و مسکون گردیدن آنها بپایهٔ اثبات می رسد - بازهم بطوریکه در صفحات قبل ذکر گردیده ورود نیاگان حضرت سلطان باهورح در سون سکیسر ، پس از حملهٔ تاتار ، در زمان محمد پیدا یا محمد مثلا زیاد امکان ندارد -

---

1- TABAQAT-E-NASRI , RAVERTY , 2 : 1132

فصل چهارم

نیاگان حضرت سلطان باهورح در پنجاب : ناحیه های پنجاب که در آن جمعیت اعوانها کثیر بود نام آن را اعوان قار گذاشتند [۱] ـ همچنانکه در افغانستان از بودو باش آنها این نام گذاشته شد ـ ترجمه لغوی اعوان قار، جای سکونت اعوانها است ـ البته این هم گفته می شود که چنانکه علمای متشرع دیندار و حفاظ درین ناحیه زندگی میکنند لذا نام این ناحیه اعوان قار یا اعوان قار معروف گردید [۲] ـ ضمناً این امر را هم باید توضیح داد که اعوانها که از راه بلوچستان وارد هند شدند یک طبقه ازانها هنوز در ناحیه کچی در بلوچستان سکون اند و دام آن ناحیه نیز اعوان است [۳] ـ تا پنج پشت نیاگان سلطان باهو

۱- نواحی میان خوشاب ، راولپندی و جهلم موسوم به نندانه (Nandana) است که از زمان سلطنت غوریان و ترک غلامان دهلی نامبرده میشود ـ باشندگان این نواح اقوام کهوکر (Khokars) اعوان قار (Awan Kars) کاتار (Kathars) و گکهر (Ghakars) اند ـ این اقوام تا زمان اکبراعظم تحت سلطنت دهلی نیامدند ـ (TABQAT-E-NASRI, RAVERTY, P. 537)

۲- رساله شمس آلاعوان ، قاضی غلام حسین ، چکوال جهلم ، چاپ لاهور، ص ۱۹

۳- ـــــ خشکابه در کچی به مقامات ذیل است ـ چشدر، لند ، آوان (اعوان) ، توربند ، مد ، جندی ، لوئی (تاریخ بلوچستان ، هیتو رام، ۱۸۹۶م ، ص ۳۹۵)

در وادی سون سکیسر بسر بردند بطوریکه سابقاً تذکر داده شده و در همین وادی در ده انگه پدر محترم شان حضرت بازید محمد متولد گردید ـ بازید محمد حافظ قرآن و فقیه بود و در همان ناحیه کوهستان از طرف دولت هند صاحب منصب بودند ـ [1] مزار شیخ فتح محمد پدر حافظ بازید محمد پدر حضرت سلطان باهوؒ در گورستان انگه وجود دارد ـ طبق گفته سلطان حامد قادری در کتاب مناقب سلطانی بازید محمد اولاد نداشتند و در اواخر عمر بازنی نیک و پارسا و ولیّه خادم بی‌بی راستی ازدواج کردند ـ [2] در همین کتاب توضیح داده شده است که پس از چندی طبع شان از معاملات دنیوی و از مقامات دولتی متنفر گشت ، ناحیه خود ، خانمان و سمت دولتی را ترک کرده به خاموشی به ملتان آمدند آنجا عمال دولت ایشان را شناختند و پیش استاندار ملتان بردند ـ ایشان استاندار ملتان را از تصمیم خود مطلع کردند و ابراز نمودند که حاضرم مسئولیت های دولتی را بعهده بگیرم مشروط براینکه بمن منزلی جدا داده شود و کسی بمعاملات من دخالت نورزد و نه من با هیچ یک از عاملین دولت سرو کار خواهم داشت و نه خود را بر کسی فضیلت می دهم ـ استاندار ملتان شرائط ایشانرا پذیرفته سمتی برایش تعیین کرد ـ [3]

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۲۵هـ ، ص ۱۰

۲- مناقب سلطانی ، ص ۱۰

۳- ایضاً ، ص ۱۰-۱۱

بازید محمد مورث اعلیٰ اعوانان دیهه هذار موضع حضرت سلطان باهوؒ در موضع ترجهه علاقه کوهستان سون سکیسر در بخشش شاه پور زمیندار علاقه بود و ترک دنیا کرده تنها به ملتان آمد ...... تا بعهده مشروط در ملتان ـ
(مثل حقیقت مندوبست موضع حضرت سلطان باهو ۱۸۸۵ م ، ص ۲-۲۰۳)

طبق صاحب تالیف مناقب سلطانی و درین باب مطابق اولیای جنگ تالیف بلال زبیری در همین ایام راجه مروت[1] بعللی بااستاندار ملتان مخاصمت ورزید - نوبت به مشاجره رسید - بازید محمدؒ استاندار ملتان را خدماتش تقدیم کرد و تن تنها مسلح شده برمادیانی سوار شده به مروت وارد گردیدند و باشهامت فوق العاده راجه را بدربارش بقتل رسانید و سرش را از تن جدا کرده باخود بملتان آوردند -[2] اطلاع این واقعه بدربار دهلی رسید و نتیجتهً سکونت شان در ملتان معلوم شد - اما دربار دهلی معذرت ایشان از خدمت دربار دهلی را پذیرفت - درین ایام همسرش بی‌بی راستی توسط دو برادرش اطلاع فرستاد که باهمراهی میخواهد از ناحیه کوهستان مذکور به ناحیه ملتان بیاید ، چون ایشان حامله بودند و منتظر تولدپسری بودند که ولی مادر زاد بوده و بنام سلطان باهوؒ معروف گشت -[3] چنانکه باورود همسر شان در ملتان ایشان در شورکوٹ سکونت پذیر شدند که درآنجا شاهجهان پادشاه دهلی برای معاش ایشان املاک عطا کرد -[4] بلال زبیری مولف تاریخ جهنگ می نویسد که رؤساء و فقرای

۱- مروت یا ماروت در میدان شرقیٔ بهاولپور شهر یست آباد بر فاصله شصت کیلومیتر گرد آن شهر قلعه ایست خام (تاریخ مخزن پنجاب از مفتی غلام سرور، لکنهو ۱۸۷۷م، ص ۳۷۸)

۲- مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۱۲ ، اولیای جهنگ ، لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۹۷

۳- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۱۳

۴- ایضاً ، ص ۱۵

دیگر - بازید محمد برگسته (منصب دار) شورکوٹ بودند که آن در مضافات لاهور بوده -

(کشف الاسرار ، سلطان باهوؒ ، شرح نظام دین ملتانی)

شاهجهان پادشاه چون واقعهٔ مردانگیِ بازید محمد در مروت را شنید بعوض آن خدمت و مردانگی شورکوٹ و دیه هذا رموضع حضرت سلطان باهوؒ) بطور جاگیر اعطا نمود (مثل حقیقت سند و نسبت موضع حضرت سلطان باهوؒ، ص ۲-۴۰۳)

خراسان و هرات و غزنی که بدربار جهانگیر (۱۰۱۴ه‍/۱۶۰۵م - ۱۰۳۷ه‍/۱۶۲۷م)[1] وابسته بودند از بین ایشان سلطان بازید محمدؒ در عصر اکبر (۹۶۳ه‍/۱۵۵۶م -۱۰۱۴ه‍/۱۶۰۵م) از هرات وارد هند شدند - قبایل ایشان در کوهستان و پوتوهار سکون بود - مدتی بازید محمد درین ناحیه به تبلیغ اشتغال داشت - در آن زمان قوم جنجوعه بر کوهستان فرمانفرما بود که اغلب افراد آنها مشرف به اسلام نشده بودند - جهانگیر از کوشش های تبلیغی بازید محمد مطلع بود - چنانکه بادشاه ایشان را به لقب میرزترک مکرم ساخت و سرداری ناحیه کوهستانی به او تفویض کرد -[2] اصلاً صاحب تاریخ جهنگ را کمی اشتباه آمده است - بازید محمد در عهد اکبر بادشاه از غزنین یا هرات وارد نشده بودند بلکه اجدادش چهار پشت قبل او از غزنین و هرات وارد سون سکیسر (پنجاب) شدند - بقیه توضیحات از مورخ درست است - آمدن بازید محمد از ملتان تا شورکوت و سکونت اختیار کردن - ایشان را مولف تاریخ جهنگ باستفاده از مناقب سلطانی نوشته است - حضرت بازید محمد در شورکوت فوت کردند که نزد مزار طلحه قریشی در مسجد شیخ طلحه قریشی واقع است -[3] طبق سلطان حامد قادری مولف مناقب سلطانی وقتیکه ایشان در گذشتند حضرت سلطان باهورح کودکی

۱- تاریخ مطابق اسلامک سرویز ، ایدنبرگ ۱۹۶۷م ، ص ۳۵

۲- تاریخ جهنگ ، ۱۹۷۶م ، ص ۵، ۱۳۴

۳- مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۳۵ه‍ ، ص ۱۲۳

پیش شده بودند[1] - اما بلال زبیری مؤلف اولیای جهنگ معتقد است که وفات بازید محمد در سال ۱۰۵۲ھ واقع گردید[2] - اگر این سال وفات را درست بشماریم به هنگام وفات پدرش عمر شان در حدود هژده سال بوده یعنی در عنفوان شباب بودند ، زیراکه ولادت حضرت سلطان باهو رح در سال ۱۰۳۹ھ بود[3] - بلال زبیری مؤلف کتاب اولیای جهنگ سال ولادت حضرت بازید محمد را سال ۹۹۷ھ می نویسد[4] - اگرچه هر دو سنین ولادت و وفات درست بنظر می رسند ولی آن مصنف مراجعات خود را ننوشته است -

---

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۲۵ھ ، ص ۱۳۲
تواریخ حضرت سلطان باهوؒ (خطی) ، ۱۲۹۱ھ ، ص ۸ ، مملوکه کتابخانه عموم پنجاب، لاهور
۲- اولیای جهنگ ، لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۹۸
۳- در اوراق آینده می آید -
۴- اولیای جهنگ ، لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۹۷

فصل پنجم

مادر شان : آن هستی که نقوش عمیقی بزندگانی حضرت سلطان باهو رح گذاشت والده محترمه ایشان بود - ایشان ولیّه کامله بودند و ایشان نه فقط احوال و اوضاع خانوادگی فرزند عظیم خود حضرت سلطان باهو رح را کنترل کردند بلکه رهبر راه سلوک هم بودند - سلطان حامد مولف مناقب سلطانی می نویسد که زهد و تقوای مادر شان به روحیه پدرشان انقدر تاثیر گذاشت که پس از ازدواج ، بازید محمد سمت دولتی را ترک کرد و گوشه نشینی اختیار کرد - [1] چنانکه در صفحات فوق آمدن شان در ملتان و سپس مسکن شان در ملتان نوشته شده است - نام مادر محترمه شان حضرت بی بی راستی رح است - [2] آن بانو هم از قبیله اعوان بودند - [3] حضرت باهو رح خود در کتاب محک الفقراء کبیر درباره مادر محترمه خود می فرمایند -

رحمت و غفران بود بر راستی رح
راستی رح از راستی آراستی [4]

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۵۲م ، ص ۱۰

۲- ایضاً ص ۱۳۳

۳- ایضاً ص ۱۰

۴- محک الفقراء کلان ، ترجمه اردو ، ص ۱۳۳

در کتاب محک الفقراء کبیر خود حضرت سلطان باهو رح می نویسند که حضرت بی‌بی راستی رح در ذکر خفیه اینقدر استغراق میداشت که از چشمهایش خون می بارید گوشی ذکر حضور الحق حاصل را حاصل کرده بود -[1] مادر شان مدتها پس از وفات همسر خود زنده بودند بلکه طبق گفته صاحب مناقب سلطانی وقتیکه حضرت سلطان باهو رح بعمر چهل سالگی رسیدند ، والدهٔ ایشان زنده بودند -[2] لذا مادر شان در سال ۱۰۷۸هـ بقید حیات بودند -[3] صاحب مناقب سلطانی درباره مدفن ایشان دو روایت نوشته است - طبق یک روایت مزار ایشان در قبرستان بی‌بی پور در شهر بوسن لطف آباد نزدیک ملتان است جائیکه دولت دهلی بازید محمد رح را املاک داده بود -[4] روایت دوم این است که مزار بی‌بی موصوف هم در شورکوت نزدیک قبر بازید محمد است -[5] روایت دوم که صاحب کتاب مناقب سلطانی آورده است درست تر بنظر میرسد - که در ثبوت آن نکاتی چند در ذیل بیان می شود -

---

۱- محک الفقرا (خطی) مکتوبه بهادر شاه ، ۱۳۲۳هـ ، ۲۵۶ :ب
مملوکه سلطان محمد عزیز مرحوم

۲- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۵۲هـ ، ص ۱۲۳

۳- باینرو که ولادت باهو رح ۱۰۳۹هـ است که در آینده اوراق می آید

۴- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۵۲هـ ، ص ۴۲

۵- ایضاً ص ۱۲۳

(i)　　وقتیکه بی‌بی موصوفه پس از واقع فورت مروت که پیش سلطان بازید محمد آمدند بزودی پس از آن هر دو در شورکوت مسکون گردیدند -[۱]

(ii)　　صاحب تواریخ حضرت سلطان باهو رح سلطان حامد قادری معتقد است که مزار مادر و پدر حضرت قدس الله سره در شورکوت است -[۲]

(iii)　　مؤلف حیات سروری می نویسد که پدر و مادر حضرت سلطان باهو رح از زمان طفولیت او نزدیک شورکوت در ده سارنگ بلوچ مسکون گردیدند -[۳]

(iv)　　بهنگام وفات بازید محمد حضرت سلطان باهو رح کمسن بودند و این امر به تصدیق رسیده که مزار بازید محمد در شورکوت اندرون مسجد شیخ طلحه قریشی است -[۴] پس این امر هم بتصدیق رسید که چون حضرت سلطان باهو رح بسنّ چهل سالگی رسیدند در آن وقت نیز یعنی در سال ۱۰۷۸هجری بی‌بی خانم بقید حیات بود -[۵] بدیهی است که بهنگام وفات بی‌بی خانم حضرت سلطان باهو رح موجود بودند و در سن بزرگ سالگی بودند - باحتمال قوی ایشان مادر محروم خود را به پهلوی قبر پدر خود دفن کرده باشند نه که در جای دور -

---

۱- رک : اوراق گذشته؛ بعد از اعطای املاک در شورکوت، بازید محمد متعلقین خود را از سرزمین سکیسر خواند (مثل حقیقت ابست موضع حضرت سلطان باهو رح، ص ۲-۲۰۲)
۲- تواریخ حضرت سلطان باهو رح (خطی) ۱۲۹۱ه، ۸ :ب ، مملوکه کتابخانه عموم پنجاب، لاهور
۳- حیات سروری ، فقیر عبدالحمید کلاچوی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۵۱
۴- رک : صفحه ۵۸ همین رساله -
۵- رک : ص گذشته

(۷) بعد از وفات حضرت سلطان باهو رح سلسل سینه بسینه گفته می آید که مزار هر دو (پدر و مادر حضرت سلطان باهو رح) در صحن مسجد شیخ طلحه قریشی در شورکوت است که زیارتگاه عموم مردم گردیده است - تا امروز کسی باین اختلاف نورزیده است -

دیگر اولاد بازید محمد : طبق سلطان حامد قادری علاوه به حضرت سلطان باهوؒ ، حافظ بازید محمد دو فرزند دیگر هم داشت - یکی سلطان جان محمد رح که غیر مزوج از دنیا رحلت نمود و دوم مسماة بی بی مهر خاتون که پسری بنام سلطان خیر محمد میداشت - [1] همین سلطان خیر محمد خواهرزادهٔ حضرت سلطان العارفین قدس الله سره است که همسر رحمت خاتون دختر حضرت سلطان العارفین قدس الله سره گشت [2]

مزار سلطان جان محمد برادر حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در شمال غرب بهر (قلعه کهنه و تودهٔ خاکی) شورکوت دیده میشود - من زیارت آن مزار کرده ام که زیر یک درخت "پیلو" است و باگِل خام ساخته شده است -

---

۱ - مناقب سلطانی (خ) ۱۳۱۹ھ ، ص ۲۰۱

۲ - ایضاً ص ۲۲۵

فصل ششم

ولادت و اسم باهوؒ و لقب : صاحب مناقب سلطانی و صاحب تواریخ حضرت سلطان باهوؒ درهر دو تالیف متفق است که ولادت حضرت قدس الله سره به سال ۱۰۳۹ھ بوقوع می آید - حتماً ماه ولادت در اواخر شعبان المعظم بهمین سال می شود چراکه در ایام شهر خوارگی در رضان المبارک از خوردن شیر مادر اجتناب فرمودند [۱] - سلطان محمد نواز عارف[۲] صاحب کتاب مجموعه کلام در رساله در المعارف تاریخ تولد حضرت قدس الله سره را بیان می کنند :

شصت و سه سال کرد در دنیا رسول
نور محمد باهو راشد این حصول
در یازده صدی دو کم اربعین
گشت پیدا حضرت سلطان عارفین [۳]

۱- مناقب سلطانی (خطی) مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹ھ ، ص ۱۵ : ۹، مملوکه نگارنده مقاله
تواریخ حضرت سلطان باهوؒ (خطی) مکتوبه ۱۹۲۰م ، ص ۸ : ب ، مملوکه کتابخانه عمومی پنجاب لاهور

۲- سلطان محمد نواز (ف ۱۹۳۸م) مدفن دربار سلطان باهوؒ ده سمندری

۳- مجموعه کلام ، لاهور ۱۹۶۲م ، ص ۵۳

گوئی ایشان هم سال ولادت را ۱۰۳۹ هـ بشمار آوردند که هیچ جای اشتباه پیدا نمی شود -

اسم باهو ؒ : ایشان در هر کتاب خود[1] نام خود را فقط باهو ؒ نوشته اند - صاحب مناقب سلطانی نام ایشان را سلطان باهو ؒ[2] و بلال زبیری مصنف اولیای جهنگ نامشان را " سلطان محمد باهو " نوشته است -[3] اصلاً به سبب حصول ولایت فقر ملقب به " سلطان " شده اند که جزء اسم مبارکش درست شده است - " محمد " بخاطر اینکه از سیزده پشت باسم هریک از افراد اباو اجدادش به کار میرفت -[4] و به سبب محبت و عقیدت باین اسم پاک روایتاً پدرو مادرش نام می برده اند - معهذا اصل و جزء مهم اسم مبارکشان " باهو ؒ " است که از خود حامل معنویت عمیقی می باشد - " باهو " یعنی باآن ذات مطلق ، سبحان الله ، و ایشان اسم با مسمّی " هو " برده شده اند -

---

۱- رک : بخشس آثار که در هر تصنیف نام خود را " باهو " نوشته اند -

۲- مناقب سلطانی ، باب اول ، فصل سوم

۳- اولیای جهنگ ، لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۱۱۲

۴- رک : نسب نامه باهو ؒ در همین باب ، فصل دوم

و در کتاب امیرالکونین خود می فرمایند ؎

باھوؒ در ھو گم شده فی اللہ فنا

نام باھوؒ متصل شد با خـــدا [1]

و در ابیات سرائیکی هم می گویند که چون ذات به آن ذات حقیقی متصل شد ازانجهت به باھوؒ موسوم می شود [2] و درین ضمن حضرت سلطان باھورح در عین الفقر چه خوب گفته اند -

چنان کن جسم را در اسم پنهان

که میگردد الف در بسم پنهان [3]

یعنی جسم خود را در اسم اللہ تعالیٰ باینطور پنهان کنید همچو در بسم اللہ شریف الف پوشیده است - در وصف و ماهیت نام خود حضرت سلطان باھورح درکتاب محک الفقراء (کبیر) ذکر می کنند ؎

از نام باھوؒ دنیا بگریزد دوام

زانکه باھوؒ غرق باھو هر مدام [4]

۱- امیر الکونین ، خطی ۱۲۳۲ھ ، ص ۱۲ ، مملوکه سلطان غلام دستگیر القادری

۲- ع ذاتے نال جان ذاتی رلیا تد باھو نام سدائین ھو
(ابیات باھوؒ معه ترجمه و شرح ، نگارندهٔ مقاله سلطان الطاف علی ، لاهور ۱۹۷۵م ، ص ۲۳۵)

۳- عین الفقر ، شرح نظام الدین ، ملتان ۱۲۲۸ھ ، ص ۱۰

۴- محک الفقر (کبیر) ، (ترجمه اردو) ، لاهور ۱۹۷۳م ، ص ۱۳۲

دیگر حضرت سلطان باهو در عین العارفین می گویند ؎

هر که باهو دم کشد جان چاک چاک

از اسم باهوؒ متصل باهو چه پاک

باهوا ب بسم اللہ از اسم او

هر که باشد غیر هو از دل بشو

هو هویدا می شود روشن ضمیر

و او وحدت می کشد فی اللّٰه فقیر

باهوؒ یا هو گشت تو در جسم و جان

باهوا یا هو بهر شکل بخوان

اسم اعظم باهوا از هو بجو

هو حقیقت سر سرش با کس مگو (۱)

دیگر حضرت سلطان العارفینؒ در کتاب محک الفقر (کبیر) درین باب توضیح نام خود را می کنند ؎

اسم اعظم را ز اسم هو بیاب

اسم باهوؒ چیست یعنی گج وهاب [۲]

۱- عین العارفین، خطی، ۱۷ : الف، مملوکه سلطان شاه

۲- محک الفقر (کبیر)، لاهور ۱۹۷۳م، ص ۹۱

و در وجه تسمیه اسم باهوؒ خود می افزایند ـــ

هر که باهو میرود عارف خدا — هر که بی هو میرود آن سر هوا

هر که باهو هست آن را راز شد — لاتخف لاتحزن ز حق آواز شد

نام باهوؒ مادر باهوؒ نهاد — زانکه باهوؒ دائمی باهو نهاد

پرده باهوؒ راز وحدت را تمام — عارفان را ختم از هو والسّلام [1]

و فرموده شد صد آفرین بر مادر او که نام او را باهوؒ گذاشته است و باهوؒ فرزند بی‌بی

راستی است که از " هو " شاد گردیده ـــ

رحمت و غفران بود بر راستی — راستی از راستی آراستی [2]

پس ، از زبان مبارک خود ، مصنف ، برما تحقیق نامشان و مزید وجه تسمیه اسم " باهو "

عیان می گردد ـ

لقب : لقب خود را " حق " می نویسند ـ در رساله روحی می پردازند که مصنف

تصنیف .... " الملقب من الحق بالحق " سرّ ذات هو فقیر باهو [3] ـ بهمین جهت لفظ
" حق " با نام ایشان بطور لقب آمد و مردمان بالعموم بنام " حق باهو " یاد می کنند ـ

۱ـ محک الفقر (کبیر) ، لاهور ۱۹۷۳م ، ص ۹۳

۲ـ ایضاً ص ۱۳۳

۳ـ رساله روحی (خطی) مکتوبه مولوی مهر اللّه خروتی ساکن قره باغ غزنی ،
۱۳۶۱هـ ، ۳۰ : ب ، مملوکه نگارنده مقاله

فصل هفتم

ایام طفولیت و جوانی: این قدر معلوم است که ایشان ایام طفولیت خود را در شورکوت گذرانیده اند[۱] و در آن ایام نیز هزارها نفراز خلق خدا را به راه مستقیم هدایت نموده اند و هزارها کفار را در دائره اسلام داخل نموده اند.[۲] البته علاوه بر این خدمت خلق و تفویض توجه درین عصر ایشان دو امر مهم دیگر به نظر می آید. یکی چهار تا نکاح یکی بعد از دیگری ، و دوم در تلاش پیر کامل ظاهری بودن . درباره این هر دو موضوع در صفحات آینده وضاحت خواهیم نمود. حکایتی از زمانی که در سن بلوغت بوده اند خیلی عالی است . " روزی در نواحی ده شورکوت ایستاده بودند که سواری با چهره نورانی و صاحب رعب و حشمت نمودار شد و دستشان را گرفته پشت سرش بر زین بنشاند و فرمود که من علی ابن ابی طالب هستم و حسب ارشاد حضرت محمد مصطفیٰ[۱] صلی الله علیه وسلم به حضور پرنور او ترا میبرم . و در چشم زدن او را داخل مجلسی نمود که اول حضرت صدیق اکبر رض ، دوم حضرت عمر رض و سوم حضرت عثمان رض متوجه ایشان گردیدند و بعد از ملاقات از آن مجلس شریف برخاستند . آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست مبارکش را به طرف او دراز کرد

۱- رک: همین باب ، فصل پنجم ، بحواله مناقب سلطانی و کتاب حیات سروری

۲- مناقب سلطانی ، سلطان حامد قادری ، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۳۲

هر جائیکه اتفاق سیر افتاده خلق الله بفیض عام رسید (مناقب سلطانی ، خطی ۱۳۱۹هـ ، ص ۳۵)

و فرمود ، دست مرا بگیر ـ و او را با هردو دست مبارکش بیعت و تلقین فرمود و به

نهایتی مرتبه و درجه از هو الرجوع الی البدایت ، او را حاصل گردید ـ بعد از شرف شدن

به تلقین حضرت سیده النساء فاطمته الزهرا علی ~~ابیها~~ ابیها و علیها السلام او را فرمود که تو فرزند

من هستی ـ بعداً ایشان قدوم حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام

را بوسیدند و حلقهٔ غلامی در گوش کردند ـ حضرت سیدالمرسلین محمد مصطفی[1] بعد از تلقین

فرمودند که بامخلوق خداوند کمک کن زیرا رتبهٔ تو روز به روز بلکه هر دقیقه ای بلند تر

خواهد شد ، بعدازان آن حضرت[2] او را به دست حضرت الثقلین ، محبوب سبحانی سیدعبدالقادر

جیلانی قدس الله سره العزیز سپردند ـ و حضرت پیر دستگیر بعداز سرفرازی ایشان را

به تلقین و هدایت امر فرمودند ـ[1] "

طبق گفته حاجی محمد فضل حسین شاه قریشی در مجلهٔ سوانح عمری حضرت سلطان

پیر عبدالرحمن مکی ، اول حضرت سلطان باهورح غیر معروف بودند ، حتی[1] که دربارهٔ قبرش

نیز کسی خبر نداشت ـ[2] و گفته ایشان به این دلیل صحیح نیست که صاحب تذکره غوثیه ـ[3]

١- مناقب سلطانی، لاهور ١٣٢٥هـ ، ص ١٨-١٩ ، خطی مکتوبه فتح شیر، ١٣١٩هـ ، ص ١٧-١٨ ، مملوکه نگارنده مقاله

٢- سوانح عمری حضرت سلطان پیر عبدالرحمن مکی ، ملتان ١٣٦٩هـ ، ص ٧-٨

٣- مولانا شاه گل حسن قلندر قادری (مرشدش غوث علی شاه قلندر قادری ١٢١٩هـ/١٢٩٧هـ) طبق تذکره غوثیه ، گل حسن شاه، ١٨٨٣م ، ص ٣٣٨

که احوال خود را در " زیارت مزار سلطان باهو رح ،، می نویسد که آن مزار خیلی مشهور خلایق بود [۱] مفتی غلام سرور در کتاب خود می آورد که مقبره حضرت سلطان باهو رح جائیست خیلی متبرک و مردمان بزیارت از دور می آیند [۲] ازین اقتباسات بالا واضح میشود که مزار ایشان معروف بوده است که مردم از راه های دور و دراز برای زیارت می آمدند و این خبر که مزار شان مفقود

۱- در زمان صحرا نوردی سید گل حسن شاه قادری چون در باطن بیقراری و عدم طمانیت داشت در آن باره نوشت " بعد قطع منازل وطی مراحل به خانقاه حضرت سلطان باهو رح رسیدم که در شمال غرب ملتان برسی فرسنگ واقع است - بدلم آمد که ازین بزرگ درین معامله خود استصواب بکنم که کجا بروم و مقصود از کجا حاصل آید زیرا که این مزار درین باب معروف بوده که اگر کسی در حل مطالب خود سائل گردد اشاره می یابد -،،

(سید گل حسن قادری ، تذکره غوثیه مرتبه ۱۸۸۳م ، ص ۲۲۳)

۲- تاریخ مخزن پنجاب ، لکنهو ۱۸۷۷م ، ص ۲۵۲

حضرت سلطان باهو رح بمقام شورکوت تولد شدند و روز بروز شهرهٔ شان زیاد میشد (اشل حقیقت بنده لبدت موضع حضرت سلطان باهو ، ص ۲۰۲-۲۰۲)

بسوده نیز درست نیست - زیراکه بعد از وفات ایشان سجاده نشینی اولاد هایش به ترتیب ادامه داشت -[۱] البته این نکته باید گفته شود که احوال این صاحب طرز و مصنف و عارف اعظم کم تر میسر می باشد - و خودشان نیز باآینکه تصانیف متعددی دارند لکن درباره شخص خود خیلی کم نوشته اند و پیغام و واردات قلبی خود را ترجیح داده مرقوم نموده اند -

---

۱- سجاده نشین اول، شیخ سلطان ولی محمد (۱۱۰۲-۱۱۲۱هـ) مناقب سلطانی لاهور ۱۳۳۵هـ،

- دوم، شیخ سلطان محمد حسین (۱۱۲۱-۱۲۰۰هـ)، ایضاً، ص ۲۰۰، ص ۱۹۶-۲۰۰
- سوم، شیخ سلطان حافظ محمد (۱۲۰۲-۱۲۲۲هـ)، ایضاً رخ، ۱۳۱۹هـ، ص ۲۰۵ ب
- چهارم، شیخ سلطان غلام باهو (۱۲۲۲-۱۲۶۳هـ)، ایضاً، ص ۲۲۲-۲۲۶
- پنجم، شیخ سلطان حافظ صالح محمد (۱۲۶۳-۱۲۹۹هـ)، تواریخ حضرت سلطان باهو، ص ۱۲
- ششم، شیخ سلطان نور محمد[۵] (۱۲۸۵-۱۲۹۶هـ)، مناقب سلطانی، ص ۲۳۶ ایضاً رخ، ۱۳۱۹هـ، ص ۲۴۳ و
- هفتم، شیخ سلطان نور احمد (۱۲۹۹-۱۳۲۶هـ)، تذکره صوفیای بلوچستان، ص ۱۱۵
- هشتم، شیخ سلطان محمد امیر سلطان (۱۳۲۶-۱۳۵۰هـ)، دیوان امیر، لاهور ۱۳۵۰هـ
- نهم، شیخ سلطان محمد حبیب سلطان (۱۳۵۰-۱۳۸۰هـ)
- دهم، شیخ سلطان غلام جیلانی (۱۳۸۰- زمان موجوده جاری)

۵ در سلک سجاده نشینان ذکر صاحبزاده نور محمد از آن منظور نمود که ایشان ولیعهد سجاده نشین خامس بودند ولی متاسفاً در حیات پدر خود، سجاده نشین خامس فوت شدند و سجادگی از آن ولیعهد که سجاده نشین ششم باشد بار آمد و باز پس به پدر وی گشت. (ببینید مناقب سلطانی خطی ۱۳۱۹هـ، ص ۲۴۳ و)

فصل هشتم

عالمگیر و حضرت سلطان العارفین رح در قلعه گرمهاراج : در زمان جوانی شان دو واقعه تاریخی

مهم متعلق به خودشان این بود که دو مرتبه با اورنگ زیب عالمگیر در قلعه گرمهاراجه ملاقات کردند - امکان ملاقات اول در ۱۰۵۹ھ به نظر می رسد وقتیکه عالمگیر شاهزاده بود و از جنگ قندهار[1] برگشته بود و شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ھ) استانداری ملتان، سند، بکر و سیوستان را به او سپرده بود - صاحب کتاب اولیای جهنگ می نویسد، وقتی اورنگزیب از معرکه قندهار برگشته چند روزی در قلعه گرمهاراجه مقیم گشت و باایشان (باهو رح) ملاقتش سرگرفت[2] - امکان ملاقات دوم[3] نیز در عهد اورنگزیب عالمگیر وقتی که شاهزاده بود به نظر می آید - وقتی او در ۱۰۶۲ھ برای فتح قندهار[4] رفته بود و بر گشت دران مواقع او از دریای سند و دریای چناب گذشت - درین ایام از عمرشان، صحرانوردی، دعوت قبور، سیر و سیاحت و واقعه های دیگری به نظر می آید که بعداً در فصول عادات خوارق ایشان مندرج میشود -

---

۱- سنین مهم قندهار طبق آداب عالمگیری از صادق مطلبی انبالوی، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۵ و تاریخ ملتان از نور احمد فریدی، ملتان ۱۹۷۱م، ص ۱۳۰

۲- اولیای جهنگ، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۱۲۳

۳- ملاقات شان با اورنگزیب در قلعه گرمهاراجه دوبار شده (تاریخ جهنگ، ص ۱۲۳)

۴- تاریخ مطابق آداب عالمگیری، ص ۱۰۱

فصل نهم

ازدواج : حضرت سلطان باهو قدس الله سره العزیز چهار زن را یکی بعد از دیگری بعقد خود آوردند - یک زنشان از خانواده حضرت مخدوم برهان علیه الرحمة لنگر مخدوم بود که یکی از خلفای صاحب ارشاد و مقامات عالی در زندگانی[1] حضرت غوث الملک شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین[2] محمد ابو بکر زکریا بود و بروایتی حضرت مخدوم پسر بهاءالحق زکریا رح بود -[3] زن دوم از قبیله اعوان بود -[۳] زن سوم شان نیز از قبیله اعوان بود و از فامیل نزدیکش بود -[5] زن چهارم از قبیله ساهوکاران هندو بود که بعد از خواندن دعوت قبور بر مزار غوث بهاءالحق زکریا ملتانی مشرف به اسلام گردید و به نکاح شان آمده بود -[6] آن طوریکه از آثار و

۱- حضرت مخدوم برهان الدین احمد مبلغ بوده از سلسله سهروردیه و پسر حقیقی غوث بهاءالحق بودند و بر حکم و فرمان پدر خود بر جای ویران قیام فرموده طعام و لنگر عام را برای استفاده غربا مسافرت کنندگان آغاز نموده و آنجا لنگر مخدوم معروف است - (اولیای جهنگ ، ص ۱۳۲)

۲- شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی (۵۶۶هـ/۱۱۷۰م - ۶۶۱هـ/۱۲۶۲م)

۳- مناقب سلطانی ، خطی مکتوبه ۱۳۱۹هـ ، ص ۳۹ ؛ احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی ، ص ۴۲

۴- ایضاً

۵- ایضاً

۶- ایضاً

احوال معلوم میشود بعد از نکاح چهارم به حکم والده ماجده اش برای اختیار کردن مرشد ظاهری در تلاش مرشد براه افتادند و در آن وقت سن مبارک شان به چهل رسیده بود وقتیکه از ملاقات سیّد عبدالرحمن پیر دهلوی که بعداً ذکر شان خواهد آمد فیض یاب گردیدند - اینطور معلوم شده که تمام نکاح هایش تا سن شریف چهل‌سالگی بوده و بعدازان دیگر زن نگرفتند -

فصل دهم

جاگیرها : پدر حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز سلطان محمد بازید

را از طرف دولت مغلیه دهلی در زمان پادشاهت شاهجهان (۱۰۳۷ھ/۱۶۲۸م -۱۰۶۸ھ/۱۶۵۷م)

دو جائیداد بزرگ (ده ها) عطا گردیده بود - درین باب سلطان حامد صاحب کتاب مناقب

سلطانی مینویسد که این جائیدادها (جاگیرها) به پاس خدمتش درارتش و به جامعه بطور

انعام داده شده بود که سبب معاش متعلقین و لنگر طعام او گردید -[1]

طبق سلطان حامد مولف مناقب سلطانی جاگیر اول در بوسن نزدیک داتوان کلان و

بی‌بی پور در نواحی ملتان بود -[2] مقدار این زمین معلوم نیست - البته محل وقوع ذکر گردیده

است -

جاگیر دوم در پرگنه شورکوت قهرگان واقع است که موسوم به اراضی دهول کوت ،

دهورکوت یا دهول پور است این اراضی در دو حصه منقسم بود -[3] یک حصه در قلعه شاه نگر[4] والا

۱- مناقب سلطانی ، خطی ۱۳۱۹ھ،ص ۱۰-۱۲۱-۱۲۲ ، مملوکۀ نگارنده

۲- مناقب سلطانی ، خطی ، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹ھ،ص ۹-۱۰-۱۲۲ ، مملوکه نگارنده

۳- در هفدهم سال جلوس جهانگیری شاهزاده شاهجهان را پرگنه دهول پور بطور جاگیر داده شد و دریا خان را ناظم آن جاگیر کرده شد (ماثر الامرا ، صمصام الدوله ، باهتمام ایوب قادری ، ج ۱ : ۵۱-۱۵۰

۴- شاه نگر در آن زمان که کتاب مناقب سلطانی تالیف شده موسوم به گمره مهاراجه بود ، رک : باب اول

و حصه دوم اش در غرب شهر شورکوت است ـ صاحب مناقب سلطانی می نویسد که از طرف بادشاه شاهجهان این اراضی بطور وجه معاش اکثرا در همین منطقه شور مقرر شد ـ[۱] صاحب کتاب مناقب سلطانی می افزاید که در عصر شاهجهان بر کنار دریای چناب دراستان ملتان اراضی وسیعی که متعلق به پرگنه شورکوت بود و در آن قلعه ای از خشت پخته هم بود و چندین چاه آباد جاری بود و هزارها بیگهه (مساوی نیم ایکر میشود) زمین بارانی شامل بود به او (بازید محمد) داده شده بود در این اراضی بیش از پنجاه هزار بیگهه زمین بود ـ[۲] درین خصوص در مخطوطه موسوم به تواریخ حضرت سلطان باهوؒ آمده است که از حضور بادشاه شاهجهان در وجه معاش بازید محمد در پرگنه مذکور که از پرگنات ملتان بود جاگیر پنجاه هزار بیگهه زمین انعام داده شد که یک ده سالم معه چند چاه آباد و کوتله خشت پخته موسوم به قهرگان از املاک شاهی عطا گردید ـ[۳] محصولی یا خراجی ازین اراضی گرفته نمی شد این ده مخصوصا ملکیت بادشاه شاهجهان بود ـ[۴] نیز در مقابل در کهنه شاه نگر که افتاده و برباد شده است از اراضی ایشان چند تا چاه آب بود ـ[۵] صاحب تواریخ حضرت سلطان باهوؒ مینویسد که سلطان ولی محمد

۱ـ مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۱۵

۲ـ ایضاً ، خطی ، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هـ ، ص ۵۱

۳ـ تواریخ حضرت سلطان باهوؒ (خطی) ۱۲۹۱هـ ، مملوکه کتابخانهٔ عموم پنجاب، لاهور

۴ـ مناقب سلطانی، (خطی) مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هـ ، ص ۱۳۶ ، مملوکه نگارندهٔ رساله

۵ـ ایضاً ، ص ۵۲

سجاده نشین اول و فرزند حضرت ممدوح قدس الله سره علاوه جاگیر سابقه پانزده روپیه یومیه در وجه معاش لنگر خانقاه مقدس از سلطنت دهلی می یافت بوقت محاصره ملتان از پیشگاه جناب هربرت اوردس صاحب بهادر انگلیسی هم اسناد بحالی معمولات سابقه و معافی و انعام های مذکور عطا شده ولی بسبب عدم واقفیت به آئین سرکار پیروی نشد و انعام و جاگیرات معطل ماندند و مثل مقدمه[1] در دفتر جهنگ موجود است[2] -

---

۱- مدارک محاکمه

۲- تواریخ حضرت سلطان باهو (خطی) ۱۲۹۱هـ ، ص ۱۱ ، مملوکه کتابخانه عموم پنجاب ، لاهور

فصل یازدهم

بیعت و مرشد: در طریقت طبق سلوک اولیسی، ایشان را از حضور رسالت مآب صلی اللّه علیه و آله وسلم مستقیماً فیضان عطا شد و بیعت و تلقین و ارشاد نیز حاصل گردید که تفصیل آن قبلاً بیان شده است [1] و خودشان در رساله روحی می فرمایند که

دست بیعت کرد ما را مصطفیٰ[ام] فرزند خود خواندست ما را مجتبیٰ[ام]

شد اجازت باهوؒ را از مصطفیٰ[ام] خلق را تلقین بکن بهر خدا

خاکپائیم از حسین[ؓ] و از حسن[ؓ] معرفت گشتست بر من انجمن [2]

در تمام تصنیفاتش علاوه بر سرور دوعالم محمد مصطفیٰ[ا] صلی اللّه علیه وآله وسلم با کسی دست بیعت دادن و حصول فرمان و ارشاد و تلقین را ذکر نکرده اند ـ البته در همین مجلس حضوری ذکر بیعت باسیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی شده است و اجازهٔ تلقین و ارشاد نیز داده شده [3] ـ این بیعت و ارشاد را ما نام بیعت باطنی داده می توانیم ـ برای بیعت ظاهری

۱ـ رک: همین باب، فصل هفتم

۲ـ رساله روحی، خطی مکتوبه فضل کریم، ۱۳۵۲ھ، ص ۱۰، مملوکه سلطان غلام دستگیرالقادری

۳ـ بحضور مصطفیٰ[ا] ارشاد دست بیعت کرده تسلیم تلقین محمد رسول اللّه صلعم و دست گرفته مرید حضرت شاهؒ محی الدین ولی اللّه (امیر الکونین، سلطان باهو، خطی، حضرت جی ۱۳۳۳ھ، ص ۲)،

مرشد همچون باشد چنانچه این فقیر را پیغمبر صلی اللّه علیه وسلم دست بیعت کرد و خذ بیدی فرمود (حجت الاسرار، سلطان باهوؒ، خطی، تبه پیران، ۱۳۷۲ھ، ص ۲۲)

این هستند را تلقین و ارشاد از حضرت نبی علیه الصلوة و شفیع وسیله حضرت علیؓ و مرید پسیر دستگیر شاه محی الدین قدس اللّه سره (عقل بیدار، سلطان باهو، خطی مکتوبه بهادر شاه،

(بقیه حاشیه اگلی صفحه پر)

(ادامه دارد)

جستجوی مرشد کامل را هم نموده اند آن طوریکه در واقعات به چشم می خورد - محو و مستغرق در شوق الهی چندین چله[۱] خوانی هم کرده اند و نیز به نحو مخصوص خودش به چندین مزارهای اولیای کرام دعوت قبور[۲] خوانده‌اند باولیای کرام و مرشدان کاملی که در عصرش بودند باآنها هم صحبت شده بودند و در راه سلوک باآنها روابط داشتند و درین باره باافرادی که در ذیل می آید ملاقات هایشان قابل ذکر است - مولوی محمد دین شاهپوری در کتاب منظوم پنجابی خود مینویسد که مرشد حضرت سلطان العارفین از لاهور بود. ازین نظم اینقدر حتماً مترشح میشود که حضرت سلطان العارفین مرشد ظاهری را میداشتند -[۳]

۱- لنگر مخدوم : مطابق سلطان حامد قادری صومعه اینجا را حضرت مخدوم برهان علیه الرحمة بنا کرده بود - که بزرگی از خلفای صاحب ارشاد و عالی مقام در زندگانی حضرت غوث بهاءالدین زکریا ملتانی بود -[۴] چنانکه قبلاً تذکرا شده طبق گفته بانو دکتر شمیم محمود زیدی در تالیف خود

(بقیه حاشیه از صفحهٔ گزشته)

۱۳۲۰ هـ، ص ۳)
بیراینچنین باشد چنانچه پیر حقت شاه محی‌الدین سلطان عبدالقادر جیلانی قدس الله سره العزیز (مجالسة النبی، سلطان باهوؒ، خطی، مکتوبه فضل کریم، ۱۹۳۵م، ص ۲۸)

۱- در زبان عمومی چله، ریاضت چهل روزه را می گویند که در یک کنج تنهای سالک یا عابد می نماید -

۲- دعوت قبور مخصوص است به حضرت سلطان باهو رح که در ضمن آثار شرح می آید -

۳- باغ اولیای هند، مولوی محمد دین شاهپوری، لاهور ۱۳۴۶ هـ، ص ۱۰۰

۴- مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹ هـ، ص ۳۹، مملوکه نگارنده

مخدوم برهان علیه الرحمة فرزند حقیقی غوث بهاءالدین زکریا ملتانی بود[۱] - که پدر گرامی اش او را برای قیام در ویرانه ای امر فرمود و درآنجا برای ساکین و صافرین عام لنگر، یعنی طعام مجانی عمومی را بندوبست نمود - به این مناسبت اسم این مقام به لنگر مخدوم معروف گشت - در تلاش مرشد کامل درین ناحیه هم حضرت سلطان باهو رح در این آستانه عالی آمد و رفت داشتند - هماطوریکه قبلاً بیان شده است طبق سلطان حامد قادری زن اول را نیز ایشان در خانواده لنگر مخدوم بعقد آوردند[۲] - ازین حیث رابطهٔ ایشان بااین صومعه به پایه ثبوت می رسد - لنگر مخدوم در بخش چنیوت جهنگ واقع گردیده است -

۲- حجره شاه مقیم :

بااین خانقاه گیلانیه که حضرت سلطان العارفین باهو رحمته الله تعالی علیه ربط روحانی و قلبی داشتند، احوال ایشان در گنج الاسرار یکی از تصانیف شان دیده میشود[۳] - که تفصیل آن بعداً در فصل معاصرین می آید - بهر صورت ملاقات ایشان باسید محمد امیر حجروی[۴] ابن حضرت سیف الرحمان جیلانی ابن محمد مقیم محکم الدین بن شاه ابو المعالی بن سید محمد نور بن سیّد بهاءالدین المشهور به بهاول شیر گیلانی شده بود که

۱- احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی، ص ۴۴

۲- مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹ ه، ص ۴۹، مملوکه نگارنده

۳- گنج الاسرار، خطی، مکتوبه گل محمد سندی، ۱۳۲۳ ه، ص ۲، مملوکه سلطان غلام باهو

۴- شرح گنج الاسرار، نظام الدین ملتانی، ملتان ۱۳۲۰ ه، حاشیه ص ۲
وفات امیر حجروی ۱۱۰۲ ه مطابق حدیقة الاسرار فی اخبار الابرار (در حالات حضرات قادریه) ص ۵۳

حضرت سلطان العارفین با آن حضرت اظهار عقیدت خود به طور مرید کردند[1] این صومعه اکنون در بخش ساهیوال نزدیک لاهور زیارت گاه معروف می باشد -

۳- **مخدوم موسی[1] شاه جیلانی :** مخدوم را حضرت سلطان باهو رح در یک تصنیفش[2] بنام مرشد یاد کرده اند - نور احمد فریدی در کتاب تاریخ ملتان می گوید که فرزند نواب شیخ موسی[1] گیلانی ابن حضرت مخدوم سیّد حامد گنج بخش ابن مخدوم سید جمال الدین موسی[1] پاک شهید اند که با چهاردهم پشت باسید عبدالقادر جیلانی رح می پیوشدند در ۱۰۷۲ه از دنیا رحلت فرمودند[3] - توضیحات بیشتری در فصل معاصرین داده خواهد شد - اظهار عقیدت عارف صدق دلیل ملاقاتشل را نشان میدهد -

۴- **شاه حبیب اللّٰه قادری بغدادی :** در کنار دریای راوی قصبهٔ بنام شهر بغداد که آباد گشته است و آنجا بزرگی که از بغداد (عراق) آمده بود سکونت میورزید - از مطالعه احوال معلوم میشود که حضرت سلطان باهو رح چند روزی در آنجا اقامت داشته اند - شاه حبیب اللّٰه قادری صاحب کرامت و معروف به پیر طریقت بود و آن بزرگ از احوال باطنی و ترک دنیا از ایشان

۱- سه شد مرید از جان باهو بالیقین   خاکپای شاه میران راس دین
(گنج الاسرار، خطی، مکتوبه گل محمد سندی، ۱۳۲۳ه، ص ۲) مملوکه سلطان غلام باهو

۲- شمس العارفین ، سلطان باهو رح (ترجمهٔ اردو) ، لاهور ۱۹۵۸م، ص ۹۵

۳- تاریخ ملتان، ملتان ، ۱۹۷۱م، ۲: ۳۳ تا ۴۲

امتحان گرفته و در آزمایش آوردند ـ حضرت سلطان باهو رح از این مراحل به کامیابی گزشتند ـ طبق گفته سلطان حامد با آگاه شدن از ولی بودن مادر زادی و مقامات ارفع داشتن شاه حبیب الله قادری ایشان را برای تحصیل برکات از پیر عبدالرحمن دهلوی گیلانی مرخصی داد ـ[1] که مرشد خود حبیب شاه قادری بودند ـ[2] مسکن شاه حبیب قادری در بغداد کنار راوی در بین تلنبه و چیچه و سرای سدّو واقع گردیده است ـ[3]

۵- پیر سیّد عبدالرحمن گیلانی دهلوی رح: طبق سلطان حامد قادری قبل از راهنمائی شاه حبیب الله قادری در تلاش مرشد کامل مادر حضرت سلطان العارفین قدس الله به طرف شرق اشارت کرده بود ـ[4] در دهلی باسید پیر عبدالرحمن قادری گیلانی ملاقات کردند و ازانجا نصیبه فیض ازلی حاصلشان گردید و از ایشان شرف تلقین و کیمیای عرفان را یافتند ـ[5] از خانواده چیهر یکی خلیفه محمد زکریا (م:۱۳۵۵هـ) در سی حرفی خود در بیت پنجابی مینویسد که از سید عبدالقادر جیلانی رح (باکشف روحانی) حضرت سلطان العارفین قدس الله سره را بزیارت و بیعت سید عبدالرحمن گیلانی دهلوی رهنمائی شده بود ـ[6] بایطور یکی دلیل و وثیقه

۱- مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر ، ۱۳۱۹هـ، ص ۳۲-۳۳ ، مملوکه نگارنده مقاله

۲- ایضاً ، ص ۳۶ ـ

۳- ایضاً ، ص ۱۳۵، کتاب سرّالعجیب تصنیف شاه حبیب قادری میگویند (مناقب سلطانی(خطی) ۱۳۱۹هـ، ص ۱۳۵)

۴- ایضاً ، ص ۳۲

۵- ایضاً ، ص ۳۲

۶- سی حرفی در شان حضرت سلطان باهوؒ، محمد زکریا (پنجابی) ، سرگودها ۱۳۰۲هـ

قوی بدست می آید که حضرت سلطان العارفینؒ بزیارت و تلقین در خدمت سید عبدالرحمن دهلوی میرفتند ـ هماطوریکه پیش ازین گفته شد این واقعه در سال ۱۰۷۸ھ رخ داد، زمانیکه سنشان به چهل رسیده بود ـ[۱] این امر عجیبی ست که واقعه دست بیعت به مرشد ظاهری را فقط مولف مناقب سلطانی و سپس محمد زکریا از خانواده چهپر اظهار می نمایند و حضرت سلطان باهورح در هیچ از تصانیفشان که بدست ماست نامی از مرشد ظاهری شان نبرده اند ـ ناگفته نمانند که دکتر را ما کرشنا و اصرار می ورزد که حضرت پیر عبدالرحمن دهلوی همین اند که نام پدرشان عبدالعزیز نقشبندی بود ـ[۲] این موقف دکتر مذکور به کتاب معروف انگلیسی مصنفه بیلی (Beale) اشاره می دهد ـ بیلی می نویسد که عبدالرحمن پسر عبدالعزیز نقشبندی که دامادش سلیمان شکوه بوده و عروسی آن بادخترش بسال ۱۰۶۲ھ بیست و پنجمین سال جلوس شاهجهان بادشاه اتفاق افتاد ـ[۳] ولی این قیاس دکتر را ما هیچ دلیلی نیست ـ اصلاً پیر عبدالرحمن دهلوی مرشد حضرت سلطان باهو از سادات گیلانی بودند و ایشان از پشت در پشت در سلوک تصوف به طریقه قادریه فائز بودند ـ ممکن بنظر نمی آید که پدرشان به طریقه نقشبندی مسلک باشند چنانکه در اوراق آینده در فصل چهاردهم از شجره طریقت حضرت سلطان العارفین توضیح میشود ـ

۱ـ بوقت مشرف شدن حضرت سلطان العارفین قدس الله سره بخدمت مرشد مکمل خود بدهلی شریف هم حضرت والده ماجده قدس سرها حیات بودند و در آن ایام حضرت قدس سره در سن چهل بودند ـ(مناقب سلطانی، خطی، ۱۳۱۹ھ، ص ۱۳۰)

2. SULTAN BAHU, SUFI POET OF PUNJAB, L.R. KRISHNA & A.R. LUTHER, LAHORE 1982 P. 8

3. Oriental Biographical Dictionary, Beale, p.8.

فصل دوازدهم

خدمات طریقت و زیارات :

خدمت در طریقت:- طبق سلطان حامد قبل از مسافرت به دهلی در مدت سی سال از مجلس خاص حضرت محمد رسول اللّه صلی‌اللّه علیه و آله وسلم اجازه گرفته و از پیر دستگیر محی‌الدین عبدالقادر جیلانی بوسیله روحانی اذن یافته یک هزار نفر را مرید کردند و تصفیه باطنی نمودند[1] -

بگفته سلطان در مناقب سلطانی چون از دهلی باز گردانیدند، نوزده صد هزار مردان خدا را مرید درست کردند و خلافت بخشیدند که اغلب در سند[2] - بغداد (عراق) و مصر و عرب و شام و روم و کابل تقسیم شدند - خودشان نیز در این ممالک به عنوان بازدید و سفر تشریف می بردند[3] - در بین نوزده صد هزار مریدانش یازده صد هزار سادات و هشت صد هزار اقوام دیگر وجود داشتند[4] - سائر خلفا در منطقه های دیگر پنجاب و هندوستان در تعلیم دادن نفی اثبات مشغول شدند[5] -

---

۱- مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۲۵هـ، ص ۳۵

۲- اکنون سند استانی است در پاکستان

۳- مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه ۱۳۱۹هـ، ص ۳۸، مملوکه نگارنده

۴- ایضاً، ص ۳۸

۵- ایضاً، ص ۳۸

حج و زیارات : همانطوریکه در بیان گذشته ضمن خدمات طریقت واضح می شود که ایشان به منظور سیر و تفرج سفر نموده علاوه برین که در هند نیز بزیارت مزارات متعدده رفتند و صاحب مناقب سلطانی می افزاید که به کابل ، شام ، عرب ، روم ، مصر و بغداد نیز تشریف بردند - [1] از این به قیاس کردن این نکته دشواری پیش نمی آید که مثل ایشان ولی کامل و عامل دعوات روحانی قبور یقیناً* درین منطقه ها رفته و بر مزارات اولیای کرام دعوات خوانده باشند - مخصوصاً در بغداد بر مزار سید عبدالقادر جیلانی و در مدینه منوره بر روضه مبارک رسول اکرم محمد مصطفیٰ[1] صلی الله علیه و آله وسلم ظاهراً* در مدینه منوره هم به زیارات مشرف گردیده باشند و از سعادت حج بیت الله شریف نیز بهره ور گردیده باشند - مگر بنا به طریق خودش در تصانیفشان در هیچ جا از اشغال و حالات ظاهری آگاه نفرموده اند - هر حرف ایشان برای رضای خدا و تعلیم و تلقین مذکور است - در کتاب کلیدالتوحید (کبیر) در یک مقام منظره ای روضهٔ اکرم محمد مصطفیٰ[1] صلی‌الله علیه و آله وسلم را به این طریق بیان می نماید ، چون میگویند که

" سبق (درس) حیات النبی از اهل عرب بیاموز که در حرم مبارک بر دروازه - روضه التماس میکنند یا حیات النبی سیّد الابرار کار مرا از درگاه الله برار - "[2]

۱- مناقب سلطانی ، خطی ، مکتوبه ۱۳۱۹ هـ ، ص ۳۸ ، مملوکه نگارنده

۲- کلیدالتوحید (کبیر) ، خطی ، مکتوبه ۱۳۳۳ هـ ، ص ۳۸ ، مملوکه سلطان غلام باهو

فصل سیزدهم

خوارق : در ولی اللّه کرامات را نباید جستجو کرد بلکه ذات او خودش معجزه است ـ عارف مستغرق فی ذات اللّه گردیده از سراسر بیهوشی و مستی اجتناب می ورزد ـ وی هوشیاری را در محویت اختیار می کند ـ او در این دنیا ماند و از ما سوالله بلندتر می رود ـ

بنا به گفته حضرت سلطان العارفین در رساله گنج الاسرار :

" نان این جهان می خورند و کار آن جهان می کنند [1] ـ "

و بقول حضرت عبدالله انصاری رح در مناجات و مقالات ـ

آنکس که ترا شناخت جانرا چکند   فرزند و عیال و خانمانرا چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی   دیوانه تو هر دو جهانرا چه کند [2]

زندگانی عارف و آثارش بذات خود به منزلهٔ معجزه نیز است و راهنمائی هم، خلاصهٔ زندگی آنان بقول حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سره در مفتاح العارفین اینست ـ

کعبه را در دل به بینم جان کنم بروی فدا

در مدینه دائمی هم صحبت با مصطفی[1]

خلق ما را خویش دانند من بباطن با رسول[2]

عارفانرا راه اینست بشنوای اهل الوصول [3]

۱- گنج الاسرار، خطی، گل محمد سندی، مکتوبه ۱۳۲۳هـ، ص ۳، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- مناجات و مقالات ، طهران ، مکالمه اول ، ص ۱۰

۳- مفتاح العارفین ، خطی ، مکتوبه گل محمدسندی ، ۱۳۲۳هـ ، ص ۴۳ ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

و خود فرمودند در رسالة محبت الاسرار :

" بیزار از کشف کرامات ، فقیر را بس است همین کرامات که حضرت پیغامبر صلی‌الله علیه وسلم شرف ملاقات فرمایند از ازل تا ابد باخبر بیدار و هوشیار باشد [۱]."

و در کتاب توفیق الهدایت فرمودند:

" هرکه غرق شد فنا فی‌الله ذات هرگز نظر نکنند بکشف کرامات ، هرکه غرق شد فنا فی‌الله ذات اختیار نکنند عز و جاه دنیا درجات [۲]."

و حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در عین الفقر می افزایند که

" در راه فقر استقامت باید نه هوای نفس کرامت ، که استقامت مرتبه خاص است و کرامت مرتبه حیض و نفاس است [۳]."

و فرموده :

فقر را علم ملاقات است و او را علم کرامات است ، ملاقات چیست و کرامات چیست - کرامات مقام ناسوت است و ملاقات مقام لاهوت است - کرامات بازیگری تماشا نمائیدن مردم و ملاقات شرف ملازمت حضور پرنور

۱- محبت الاسرار، خطی، ۱۳۲۳هـ، مکتوبهٔ گل محمد سندی، ص ۱۲، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- توفیق الهدایت ، خطی ، مکتوبهٔ حضرت جی، ۱۳۳۲هـ، ص ۱۰۲، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳- عین الفقر، خطی ، مکتوبهٔ سلطان حامد ، ۱۲۹۲هـ، ص ۱۰، مملوکه نگارنده

شرف الانبیاء محمد مجتبیٰ[۱] احمد مصطفیٰ[۱] صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم -[۱]،،

و اگر باسوانح عمری یکی از عارفان خوارق و عادات و کرامات آنها نوشته شود آن وقت احوال ناتمام تصور می گردد - ازین جهت به مصداق مشتی نمونه از خرواری چند خوارق عادات (کرامات) ایشان نقل میگردد -

<u>ولـی مـادرزاد :</u>[۲] حضرت سلطان باهوؒ چون متولد شدند بمثل خارق عادات سیّد عبدالقادر جیلانی در رمضان المبارک بروز شیر مادر نخوردند و دست نبردند چون در کودکی به کوچه و بازار میرفتند بمجرد دیدار و لقا سیمای مبارکش از هنود هر کرا نظر برابر حضرت می شد بی اختیار کلمه شهادت و کلمه طیب بر زبانش میرفت و مسلمان می شد - هندوان شهر جمع شدند و پیش والد ماجد شان التماس بردند که گاه بیگاه بچه را بیرون نیاورند و وقت تعیین شود - حتیٰ[۱] ایطور کردند - این اسرار ربانی و اعجاز محمدی بوده که از هنگام مهد تا لحد هر هندوئی که به نظر مبارکش رسید به اسلام گرائید -[۳]

۱- عین الفقر، خطی، مکتوبه سید عبداللّٰه لاهوری، ۱۲۰۱ه، ۲۳ : الف، مملوکه سید سلطان صاحب

۲- سید عبدالقادر جیلانی(۴۷۰ه - ۵۶۱ه) در ایام شیر خوارگی چو ماه صیام آمده شیر همه روز نخوردند(حیات جاودانی، محمد عبدالستار، لاهور ۱۳۲۲ه،ص ۳ تا ۷)

۳- مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹ه ،ص ۱۵، مملوکه نگارنده

نگاهی بر نورنگ کتران :

طبق سلطان حامد مولف مناقب سلطانی روزی در منطقه پنجاب در دامان کوه غربی که جبل اسود یا " کالا روه " یعنی کوه سیاه در زبان داماتی گفته می شود برای گردش میرفتند ـ که بچه ای را دیدند که گاو مادة را می چرایند ـ ایشان آن بچه را بانظر توجه در حین نور الهی[۱] در وجود او سرایت کردند و او در عالم وارفتگی به گرد ایشان به طواف شد ـ[۱] این نورنگ کتران بود که بعداً سی سال باایشان ماند و خلافت یافت ـ مزار او در دهات و هوا (دیره غازی خان) در دامن جبل اسود " کالا روه " قرار دارد ـ حضرت سلطان باهو رح وی را ملقب به سلطان، نیز فرموده بودند و ازین جهت او به سلطان نورنگ کتران معروف شد ـ[۲]

واقعه آهو باهوؒ :

طبق سلطان حامد صاحب مناقب سلطانی وقتیکه حضرت سلطان باهو رح به غرض گردش به کوه شمالی به مقام سون سکیسر رسیدند، نورنگ کتران در خدمت ایشان بود ـ ماه و رمضان المبارک شروع گردید و ایشان به نورنگ کتران فرمودند برما ادب و تعظیم رمضان المبارک واجب گردیده است و بعداً در آنجا به غار کوهی ساکن گردیدند و یکبارگی به دریای وحدت مستغرق شدند حتی که صدای العید العید بلند شد ایشان از حالت سکر

۱- مناقب سلطانی، خطی، مکتوبه فتح شیر، ۱۳۱۹هـ، ص ۳۶، مملوکه نگارنده

۲- ایضاً، ص ۳۷

به حالت صحو درآمدند و زار زار گریه کردند که فضیلت روزه های رمضان المبارک ، سحر و افطار و نماز پنجگانه و تراویح از ایشان ضایع گردیده بود - چنانچه نورنگ کتران را برای اعاده نماز و روزه امر فرمودند و خودشان از آنجا به سمت شمال در " کوه کهون ،، به تالاب شور که یک اسمش " کلر کهار ،، بود رسیدند و آنجا را جای مقدس و تنها یافتند و در آنجا به مشاهدات و تجلیات نشسته محو[1] گردیدند که تا چند ماه در همانجا گذراندند - بالآخر نورنگ کتران العطش ، العطش بر آورد ، باز ایشان فرمودند ای نورنگ ع " برات عاشقان بر شاخ آهو ،، در همین حین آهوی نرمی حاضر گردید که برسر شاخهایش دستر خوان غذا و ظروف آب بسته بود که از آن ایشان و نورنگ کتران افطار نمودند - آن آهوی نر که یک موکل بود همانجا جان سپرد - در آن موقعه نورنگ کتران که از تاثیر صحبت و توجهات مرشد کامل حامل کشف باطنی گشته بود مصرع دوم را از خود خواند ع " عجب دیدم کرامت شیخ باهو ،، - پس برسر همین کوه باشنده های آنجا به طور کرشمهٔ الهی آن آهو را دفن کردند و دو مزار درست کردند و نام مزارها را " مزار پیر آهو باهو ،، مشهور گشت - این مقام حالادم زیارت گاه عاشقان طالب الله می باشد -[2] به روایتی تالابی که در کوه کهون مذکور بود و ذائقه تغییر کرده شور گشته بود و بهمین جا حضرت سلطان باهو تشریف فرما شدند - اصلاً درآنجا

۱- این دو وقائع مذکوره سکر در همه زندگانی شان آمده و بالتحقیق در سائر زندگانی حضرت ممدوح قدس الله سره مستحب هم نرفته (مناقب سلطانی ، مکتوبه فتح شیر ، ۱۳۱۹ھ) ص ۳۷ ، مملوکه نگارنده مقاله)

۲- مناقب سلطانی ، خطی ، مکتوبه ۱۳۱۹ھ ، ص ۳۶-۳۷

حضرت شیخ فریدالدین[1] آمده بود و به سببی رنجیده گشته دعای بد کرده بود که ازان جهت آب چشمهٔ شیرین تغییر کرده شور گشته بود ـ وقتیکه مردم اصرار کردند که آن آب را دوباره شیرین کنند ایشان فرمود ، یک ولی الله دیگری " سلطان باهو رح ،، نامی وارد می شود که به یمن قدومش چشمهٔ آب دوباره شیرین خواهد شد ـ چنانچه وقتی واقعهٔ آهو باهو را مردم دیدند گردش جمع گشته اصرار کردند که آب را شیرین کنند ـ ایشان فرمودند این چشمه آب را فرید شور نه کرده بلکه الله تعالیٰ کرده است ازین جهت این دوباره شیرین نمی شود ـ ولی از نزدیکش در همین کوه چشمهٔ گردید که شیرین بود و تاکنون جاری است[2] ـ نیز به همین روایت در موقعهٔ پیش آمد واقعهٔ آهو باهو به علاوه نورنگ کتران درویش دیگری نیز درآنجا بود ، وقتی که آن آهوی نر، که یک موکل بود بر توجه ایشان مرد ، آن درویش فریاد زد که او نیز مدتی در خدمت گزرانده است مگر بر او نظری نکرده بودند ـ ایشان به آن درویش نیز نظر توجه فرمودند و او هم جانبر نه شد و در همانجا مزار او را بامزار آهو درست کردند به این نحوه این دو مزار بنام های (آهو ، باهو) معرفت گردید[3] ـ درین ضمن سلطان غلام سرور ابن حضرت سلطان نور محمد هم روایت بالا را توثیق نموده گویند که درویش دیگری که قبرش با آهوی موکل درست گردیده بود اسمش داؤ بود و مزارش با آهو درست شده بود آنوقت به سبب نسبت حضرت باهو این مزارات را بجای " آهو داؤ ،، به " آهو باهو ،،

۱ـ شیخ فریدالدین گنج شکر (۵۸۲هـ/۱۱۸۸م - ۶۷۹هـ/۱۲۸۰م) (سنین مطابق تحقیق جدیدئی آقای محمد آصف خان در کتاب " آ کهیا بابا فرید نے ،، ، لاهور ۱۹۷۸ء، ص ۳۸

۲ـ بشکریهٔ برادرم سلطان عمر دراز قادری مورخهٔ ۸/ سپتامبر ۱۹۷۶م

۳ـ ایضاً

می گفتند [1] ازین روایات واضح می شود که یک مزار از آهوی نر است که در حقیقت یک موکل بود و مزار دیگر از یک درویش بود که بر علاوهٔ نورنگ کتران در خدمت ایشان در منطقهٔ سون سکیسر بود - به گفتهٔ محققی بنام انور بیگ اعوان در کتاب دهنی ادب و ثقافت حضرت سلطان باهو در کلر کهار به گوشهٔ کوهی که عزلت گزین بودند آن از زمانهٔ بودا [2] چله گاه یا عبادت گاه قدیمی به شمار می رفت [3] او می افزاید که درینجا روضهٔ سخی هو باهو ، مشهور است - و امروز دربارهٔ این دو مزار گفته می شود که درابنجا مزار نوه های سیدنا غوث الاعظم است مطلقاً مبنی بر قیاسات غلط است [4] بااین همه اظهار خیال واضح می شود که آن مقام برای عبادت و گوشه نشینی جای مناسبی است و از آنجا به کلهٔ کوه* آهوی باهو ،، دو مزار دیده میشود -

از روی این واقعهٔ کلر کهار گویا بر حضرت سلطان العارفینؒ دو مرتبه حالت سکر طاری شد که بالتحقیق بیان نموده شده است -

---

۱- بشکریهٔ سلطان غلام سرور ابن حضرت سلطان نور محمد ، انترویو مورخهٔ ۱۵/ فوریهٔ ۱۹۷۹م،

۲- زمان بودا از مقتدر بودن کنشکا (۷۸م) بشمار می آید که فروغ مذهب بودا ازوست -

۳- دهنی ادب و ثقافت ، راولپندی ۱۹۶۸م ، ص ۳۲

۴- ایضاً ، ص ۳۲

دعوت قبور : به طریق مخصوص خود ایشان بر مزارات بعضی اولیای کرام دعوت فرمودند

و بر مزارات سوار گردیدند و با ارواح آنها گفتگو و ملاقات فرمودند - در ضمن همین واقعات

بر مزار پیر عبدالرحمن قریشی[۱] که از اولیای متقدمین بود و از بارگاه حضرت سلطان باهو رح در

فاصله ده کیلومیتری بود دعوت خوان و سوار مزار شدند و بر پاهای مبارکشان آبله افتاد ایشان

دلخور شدند و فرمودند که بعد ازین بر مزار تو حتما از اولادهای من هیچ یک نخواهد آمد

که تو یک فقیر نامراد بودی و من صاحب اولاد می باشم ، اگر از اولاد ما کسی هم بر مزار تو

آمد ضرر مالی یا جانی خواهد دید و تا مدتی همینطور می شد - هر وقتی که از اولادهایش

کسی رفت ضرر دید -[۲] همینطور ایشان در خانقاه حضرت غوث بهاء الحق زکریا ملتانی

دعوت خواندند و سوار شدند - حضرت غوث الملک از مزار بیرون تشریف بردند و باایشان

ملاقات کردند و مراعاتی فرمودند و گفتند هر امری باشد بفرمائید تا به جا آورده شود -

مگر به حالت جوش ایشان فرمودند که مرا حاجتی نیست مگر غوث الملک هم اصرار ورزیدند

و بالآخره ایشان فرمودند که از منطقه خود بازوی پاکیزه بمن بده - چنانچه با باطنی تصرف

غوث الملک دختر یک هندوی ساهوکار (تاجر) اسلام را قبول کرد و او دختر دامن ایشان

را گرفت که عقد چهارم را باایشان بست -[۳]

۱- فضل حسین قریشی در سوانحعمری پیر عبدالرحمن قریشی ادعا می کنند که وی عبدالرحمن بن عوف اند که از عشره مبشره بودند ولی این مفروضه قطعاًبی بنیاد است زیرا که عبدالرحمن بن عوف در جنت البقیع مدینه دفن شده اند -

۲- مناقب سلطانی ، خطی ، مکتوبه ۱۳۱۹هـ ، ص ۳۰ ، مملوکه نگارندهٔ مقاله

۳- ایضاً ، ص ۳۱-۳۲

شاه حبیب قادری و حضرت سلطان باهو رح:

وقتی ایشان برای تلاش مرشد ظاهری بر کنار دریای راوی رسیدند در آنجا در ده بنام بغداد به خدمت شاه حبیب الله قادری که شیخ زمان و صاحب کرامت بود، رسیدند - این روش شاه حبیب بود که یک دیگ آب بر آتش بگذارد و هر که برای طلب فیض می آمد به اومی گفت که بر آب گرم دست بزند و جناب شاه باحضرت باهو رح هم همین را گفت مگر در جواب باهو رح گفتند که کسانیکه در بین دیگ به آب گرم دست می زنند احوال و مقام آنان را من می دانم مگر مطلوب من ازین بیشتر است یعنی بالاتر است - بعدا جناب شاه ایشان امر کرد که به مسجد به جاهائی که لازم است آب بیاندازند - آن وقت ایشان با یک مشکیزه تمام حمام های مسجد را به آب پر کردند و صحن مسجد را نیز پر کردند - جناب شاه این کرامت ایشان را دید، به شکل های مختلفه پرواز کرد، حضرت سلطان باهو رح هم به آن مقام رسیدند، پرواز نموده به صورتهای مختلف درآمدند و بعدا جناب شاه نظر امتحان ترک دنیا را دستور دادند و ایشان به خانه آمده تمام اسباب خانه را بیرون انداختند - شاه حبیب الله از فراغت امور خانه به او اشاره کرد، ایشان برای طلاق دادن هر چهار زن خود دوباره به خانه تشریف آوردند - بی‌بی راستی مادر شان معامله را دانسته فوراً گفت، زنهای تو تصمیم گرفته اند که به حق تو بشینند و تمام حقوق خود را بخشیده اند - ایشان از زنهای خود این لطف و مرحمت شرعی را حاصل نمودند و بعداً برای فقر الی الله به نزد شاه حبیب رسیدند - جناب شاه فرمود ای فقیر چیزی که تو می خواهی نزد من نیست بلکه باید دهلی نزد مرشد من بروی که نام او پیر سید عبدالرحمن گیلانی

می باشد ـ[1]

حضرت باهورح در دهلی:

وقتی ایشان به دهلی رسیدند در آنجا سید السادات حضرت پیر عبدالرحمن دهلوی قدس سره را منتظر یافتند و ایشان دولت فیض ازلی را فورا* به ایشان عطا نمود ـ همانطوریکه اول بیان گردیده است ، این واقعه هم در ١٠٢٨ رخ داد و طبق صاحب مناقب سلطانی روز جمعه بوده است به مجرد این که از انجا مرخص شدند ، در بازار دهلی شروع کردند به نگاه انداختن به طرف مردم ، مردم از هر طرف بیخود شده رفتند و یک شور و غوغا برخاست ـ پیر عبدالرحمن دهلوی مطلع گردید و ایشان را پس خواست و پرسید جواب دادند که من دیدم یک پیر زن از بازار تا به می خرید و می آزمود و یک پسری را دیدم که داشت کمان می خرید و او را کشیده کشیده می آزمود که آیا کمان درستی هست یا خیر ، منکه نعمت بزرگی از شما حاصل کرده بودم آیا آنرا آزمایش نمی کردم؟ با این همه جوش فیض رسانی دوباره به پیر صاحب خدا حافظی گفته و برای نماز جمعه داخل مسجد جامع دهلی شدند ـ مسجد پر از نمازیان بود ، در صف آخرین ایستادند ـ اورنگ زیب پادشاه با ارکان دولتش نیز در نماز شریک بودند ـ ایشان به تمام نمازی ها توجه فرمودند و در مسجد بر هر یکی جذبات الهیه مستولی گردید و اثر این جذبات و وجدان نه بر قاضی گردید و نه بر رئیس کلانتری و نه بر پادشاه اورنگ زیب ـ آن سه نفر دست بسته خدمت ایشان

١ـ مناقب سلطانی ، خطی ، مکتوبه ١٣١٩هـ ، ص ٢٢-٢٣

آمدند و سبب محرومئی خود را پرسیدند ـ ایشان فرمودند من برهم یکسان توجه داده بودم مگر قلوب شما سه نفر به سبب اقتدار و علم زیاد آلوده بود و اثری نتواستید گرفت ـ بعداً این سه نفر برای فیضیابی دست بسته التماس کردند ـ آن وقت ایشان فرمودند که اول شرط این است که بعد ازین هیچ کس از شما و اولاد های شما نزد من و نزد اولادهای من نیاید ـ تا متاع دنیوی بین اولادهای من فساد پیدا نه کند و آنها گمراه نشوند ـ اورنگ زیب عالمگیر قول داد بعد ایشان توجه فرمودند و کیک مخصوصی عطا نمودند ـ به التماس اورنگ زیب عالمگیر به طور وعظ مجلهٔ اورنگ شاهی را در همانجا تالیف فرمودند که آن را محررین شاهی استنساخ نمودند ـ[1]

سلطان حامد قادری سروری در تلخیص مناقب سلطانی وغیره موسوم به تواریخ حضرت سلطان باهو درین ضمن میگوید که

" اگرچه منجانب بادشاه عالمگیر بخدمت اوشان از حد ادب و تواضع بود اما هیچ اش بادشاه اورنگ زیب ممدوح نه گرفتند و شاه موصوف التماس زیارت و ملاقات به خدمت اوشان می ساخت که یکبار شاه اورنگزیب را زیارت و ملاقات حضرت سلطان باهو قدس سره حاصل گشت و هیچ نذر و نیاز و الفت دنیاوی از شاه موصوف قطعا قبول نه فرمودند و و بموجب استدعا شاه ممدوح یک نسخه کتاب موسومه اورنگ شاهی در

۱- مناقب سلطانی، مکتوبه ۱۳۱۹ه، ص ۳۶ تا ۳۸

باب ارشاد مقامات تصوف و سلوک تالیف فرمودہ تبرکانه شاہ ممدوح را عطا فرمودند ـ"[1]

اقتباس مذکورہ درست بنظر می آید ولی این جمله که حضرت ممدوح هیچ انس با شاہ اورنگ زیب نداشتند کاملاً درست نیست زیرا که در بیشتر تصنیف خود حضرت سلطان العارفین قدس سرہ نام بادشاہ اورنگ زیب را با تمامی آداب و پاسداری نوشته اند که در بخش آثار می آید ـ و ملاقات حضرت ممدوح هم باشاہ موصوف سه بار باثبات رسیدہ است ـ دکتر راما کرشنا نوشته است که حضرت سلطان العارفین قدس سرہ بحیث قادری با دارا شکوہ زیاد رغبت و الفت داشتند و بدین علت از اورنگ زیب اجتناب ورزیدند و ازو خائف بودند ـ[2] کاملاً لغو است زیرا که ملاقات دارا شکوہ با حضرت ممدوح هرگز باثبات نمی رسد ـ و این بارہ در بخش این رساله در معاصرین حضرت سلطان باهو راجع به دارا شکوہ توضیحات لازم می آید ـ

هماطوریکه اول تذکر دادہ شد ازین قبل هم در قلعه گرمهاراج حضرت باهو رح با اورنگ زیب در زمانی که اورنگ زیب شاهزادہ بود دو بار ملاقات کردہ بودند ـ این ملاقات

۱ـ تواریخ حضرت سلطان باهو رح، خطی، لاهور ۱۲۹۰ھ، ۱۱: ب

۲ـ Sultan Bahu, Sufi Poet of Punjab, Lahore, 1982, p.9.

سوئیمی به دهلی روی داد وقتیکه اورنگ زیب پادشاه هند بود ـ معلوم است که به سبب دو ملاقات در قلعه گرمهاراج اورنگزیب عالمگیر در مسجد دهلی حضرت سلطان باهو رح را شناخته باشد ـ ازینجهت این موقعه برای حصول فیضات ملاقات طولانی شد ـ مگر ملاقات بااورنگ زیب آخرین بود ـ وقتی از دهلی روانه گردیدند بیک جانب شاهراهی برای استراحت کردن خوابیدند ، در همین اثنا گروه سینا سیون هندو ازآنجا گذر کرد و آنان ایشان را از خواب بیدار کرد و راه را پرسیدند و ایشان فرمود که راه راست لا اله الا الله محمد رسول الله می باشد ـ به مجرد شنیدن این گروه سینا سیون همه شروع کردند به خواندن کلمه طیبه و مسلمان شدند و بلکه به مقام ابدال رسیدند ـ[1]

شخصی سفیدپوش و حضرت باهو رح :

طبق روایتی از سلطان حامد مولف مناقب سلطانی در روزهائیکه حضرت سلطان باهو رح در جوار شورکوت بدست خود شخم کاری میکردند ـ از خاندان بزرگ سادات ، سیدی در تلاش یکی از بزرگان کامل دین بود که با او از فقر و سفیدپوشی یعنی (عزت و آبروی) خود سخن بگوید ـ زندگانی این سیّد خیلی بافقر و مسکنت می گذشت و روزگار بر او تنگ گردیده بود ـ به جستجوی او مردم نشان دادند که در شورکوت به کنار دریای چناب یک درویش کامل حضرت سلطان باهو ست که باهمت باطنی مشکل‌کشائی میتوان بکند ـ جناب سیّد وقتی پرسان شورکوت رسید ، دیده که ایشان دارند زمین را شخم

۱ـ مناقب سلطانی ، مکتوبه ۱۳۱۹هـ ، ص ۳۸

میزنند پس فکر کرد که شخصی که خودش به مشقت و افلاس مبتلاست مرا چه دستگیری خواهد کرد ؟ و می خواست بر گردد - در عین وقت حضرت سلطان باهوؒ صدا کردند و فرمودند ای فلان جناب سیّد از وطن که بیرون آمده ای اینقدر سفر طولانی را هم طی کرده ای و میخواهی بدون سخن و حرف بر گردی - جناب سیّد این را شنیده مطمئن شد و مقصود و حالش را بیان کرد - بعد ایشان فرمودند شخم مرا بگیر من بر میگردم - و ایشان کمی دور رفته رفع حاجت فرموده و با خشتی خاکی بول خود را خشک کرده باز در انداخت ، در جائی که کلوخ به زمین خورد همان جا (زمین) طلا شده رفت و بعد فرمودند جناب سیّد حالا متاع دنیا را بردارید - جناب سیّد به خرمی خشت های طلا را برداشت و بیساخته بیت هندی سرود :-

نظر جنهاندی کیمیا هووے سونا کردی وٹ

ذاتین ذاتیان رہندیان کیا سیّد کیا جٹ [1]

یعنی نگاه آنکسانی که کیمیا است خاک را بیک نظر زر خالص می گردانند و این فیضان از عطای الهی ست چه سیّد و چه از (قبیله) جات - [2]

۱- مناقب سلطانی ، خطی ، مکتوبه ۱۳۱۹ هـ ، ص ۵۳-۵۲ ، مملوکه نگارنده مقاله

۲- جت (جٹ) معمولا در پنجاب دهقانان و کاشتکاران زراعت پیشه اند و اصلا* جت (جٹ) نیستند زیرا که جات قومی است جداگانه که از نسل حام است و راجپوت بشمار آیند -

حضرت باهو رح در چلستان :[1]
روزی در نواحی بکر با خلیفه خودشان موسوم به سلطان حمید سیر می فرمودند - رفته رفته در بیرون قصبه به سمت مشرق در میدان چول به تپهٔ ویرانی رسیدند وقتی میخواست بنشینند فوراً برخاستند و فرمودند ، حمید ازین تپه بزودی پائین شو ، این منزل شخص ظالمی بوده است - معلوم شد که در جای همان تپه منزل یک هندو بوده که به غایت ظالم بوده -[2]

دیگر - بعدازان سلطان حامد قادری می افزاید که آن حضرت قدس الله سره در جای دیگری در میدان ریگ خوابیدند و سر مبارک خود را بر زانوی خلیفه سلطان حمید گذاشتند - به فکر سلطان حمید رسید که کاش دولت و ثروتی میداشت تا برای مرشد و هادی خود بستر اطلس و مخمل درست میکرد - با خطور این خیال بر خلیفهٔ مذکور حالت غنودگی طاری گردید و در خواب رفت و دید که در باغی ست که یک پارچه از فرش دیبا آراسته است و در آن یک زن خوب رو لباس ابریشمی و طلا در بر دارد و با سلطان حمید رغبت نشان میدهد و می گوید که بامن نکاح (یعنی ازدواج) کنی - سلطان حمید فوراً انکار کرد که این جای ادب و احترام است و او در خدمت پیشوای خود می باشد - در همین حین چشمش بازشد و دید که حضرت سلطان العارفین می فرمایند همین دنیاست که شما آرزو می داشتید ، چرا قبول نکردی -

انکار

۱- رک : معاصرین حضرت باهو رح -

۲- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۲۵هـ ، ص ۳۳

اگر قبول می کردی مال و دولت هیچ وقت از خانه تو تمام نمی شده - سلطان حمید عرض کرد یا مرشد کامل من از خداوند نور ذاتش را می خواهم - بعد فرمودند که تاثیر فقر محمدی از خانواده تو نمیرود -[۱]

دیگر - روزی در سیر چولستان مذکور بودند که از دور نگاهش به شخصی افتاد که در جنگل پشتاره چوب می بست - با نگاه ایشان او را رتبه کمال حاصل گردید و در همانجا بیهوش شد - روز دیگر وقتیکه از آنجا گذشتند و دست مبارک خود را برسر او گذاشتند و بعد از چند دقیقه او به هوش آمد - از او پرسیدند حالت چطور است عرض کرد حضرت شاید شما بودید که دیروز از اینجا می گذشتید که من شما را دیدم و بعد ازان از خود خبری ندارم - آن حضرت قدس سره او را از نو به لامکان رسانیدند -[۲]

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۲۵ه ، ص ۳۳-۳۲

۲- ایضاً ، ص ۳۳

فصل چهاردهم

شجره طریقت حضرت باهو قدس الله سره :-
طبق روایات گذشته شجره طریقت ایشان

در دو سلسله با حضرت علی کرم الله وجهه یکجا میشود - ازین جهت که یک سلسله با پیر طریقت حضرت شیخ معروف[1] کرخی می باشد که رابطهٔ روحانیتش به یک وقت با حضرت امام علی بن موسی الرضا[2] و حضرت داود[3] طائی می پیوندند[4] -

---

۱- معروف بن فیروز الکرخیؒ از مشائخ کبار بودند و در جوانمردی ورع و تقوی[1] معروف (کشف المحجوب ، علی هجویری ، در تبع تابعین)
شیخ معروف کرخی ، مدفن کرخ ، م ۲۰۰ھ (تذکرة الکرام ، تاریخ خلفای عرب و اسلام، شاه محمد کبیر داناپوری)

۲- علی بن موسی (رضا ؑ) ، امام هشتم، فرزند امام هفتم امام موسی بن جعفر (کاظم ؑ) که (بنابا شهر تاریخ)سال صدو چهل و هشت هجری متولد و سال دویست و سه هجری در گذشته (شیعه در اسلام ، سید محمد حسین طباطبائی، ۱۳۸۹ هق، تهران، ص ۱۳۲)

*- ولادت مدینه ۱۵۳ھ ، فوت طوس ۲۰۸ھ(روضة الشهدا ، حسین واعظ کاشفی، بمبی ۱۳۲۵ھ، ص ۳۵۰)

۳- ابو سلیمان داود بن نصر طائیؒ ، از مشائخ کبار بودند و سیدالسادات در تصوف شاگرد امام اعظم ، الشهور فقیه الفقها مرید حبیب ابن سلیم الراعی(کشف المحجوب ، علی هجویریؒ ، در تبع تابعین)
مدفن کوفه ، م: ۱۶۲ھ (تذکرة الکرام ، شاه محمد کبیر داناپوری)

۴- معروف رفت و بر دست علی بن موسی الرضا رحمة الله علیه مسلمان شد --- آشنای بداود طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و عبادت تمام بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشارالیه گشت (تذکرة الاولیاء ، عطار، لاهور، ۱۳۱۷ھ، ص ۱۷۰)

سلسله اول : شیخ سلطان باهو عن شیخ سیدالسادات سید عبدالرحمن[1] دهلوی ـ

عن شیخ سید عبدالجلیل[2] عن سید عبدالبقا[3] عن سید الستار[4] عن سید الفتاح[5] عن

شیخ نجم الدین برهان پوری[6] عن شیخ محمد[7] صادق یحیی عن سید[8] عبدالجبار عن

سید عبدالرزاق[9] عن سید غوث صمدانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی[10] عن شیخ

الشائخ خواجه ابو سعید[11] مبارک الخضر می مخزومی عن شیخ ابوالحسین[12] قریشی الهنکاری

عن شیخ ابوالفرح[13] یوسف طرطوسی عن شیخ خواجه عبدالواحد[14] تمیمی بن خواجه عبدالعزیز

تمیمی عن خواجه شیخ ابا بکر شبلی[15] عن خواجه شیخ جنید[16] بغدادی عن شیخ عبدالله سری[17]

سقطی عن شیخ معروف کرخی[18] عن شیخ ابوالحسن علی بن موسی رضا[19] عن ابی موسی[20] [1]

کاظم عن ابی جعفر صادق[21] عن ابی محمد الباقر[22] عن ابی زین العابدین[23] عن ابی

عبدالله الحسین[24] عن ابی اسدالله الغالب امیرالمومنین علی المرتضی[25] ابن ابی طالب علیهم

السلام [1] سلسله طریقت دوم بعد از شیخ معروف کرخی اینطور است ـ عن خواجه

شیخ داود طای ـ عن خواجه شیخ حبیب عجمی عن خواجه شیخ الشیوخ حسن بصری عن

اسدالله الغالب امیرالمومنین علی ابن ابی طالب [2] گویا طبق سلسله طریقت اول بعد از

بیست و پنج وسیله و طبق سلسله طریقت دوم بعد از بیست و دو وسیله بیعت ایشان

به امیرالمومنین علی ابن ابی طالب میرسد ـ غلام سرور لاهوری در کتاب حدیقة الاولیاء

۱ـ مناقب سلطانی ، مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هـ ، ص ۱۱

۲ـ ایضاً ، ص ۱۲-۱۳

نیز شجره مندرجه بالا را همین طور نشان داده است [1] ـ البته چنانکه در مناقب سلطانی سهو آمده است و نگارنده این رساله تصحیح رسانده است که بعد از حضرت سلطان باهو رح هفتمین شیخ محمد صادق یمنی است درست نیست و به جای او محمد صادق یحییٰ [1] نام درست است ـ همین طور چهاردهمین پیر طریقت عبدالواحد ابن نغمی نوشته شده ، حالانکه نام صحیح عبدالواحد تمیمی است ـ

نام مکمل شیخ محمد صادق یحییٰ [1] بعداً در شجره منظوم شیخ محمد [2] یار بیان خواهد شد ـ نیز عبدالواحد تمیمی که کنیتش ابوالفضل بود و پدرش عبدالعزیز بن حرث بن اسد بود ایشان از شیخ ابو بکر شبلی خلافت گرفتند و مرید باصفای او بود ـ [3] شیخ محمد یار ابن شیخ حافظ محمد یسین مذکوره شجره طریقت را بنظم آورده است که ملاحظه بشود :

پس از حمد خداوند نعت احمدؐ	نثار آل و اصحاب محمدؐ
به نظم آرم عجب این شجره پاک	که بیخش در زمین شاخش بر افلاک
زختم انبیاء آن شاه لولاکؐ	لباس فقر پوشیده علیؓ پاک

۱ـ حدیقة الاولیاء ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۲۵۳
بحواله یاداشت در کلیدالتوحید خطی ذخیره مولانا غلام محی‌الدین قصوری مخزونه کتابخانه گنج بخش راولپندی ـ

۲ـ شیخ محمد یار ابن شیخ حافظ محمد یسین ابن شیخ حافظ غلام محمد ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باهو رح ـ

۳ـ خزینة الاصفیاء ، ۱: ۸۹

حسن بصری ز دست شاه پوشید　　لباس فقر تا شد چون مه عید

حبیب عجمی آن مقبول درگاه　　حسن کردش ز راه فقر آگاه

ازان پس میشود داؤد طائی　　ازان معروف کرخی پیر پائی

ازان پس سری سقطی بارشاد　　مرید او بود جنید بغداد

ازان پس شیخ شبلی پیر دین است　　فنای ذات حق او بالیقین است

ازان پس عبد واحد دان تو ایدل　　ازان پس یوسف طرطوس کامل

علی هنگاری یوسف را مرید است　　ازان پس پیر کامل بو سعید است

ازان پس پیر پیران شیخ مطلق　　محی‌الدین بدان مقبول بر حق

به عبدالقادر است آن پیر مشهور　　ثنای پاک و در لوح مسطور

خدا کرده شهٔ عالی لوایش　　سر هر اولیاء در زیر پایش

ازان پس عبد رزاق است ایدل　　ازان پس عبدجبار است کامل

ازان پس صادق یحیی محمد　　ازان پس نجم دین شیخ امجد

ازان پس سید عبد فتاح است بیدار　　ازان پس پیر کامل عبد ستار

ازان پس سید عبدالبقا دان　　بود او رهبر هر جن و انسان

ازان پس سید عبدالجلیل است　　ازان پس عبدالرحمن بس نبیل است

ازان پس واقف سر الهی　　مکمل کامل و عارف کماهی

سوی ذات خدا کرد از همه او　　سراج الواصلین سلطان باهو

ازان نور محمد پیر بیشک　　که نقش غیر کرد از لوح دل پاک

غلام شاه محمد اهل دل بود — دل او پاک از هر غش و غل بود

ازان پس کامل الایمان والدین — چراغ العاشقین سلطان یسین

بحمدالله کنون نظم تمام است — محمد یار نام این غلام است [۱]

سلطان محمد نواز ابن سلطان نور محمد شجرهٔ طریقت را اینطور نظم ساخته است

که تا پدر بزرگش می رسد -

الهی خالقا فریاد مارس — طفیل احمد فریاد مارس

طفیل حیدر حسن بصری — حبیب عجمی فریاد مارس

طفیل داوًد کرخی و سقطی — جنید شبلی فریاد مارس

طفیل عبد واحد و یوسف — بوالحسن بو سعید فریاد مارس

طفیل پیر محی‌الدین رزاق — جبار و یحیی[۲] فریاد مارس

طفیل پیر نجم الدین فتاح — ستار بقا جلیل فریاد مارس

طفیل پیر رحمان پیر باهو — ولی محمد حسین فریاد مارس

طفیل نور محمد ولی محمد — غلام میران بشو فریاد مارس

طفیل غلام رسول نور محمد — گرفتم دامنت فریاد مارس

سگ دربار تو مسکین نواز است — چرا در حرم تو مانده بی راز است

خداوندا طفیل عاشقان خود — بکن در عشق خود ما را تو بیخود [۳]

---

۱ - محک الفقر کبیر، سلطان باهو (مترجم اردو) لاهور ۱۹۸۰م، اهتمام ...، ص ۳۳۵-۳۳۶

۲- سلطان محمد نواز، م ۱۳۵۷/۱۹۳۸ مدفن دربار سلطان باهو چاه سمندری

۳- مجموعه کلام، از سلطان محمد نواز، لاهور ۱۹۶۲م، ص ۱۱۳-۱۱۴

فقیر نور محمد[1] قادری سروری هم شجره طریقت در نظم می آرد و در آن آغاز نظم از مرشد خودش سلطان نور احمد ابن سلطان صالح محمد می آردو بالا می رود -

مرا نور محمد نور احمد می بود کافی — دگر صالح محمد صفحه دل را کند صافی

غلام باهو محمد هم حسیدم می بود شافی — ولی سلطان باهو پیر رحمان بن بود کافی

جلیل و هم بقا ستار فتاح نجم دین یحیی — دگر جبار رزاقم همیشه شافی و وافی

شفیعم غوث اعظم بو سعید و بوالحسن کافی — ولی بوالفرح واحد تعیمی[2] و شبلی مرا شافی

جنید و سقطی و معروف داؤد و حبیب عجمی — حسن هم حیدر و احمد محمد شافی و وافی[3]

علاوه بر این سلطان غلام سرور ابن سلطان نور محمد - و سلطان غلام دستگیر ابن سلطان محمد نواز - که شجره ها شایع کرده اند شجره مذکوره بالا را توثیق می کنند -

---

۱- نور محمد فقیر قادری سروری (۱۳۰۳هـ - ۱۳۸۰هـ) مدفن کلاچی(دیره اسمعیل خان) نسبش به حضرت سید محمد گیسودراز (م ۸۲۵ ، گلبرگه) باینطور می رسد - نور محمد ابن گل محمد ابن سعند خان ابن خان ابن بهادر خان ابن علی محمد ابن کمال خان ابن سکندر خان ابنً خوبی ابن تری عرف گنده پور ابن ستوری ابن سید محمد گیسودراز رح (حیات سروری ، از فقیر عبدالحمید ، بنون ۱۹۶۱م ، ص ۱۲-۱۵)

۲- اصلاً تمیمی ست و در کتاب اشتباهاً نعیمی آمده است

۳- حیات سروری ، از فقیر عبدالحمید ، بنون ۱۹۶۱م ، ص ۲۵۷-۲۵۸

فصل پانزدهم

تاریخ وفات :
طبق گفتهٔ صاحب مناقب سلطانی حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سره العزیز روز شب جمعه اول جمادی الثانی ۱۱۰۲ هـ بوقت عصر این دار فانی را ودع گفتند - ابوله و نیز افزود ،

اول جمادی الثانی شب جمعه بدسه پاس " شد وصل شیخ باهو فرخنده نام را [1]

دیگری

کاشف اسرار الحق اهل دین | گشت تاریخ وصالش بالیقین

تاریخ وصالش در " کاشف الاسرار الحق اهل دین" به چشم می آید - [2]

دیگر ـه

غره ماه جمادی الثانی | بد شبی جمعه وقت شورانی
قرب حق شد نصیب باهو را | قدس الله سره ابدا

از سر هر سه مصرعه حرف گزین تاز تاریخ او شود به یقین از اول حروف سه مصرعه به یقین تاریخ معلوم میشود -

غ - ب - ق = ۱۰۰۰+۲+۱۰۰ = ۱۱۰۲ [3]

۱- مناقب سلطانی ، (ترجمه اردو) ، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۱۳۹

۲- ایضاً ، ص ۱۴۰

۳- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۳۵هـ ، ص ۱۴۰

سلطان محمد نواز عارف (م:۱۹۳۸) " در مجموعه کلام " وفاتشان را این طور بیان کرده ـــ

دوازدهم صدی چو رفته سال یک

سلطان باهوؒ را بشد وصال حق [1]

یعنی ۱۱۰۲ھ اخذ شد ـ

تدفین ـ چون فوت کردند به خاک قلعه قهرگان در نواح شورکوت سپرده شدند ـ [2]

۱ـ مجموعه کلام سلطان محمد نواز ، لاهور ۱۹۶۲م ، ص ۵۳

۲ـ Sultan Bahu, Sufi Poet of the Punjab, L.R.Krishna, A.R. Luther, Lahore 1982, p.9.

فصل شانزدهم

عرس :

همانطور که اول تذکر داده شده است که روز وصال ایشان اول جمادی الثانی در ۱۱۰۲ هجری عصر شب جمعه واقع گردید - به این طریق هر سال در جمادی الثانی شب جمعه اول عرس ایشان بر گزار میشود که در آن شب و روز دیگ های نذر برای عموم پخته و تقسیم می شود، قران مجید صدها بار ختم میشود - هزاران افراد زائرین از گوشه و کنار مملکت در آن شرکت می نمایند - درین روزها به سبب آمدن زائرین زیاد این عرس سه روز طول می کشد -

مگر طبق مکاشفات یا ارشادات روحانی حضرت سلطان العارفین که از بزرگان سینه به سینه می رسد که در عاشورای محرّم بنابه فرمان حضرت سلطان العارفین همهٔ فقیران و مریدان یکجا شوند و به نام حضرت امامین شهیدین علیهما السلام و شهدای کربلا رضی الله عنهما دیگها نذر پخته شود و قران ختم خوانده شود - دراین وقت به سبب توجهات روحانی حضرت سلطان العارفین باهو رح ، فقیران و طالبان را برکات و فیوضات میرسد - [1] تحت این ارشاد روحانی در عاشورهٔ محرم ده روز هزارها زائر آمدو رفت می کنند - نذر دیگ ها برای عموم پخته می شود، هزاران قرآن مجید ختم می شود در آخرین سه روزه عاشوره تعداد زائرین به صدها هزار نفر میرسد - به این طریق سالی دو اجتماع تا چند روز ادامه می یابد -

---

۱- مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۴۵ هـ، ص ۲۰۹

فصل هفدهم

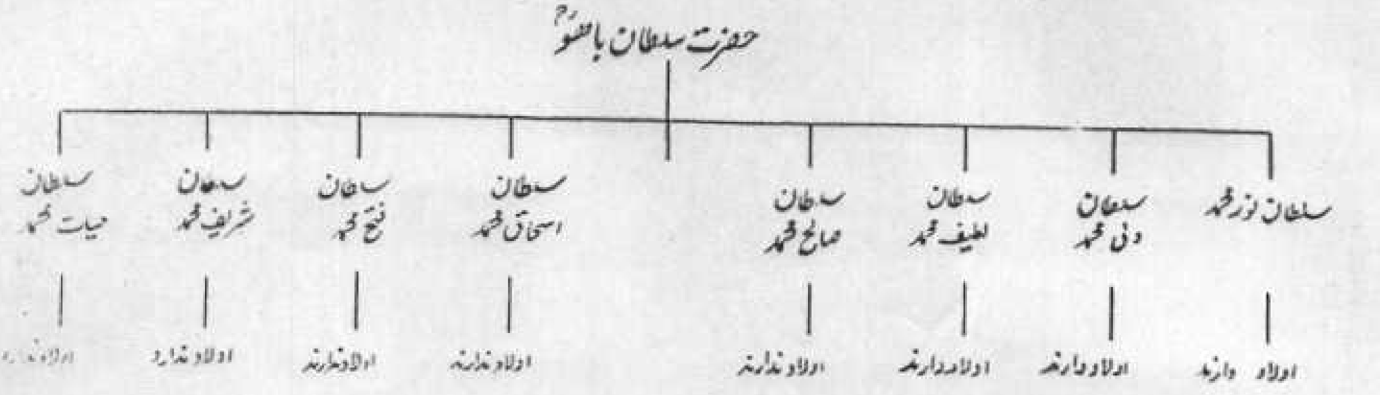
شجره اولاد حضرت سلطان باهو رح :

از در گذشت حضرت سلطان العارفین اکنون سه صد سال میگزرد - در این مدت خانواده شان خیلی زیاده شده اند - طبق تخمین عمومی حالا دویست و پنجاه افراد ذکور واناث در خانواده وجود دارند - بین اینها از فرزند اولش سلطان نور محمد ابن سلطان باهو همه فرزندانش در ده قاضی نزد شهر لیه آباد اند که شغل آنها طبابت و زراعت است - از فرزندان فرزند دوم سلطان ولی محمد (ابن حضرت سلطان باهو) اولاد سلطان عظمت ابن سلطان محمد حسین سلسله اولاد حاجی شریف محمد و از سلسله اولاد محمد حسین فرزندان غوث بخش و رب نواز نزد رحیم یار خان در احمد پور شرقیه زندگی میکنند این خانواده متولی و سجاده نشین خانقاه معروف سلطان عظمت هستند - عائدات روزمره ایشان از عطیات همین درگاه و قدری هم از زراعت می باشد - اولاد فرزند دوم سلطان ولی محمد (ابن حضرت سلطان باهو رح) سلطان نور محمد ابن سلطان محمد حسین در مقام حضرت سلطان باهو رح (نزد دربار کهنه حضرت سلطان باهو رح موسوم به ده سمندری) آباد اند - بیشتر از آنها به شغل طریقت خدمت کردن و زراعت پیشه هستند و به علاوه بعضی کارهای دولتی دست دارند - همه فرزندان سلطان حافظ محمد ابن سلطان محمد حسین فرزند سوم سلطان ولی محمد (ابن حضرت سلطان باهو) در مقام حضرت سلطان باهو رح نزدیک دربار جدید زندگی میکنند - سلسله سجاده نشینی بین آنها درین روزها ادامه

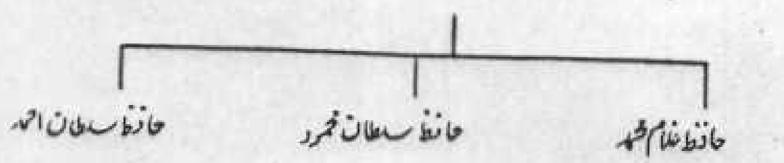
دارد ـ اینها صاحب زمین های وسیع می باشند و بعضی ها بر عهده های دولتی فائز هستند ـ اولاد فرزند دوم سلطان عظمت موسوم به محمد حسین برخی از اولاد او در مقام حضرت سلطان باهو رح هم زندگی میکنند ـ همه فرزندان سلطان لطیف محمد ابن حضرت سلطان باهو رح که مشتمل بر افراد کمی می باشند در سنبول کوت نزد بهاولپور زندگی میکنند ـ اینها به گمنامی و تهی دستی زندگی کردند و بالآخر نشان ازیشان نماند ـ گوئی از سه پسران حضرت سلطان العارفین قدس الله سره اولاد و احفاد مانده است ـ و اکنون اولاد دو پسران حضرت سلطان العارفین موسوم به سلطان نور محمد و سلطان ولی محمد جاری است ـ

بعد از معرفی مختصری دربارهٔ فرزندان حضرت سلطان باهو رح اکنون شجرهٔ نسب آنان درج ذیل میگردد ـ

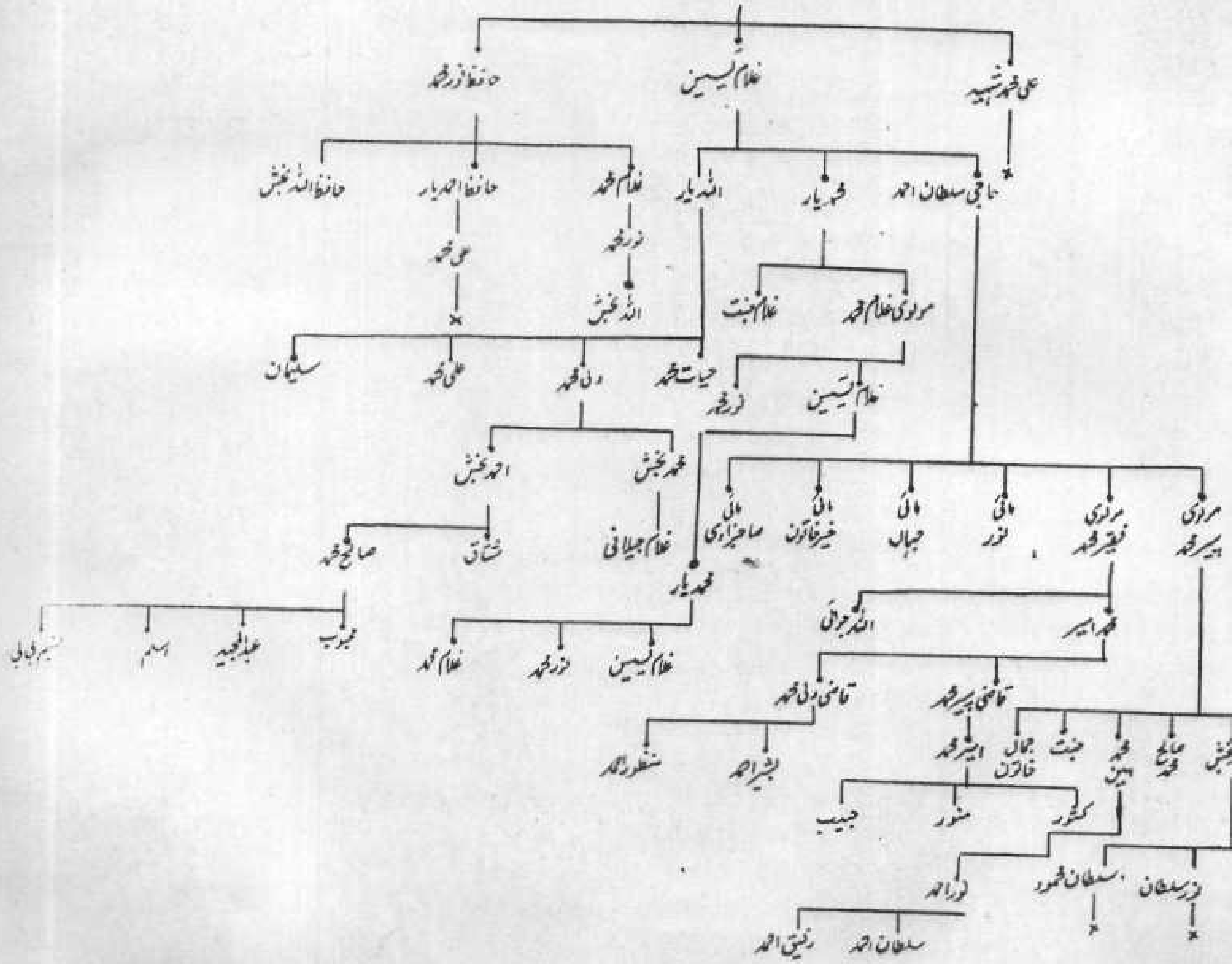
ا - فرزندان حضرت سلطان باھوؒ قدس اللہ سرہ العزیز



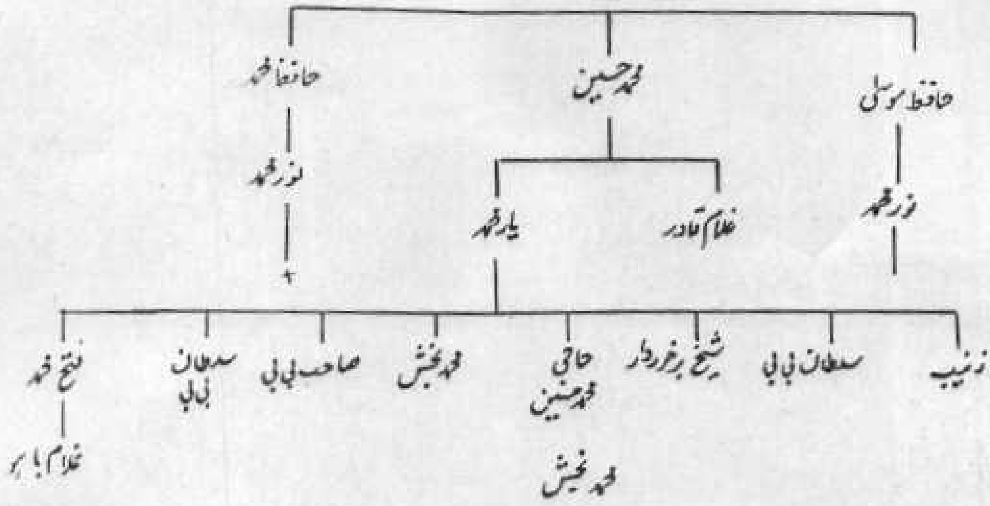
ب - سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باھو قدس اللہ سرہ العزیز



(أ) حافظ غلام محمد ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باھوؒ

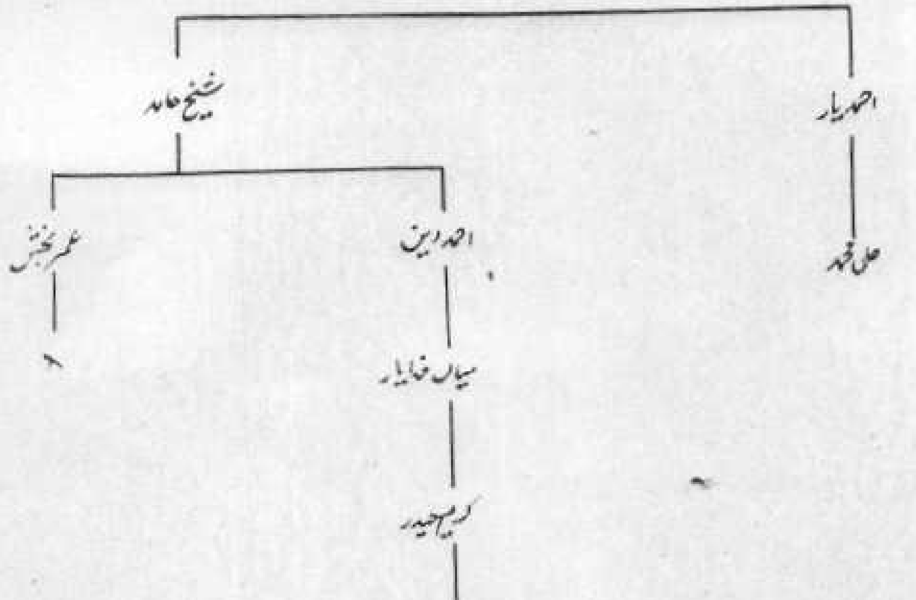


ب - (ii) حافظ سلطان محمود ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باہوؒ



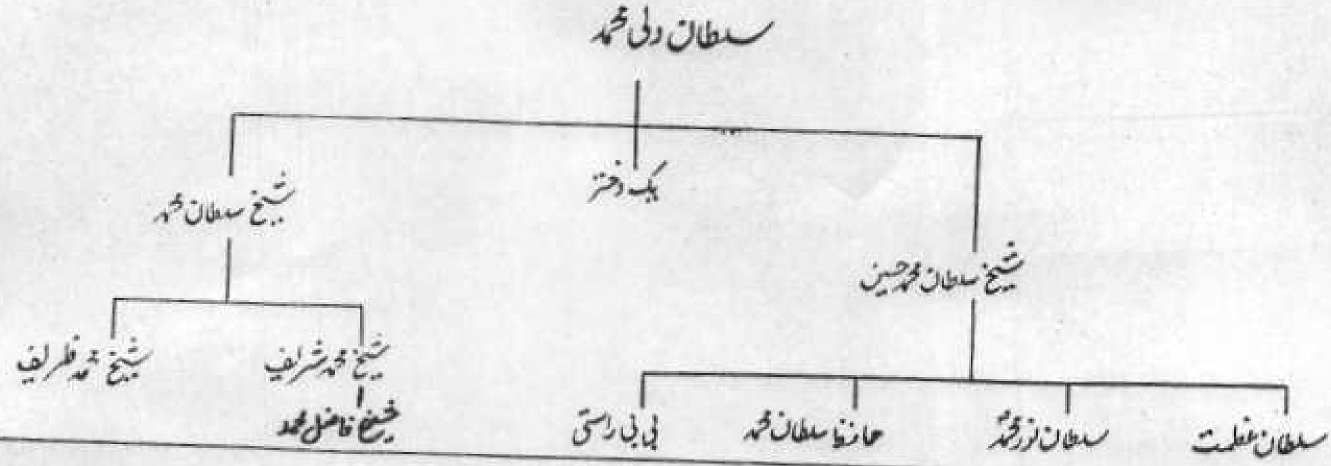
(حضرات دہ قاضی - نزد شہر لیہ)

ب - (iii) حافظ سلطان احمد ابن سلطان نور محمد ابن حضرت سلطان باہوؒ

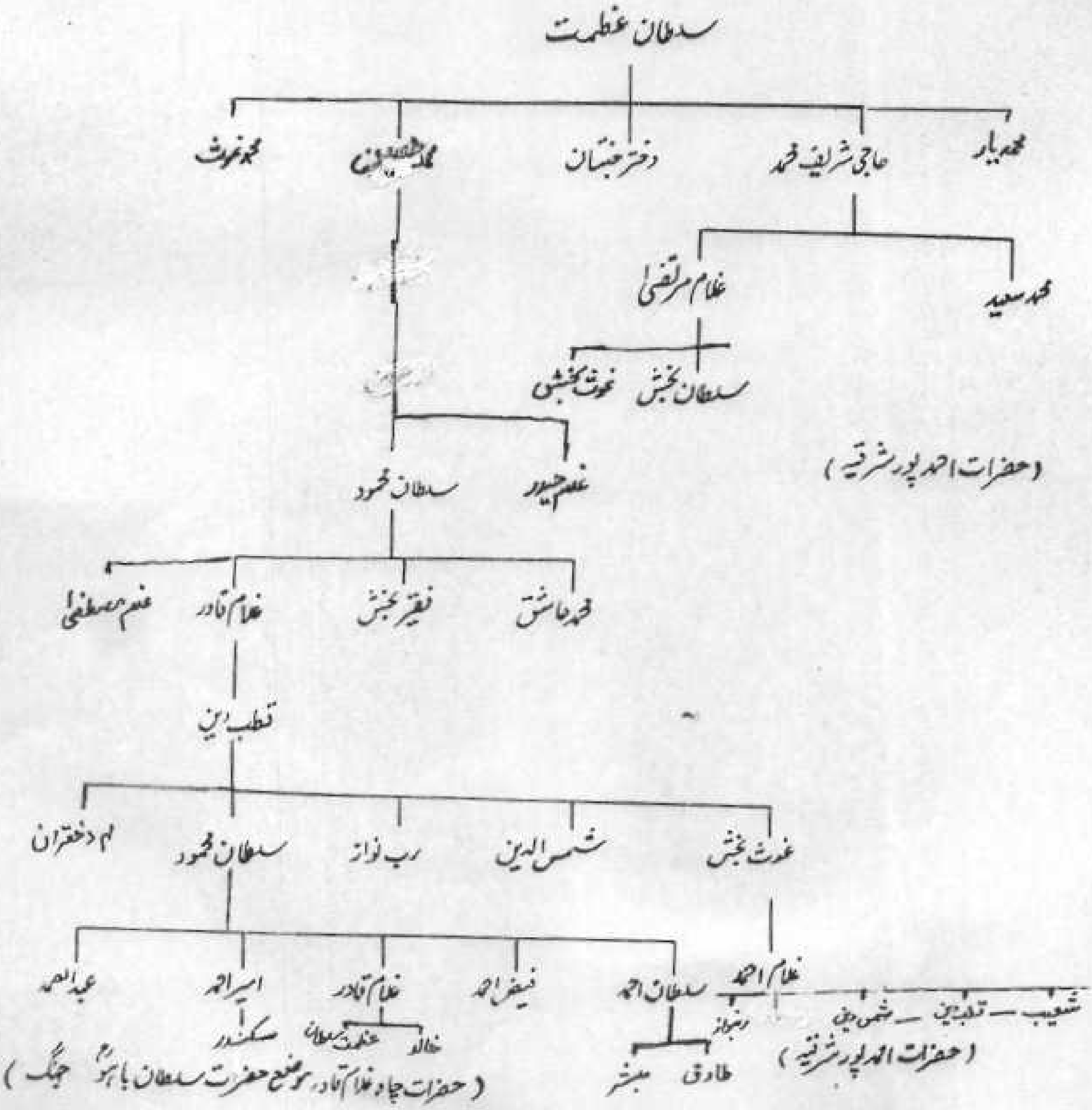


(حضرات دہ قاضی - نزد شہر لیہ)

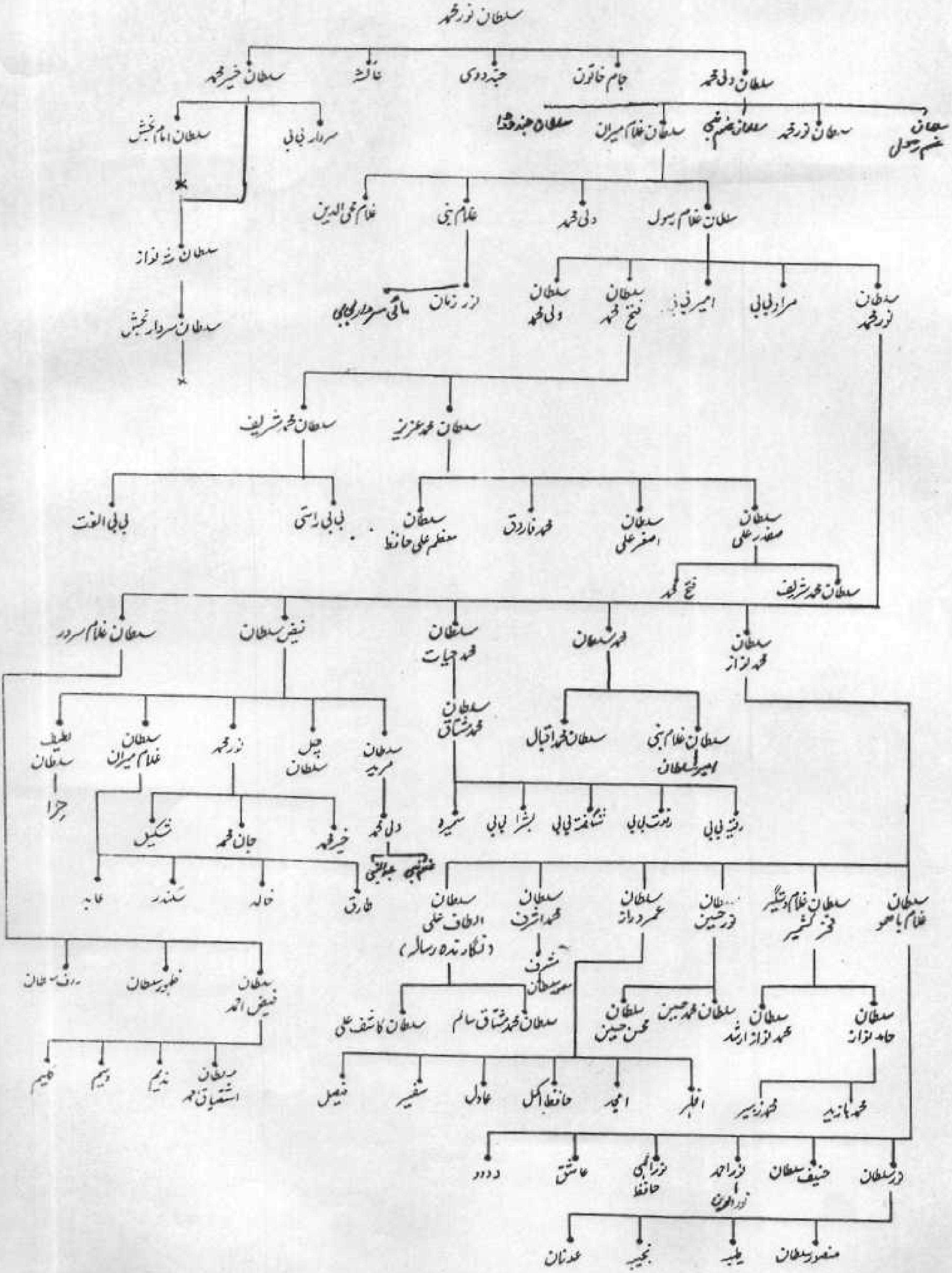
ج ۔ شیخ سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باھو قدس اللہ سرہ العزیز



ج (۱) سلطان عظمت ابن شیخ محمد حسین ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باھوؒ

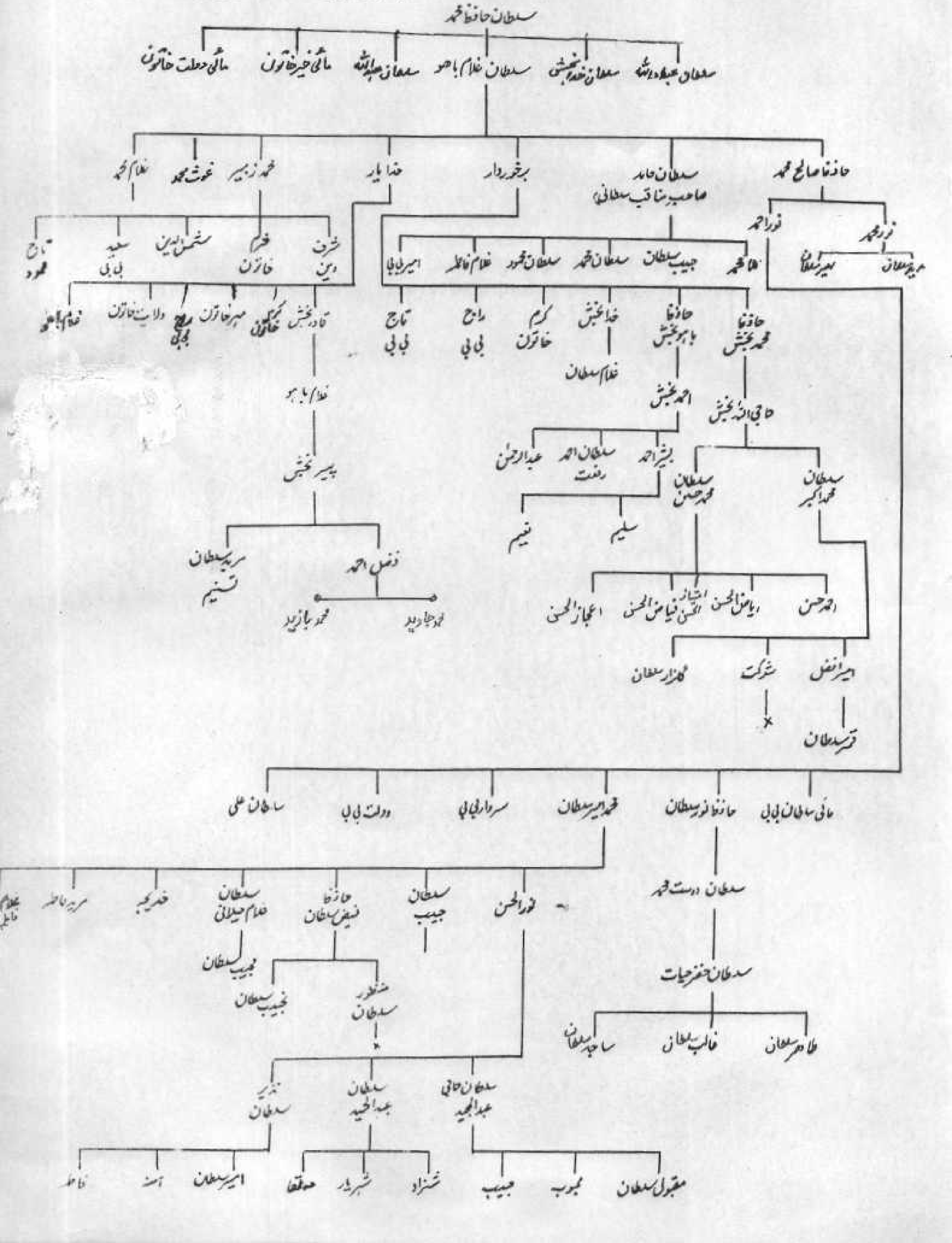


ج ۔ ۱۱ سلطان نور محمد ابن شیخ محمد حسین ابن شیخ ولی محمد ابن حضرت سلطان باھوؒ (حضرات سنہری مزدور بار گنہ حضرت سلطان باھوؒ جنگ)



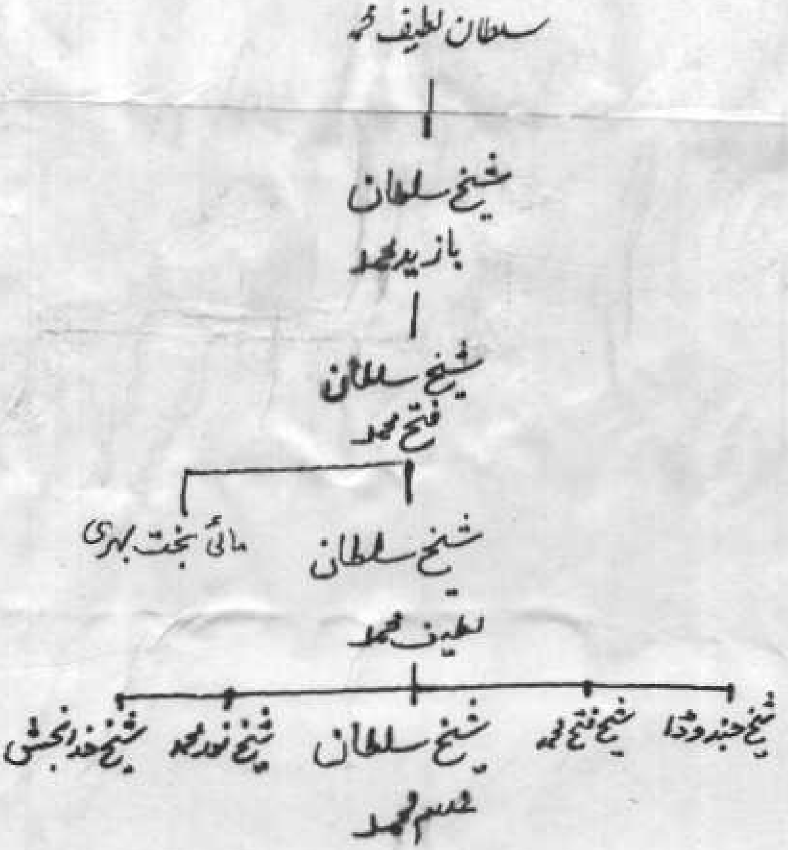
ج - (iii) سلطان حافظ محمد ابن شیخ محمد حسین ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باہوؒ

(حضرات دربار نو۔ حضرت سلطان باہو)



د - سلطان لطیف محمد ابن حضرت سلطان باہو قدس اللہ سرہ العزیز

(حضرات سنزل کوٹ - صادق آباد سندھ)



راجع بہ اولاد و خانوادہ حضرت سلطان باہو رح نظری بر احوال سجادگی هم بیجا نباشد -

در اصول فقه اسلامی سجادہ نشین یک سرپراہ خانقاہ است او مبلغ عقاید مذهبی و سلوک است - نیز مسئول ادارہ کردن خانقاہ و ناظم عطیات است[1] -

بانی خانقاہ عموماً سجادہ نشین اول است[2] - و بعد از وفات ایشان این سلسلہ روحانی بہ توسط سجادہ نشینان کہ یکی بعد از دیگری می آیند جاری می ماند[3] -

بطور عموم بعد از وفات سجادہ نشین اول از بین مریدین و فقیریان و خدام و فرزندان سجادہ نشین فرزندی کہ از همہ بزرگ باشد یا طبق وصیت آن مرحوم کسی کہ اهلیت یا قابلیت دارد سجادہ نشین مقرر میگردد کہ این سلسلہ روحانی را پیش می برد[4] -

بعد از وصال حضرت سلطان العارفین سلطان باہو تعیین سجادہ نشینی طبق دستور فوق الذکر نہ شد - مثلاً سلطان نور محمد[5] فرزند بزرگش نخواست سجادہ نشین بشود - و برادر کوچکش سلطان ولی محمد سجادہ نشین گردید[6] - بعد ازو اگرچہ فرزند

۱- Principles of Mohammadan Law, D.F. Mulla, Lahore, 1967.
جزو شمارہ ۲۲۰، ص ۱۹۷

۲- محمدن لاء ، ملا ، لاهور ۱۹۶۷م ، پاورقی جزو (بی) ، ص ۱۹۷

۳- ایضاً ، (سی) ، ص ۱۹۷

۴- ایضاً ، ص ۱۹۷

۵- رک : شجرہ ۱ الف

۶- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۳۵ھ ، ص ۱۲۳

بزرگ سلطان ولی محمد[1] موسوم به سلطان محمد حسین[2] سجاده نشین شد لکن بعد از سلطان محمد حسین فرزند بزرگش سلطان عظمت[3] و سلطان نور محمد[4] بسجادگی نرسیدند بلکه فرزند سوّمی خردش سلطان حافظ محمد[5] سجاده نشین گردید[6] - سپس فرزند بزرگش سلطان غلام باهو[7] و بعد ازو فرزند بزرگش سلطان صالح محمد[8] و بعد ازو فرزندان

۱- رک : شجره ج

۲- ایضاً

۳- ایضاً

۴- ایضاً

۵- ایضاً

۶- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۲۵هـ ، ص ۱۷۸ تا ۲۰۰

۷- رک : شجره ج (۱۱۱)

۸- ایضاً

سلطان نور محمد[1] و سلطان نور احمد[2] یکی بعد از دیگر سجاده نشین گردیدند[3] ـ ولی بعد از سلطان نور احمد فرزند بزرگش حافظ نور سلطان[4] از سجاده نشینی محروم شد و برادر خردش محمد امیر سلطان[5] سجاده نشین شد[6] ـ لاکن فرزند بزرگ محمد امیر سلطان موسوم به سلطان نورالحسن[7] از سجاده نشینی محروم گردید و برادر خردش حبیب سلطان[8] سجاده نشین شد ـ بعد از حبیب سلطان برادر خردش سلطان غلام[9] جیلانی به رضامندی برادر بزرگ خود حضرت حافظ فیض سلطان وسائر اعضای خانواده به مسند سجادگی رسیده است ـ

۱ـ طبق مناقب سلطانی ، ر ک : شجره ج (۱۱۱)

۲ـ ایضاً

۳ـ نگارندهٔ مقاله طبق مناقب سلطانی

۴ـ ر ک : شجره ج (۱۱۱)

۵ـ ایضاً

۶ـ نگارندهٔ مقاله طبق مناقب سلطانی

۷ـ ر ک :- شجره ج (۱۱۱)

۸ـ ایضاً

۹ـ ایضاً

به طریق اصول فقه اسلامی تصرف کلیه عائیدات خانقاه یا درگاه یا خرج وغیره به خواسته سجاده نشین انحصار نمی کند[1] اینطور افراد همه خانواده بعضی درگاه ها به علاوه سجاده نشین درآمدات که بیشتر از ضروریات درگاه می شد آنها به آن عائیدات مستحق سهم برابر شناخته شده اند - ضمناً این بیان مطابق عین اصول است که درگاه پیران پیر سید عبدالقادر جیلانی (۴۷۱هـ - ۵۶۱هـ) که در بغداد (عراق) واقع گردیده است ازانجا همه عائیدات از قبیل وقف و عطیات در تصرف کمیسیون اهل خانوادهٔ او میباشد نه در تصرف یک سجاده نشین - درآنجا سجاده نشین فقط مسئول ادامه دادن ارشاد و تلقین و بیعت سلسله روحانی است - و او به حیث فرد واحد در امور مالی به کلّی لا تعلق می باشد - لاکن در این راحلهٔ اصول نیز در سلسله سجاده نشینی حضرت سلطان العارفینؒ هیچ عمل انجام نگرفت و تا هنوز سجاده نشین صاحب و صارف تمام عائیدات آن می باشد -

از احوال گذشته سلسله سجاده نشینی و اولاد حضرت سلطان باهورح که کامل شجره نسبی دارد، بعد از مطالعه آن واضح میگردد که وقتی سلطان محمد حسین ابن

۱- محمدن لاء ، ملّا ، لاهور ۱۹۷۲م ، جزو شماره ۲۲۰

سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان باهو سجاده نشین بود آن زمان در نظام
سجاده نشینی هیچ پیچیدگی به نظر نمی رسید - لاکن بعد ازان که دو فرزندانش
سلطان عظمت و سلطان نور محمد پسران سلطان محمد حسین از سجاده نشینی محروم
شدند و سو میکی فرزند او سلطان حافظ محمد سجاده نشین گشت ، اینجا اصولاً
اختلاف به نظر میرسد - فرزند بزرگ سلطان محمد حسین ، سلطان عظمت (که قبهٔ
مزار عظیم ایشان در احمد پور شرقیه میباشد) ، فرزند او حاجی شریف محمد[1] باهمعصر
خود که ابن عمش و سجاده نشین بود یعنی غلام باهو ابن حافظ محمد در جنگ و
جدال بود و بالآخر از دست کسی کشته شد - دومین فرزند سلطان محمد حسین موسوم
به سلطان نور محمد و فرزندانش به سبب اینکه درویش منش بودند اختلافات و تفرقه
بازی ها را نمیپسندیدند - البته درین روزها این شایعه وجود داشت که جمله مالی و
روحانی امور که به دربار حضرت سلطان باهو می باشد تمام افراد خانواده در آن سهم
مساوی دارند - مگر وقتیکه سلطان غلام میران[2] (نبیره سلطان نور محمد مذکور) زمام
را بدست گرفت او همعصر سلطان حامد ابن سلطان غلام باهو گردید - درآن روزها مزار
حضرت سلطان باهو به مقام دربار قدیمی بود و تمام اولادهای سلطان باهو که متعلق
به خانوادهٔ او بوند در نزدیکی دربار آباد بودند - جای سکونت و ده سلطان غلام
میران مذکور (که پدر بزرگ حضرات سعندری بوده) هم به سمت جنوب مزار حضرت
سلطان باهو دربار قدیم واقع گردیده بود وقتیکه ده آنان به سبب طغیانی رودخانه

۱- رک: شجره ج (۱)   ۲- رک: شجره ج (۱۱)

دچار خطر گردید آن وقت بنا به پیش نهاد سلطان حامد ابن سلطان غلام باهو سه کنال (قریب نیم ایکر) قطعه اراضی سکنی واقع به خانقاه را هم ترک کرده به زندگی کردن در زمین لیسوئی موسوم به چاه بیلیمنیدری را آغاز کردند. بعد از نقل کردن خانواده سلطان غلام میران به شمندوری سلطان حامد زود بر درگاه حضرت سلطان باهو قابض و تسلط شد و از تمام فرزندان خانواده جداگانه زندگی کردن اختیار نمود - به این طریق در خانواده او دور سجاده نشینی کنونی آغاز گردید که تا امروز جاریست - وقتی سلطان غلام میران از سادگی خودش آگاه گردید که او به عوض نقل و حرکت به شمندوری فقط اراضی مهمی سکنی خودش را نه گذاشته است بلکه درگاه حضرت سلطان باهو رح را نیز از دست داده است - طبق سلطان غلام سرور پسر حضرت سلطان نور محمد همراه سلطان غلام میران [1] - دیگر افراد فامیل او که از اولادهای سلطان باهو بودند بر علیه سلطان حامد قیام کردند و برای حقوق سجاده نشینی در دادگاه دعوی دائر نمودند مگر سلطان حامد در مورد آن قطعه زمین که در آن درگاه حضرت سلطان باهو واقع گردیده بود در تصرف آن اسم خود را ثبت کرده بود و برای بهم رسانیدن دلیلش پیروز شده ازین حیث رای دادگاه به حق او صادر گردید -

حضرت احمد بخش پسر حضرت حافظ باهو بخش [2] - هم توضیحات می دهد که

۱- رک: شجره ج (۱۱)

۲- رک: شجره ج (۱۱۱)

قبل از زمان شیخ سلطان غلام باهو پسر حضرت سلطان حافظ محمد ـ[۱] همه درآمدات خانقاه در سه حصه برابر تقسیم می کردند و ناظر آن درآمدات و اموال خلیفه ای بود ـ حصه اول به حضرات سمندری یعنی فامیل سلطان نور محمد پسر سلطان محمد حسین ـ[۲] وغیرهم ، حصه دوم به حضرات احمدپور شرقیه و حضرات چاه غلام قادر والا یعنی فامیل سلطان عظمت پسر سلطان محمد حسین ـ[۳] و حصه سوئم به فامیل سلطان حافظ محمد پسر سلطان محمد حسین ـ[۴] وغیرهم را داده می شد ـ درآن زمانی گرد خانقاه حضرت سلطان العارفین دیواری خام بود ـ چون اولین بندوبست اراضی Settlement شد بآن حین حضرت سلطان حامد پسر شیخ حضرت غلام باهو ـ[۵] خانقاه و آن حیاط خام را بنام خود انتقال گردانید و چنانکه قبلا گفته شد بایطور دور سجاده شینی کنونی را آغاز شد ـ طریق تقسیم درآمدات خانقاه در سه حصه برابر از بین برده شد و اختیار کلی بدست فرد واحد آمد ـ

۱ـ رک : شجره ج (۱۱۱)

۲ـ رک : شجره ج (۱۱)

۳ـ رک :ـ شجره ج (۱)

۴ـ رک : شجره ج (۱۱۱)

۵ـ رک : شجره ج (۱۱۱)

باب سوم

معاصرین حضرت سلطان باھوؒ

وقتیکه حضرت سلطان باھوؒ درین دنیا تشریف آوردند در هندوستان شاهجهان بادشاه اهلسنت والجماعت که عقیده حنفی داشت حکمرانی می کرد [1] در صورتیکه در مملکت همسایه ایران دوره شاه عباس اول [2] باختتام رسید و شاه صفی صفوی فرمانفرمائی میکرد که ظالمی خون آشام بوده است [3] علماء و صوفیای معاصر مثل ملا علی قاری متولد هرات (م؛ ۱۰۱۴هـ) صنف تصانیف عدیده معروف موسوم به تفسیر قرآن شریف ، مرقاة شرح مشکواة ، نورالقاری شرح صحیح بخاری، شرح صحیح مسلم، حاشیه تفسیر جلالین ، شرح فقه اکبر، شرح عین العلم وغیره جمعاً پنجاه‌وهفت کتاب و رساله در فقه و حدیث و تصوف وغیره ازیشان بیادگار مانده است ـ و مجدد الف ثانی متولد سرهند (۹۷۱هـ - ۱۰۳۵هـ) ، صنف مکتوبات ، رسالهٔ تهلیله و رساله اثبات النبوة و رسالة المبداء والمعاد و رساله مکاشفات الغیبیه و رساله آداب المریدین وغیرهم و عبدالقادر بن شیخ عبدالله العیدروس متولد احمد آباد (۹۷۸هـ - ۱۰۳۸هـ) صنف تصانیف کثیره

۱- عهد شاهجهان (۱۰۳۷هـ/۱۶۲۸م - ۱۰۶۸هـ/۱۶۵۷م)
طبق اسلامک سرویز، ایدنبرگ ۱۹۶۷م ، ص ۲۱۰

۲- شاه عباس اول (م ۱۰۳۸هـ) (هنر و مردم ، شماره صد و شصت و هفتم، ص ۲۸)

۳- تاریخ ادبیات ایران ، رشید یاسمی، تهران ۱۳۲۹ش ، ص ۱۰۸
(از آغاز صفویه تا زمان حاضر)

باب سوم

معاصرین حضرت سلطان باهو رح

وقتیکه حضرت سلطان باهو رح درین دنیا تشریف آوردند در هندوستان شاهجهان بادشاه اهلسنت والجماعت که عقیده حنفی داشت حکمرانی می کرد [1] - در صورتیکه در مملکت همسایه ایران دوره شاه عباس اول [2] باختتام رسید و شاه صفی صفوی فرمانروائی میکرد که ظالمی خون آشام بوده است [3] - علماء و صوفیای معاصر مثل ملا علی قاری متولد هرات (م: ۱۰۱۴هـ) مصنف تصانیف عدیده معروف موسوم به تفسیر قرآن شریف، مرقاة شرح مشکواة، نورالقاری شرح صحیح بخاری، شرح صحیح مسلم، حاشیه تفسیر جلالین، شرح فقه اکبر، شرح عین العلم وغیره جمعاً پنجاه وهفت کتاب و رساله در فقه و حدیث و تصوف وغیره ازیشان بیادگار مانده است - و مجدد الف ثانی متولد سرهند (۹۷۱هـ - ۱۰۳۵هـ)، مصنف مکتوبات، رساله تهلیله و رساله اثبات النبوة و رساله المبداء والمعاد و رساله مکاشفات الغیبیه و رساله آداب المریدین وغیرهم و عبدالقادر بن شیخ عبدالله العیدروس متولد احمد آباد (۹۷۸هـ - ۱۰۳۸هـ) مصنف تصانیف کثیره

۱- عهد شاهجهان (۱۰۳۷هـ/۱۶۲۸م - ۱۰۶۸هـ/۱۶۵۷م)
طبق اسلامک سرویز، ایدنبرگ ۱۹۶۷م، ص ۲۱۰

۲- شاه عباس اول (م ۱۰۳۸هـ) (هنر و مردم، شماره صد و شصت و هفتم، ص ۲۸)

۳- تاریخ ادبیات ایران، رشید یاسمی، تهران ۱۳۲۹ش، ص ۱۰۸
(از آغاز صفویه تا زمان حاضر)

مانند الفتوحات القدسیه فی الخرقة العبد روسیه ، الحدائق الخضرة فی سیرة النبی و اصحابه العشرة وغیره مجموعاً بیست و دو رساله در تفسیر و حدیث و معانی و حکمت بما رسیده است - معلوم است که چند سال پیش از تولد حضرت سلطان العارفین زندگی میکرده اند و مؤلفاتشان که بی نهایت عالی و پرمعانی میباشد ، محیط علمی و دینی هند را فوق العاده تحت تاثیر گذاشته باشند و حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رح در اوائل زندگانی خود اینگونه تصانیف بیش بها را حتما پیش نظر داشته باشند چنانکه از رسائل تصوف شان پی میبریم -

نظری بر صوفیهاء : قبل از ورود حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رح

(۱۰۳۹هـ - ۱۱۰۲هـ) / (۱۶۲۹م - ۱۶۹۱م) سلسله های معروف تصوف در پاکستان و هند بنام چشتیه ، قادریه و نقشبندیه در عمل بودند - سرگروهان ، این مکاتب تصوف بالترتیب شیخ عبدالعزیز[1] رح (م ۹۷۵هـ/۱۵۶۸م) ، ابوالمعالی قادری[2] رح (م ۱۰۲۴هـ/۱۶۱۵م) و شیخ سرهندی[3] رح (م ۱۰۳۴هـ/۱۶۲۴م) بودند - صوفیاء نه فقط در سلوک طریقت رهنمائی نمودند بلکه باسلاطین و امرائی وقت هم تماس گرفتند - درین باره عبدالقدوس گنگوهی[4] رح(م ۹۴۵هـ/۱۵۳۸م) ، شیخ بایزید انصاری[5] رح (م ۹۸۰هـ/۱۵۷۲م) و اسم گرامی

۱- اخبارالاخیار ، شیخ عبدالحق محدث (ترجمه) ، ص ۷۱

۲- خزینة الاصفیاء ، مفتی غلام سرور ، لاهور ، ج اوّل : ۱۳۹

۳- ایضاً ، ج اوّل : ۶۰۷-۶۱۹

۴- ایضاً ، ج اوّل : ۱۸-۲۱۶

۵- حالنامه (خطی) ، شیخ بایزید انصاری ، مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ، ص ۲-۳

شیخ احمد سرهندی رح گفته میشود که باحکام وقت برای تزکیه باطن ، اصلاح و بهبود صحبت کردند و مکاتبت هم کردند -

در زمان پادشاه اکبر اعظم برای اتحاد مابین مسلمانان و هندووان کاوشهای سیاسی و معاشرتی بر اشاره دولت مغلیه در عمل آمده بود - بربنای این حرکت همرنگی و یکجهتی میان تصوف و ویدانت را ظاهر کردند - محمد دارا شکوه فلسفهٔ هندووان را با فلسفهٔ تصوف آمیزش داد - در همین دوره بافلسفهٔ وحدت الوجود فلسفهٔ وحدت الشهود هم اجراء شد - صوفیای نقشبندیه در ترویج وحدت الشهود زیاد کار کردند[۱] -

در زمان انتهای عروج مغلیه سلسلهٔ سهروردیه زور نگرفته بود امّا در مرور این زمان ۱۸۱ ساله سلطنت مغلیه سلسله های چشتیه ، قادریه و نقشبندیه را بسیار فروغ حاصل آمد - مجلس ادارت کتاب معروف " تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند " معترف است که بدوران انتهای کمال دولت مغلیه اکابرین صوفیه همچو حضرت خواجه باقی باللّه رح ، حضرت مجدد الف ثانی رح ، حضرت ایشان رح ، حضرت ابوالمعالی رح ، حضرت میان میر رح و حضرت سلطان باهو رح تصوف را به اوج اعلیٰ و بلندتر رسانیدند[۱] -

---

۱ - تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورسٹی پنجاب ، لاهور ۱۹۷۱م ، دوم : ۲۳۱

نظری بر خلفاء :

در سلوک تصوف خلفاء باجازهٔ مرشد خود بطور مبلغین کار می کنند - ایشان در سلسلهٔ طریقت خود مردمان را بیعت هم می کنند - بدین سبب هر سلسله را ترویج و فروغ از سعیٔ خلفاء بدست می آید - این امر شگفت آور است در زندگانی حضرت سلطان العارفین رح عدهٔ خلفاء از یک لک تجاوز کرده بود - ۱ امّا مهمترین خلفاء ملّا معالی در بلوچستان، نورنگ کهیتران در دیره جات، سلطان حمید و کالو شاه در پنجاب، سیّد موسی شاه و محمد صدیق (مخدوم مهیسر) در سند بودند - همه خلفاء همچو قلّه های بلند و بالای کوه ها بودند که مثل اشعاع نورانی از دور دیده می شدند - فرائض تبلیغ و ارشاد از دست شان بهر گوشه برصغیر و بیرون پاکستان و هند هم فروغ یافت - ایمان و عقائد عامة الناس قوی شد - یگانگت میان مردمان عموم از طبقات مختلف بنظر آمد - از محبت و شیفتگی و تبلیغ مسلسل خلفای سلطانیه (حضرت سلطان العارفین رح) خانقاه حضرت سلطان باهو رح مرجع خلائق و مرکز عاشقان الٰهی گشت -

نظری بر ادباء :

منظور ما از ادباء همچو داول نگاران یا افسانه نویسان و مؤرّخین نیست بلکه شعرای عرفانی و علمای ربانی اند که در شعر و نثر رسائل و کتب

۱- ر ک - در احوال

نوشتند و یکجهان را روشن کردند - حضرت سلطان باهو رح سلطان الفقر بودند ولی در شعر و نثر بسیار رسائل در تصوف و عرفان تصنیف کردند - همین جهت ببینیم پیش از آن حضرت قدس الله سره این دائره کار چگونه بود -

شاهجهان همچو سلاطین مغول پیشین علماء و شعراء را سرپرستی فرمود - در عهد شاهجهان شعرای ایرانی قُدسی و کلیم خیلی زیاد شهره یافته بودند - کلیم ملک الشعراء بود بموقعهٔ جشن نوروز دهان قدسی را بسر خواندن یک قصیده هفت بار با درهای گرنبها پر کرده شد -[۱] کلیم را هم بسر یک قصیده دربارهٔ " تخت طاؤس ،، انعام هنگفت داده شد-[۲] بهرطور ازینگونه طبع فراخ و فیاضانهٔ شاه بسیار شعرای عالیقدر همچو محمد محسن فانی و صائب تبریزی هم گرد آمدند - در ادب و انشاء پردازی انشای منیر، بهار سخن مولفهٔ محمد صالح کنبوه ، مکتوبات ملّا جونپوری، کارهای خوب و مرصع اند - در همین محیط شعر و سخن، ما می بینیم که میرزا محمد علی شیرازی، عاقل خان رازی، محمد افضل سرخوش ، عبدالقادر بیدل ، غنی کاشمیری، ناصر علی سرهندی از شعر گویان معروف بوجود آمدند - مکاتیب و رقعات عالمگیر هم از ادب انشائیه خزینه گرانقدر دیده میشوند - جادو ناته سرکار مینویسد که عدهٔ رقعات عالمگیر دو هزار است و من نقول آن رقعه ها را می دارم - و می افزاید

۱- بادشاه نامه، عبدالحمید لاهوری، ج ۱، ۲ : ۸۰-۸۱

۲- مآثر الامراء ، شاهنواز خان، کلکته ، ۱۸۸۸ء ، ۱ : ۳۳۲

که عالمگیر بهمین مراتب صاحب سیف و صاحب قلم هم بود [1] - فتاوی عالمگیری یادگار عظیم آن دوره است مثلاً نظام برهانپوری سربراه ادارهٔ تدوین فتاوی عالمگیری متعین بود - همینطور درین محیط شاعرات و انشاء پردازان خانوادهٔ مغلیه همچو گلبدن بیگم (مصنفهٔ همایون نامه) ، سلیمه سلطان بیگم مخفی ، نور جهان بیگم المعروف مخفی ، ممتاز محل ، جهان آرا بیگم (مصنفهٔ مونس الارواح) و زیب النساء بیگم (مصنفهٔ دیوان مخفی) می زیستند [2] -

---

۱- سٹڈیز ان مغل انڈیا ، جادو ناتھ سرکار ، کلکته ۱۹۱۹ ء ، ص ۱۲

۲- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورسٹی پنجاب ، لاهور ۱۹۷۱ ء ، ص ۹۵-۹۸

فصل اوّل

دراویش و صوفیای معاصر :

(الف) نخست به ذکر اشخاصی می پردازیم که معاصر با حضرت ممدوح قدس سره بوده اند و باایشان ملاقات هم کرده اند ، اشخاص مذکور از قرار زیر می باشند:

۱- اورنگ زیب عالمگیر

زاهد معروف، متقی، متشرع تاجدار تیموری هند و پاکستان اورنگ زیب عالمگیر عملاً* در ۱۰۶۸ھ/۱۶۵۸م تاجگزاری کرد لیکن طبق نور احمد فریدی در کتاب تاریخ ملتان تاوقتیکه پدرش شاه جهان زنده بود او خودش را کفیل پدرش می دانست در ۱۰۷۶ھ بعد از وفات شاه جهان رسماً* جلوس کرد - حدود سلطنت او از آسام گرفته تا بلخ و از کشمیر تا راس کماری رسیده بود - تمام عمرش را در جهاد بالسّیف گذراند - خداترس ، عابد و زاهد و شاهنشاه دانشمند بود - حافظ قرآن و در علم حدیث تبحر داشت - و برای شخص خودش از خزانه شاهی هیچ چیز قبول نمی کرد - در زندگانی هیچ یک از نمازهایش فوت نشد -[1] بادشاه تیموری که دارای این چنین اوصاف حمیده بود

۱- تاریخ ملتان ، ملتان ۱۹۷۱م ، ۲ : ۱۵۵

چنانکه در صفحات گذشته نیز ذکر گردیده است سه نوبت با حضرت سلطان باهو رح ملاقات نمود - ملاقات اول در ۱۰۵۹ھ رویداد وقتیکه اورنگزیب شاهزاده بود و حضرت سلطان باهو رح نیز جوان بیست و یک ساله ای بودند - مگر در همان زمان واقعات استغراق کامل، صحرا نوردی، کشف و کرامات او به نظر می آید - ملاقات دوم در ۱۰۶۲ھ اتفاق افتاد - در این موقع نیز اورنگزیب شاهزاده بود - طبق بلال زبیری صاحب کتاب تاریخ جهنگ در این دو موقع اورنگ زیب در قشون کشی قندهار مشغول بود - و همین مورخ اضافه می نماید که این دو ملاقات در قلعه گرمهاراجه[۱] و ملاقات سوم در مسجد جامع دهلی در ۱۰۷۸ھ بعمل آمد -[۲] در همین ملاقات ایشان رسالهٔ اورنگ شاهی را برایش تصنیف فرمود - صاحب مناقب سلطانی می نویسد که در آینده حضرت سلطان باهو اورنگزیب را از ملاقات باخود منع فرموده بودند -[۳] ایشان در بعضی از رسائل خود مانند حجت الاسرار و محبت الاسرار اورنگزیب را، " مرید شاه اورنگزیب،، و " تابع مرید، شاه اورنگ زیب،، تحریر فرموده اند -[۴] و ازین می توان استنباط کرد که اورنگزیب بر دست ایشان بیعت کرده بود - شاه محمد کبیر صاحب تذکرة الکرام می نویسد که مرشد اورنگزیب عالمگیر حضرت عنایت الله نوری بودند -[۵] مگر این هم

۱- تاریخ جهنگ، ص ۱۳۳

۲- ر ک : باب دوم، فصل سیزدهم، خوارق در ضمن " باهو در دهلی،،

۳- مناقب سلطانی (اردو)، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۳۳

۴- حجت الاسرار، خطی، مکتوبه ۱۳۷۴ھ، تبه پیران، ص ۳۶، مملوکه تبه پیران

۵- تذکرة الکرام، ص ۲۶۳

معلوم است که حضرت عنایت الله نوری در ۱۰۶۶ھ در گذشته بود[1] - به این طریق ممکن به نظر می رسد که بعد از وفات مرشد، عالمگیر از حضرت سلطان باهو رح فیضیاب گردیده تجدید بیعت کرده باشد - به این نحوهٔ واقعهٔ مرید ساختن اورنگزیب در ملاقات سوم ۱۰۷۸ھ رخ داده است - عالمگیر در ۱۱۱۸ھ در گذشت[2] - گویا بعد از وفات حضرت سلطان باهو رح عالمگیر تا شانزده سال دیگر زنده بود - در تصنیفات علاوه بر رسالهٔ "اورنگ شاهی"، ایشان نام و اوصاف اورنگزیب را به نحوهٔ خاصی تحریر می فرمایند مثلاً در کتاب عین الفقر مینویسند اورنگ شاه[3] - و در قرب دیدار، عبیدالله، اورنگزیب غازی بادشاه[4] - و در رساله عین العارفین می آورند، اورنگزیب عادل، طریقه خاص صوفی برده و زاهد و عابد بترسد از خدا، محرم اسرار وحدت کبریا[5] - ازین معلوم میشود که ایشان به اورنگزیب زیاد مهربان و واقف حالش بوده اند -

۲- نواب شیخ موسیٰ گیلانی

آن فرزند سید حامد گنج بخش ابن سید جمال الدین موسیٰ پاک شهید بود و در چهاردهمین پشت با سید عبدالقادر جیلانی

۱- تذکرة الکرام، ص ۲۶۳

۲- سیرالمتاخرین، کراچی ۱۹۲۸م، ص ۱۰۰

۳- عین الفقر، مرتبه نظام دین، ۲ : ۶۸

۴- قرب دیدار، (خطی)، مکتوبه ۱۳۷۱ھ، مملوکه تبه پیران

۵- عین العارفین (خطی)، ۱۲۰۱ھ، ص ۱۷، مملوکه سلطان شاه

می پیوست - خیلی انسان متقی و پرهیزگار بود - در عهد استانداری دارا شکوه

در مولتان کفیل استاندار بود - نظر به قابلیت دینی و دنیوی اش ،

مخدوم سید حامد گنج بخش در زندگانی خودش خلافت یا سجاده نشینی را به او

تفویض کرد -[۱] به روایتی وقتیکه دارا شکوه والی مولتان بود او استاندار

مقرر گردید - بعد از حبس تحت نظر شاهجهان وقتیکه اورنگزیب به طرف حصول اقتدار

متوجه شد ، با دارا شکوه جنگ کرد - بگفته شیخ اکرام الحق در ارض ملتان دارا شکوه

فرار کرده به مولتان آمد درآنجا نواب موسیٰ شاه گیلانی (المعروف به موسی پاک دین)

او را پناه داد و فرمود: " اگر حضرت اینجا بمانند این فقیر ریش خود را در

خون خضاب می کنند ،، - لکن وقتی اورنگزیب به جانب مولتان او را تعاقب کرد ،

دارا شکوه خوف زده گردید و به طرف تتّه فرار کرد - عالمگیر از نواب موسی

پاک دین پرسید - " آن بی شکوه کجا رفت ،، ایشان فوراً جواب دادند - " آن

باشکوه این جا آمده بود ولی بی دستوری رفت ،، باشنیدن این جواب عالمگیر خشمگین

گردید و ایشان را معزول کرد - ایشان بقیه زندگانی را درویشانه گذراندند -[۲] در کتاب

شمس العارفین ، حضرت سلطان باهو رح کسی را که موسی شاه جیلانی مرشد گفته

است درحقیقت او همین نواب موسی پاک دین می باشد -[۳] چنانکه او را مرشد گفته

۱- تاریخ ملتان ، ملتان ۱۹۷۱م ، ۲ : ۱۳۳

۲- ارض ملتان ، لاهور ۱۹۷۲م ، ص ۲۲۲

۳- شمس العارفین ، ص ۹۵ (اردو چمن دین لاهور)

است لهذا ملاقات این هر دو بزرگوار نیز حتماً شده است - نواب موسی پاک

دین در ۱۰۷۲ھ در گذشت که بعدازان به جستجوی مرشد حضرت سلطان باهو رح

تا به دهلی نزد سید عبدالرحمن گیلانی رسیدند.[1] نور احمد فریدی در تاریخ

ملتان تاریخ وفات نواب شیخ موسی گیلانی را این طور بیان کرده است.[2]

چون آن شیخ زمان کاو از قدسی بود زین دنیا

بملک قدس رحلت یافت گردون کرد تقدیش

من از پیر خرد تاریخ سال رحلتش جستم

خرد ز الهام قدسی گفت " شیخ قدس تاریخش "

۱۰۷۲ھ

بهر طور بیعت حضرت سلطان باهو رح با نواب شیخ موسی گیلانی به اثبات

نمی رسد امّا بااظهار ارادتمندی و تعلق خاطر ملاقات ایشان حتمی به نظر

می آید -

۳- سیّد عبدالقادر ثالث

ایشان فرزند سید نواب موسی شاه گیلانی

بودند - در مولتان بر مسند پیران پیر فائز بودند[3] - در ۱۰۲۶ھ/۱۶۱۶م

۱- ر ک: باب دوم در " تلاش مرشد کامل "

۲- تاریخ ملتان، ۲ : ۱۳۳

۳- مسند پیر پیران در مولتان اصلاً درگاه حضرت مخدوم سید جمال الدین موسی پاک شهید است که از دوازدهم پشت به سید عبدالقادر جیلانی غوث اعظم می رسد -

به دنیا آمدند و در ۱۰۸۲ھ/۱٦٧١م این جهان را به درود گفتند - طبق صاحب تاریخ ملتان ولیٔ مادرزاد بودند و مالک کشف و کرامات بودند - تمام فرزندانش در زندگانی خودش فوت گردید آن وقت نوه اش شیخ محمد غوث ثانی جانشین او گردید[1] - بنابر بیان گذشته چنانکه با پدر ایشان نواب موسی پاک دین تعلق حضرت سلطان باهو ظاهر می گردد ازین جهت بر یک سند و یک مقام بوده ملاقاتش نیز باحضرت سلطان باهو رح امر یقینی می باشد -

۲ - حضرت سیّد محمد امیر حجروی

ایشان فرزند حضرت سیف الرحمن جیلانی ابن سید محمد مقیم محکم الدین حجروی[2] و سجاده نشین بودند که سلسله نسبش با حضرت بهاول[3] شیر حجروی (م : ۹٧۳ھ) بود - سید محمد امیر جیلانی در حجرهٔ شاه مقیم به دنیا آمد تاریخ ولادتش معلوم نیست - در ۱۱۰۲ھ در گذشت -

---

۱ - تاریخ ملتان، ۲ : ۱۵۱

۲ - سید محمد مقیم محکم الدین (۱۰۱۳ھ - ۱۰۵۵ھ) ابن سید ابوالمعالی رح ابن سید محمد نور ابن سید بهاءالدین بهاول شیر گیلانی - حدیقة الاسرار فی اخبار الابرار ، ص ۵۰

۳ - سید بهاول شیر بن سید محمود بن سید علاءالدین بن سید صبح الدین بن سید صدرالدین بن سید ظهیرالدین بن سید شمس الدین بن سید مومن بن سید مشتاق بن سید علی بن سید صالح بن سید عبدالرزاق بن سید عبدالقادر جیلانی غوث اعظم - حدیقة الاولیاء ، مفتی غلام سرور، ص ۳۲

بدست پدر بزرگوارش بیعت کرد ـ تحمل، صبر، شکر و توکل شعار خاص او بود در عبادات ، مجاهدات و کرامات و ولایت مقام ارفعی را داشت[1] از صاحب حدیقة الاسرار مزید نقل گردیده است بموقعهٔ شهر دهلی شبی که علی‌الصبوح یوم پیشی بدفتر شاهی بود : شخصی بقامت دراز بخدمت حضرت آمده عرض کرد که بادشاه برگشته مزاج است شاید حضور را بمقدمهٔ ضرری رساند اگر ارشاد باشد امشب فیصلهٔ وبی کنم یعنی قتل کنم فرمودند طریقهٔ ما صبر است امید که بادشاه عدالت کند ورده از خدا درخواست کنم که بادشاه دیگر خواهد بود ـ آن شخص جن بود و قدموس شده رخصت گردید ـ[2] ایشان نزد حضرت سلطان باهو رحـ مرشد عرفانی بودند و حضرت سلطان العارفین در رسالهٔ گنج الاسرار باین الفاظ توصیف فرموده اند ـ

" این رساله را بجهت نظر ناظر مرشد عرفانی عارف ربانی شاه میران جیلانی بر پیروی تابع متابعت محمد رسول الله صلی‌الله علیه وسلم دروین زمانه محی‌الدین ثانی قدم بر قدم مقیم صفت کریم فارغ از بخل رجیم ـ ابیات در توصیف حضرت پیر صاحبرحـ :

شاه میران هست شاهی شه امیر	شهسوار معرفت روشن‌ضمیر
چون نباشد سیّد قادر قوی	چون نباشد سیّد اولاد علی

۱ـ حدیقة الاسرار فی اخبارالاسرار در حالات حضرات قادریه ، ص ۵۲

۲ـ ایضاً ، ص ۵۳

چون نباشد سیّد پاک مثل | چون نباشد سیّد واصل وصل
هرکه را پدرش بود عارف مقیم[1] | چون نباشد سیّد ره مستقیم
شرف زان لعل بهاول باوصال | نظر بر قبرش مکن شوریده حال
تارک و فارغ ز نفس و از هوا | دائما سر مست وحدت با خدا
اصل جیلانی ز باطن مصطفی | این مراتب قادری قدرت اله
شد مرید از جان باهو بالیقین | خاک پای شاه میران راسْ دین "[1]

ازین اشعار واضح میشود که حضرت سلطان باهو رح باسید محمد امیر حجروی تا چه اندازه عقیده و قرب داشت - این تعلق و قرب نتیجه چند ملاقات است - به خیال مولوی نظام دین[2] مولتانی حضرت سلطان باهو رح این وعظ را در تجهیز حضرت محمد مقیم محکم الدین حجروی رح بیان نموده است که او را شاه میران نیز می گفتند -[3] از اعتبار تاریخی این خیال جناب مولوی موصوف کاملاً اشتباه است - طبق گفته صاحب حدیقة الاسرار محمد مقیم محکم الدین حجروی در سال ۱۰۵۵ھ در گذشت - در کتاب حدیقة الاولیاء محقق حاشیه نویس تصحیح مفتی غلام سرور لاهوری محمد اقبال مجددی می نویسد که وصال سیّد محمد مقیم محکم الدین حجروی در سال ۱۰۵۰ھ معلوم

۱- گنج الاسرار، (خطی) ، مکتوبه محمد رضا، ۱۳۰۲ھ ، ۲۰ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر القادری

۲- مولوی نظام دین مابعد حضرت سلطان باهو رح خلیفه و مرید آستانه باهو بوده و حالش در آینده اوراق می آید -

۳- جامع الاسرار، (شرح گنج الاسرار نظام دین حاشیه) ، ص ۲

میشود - اگر در آخرین سال وصالش هم حضرت سلطان باهو رح با ایشان ملاقات کرده باشند بازهم سن حضرت سلطان باهو از دوازده یا سیزده سال بیشتر نمیتوان بود در حالیکه در این سن شریف قطعاً برای تلاش مرشد کامل و امکان تصنیف رسالهٔ گنج الاسرار به نظر نمی آید - ازین حیث ملاقات ایشان باحضرت امیر حجروی گردیده است - در اشعار مندرج بالاهم ایشان موسوم را به اسم " شه امیر،، نوشته شده واضح نموده اند ، در شعر چهارم ع هر کسرا پدرش بود عارف مقیم - هم واضح میشود که مقصود ایشان از حضرت سید مقیم نیست بلکه از فرزند او می باشد لقب یا اسم فامیل (خانوادگی) شاه میران که محی‌الدین سید عبدالقادر جیلانی غوث اعظم است و به نسبت ایشان بزرگان خانوادهٔ او را احتراماً و عقیدتاً شاه میران می گویند - اگر اولین شعر در توجیه پیر صاحب را دقت کنیم ظاهر میشود که حضرت سلطان العارفین حضرت امیر حجروی را به لقب شاه میران یاد کرده اند - بهرطور تعلق و قرب وارادت حضرت سلطان باهو رح باسید محمد امیر حجروی که بعد از ملاقات های حتمی و یقینی به نظر می آید در زمان تلاش مرشد کامل متعلق میگردد که قبلاً در آن باره ذکر گردیده است - [۱]

۵- شاه حبیب الله قادری

در دهی بنام بغداد در کنار رودخانه راوی مسکن داشتند ولی الله و عارف کامل شاه حبیب الله قادری آن شخصیتی بود که حضرت سلطان باهو رح در تلاش مرشد کامل چندین مدت به خدمت او بود و چند مرحلهٔ سلوک را بسر

حکم ایشان طی نمود - اگرچه ایشان به لحاظ مقام منزلشان اولی بود که شاه حبیب قادری بعداً آن را داشت ولی در زمان اقامت شان به منزل جناب شاه سلسله سیر و سلوک شان دوه دل پذیری دارد[1] - شاه حبیب قادری در سلوک بطور امتحان به ایشان چیزی گفت که در صوفیه[1] به ترک ماسوا الله نکاتی قابل ذکر دارد - اول به ایشان گفته شد که در خانه اسباب دنیوی نباید باشد آنوقت ایشان به خانه رفته و هیچ چیز از مال و زر در خانه نه گذاشت و بیرون در کوچه انداختند - حتی‌که از دست فرزندش سلطان نور محمد انگشتر طلا را بیرون کرده دور انداختند، که در آن وقت طفل شیر خوار بود - بعداً بایشان گفته شد که برای اینکه کاملا ترک دنیا کنند زوجه های مطهر خود را نیز طلاق دهند - ایشان به همین اراده داخل خانه شدند که والده ماجده شان که ولیه کامله بود از اراده شان باخبر گردید و فرمود که زوج های مطهر شان تصمیم گرفته اند که به حق ایشان بشینند یعنی طلاق نگیرند و همه حقوق شان را بخشیده اند[2] - به همین حدث میتوان زد که ملاقات شان با شاه حبیب قادری تا چه اندازه بر ایشان اثرات مرتب کرده بود -

۲- پیر عبدالرحمن دهلوی گیلانی

بطوریکه اول ذکر گردیده است در ۱۰۲۸هـ با ایشان ملاقات نمودند - ایشان مرشد شاه حبیب قادری بودند که باهدایت و راهنمائی

۱- ر ک : باب دوم در تلاش مرشد و باب دوم در خوارق -

۲- مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۳۸

او حضرت سلطان باهو رح وارد دهلی شدند و از پیر عبدالرحمن گیلانی رح فیض الستی حاصل نمودند -

طبق محمد زکریا [۱] صاحب سی حرفی معروف حضرت سید عبدالقادر جیلانی رح باتصرف روحانی حضرت سلطان باهو رح را از پیر عبدالرحمن دهلوی رح بیعت و تلقین گرفتن حکم صادر فرمودند [۲] -

پیر عبدالرحمن دهلوی رح در سلطنت دهلی صاحب منصب بودند [۳] - بلکه به روایتی گفته صاحب مناقب سلطانی امانت و کلید داری خزانه خاص شاهی بر نزد ایشان بود - که به سبب آن ساختمان محفوظ و معقول به او سپرده شده بود که بر آن چندین محافظین سلحه داران مقرر بودند [۴] -

طبق گفتهٔ مناقب سلطانی ایشان در معرفت مقام بلند بزرگواری را حامل بودند - وقتیکه برای ملاقات بامریدانش می آمد بر چهره خود نقاب می انداخت برای اینکه آن جلال و جمال الهی که بر چهره داشتند مردم تاب دیدن را نداشتند [۵] - گوئی ایشان بر هر دو مناصب دنیوی و لدنی فائز بودند - البته شهره دنیوی را شاید

۱- محمد زکریا ، از خلفای متاخرین ، ساکن چهر شریف

۲- سی حرفی در شان حضرت سلطان باهو رح ، ۱۳۰۲ھ

۳- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۳۲

۴- مناقب سلطانی ، مکتوبه گل شیر ۱۳۱۹ھ ، ۴۴:ل

۵- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۳۲

نداشتند برای اینکه مورخین درین باره تذکر نداده اند ـ مگر طبق گفتهٔ مناقب سلطانی حضرت سلطان با هورح از ایشان فیض یاب گردیدند و مرشد ظاهری او شدند[۱] ـ خود حضرت سلطان باهورح درین مورد ذکر ننموده اند ـ

سیّد جلال بخاری

این بزرگوار که غیر از جلال الدین بخاریرح معروف[۱] (وفات ۷۸۵هـ) میباشند ، همعصر ایشان بودند و صاحب جذب و سنی العقیده بودند ـ در مورد ایشان اطلاعاتی میسّر نه گردیده است ـ جز اینکه از اولادهای ایشان سیّد گل شاه بزرگ نام آوری گذشته است ایشان در مرتبهٔ اول در موقع منتقلی مزار حضرت سلطان باهورح[۱] صندوق جسد مبارک را به حکم الهی از مزار قلعه قهرگان کشیده که باعث شرف بزرگی می باشد[۲] ـ

(ب) آن دراویش و صوفیای معاصر که با حضرت ممدوح امکان ملاقات ندارند ذیلاً تذکارمیشود ـ

حضرت شاه ابوالمعالیرح:

ولادت : ۹۶۰هـ

وفات : ۱۰۲۴هـ

اسم گرامی المعالی است و مشهور به شاه ابوالمعالی شدند ـ لقب خیرالدین

---

۱ ـ مناقب سلطانی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۳۲

۲ ـ ایضاً ، ص ۶۷ تا ۷۰

۳ - حدیقة الاولیاء ، مفتی غلام سرور ، لاهور ۱۳۹۷هـ ، ص ۱۷۶

بود - با بیست و ده واسطه به حضرت امام محمد تقی شجره نسبی شاه میرسد - علوم متداوله از پدر بزرگ خود فراگرفتند - با حضرت غوث الاعظم رح تعلق روحی را میداشتند - باحضرت شیخ داود در شهر گره بیعت نمودند - بعد از وفات مرشد در ۱۱۱۰ھ به لاهور سکنه گزیدند -

تصانیف :

تحفة القادریه، باغ ارم، زعفران زار، رسالة مونس جان [1] -

حضرت سلطان باهو رح بارها در وصف سیّد عبدالقادر جیلانی رح نوشته اند و شیخ ابوالمعالی رح هم در محبت مرشد خودش داود کرمانی رح بسیار نوشته اند - مثلاً میگویند :

بتخت فقر بنشینم چو حاصل گشت مقصودم   سلیمانی کنم کز جان غلام شاه داودم [2] -

حضرت مجدّد الف ثانی رح :

ولادت : ۹۷۱ھ
وفات : ۱۰۳۵ھ [3] -

اسم گرامی احمد و جای ولادت سرهند است - درباره سرهند یکی ولی الله فیروز شاه تغلق را بشارت داد که در آن جا فردی با کمال و وحیدالامت قریب یکهزار هجری

۱- نزهة الخواطر، عبدالحی لکهنوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۵ھ، ۵ : ۳۲-۳۳

۲- ایضاً

۳- سال وفات طبق حدائق الحنفیه، از مولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ، ص ۳۲۷

پیدا میشود - از یافتن این اشاره فیروز شاه تغلق بدست حضرت شاه بو علی قلندر

بنیان شهر سرهند را گذاشت [1] -

ایشان بیشتر علوم از پدر خود تحصیل نمودند - در آگره ابوالفضل

و فیضی را هم دیدند و آنها معتقد آن حضرت بودند - ایشان خلافت از حضرت

شاه سکندر کیتهلی رح یافتند که یکی از بزرگان جلیله خانواده قادریه بودند - ایشان

دست ارادت بدست حضرت خواجه باقی باللّه بانی سلسله نقشبندیه در هند را

هم دادند [2] -

ایشان در زمان جهانگیر در تبلیغ حق و احیاء سنت خیلی زیادکار کردند -

بر موضوعات توحید ، رسالت، ولایت، صفای باطن و شرک بسیار مکتوبات نوشتند و تبلیغ

کردند - عمر شان ۶۳ سال بود [3] -

تصانیف :

اثبات النبوة ، رسالة رد روافض ، شرح رباعیات باقی باللّه ، تعلیقات عوارف، [1]

رسالة علم حدیث ، رسالة خواجگان نقشبند ، رسالة تهلیله، رسالة مکاشفات غیبیه ، [1]

رسالة آداب المریدین، مبدء و معاد ، معارف لدنیه ، مکتوبات (۶۲۳ بتعداد) [4] -

---

۱- انوار اولیاء ، از رئیس احمد جعفری، لاهور ۱۹۶۸م، ص ۳۶۸

۲- انوار اولیاء، لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۳۶۹ تا ۳۷۶

۳- ایضاً، ص ۳۷۷ تا ۳۸۲

۴- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورسٹی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۲۱۶

شاه سلیمان بهلوالی رح :

ولادت :[1] ۹۱۳هـ
وفات :[2] ۱۰۲۵هـ

مرید شیخ معروف چشتی رح گردیدند - در بهلوال سکونت فرمود و همین جا مدفن است - بطریقهٔ چشتی قادری مسلک بودند - مفتی غلام سرور میگوید:

" در جذب و عشق و محبت و سکر و حالت و کرامت شان عالی و رتبه والا داشت،، -[3]

محمد نوشاه[1] گنج بخش رح (۹۵۹هـ - ۱۰۶۴هـ)[4] خلیفهٔ شان بودند -[5] تصنیفات شان معلوم نشد - این صاحب حال صوفی در زمانیکه حضرت سلطان العارفین رح ۲۷ ساله بودند وفات کرد ولی ملاقات میان شان بتحقیق نیامده ست -

محمد دارا شکوه قادری رح :

ولادت : ۱۰۲۴هـ
وفات : ۱۰۶۸هـ

ایشان فرزند بزرگ پادشاه مغول هند، شاهجهان بودند - صوفی منش و عالم و فاضل بودند - بقول محمد علی لطفی در مقدمهٔ سفینة الاولیاء مرید ملا شاه قادری[6]

۱- شریف التواریخ، سید شریف احمد شرافت نوشاهی، گجرات ۱۳۰۲هـ، ۲ : ۲ : ۱۳۰۸
۲- خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور، نولکشور کانپور ۱۲۸۱هـ، ص ۱۲۱
۳- ایضاً ص ۱۲۹
۴- شریف التواریخ، سید شریف احمد شرافت نوشاهی، گجرات ۱۳۰۲هـ، ۲ : ۱، ۱۲۲-۱۲۷
۵- خزینة الاصفیاء، مفتی غلام سرور، نولکشور کانپور، ۱۲۸۱هـ ، ص ۱۲۰
۶- ملا شاه مرید و خلیفهٔ میان میر بودند -

اهل دل و اهل نظر بودند[1] دارا شکوه در طریقت قادری بودند - در مجله حق نما نوشته است که

" بهترین سلسله های اولیاء خدا سلسله عالیه و طریقه سنّیه قادریه است،، -[2]

دارا شکوه در تلاش حقیقت مراتب اعلی تصوف را طی کردند - ذایقه معرفت و مستی حقیقت از اشعار شان مترشح میشود - ـه

مستی من نبود ز جام باده نیم   مست و بیخود ز روز الست -[3]

دارا شکوه کتب اعلی دربارهٔ تصوف و صوفیاء تصنیف نموده اند که بین آنها وسعت مطالعه ، عقیدت باصوفیه ، محبت باسلسله طریقت قادریه ایقان بر رویت و دیدار الهی و ترجمانی فلسفه و جودی در تصوف واقف فلسفه وجودی به نظر میرسد - این همه امورهم‌مسلکی را ظاهر می نماید و نیز در یک منطقه به طور تاریخی در یک زمان زندگی کردن دلالت کنند که ملاقات این دو شخصیت شده باشد - بلال زبیری در تاریخ جهنگ می نویسد که وقتیکه اورنگ زیب برای جنگ بطرف قندهار رفت ، نظام امور مولتان بدست دارا شکوه سپرده شد - درین دوران دارا در منطقه جهنگ چندی مقیم گردیدند

۱- سفینة الاولیاء ، کراچی ۱۹۵۹م ، (مقدمه)

۲- حق نما از دارا شکوه، لاهور ۱۹۵۰م، ص ۲

۳- دیوان دارا شکوه مرتبه احمد نبی خان، لاهور ۱۹۶۹م ، ص ۹۳

و عید قربان را در جهنگ گذرانیدند - این شواهد اسان را مجبور میکند که ممکن است ملاقات شده باشد ، مگر اینطور نشده بود - ازینجهت که دارا شکوه فقط چهل و چار سار سال عمر کردند چهارده سال بعد از ولادت دارا حضرت سلطان باهورح به دنیا آمدند - وقتیکه حضرت سلطان العارفین‌رح به سن بلوغت رسیدند - حضرت میان میررح فوت کرده بودند - بلکه دارا شکوه با ملا شاه بیعت کرده بودند و حتی کتاب دوم خود سکینة الاولیاء را هم نوشته بودند گوئیکه در فلسفه تصوف یک دو منزل بالا رفته بودند - در همین زمان بود که دارا شکوه نائب مولتان بودند ، همانطوریکه اول ذکر گردیده است و در ۱۰۵۷ھ بین فرزندان شاهجهان جنگ شروع شد - در همین زمان دارا شکوه شاید به جنگ آمده باشند بطوریکه صاحب تاریخ جهنگ می نویسد - مگر در آن سالها حضرت سلطان باهورح حد اکثر به سن نوزده رسیده باشند - هرچندکه برای یک ولی مادرزاد این هم به حد کافی سن پختگی میتواند بشود لاکن دارا چطور باایشان ملاقات می تواست در حالیکه به سبب نوعمری یا کم عمری گم نام بوده باشند و حضرت سلطان العارفین در این سالها برای چه با دارا شکوه ملاقات میکردند در حالیکه او در مملکت به عنوان یک فرد باغی و طاغی بود و به حفاظت جان و جنگ هایش مبتلا بودند - البته در سالیکه حضرت سلطان العارفین رح به دهلی رفتند و از صحبت پیر عبدالرحمن‌گیلانی باریاب گردیدند آن وقت عمر مبارکش به چهل رسیده بود و دارا شکوه به چهل و چهار سالگی ده سال پیشین در سال ۱۰۶۸ھ فوت کرده بود زیراکه در همین

سال به قتل رسیده بودند ازینجهت ملاقات شان در هیچ صورت امکان پذیر نبود -

سؤالی پیش می آید که هر دو شخص مسلک قادری داشتند و دارا شکوه پر شمود و مولف کتب و مجله های قابل قدر هم نوشته است - پس ممکن است حضرت سلطان العارفین رح ازین نشریات متاثر نه شده باشند ؟ در این باره گمان می رود که حضرت سلطان العارفین رح اگر تصانیف دارا شکوه را دیده هم باشند - اثری از آنها نگرفته باشند ازینجهت که تصنیف اول دارا سفینة الاولیاء می باشد که در سال ۱۰۴۹ه نوشته شده تذکره اولیای کرام است [۱] - فریدالدین عطار رح درین موضوع کار اول را در تذکرة الاولیاء انجام داده است - همانطور نیز تذکره حیثیت تاریخی دارد مگر اثرات نظریاتی یا تخیلاتی در آن کم است -

دومین تصنیف دارا شکوه سکینة الاولیاء است که در ۱۰۵۲ه نوشته شده در آن درباره حضرت میان میر رح تذکر داده شده - در مسلک قادریه انداز درویشی و سلوک او نزدیک به سلوک سلطان العارفین رح میباشد مثلاً نزد میان میر رح خرقه تسبیح، نفل و نوافل زیادی، ورد و وظایف و وضع داری ها را زیاد حیثیت دادن قایل نیست مگر محفل سماع، نغمه و راگ (راگ یک نوع سرود مخصوص میباشد که در هند رواج دارد) در جای او برگزار می شد که در نزد سلطان العارفین رح که فقیر فنافی الله بودند این مسئله به کلی خارج از بحث بوده - بر هر حال این کتاب از امتنا و تصوف خوارق

---

۱ - سفینة الاولیاء، دارا شکوه، دهولکشور کانپور، ۱۸۸۴م، ص ۲۱۲

میان میررح و واقعات عرفانی ملا شاه بدخشانی ملوست لاکن مقام حضرت باهو[۲] ،
مقام فنافی‌الله و منزل ، مقام و بیانشان ازین صوفیهای قادری خیلی جلواست -

حتما سومین کتاب دارا شکوه بنام " حق نما " ، که در سال ۱۰۵۲هـ تالیف
شده کار قبول و مربوط به نظر می رسد - در آن از تصورات عوالم ناسوت، ملکوت ،
جبروت و لاهوت معترفی مختصری برای خودشناسی به نظر می خورد - از لحاظ سبک و
مفهوم مجله منفردی می باشد که مقصودش اثبات کلی فلسفه وحدت الوجود است -
البته در آن که از تجربه حبس دنفس ، در عالم ملکوت تذکر داده شده در نزد سلطان
العارفین پسندیده نیست -

چهارمین تصنیف دارا شکوه طریقة الحقیقت است که در آن فلسفه وجودی بیان
شده مگر فکر پخته نیست و در سلوک عنصر بی حسی غالب آمده است - سلطان الفقر
حضرت سلطان باهورح به سیر مقام لاهوتی میسپرد - در وجود و شهودهم نوعی با یگانگی
نشان میدهد و در سلوک ایشان جوش و تحرک موجود است[۱] -

تصنیف پنجم دارا شکوه حسنات العارفین است در ۱۰۶۴هـ تصنیف گردیده -
این نسخه بی بها در مورد شخصیت های (شطحیات) اولیای کرام است - شابهاتی
که در بیان احوال توحید از اولیای کرام شنیده شده در این مجموعه علاقه مندی
و انهماک دارا شکوه در وحدت الوجود مشاهده میشود - از بیان این شطحیات اینطور
می نماید مثل اینکه کسی مقام وحدت الوجود را دیده بیان کند - مقام حضرت
سلطان العارفین‌رح و سیر و بیان ایشان به کلی حالت فنافی‌الله و بقا باالله را ظاهر

می نماید -

تصنیف ششم دارا شکوه که خیلی معروف است مجمع البحرین است که در ۱۰۶۵ھ تصنیف شده در این کتاب در بین یوگ و تصوف اسلام مماثلت را نشان داده شده است در حالیکه تعلیمات حضرت سلطان العارفین رح این نمونه فلسفه ها قبول نمی توانند - ایشان می فرمایند -

" در هر دو جهان خراب چنانچه جوگی است کافر ــه
نه علم و نه دانش نه حقیقت نه یقین
چون کافر درویش نه دنیا و نه دین"[۱]

هرچند در مذهب هندو یوگ را تصوف عصر هندو میتوان گفت چرا که در آن بهر صورت تلاش حقیقت و تعلیم رابطه با ذات وحدت به نظر می آید مگر در آن جائیکه تصوف روحی خالص اسلام به چشم می خورد در آنجا آن یعنی یوگ حقیقتی نخواهد داشت - حضرت سلطان العارفین رح در هیچ صورت تصوف فلسفیانه مجمع البحرین دارا را در نزد عوام الناس نمی پسندند برای اینکه همه تصانیف ایشان باتعلیم منتهای فقر الی الله در پاس شریعت از احکامات و تجارب مملوست - در نتیجهٔ این همه مباحث میتوانیم اخذ کنیم که اولاً امکان ملاقات بین حضرت سلطان العارفین رح و دارا شکوه خیلی کم به نظر میرسد و اگر ملاقات هم شده باشد باز هم ممکن نیست که حضرت سلطان العارفین بارتقاء تصوف دارا شکوه متفق باشند و راجع این است که ملاقات اینها نشده است -

---

۱ - محبت الاسرار، مکتوبه محمد رضا، ۱۳۰۶ھ، ص ۲۳، مملوکه سلطان غلام دستگیر

حضرت میان میر رح :

ولادت : ۹۳۸ھ
وفات : ۱۰۴۵ھ

اسم گرامی میر محمد است ـ به القاب ، میان میر ، شاه میر ، میان جیو ، بالا پیر وغیره خوانده میشوند ـ سلسله نسب به بیست و هشت رشته به حضرت عمر رض میرسد ـ اسم پدر بزرگ شان قاضی سائین دتا بود ـ میان تته و بهکر به نواحی موسوم به سیوستان تولد شدند ـ بعد از پرورش و تربیت از مادر خود به تلاش حق بیرون آمدند ـ در سیوستان بحلقه یکی مجذوب و محجوب ولی الله موسوم به حضرت خضر رح درآمد و بیعت شدند ـ چون مرشد شان وفات کردند به لاهور آمدند ـ بادشاه جهانگیر و شاهجهان هر دو بایشان زیاد عقیده میداشتند ـ خیلی متوکل و بر فقر و فاقه خرسند بودند ـ اقوال و تعلیمات ایشان خیلی عالی است ـ [1]

همچو حضرت سلطان العارفین رح ببینید چگونه حضرت میان میر رح هم در ترک دنیا و ترک هر دو عالم فرموده اند :

شرط اوّل در طریق معرفت دانی که چیست
ترک کردن هر دو عالم را و پشت پازدن ـ [2]

۱ـ نزهة الخواطر ، عبدالحی لکهنوی ، حیدرآباددکن ، ۱۳۷۵ ، ص ۲۹۲-۲۹۳
سکینة الاولیاء ، دارا شکوه ، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۵۲
۲ـ نزهة الخواطر ، عبدالحی لکهنوی ، حیدرآباددکن ، ۱۳۷۵ھ ، ص ۲۹۳

حضرت شاه کلیم الله جهان آبادی : [1]
ولادت : ۱۰۶۰/۱۶۵۰ء ھ
وفات : ۱۷۲۹ء

در عصر حضرت سلطان باهو رح احیاء کنندهٔ سلسلهٔ چشتیه شاه کلیم الله جهان آبادی رح بودند - مردمان دهلی و گردو نواح آن ناحیه از فیض صحبت آن بزرگ شرفیاب شده بودند - وی همین کار را سرانجام داد که در پیشین خواجهٔ بزرگ آن سلسله حضرت معین الدین چشتی رح اجراء کرده بودند -

بیشتر کلامشان در درس و اخلاق است - خانقاهشان در دهلی یک سرچشمهٔ علم و معرفت ، رموز و حکمت و احسان و سلوک بوده -

تصانیف : [2]

قرآن القرآن ، عشرهٔ کامله ، سواء السبیل ، کشکول ، مرقع ، تسنیم ، الهامات کلیمی ، رساله تشریح الافلاک عاملی محشی بالفارسیة ، شرح القانون -

حضرت خواجه بهاری رح :
وفات : ۱۰۲۰ھ

ایشان در علوم فقه و حدیث ماهر و در اسرار حقائق کامل بودند - از شهر حاجی پور آمدند و به کوده پور سکنه گزیدند - شیخ جمال الدین ایشان را درس میدادند و از ملا محمد فاضل لاهوری تکمیل علوم کردند - حضرت میان میر لاهوری رح ایشان را

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورستی پنجاب ، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۱۹۹

۲- تاریخ مشائخ چشت ، خلیق احمد نظامی ، دهلی ۱۳۷۲ھ ، ص ۳۹۰

بیعت و تلقین فرمودند ـ جای مدفن در لاهور است[1] ـ خواجه ملاّ بهاری رح در رموز معرفت هچو حضرت سلطان العارفین رح منازل لاهوت و جبروت را در صحبت می آرند ـ در توضیحات وحدانیت و عشق خیلی خوب مباحث می آورند ـ

حضرت شیخ رحمکار (کاکا صاحب رح): ولادت : ۸۹۳هـ
وفات : ۱۰۶۳هـ

نام ایشان کستیر گل و پسر شیخ بهادر بابا المعروف ایبک صاحب بودند ـ در شب به بیست و سومین واسطه با حضرت امام حسین میرسند[2] ـ از اولیای شهر استان سرحد بشمار می آیند ـ بیعت شان به دست پدر خود باثبات می رسد ـ و در یک روایت آمده است که باست بابا سهروردی بیعت شده بودند ـ بیشتر وقت در خاموشی گذراندند ـ اهل علم را با وعظ و تلقین خود استفاده دادند ـ بادشاه اکبر در نوشهره باایشان ملاقات کرد ـ در هشتاد سالگی فوت کردند و در نواح نوشهره پیشتر فرسنگ مزار ایشان موسوم به کاکا صاحب رح مرجع خلایق است[3] ـ

سرمد کاشانی رح : وفات : ۱۰۷۱هـ

طبق ابوالکلام آزاد در کتاب سرمد شهید ، سرمد یهودی الاصل بودند و

۱ـ حدائق الحنفیه ، از مولوی فقیر محمد جهلمی ، لاهور ۱۳۲۴هـ ، ص ۳۳۲
سفینة الاولیاء ، دارا شکوه ، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۲۸۲

۲ـ انوار اصفیا ، ادارهٔ تصنیف و تالیف ، لاهور ۱۹۷۸م ، ص ۳۸۵

۳ـ انوار اولیاء ، از رئیس احمد جعفری ، لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۳۸۵ تا ۳۸۷

و نام اسلامی سعید بود - لوئی ماسینیون در کتاب خود می افزاید که در عهد اورنگزیب[1] عالمگیر مثل حلاج در ۱۰۷۱ھ به دار آویخته شدند - مطالعه دقیق در حکمت و[2] فلسفه میداشتند - از احباب و دوستان دارا شکوه بودند - در فارسی غزل هم می سرودند اما در رباعی مقام بلندی حاصل نمودند که ازوست ـــه

خوش بالای کرده چنین پست مرا   چشمی بدو جام برده از دست مرا
او در بغل من است و من در طلبش   دزدی عجبی برهنه کرده است مرا -[3]

ازین توضیح ظاهر میشود که حضرت سلطان باهو رح در سن سی و سه ساله بودند که سرمد بقتل رسید - قبلاً[1] ذکر شده که حضرت سلطان العارفین رح در ۱۰۲۸ھ دهلی رفتند و قبل ازین دلیلی درباره دهلی رفتن شان در دست نیست - ازین جهت هفت سال قبل از ورود ایشان به دهلی سرمد بشهادت رسیده بود - در کلام سرمد رح به حد کافی سوز پیدا است -

ـــه سرمد غم عشق بوالهوس را ندهند   سوز دل پروانه مگس را ندهند
عمری باید که یار آید بکنار   این دولت سرمد همه کس را ندهند -[4]

۱- سرمد شهید ، لاهور ۱۹۷۳م ، ص ۱۰-۱۱

۲- قوس زندگی حسین بن منصور حلاج ، لاهور ۱۹۶۰م ، ص ۸۳

۳- رود کوثر ، شیخ محمد اکرام، لاهور ۱۹۵۸م ، ص ۳۹۰ .

۴- سرمد شهید ، از ابوالکلام آزاد ، لاهور ۱۹۷۳م ، ص ۹۱

ملا شاه قادری بدخشی رح : وفات : ۱۰۷۲ھ/۱۶۶۱ء[1]

شیخ شاه محمد المشهور ملا شاه قادری خلیفۀ حضرت میان میر و مرشد دارا شکوه و جهان آرا بیگم بودند - مولدشان ارکسان از اقلیم بدخشان بود - بعد از میان میر رح بر مسند خانقاه قادریه مباحث و محافل عرفان را ادامه دادند -[2] صاحب کتاب بادشاهنامه می افزاید که غواص لجۀ توحید ملا شاه بدخشی همچو حضرت سلطان العارفین رح باجذبۀ بیباکانه اشعار موحدانه و عارفانه مهین خلیفه مصباح سبل هدایت مفتاح ابواب ولایت میان میر قادری ست نوشته اند، ملاحظه شود :[3]

روشی او در مقابل مراه ت	روشی ما بود در مقابل ما
در ره عشق آنکه ما را کشت	غیر ما کسی نبود قاتل ما

البته در بیباکی ملا شاه رح از حد مناسبت تجاوز می کنند و حضرت سلطان العارفین رح در کلام خود هرگز درین معانی چیزی نگفتند و حد ادب را برقرار داشتند - جای ملا شاه رح می گویند :

پنجه در پنجۀ خدا دارم	من چه پروائی مصطفی دارم[4] -

تصانیف : جلد اوّل : تفسیر سورۀ فاتحه، سورۀ بقره ، سورۀ ال عمران ، سورۀ یوسف ،

---

۱ - تاریخ کشمیر اعظمی ، محمد اعظم دیده مری ، کشمیر ۱۳۵۵ ھ ، ص ۱۷۱-۱۷۲

۲ - خزینة الاصفیاء ، غلام سرور ، نولکشور کانپور ۱۲۸۱ھ ، ج ۱ ، ص ۱۷۲-۷۳

۳ - بادشاهنامه ، ملا عبدالحمید لاهوری ، کلکته ۱۸۶۸م ، ۲ : ۲۰۷

۴ - تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، لاهور ۱۹۷۱ ، ج ۲ ، ص ۲۰۷

جلد دوم : رسالهٔ بسم اللّه ، رسالهٔ حمد و نعت و منقبت، یوسف و زلیخا ، رسالهٔ دیوانه ، رسالهٔ مرشد ، رسالهٔ ولوله ، رسالهٔ هوش ، رسالهٔ تعریفات خانها و باغات و مناظر کشمیر، رسالهٔ نسبت ،

جلد سوم : رساله شاهیه دیوان اول ، دیوان دوم، شرح رباعیات ، رقعات ، قصائد عربی -[۱]

<u>شیخ محمد معصوم :</u> وفات : ۱۰۷۹هـ

پسر شیخ احمد مجدد الف ثانی رح بن عبدالاحد سرهندی بودند - تحصیل علوم از پدر خود بتکمیل رساندند - در علوم باطنی هم زیاد پیشرفت نمودند - شاهجهان عقیدت مند بود و گویند که اورنگزیب عالمگیر مرید شان بود -[۲] ولی مرید بودن شاه عالمگیر باثبات نمی رسد - شطحات و کرامات ازو مشهور اند -[۱]

<u>تصنیف :</u> مجموعه مکتوبات -[۳]

<u>شیخ محمد اسماعیل معروف به میان ودا :</u> ولادت : ۹۹۵هـ
وفات : ۱۰۸۵هـ

میان ودا (وڈا در زبان پنجابی بزرگ و کهن سال را می گویند (یعنی پیر بزرگ) مدفنش در لاهور است - درآنجا ایشان مرکز بزرگ تدریس دینی قائم نمود -

---

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند ، دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۲۰۸
۲- حدائق الحنفیه ، از مولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور ۱۳۲۴هـ ، ص ۴۳۹
انوار اصفیاء، لاهور ۱۹۷۸م ، ص ۳۸۲

۳- حدائق الحنفیه ، لاهور ۱۳۲۴هـ ، ص ۴۳۹

فعلا در تصرف اداره اوقاف است - پدرشان میان فتح الله از قوم کوکهر بود - میان وداد از درس چهوت ، جهنگ علم حاصل کرد آنجائیکه درس شیخ عبدالکریم سهروردی می شد -[1] عادات خوارق از او سرزد ست آنوقت شیخ سهروردی به او دستور داد که کنار رودخانه چناب سکنه گزیدند که از آنجا او دوباره در کوچه گنج پور لاهور منتقل شد -[2] بادشاه شاهجهان باوی عقیدت ورزیدند و اورنگزیب جاگیرها (اراضی - ده) برایش تصویب نمود -[3] طبق مفتی غلام سرور لاهوری شیخ اسمٰعیل تا دوازده سالگی عمرش در لنگر مخدوم بخدمت استاد خود بوده و پس از آن به لاهور منتقل شد[4] بوای ست که آن سال ۱۰۰۸ ه میشود و حضرت سلطان العارفین تولد هم نشوند - البته حضرت سلطان العارفین قبل از ۱۰۲۲ ه به لنگر مخدوم رفتند[5]

شاه محبوب عالم ابن سید عبدالوهاب :

ولادت : ۱۰۱۱ھ

وفات : ۱۰۹۱ھ

مدفن شان در شورکوت شهر است[6] - سلسلهٔ نسب شان به سید عبدالقادر جیلانی رح میخورد - ایشان از حیدرآباد دکن مقام اردلی در مکتبهٔ قادریه حصول درس ابتدائی نمودند و تا ده سال درارتش خدمت کردند در اثر صحبت باسیناسیان (دارو فروشان و اگردان که داروهای کوهی و صحرائی دارند) و جوگیان (تارک دنیا)

۱- اولیای لاهور ، محمد لطیف ، ۱۹۶۲م ، ص ۳۷

۲- ایضاً ، ص ۳۰

۳- ایضاً ، ص ۳۱

(نوت) محمد فاضل لانگا ابن محمدافضل از قبیله کوکهر (۱۰۲۵ھ - ۱۱۰۳ھ) مدفن لانگی چنیوت یکی از مریدان فیض یافته ای شیخ محمد اسماعیل بوده (اولیای جهنگ ، ص ۳۰۹) مطابق تحقیقات چشتی ، ص ۶۰۴

۴- خزینة الاصفیاء ، ۲: ۱۰۵-۱۰۶

۵- رک ، دراحوال

۶- من زیارت این مزار کرده ام ، در شهر شورکوت زیر گنبد عالی و پرشکوه دیده میشود . فن ساختمان هیچو مغلیه است -

سیاحت نیز کرد - گیردت (کتاب مذهبی هندوان) نیز مطالعه کردند - میگویند که در عهد عالمگیر به شورکوت آمد در آنجا در قلعه کهنه شروع به تدریس کردند و بعداً به شهر منتقل گردیدند - مسلمان و هندو هر دو به او عقیدت داشتند - در تلبه ، مولتان و مظفرگر به نام ایشان آستانه ها قائم است - در عالم جذب و مستی بوده - ایشان فرزند نداشتند -

بابا داؤد مشکوتی : وفات : ۱۰۹۷ھ

ایشان از کشمیر بودند - در فقه و حدیث و تفسیر و معانی و حکمت ید طولی داشتند - مشکوة المصابیح متناً و اسناداً یاد گرفته بودند و بدین علت ایشان به داؤد مشکوتی معروف گشتند - از خواجه خاوند محمود نقشبندی رح[1] اکتساب فیض کردند -[2]

تصانیف : کتاب اسرار الابرار (در سادات کشمیر)، اسرار الاشجار، در جواب منطق الطیر عطار[3]

---

۱ - خواجه خاوند محمود المشهور بحضرت ایشان نقشبندی رح (م: ۱۰۵۲ھ) طبق حدیقة الاولیاء - ص ۱۲۰-۱۲۲

۲ - حدائق الحنفیه ، از مولوی فقیر محمد جهلمی ، لاهور ۱۳۲۴ھ ، ص ۴۳۳

۳ - ایضاً ، ص ۴۳۳

عبدالرحمن المعروف بابارح :

ولادت : ۱۰۴۲ھ

وفات : ۱۱۱۸ھ

ایشان با قبیله مهمند غوری خیل قامیل بود - تولدشان در کوهات اتفاق افتاد-[1] دیوان ایشان به زبان پشتو بی نهایت معروف و مقبول است - تمامی اشعار شان عارفانه می باشد - بلحاظ معنی و مفهوم اشعارشان بااشعار حضرت سلطان باهورح مماثلت دارد -

البته این امر را بخیال آورده شود که حضرت سلطان العارفین رح مقام معرفت و عرفان را بیداشتند و در نظر شان فنا فی‌الله شدن منزل مقصود است - رحمن بابا رح درویش منش و نکوکار و بااخلاق سالک بودند - بدینجهت کلام رحمن بابا رح در چارچوب اخلاق و درس ادب محدود است - منزل و مقام عارفان را احترام می نمایند - رحمن در پشتو می گویند:

که نظر که چوک په کارد درویشانو

خود په او ویدی وقار د درویشانو

په دغه لاره په ورشی خدائے رسول ته

که چوک پرون کاندی په لاربر درویشانو -[2]

۱- تذکره صوفیای سرحد ، از اعجازالحق قدوسی ، لاهور ۱۹۵۸م (در عبدالرحمن بابا رح)

۲- رحمن بابا (منظوم ترجمه اردو) ، فارغ بخاری و رضا همدانی ، اسلام آباد ، ۱۹۷۷م، ص ۳۸
شاعر انسانیت رحمان بابا ، مهر عبدالصمد خان ، پشاور ، ۱۹۶۳ ، ص ۲۰۳

یعنی، اگر کسی بسر کارهای درویشان نظر کند از خود به عظمت و وقار درویشان معترف بشود - اگر کسی بسر راه درویشان گامزن بشود، حتماً از آن راه تا به خدا و رسول خواهند رسید -

رحمن بابا در محبت و صداقت و وفاجوئی ایمان میدارد و بیبیند:

په هرزړه چه دیار مینه شی غالبه

بله مینه ی هیچ نه وی مناسبه -[1]

یعنی هر کسی را که درد عشق مسلط شود آنرا محبت به چیزی دگر مناسب نیست -

شیخ جان محمد لاهوری رح :
وفات : ۱۰۸۲ھ[2]

در شریعت و فقه و حدیث عالم کامل و در طریقت و معرفت مقتدای زمانه بودند - در صغر سنی از شیخ عبدالحمید خلیفه و شیخ اسمعیل المعروف به میان کلان لاهوری و سپس از شیخ تیمور لاهوری اکتساب علم و فضل نمودند - در محله پرویز آباد لاهور مدفون اند -[3] درسلسلۂ سهروردیہ جامع کمال بود[4]

۱- رحمن بابا، اسلام آباد، ۱۹۷۷، ص ۱۳۶
۲ - خزینۃ الاصفیاء، ۲: ۱۰۵
۳- حدائق الحنفیه، لاهور ۱۳۲۳ھ، ص ۳۵۲
اولیای لاهور، محمد لطیف ملک، لاهور ۱۹۶۲م، ص ۳۶-۳۷
۴ - خزینۃ الاصفیاء ۲: ۱۰۵

صوفی شاه عنایت الله رح :

ولادت : ۱۰۶۵هـ

وفات : ۱۱۳۰هـ

اسم گرامی عنایت الله ابن مخدوم فضل الله بود ـ اجداد شان از بغداد شریف بودند و سپس در اچ سکنه گزیدند ـ جد اعلی شان مخدوم صدهو لانگاه از اکابر اولیاء الله بشمار آیند ـ در برهانپور (دکن) از شیخ عبدالمالک اکتساب فیض گرفته بودند ـ از تته به جهوک میران پور سکنه گزیدند ـ ایشان برشد و هدایت محبت خدا و رسول را در مردمان عموم پیدا کردند ـ میان مردمان حسن برابری و رواداری را خواندند ـ بعلت حسد و مخاصمت سادات بلری و چندی اشتباهات با ناظم تته شاه عنایت الله را بقتل رسانیدند ـ بعد از شهادت مزار شاه در جهوک ساخته شد که بر آن قبه ایست زیبا و جای مرجع خلایق است [1] ـ

محمد هدایت الله قادری رح :

ولادت : ۱۰۵۲هـ

وفات : ۱۱۲۱هـ

محمد عنایت الله قادری قصوری ثم اللاهوری الشطاری کنیت ابوالمعارف جامع علوم ظاهر و باطن بودند ـ ایشان فقیه و فاضل و صوفی کامل بودند ـ

تصانیف [2] :

حواشی شرح و قایه المسمی به غایة الحواشی ، شرح کنز الدقائق

---

۱ ـ تذکره صوفیای سند ، از عبدالحق قدوسی ، کراچی ۱۹۵۹م ، ص ۱۳۳-۱۳۸

۲ ـ حدائق الحنفیه ، از مولوی فقیر محمد جهلمی ، لاهور ۱۳۲۴هـ ، ص ۳۵۷

المسمی بـه ملتقط الدقائق -

مرید شاه رضا قادری شطاری رح بودند [1] و ایشان مرشد بلهے شاه قصوری رح بودند -

شیخ احمد معروف بابا شیخ لاهوری رح :

ولادت : ۱۰۳۳هـ
وفات : ۱۱۸۵هـ

مدفن محله شیخ لاهوری ، جهنگ صدر - آن از خانواده حضرت قطب الدین مودود چشتی بن خواجه ابو یوسف چشتی بود - پدر ایشان حضرت دیسر محمد در لاهور سکونت داشت و از خدام حضرت میان میر بود - شیخ احمد حافظ قرآن بود و در صحبت فقرا ماند - از حضرت پیر محمد بقا [2] منازل سلوک را طی نمود - حضرت محمد بقا ایشان را بامرشد خویش سید عبدالقادر [3] جیلانی رح از سند به جهنگ فرستاد که در آنجا و در کلبه ای زندگی میکرد - تعداد زیادی از هندوان کرامات او را دیده مذهب اسلام را قبول نمودند -

شاه نعمت الله قادری فیروزپوری رح :

وفات : ۱۰۷۵هـ

ایشان پسر عطاء الله نارنولی بودند - میان صوفیه سلسله قادریه در بنگال

۱- خزینة الاصفیاء ، مفتی غلام سرور ، کانپور ، ۱۲۸۱هـ ، ج ۱ : ۱۹۸
۲- پیر محمد بقا مرشد خانواده معروف به پگارو در سند اند
۳- سید عبدالقادر جیلانی (۱۱۱۰هـ - ۱۱۹۰هـ) پیرکوٹ سدهانه در جهنگ -

فوق العاده معروف بودند - جای تولد شان نارنول است - بعد از ازدواج به فیروزپور (گور) منتقل شدند - خرقه خلافت از شیخ شمس الدین ابوالفتح گرفتند - شاه شجاع از ارادتمندان شان بود - [1]

تصانیف :
--------- تفسیر قرآن کریم بطرز جلالین -

حضرت میان عبدالحکیم نانا صاحب رح : ولادت : ۱۰۹۰ھ

وفات : ۱۱۵۳ھ

دکتر انعام الحق کوثر در کتاب تذکره می آورند که میان عبدالحکیم نانا صاحب در قریه خانوزئی در بخش کوئته - پشین متولد شدند پدرشان سکندر شاه از قبیله سنتیا کاکر بودند - میان صاحب در پشاور و قندهار و لاهور تکمیل علوم ظاهر را نمودند - بیست و پنج سال در قندهار ماندند و بالآخر در زمان شاه حسین هوتک هجرت کرده به چوتیالی تل در قبیله ترین مسکون شدند - [2] در نواح دکی مزار شان که دارای قبه زیباست زیارتگاه مردم عام و خاص است - در سلوک

۱- تذکره صوفیای بنگال ، از اعجاز الحق قدوسی ، لاهور ۱۹۶۵م ، ص ۲۱۹

۲- تذکره صوفیای بلوچستان ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۶۶
من زیارت نانا صاحب در دکی کرده ام و مسرور شدم

طریق قادریه و نقشبندیه را بعمل آوردند و مرید سید لعل جیوننگر هاری رح شدند.[۱]

تصانیف : مقامات تصوف ، حصن الایمان ، مجموعه رسائل[۲] -

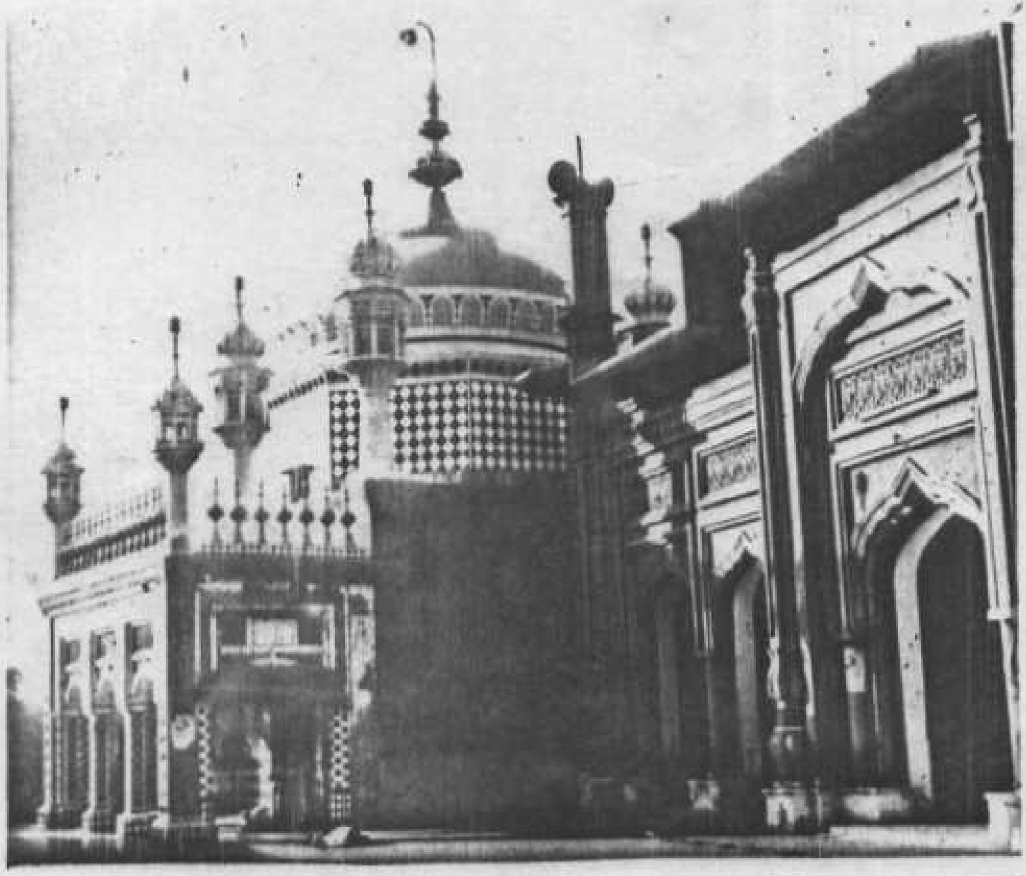
بابا خرواری رح (م : ۱۱۵۳) مرید باصفای نانا صاحب رح بود[۳] -

۱- تذکره صوفیای بلوچستان، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۶۷

۲- ایضاً ، ص ۱۷۰-۱۷۱

۳- ایضاً ، ص ۳۴-۳۵

من خود زیارت این مزار کرده ام خیلی جای متبرک است



خانقاه سید احمد و سید محمود (دربار بادشاهان) خوشاب ، پنجاب

فصل دوم

خلفای معاصر :

چنانکه در باب گذشته توضیحات داده شده است که حضرت سلطان‌العارفین در بلادهای بسیار گردیدند و هزارها جویندگان راه خدا را به نعمت تلقین و هدایت سرفراز کردند ـ ازان پیروان شان بسیار خلفای نامور هم بودند که سلسلهٔ قادریهٔ شان را در هند و پاکستان کشمیر و افغانستان و سائر نقاط اسلامی فروغ دادند ـ حالا در ضمنی آن خلفای معاصر تذکار داده میشود ـ

١ـ سیّد احمد شاه و سیّد محمود شاه :

هر دو سیّد برادران در لشکر عالمگیر بودند و فیضیافته و مرید حضرت سلطان باهورح بودند ـ و وقتی که بین عالمگیر و دارا شکوه در خوشاب جنگ وقوع یافته بود آنوقت از طولانی شدن جنگ و نتائج آن عالمگیر سخت به تشویش افتاد ـ درین موقع با هر دو برادران سیّد در خیمهٔ ایشان عالمگیر ملاقات نمود و به حق خود از ایشان دعا طلب کرد ـ هر دو سادات دعا کردند و دران جنگ عالمگیر فاتح گردید مگر بعد ازین واقعه آن دو جناب سادات نتوانستند در لشکر عالمگیر خدمت را ادامه دهند و در خوشاب آمده آباد گردیدند و در همانجا فوت کردند و هر دو در یک روضه دفن گردیدند ـ امروز هم خانقاه ایشان مرجع خلائق و زیارت گاه عوام است ـ روضهٔ عالیشان و مسجد خوبی بر مزار تعمیر گردیده است ـ این درگاه را در خوشاب " دربار بادشاهان " می گویند ـ باعث تاسف است که معلومات

١ـ [illegible] بشکریه برادرم سلطان عمر دراز قادری ، مکتوب مورخهٔ ٨ ـ سپتامبر ١٩٧٦ع

زیادی در بارهٔ ایشان فراهم نیست تاریخ ولادت یا وفات ایشان هم معلوم نیست ـ

۲- شیخ جنید قریشی :

ایشان در کنار رودخانهٔ راوی سمت شرق در ده سردار پور که در نواحی مولتان است اقامت پذیر بود ـ صاحب حال و بزرگ باکرامت و شهامت بود ـ صاحب مناقب سلطانی مینویسد تا ملاقاتش با حضرت سلطان باهورح که در واقعه بیان شده به نظر می آید وقتیکه موخرالذکر به سردار پور یک مرتبه از کنار رود راوی رسیدند آنوقت با شیخ جنید ملاقات نمودند ـ شیخ جنید به افتخار ایشان ضیافتی داد و میوه درخت جند (که آنرا به اصطلاح عام سنگری می گویند ، این میوه دراز و باریک است) خواست و به درویشان حکم پختن آنرا داد ـ وقتی آن میوه را پختند و از دیگ بیرون کردند آن وقت از تصرف ایشان بحکم الهی تبدیل به رشته ها (سویان یک نوع خوراکی است که باریک و سخت می باشد و آنرا در شیرهم انداخته می پزند و بعداً بر روی آن شکر می اندازند ، نرم می گردد باآرد درست می شود و در مهمانی ها و صبحانه استعمال می شود که خیلی خوشمزه است) ـ وقتیکه آن رشته را نزد حضرت سلطان باهورح آوردند ایشان خاک پاک و آب پاک طلب نمودند و بر آن رشتهٔ ها پاشیدند ـ باتصرف باطنی ایشان و حکم الهی خاک مبدل به شکر گردید و آب مبدل به روغن که همه گردهم آمده آنرا خوردند ـ[1]

۱- مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۶۷ تا ۷۰

۳ـ سلطان حمید بکری :

در مورد ایشان احوال مفصلی در دسترس نیست از حضرت سلطان العارفین کسب فیض نمود و خرقهٔ خلافت[1] هم یافت ـ بعض اوقات در دوران سیاحت و تفکر همسفر مرشد خود بود ـ مزار ایشان در شمال بکر، دامن چول در قبرستان میان عثمان ذکر گردیده است[2] ـ یک مرتبه در دوران سفر مجذوبی یک سیلی بر روی سلطان حمید زد و میخواست که سیلی دوم را بزند حضرت سلطان باهو رح دست مجذوب را گرفت و فرمود ای حمید اگر این مجذوب سیلی دوم را میزد از هوش میرفتی و من هم چیزی نمی تواستم[3] ـ

۴ـ خلیفه نورنگ کیشران (م: ۱۱۰۸هـ) :

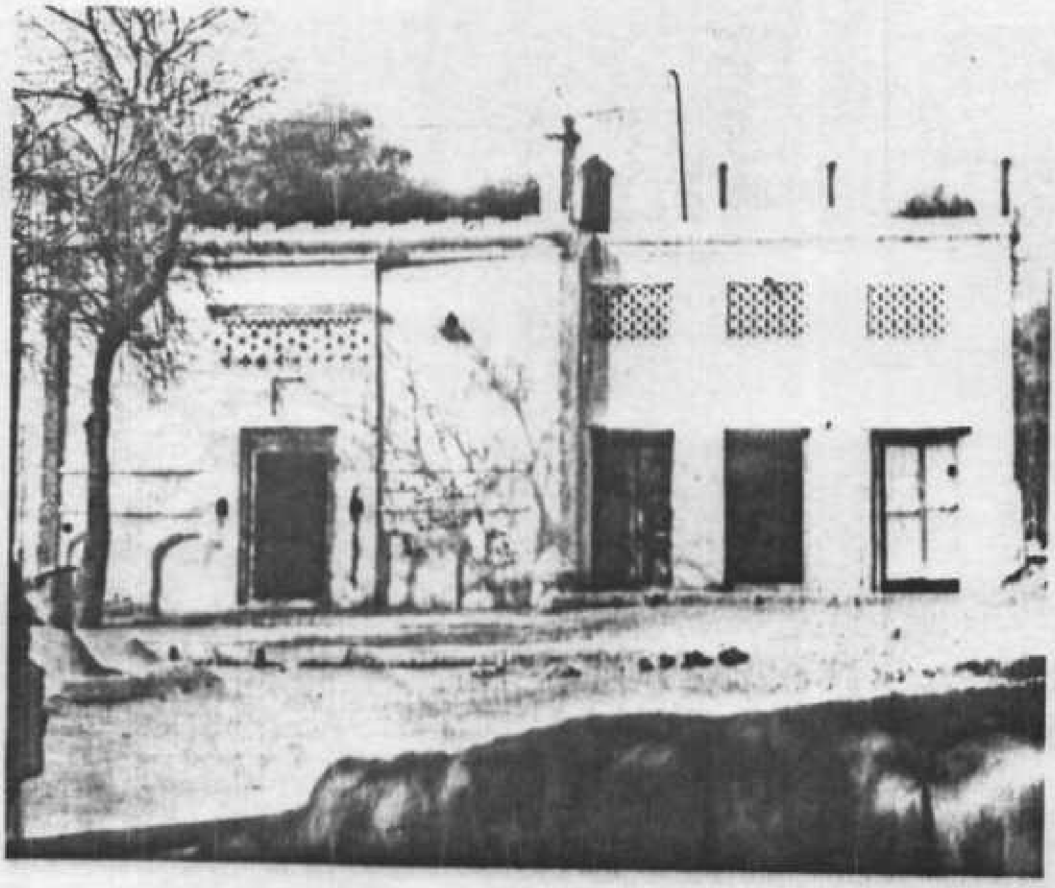
به دست حضرت سلطان العارفین بیعت و خلافت حاصل نمود ـ این خلیفه باعث وسعت سلسلهٔ قادریه گردید[4] ـ آن معروف به سلطان نورنگ شد ـ مزار یکی از فرزندانش سلطان الله داد خان در غرب

۱ـ از خلافت مفهوم این است که مرشد اگر مریدی را بعد از بیعت دستار بندد و بگوید که برای تلقین و ارشاد شما را هم اجازه بیعت کردن است در طریقه مخصوص آن مرید باصفا خلیفه شد ـ

۲ـ مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۳۳

۳ـ ایضاً، ص ۴۲

۴ـ ایضاً، ص ۵۳



خانقاه سلطان ستهو (م : ۱۱۳۸ھ) دیرہ اسماعیل خان ـ سرحد

گر جیب کوراثی نزد دیره اسماعیل خان می باشد [1] از اولاد سلطان نورنگ هیچ یکی نماند البته از بین آنها اولاد زنها در و هوا در بخش دیره غازی خان تا هنوز موجود می باشند که باسادات ازدواج کرده اند و در همانجا " و هوا ،، مزارهای شان می باشد - فرزند نا موری از سلطان نورنگ بنام " ستهو ،، گذشته است - او را ستهو ازین حیث نامیده اند که شصت نفر را با یک نظر به طرف خداوند تعالی[1] مایل ساخت ، یعنی خدا رسیده کرد (ستهو در زبان پنجابی و دامانی دارنده شصت را می گویند) [2] مطابق سلطان حامد در مناقب سلطانی باری سلطان ستهو به سیهون شریف رفت و بر مزار لعل شهباز سوار گردید و از فیض محروم گردید مگر وقتیکه مرشد کامل حضرت سلطان باهو رح را یاد کرد - حضرت لعل شهباز او را دوباره فیضیاب گردانید [3] مزار سلطان ستهو نزدیک قلعه دیره اسمعیل خان است و زیارت گاه معروف می باشد - از خلیفه سلطان نورنگ کیتران خلفای معروف هم گذشته اند مثلاً اول سید شاه مراد که بزرگواری بود صاحب کرامت و در دیره اسماعیل خان مزار ایشان در ده بنام لوشدا است که مرجع خلایق می باشد - اشخاصی که از سید مراد شاه فیض حاصل نموده اند بقرار زیر می باشند - حضرت شیخ علی محمد قریشی اهل نویس دیره ، حضرت مرتضی شاه کهریانواله ، حضرت پیر خیر شاه لسکانی والا معروف اند - مزار موخرالذکر در جنب مزار

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۵۳

۲- ایضاً ، ص ۵۷

۳- ایضاً ، ص ۵۷



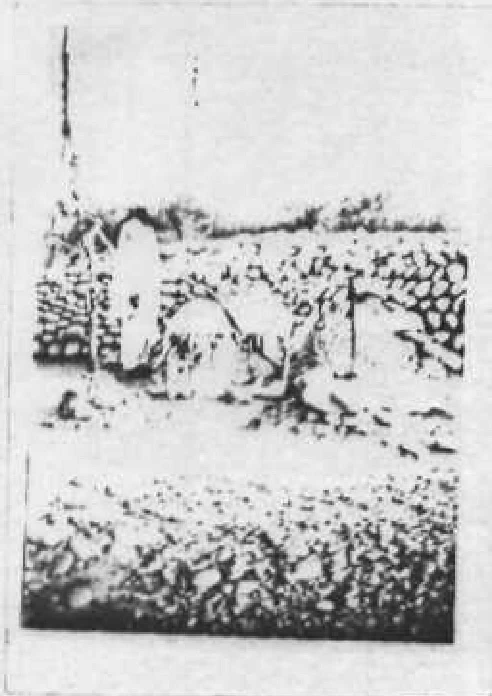
خانقاه شاه مراد (م : ۱۱۱۸ھ) لخدا شریف ـ دیرہ اسماعیل خان ـ سرحد

حضرت مخدوم حامد المعروف پیر محمد راجن حسینی البخاری می باشد ـ [۱] حافظ موسی [۱]
یکی از خلفای مراد شاه هم در لوندا دفن است اولادش در غلام محمد کوت موسی [۱] در ناحیه
کلاچی موجود است ـ خلیفه دوم سلطان نورنگ سلطان نور محمد موچی (کفش دوز)
بزرگی صاحب حال بود ـ مزار ایشان در دیره اسمعیل خان در شمال گورستان سلطان
احمد ستهو می باشد ـ ایشان فاضل اجل و صاحب عیال بودند ـ اهل خاندانش
تا هنوز پشت در پشت وجود دارند ـ در وقت موچی [۲] رح، حاکم دیره جات هوت بلوچ بود
که شخصی بدمستی بود ـ او در آن روزها بر پسری عاشق شده بود و با او مایل به
نکاح شد ـ از علماء فتوی [۱] خواست آن وقت تمام علماء برای فتوی [۱] به او مشورت دادند
که از سلطان نور محمد موچی رح فتوی بگیرد که استاد همگان بود ـ وقتی هوت بلوچ
به ایشان استفسار کرد ایشان فرمودند از آدم گرفته تا امروز اینطور جائز نبوده
است و نه در شرح محمدی و اجازه داده شده ـ حاکم هوت بلوچ ایشان را زندانی کرد و
برای اعدامشان وقت تعیین کرد ـ ولی قبل از روز معین از طرف بادشاه کابل
بر آنجا (دیره) حمله گردید ـ هوت بلوچ باز داشت شد و حضرت نور محمد موچی
رها گردیدند ـ [۳]

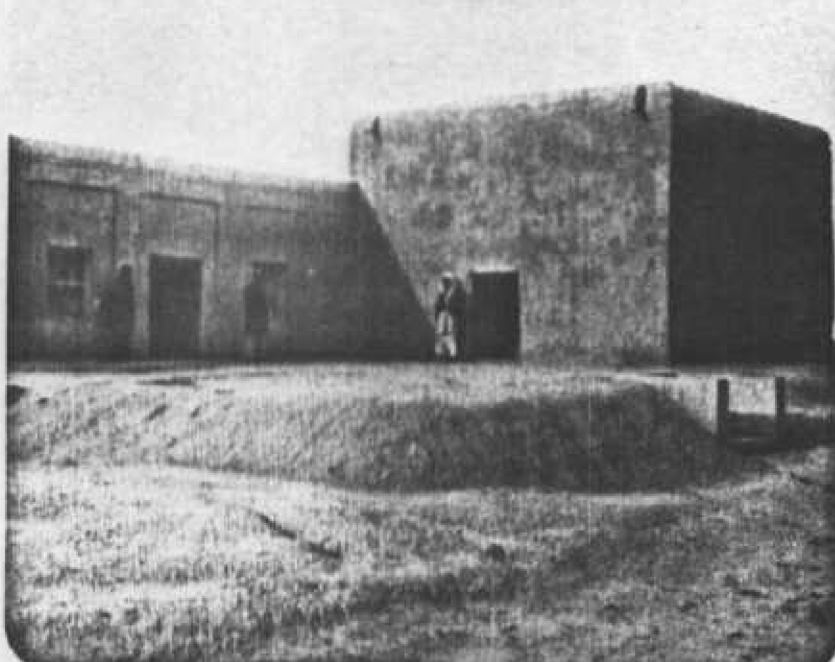
۱ـ مناقب سلطانی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۵۲

۲ـ در زبان پنجابی و داماني کفش دوز را موچی گویند ـ

۳ـ مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۵۸، ۵۹



مزار خلیفہ ملّا معالی (م: ۱۱۰۲ھ) کرک ، سبی - بلوچستان



خانقاہ فقیر محمود (۱۱۵۱ھ - ۱۲۵۰ھ) لاندھی ، نوتال - بلوچستان

خلیفه سوم به حضرت سلطان پهر یا موسوم است که مزارش در جنوب شرق خانقاه نور محمد موچی رح می باشد [1] فیض یافته سلطان پهریا معروف به میان حسین روونه (روونه یعنی گریه کننده) می باشد که بزرگی صاحب کرامات بود مزار ایشان در سمت جنوب بلوت شریف در شرق دریای سیحون (سند) برسر کوه کس خیسوران است [2]

۵- خلیفه ملا معالی:

ایشان به غرض ملاقات با حضرت سلطان العارفین از دادر (دهادر) که در آن روزها به قندهار ملحق بود آمد - بیعت و تلقین حاصل نمود و صاحب خلافت گردید - ایشان در همه وقت سلطان العارفین در منطقه استان بلوچستان کنونی تبلیغ سلسلهٔ قادریه را شروع کرده بود - گویی ایشان در بلوچستان اولین خلیفه فیض یافته سلطان العارفین به شمار میرفت - مزار ایشان در شهر " کورک " نزدیک سبّی است و حالا هم مرجع خلایق می باشد [3] نژاد ایشان را که تا هنوز موجود هستند اخوند می نامند - مزار ایشان به اسم جناب اخوند معالی یکی از زیارات معروف در سبّی است [4] حضرت سلطان باهو رح فرمود :

" ملا معالی در بین درویشان مثل کل است " [5]

۱و۲- مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۲۰

۳- ایضاً ، ص ۲۲

۴- بلوچستان تهرو دی ایجز، سلیکشن فرام گورنمنت ریکارڈ ، ۲ : ۲۳۲

نیز ملاحظه فرمائید تذکره صوفیای بلوچستان ، دکتر انعام الحق کوثر، ص ۱۲۶

۵- مناقب سلطانی، ترجمه اردو ، ص ۲۳

۶- ملا مصری :

ایشان همراه ملا معالی به ملاقات حضرت سلطان باهو رح رفتند و فیض حاصل نمود درباره ایشان اطلاعی بیشتر نداریم - البته مزار ایشان در شهر دادر (بلوچستان) زیارت گاه خلق و عام می باشد - [1]

۷- عالم شاه :

ایشان نیز با ملا معالی رفتند و در حیات سلطان العارفین قدس الله سره از ایشان کسب فیض نمودند - همین قدر معلوم شد که مزار ایشان در نواحی قندهار است - [2]

۸- سید موسن شاه گیلانی :

ایشان در گوتکی (گهوتکی) در منطقه سند سکونت پذیر بودند - در جائیکه حالا نزد رودهری شریف بخشی به نام لو موسن شاه آباد است - ایشان کسی بودند که بایک مرد کلال (کوزه گر) به غرض ملاقات حضرت سلطان العارفین رح به پنجاب رفتند - آن وقت پدرش فوت کرده بود و در فقر و یتیمی بسر میبرد - حضرت سلطان العارفین رح ایشان را تلقین به حصول علم

۱- رک : تذکره صوفیای بلوچستان ، دکتر انعام الحق کوثر ، ص ۱۲۶

۲- مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۶۲
نیز مطابق تذکره صوفیای بلوچستان ، دکتر انعام الحق کوثر ، ص ۱۲۶

نمود و به مادر محترمه اش احوال فرستاد که اول علم ظاهری اش را تکمیل نمائید و بعد نزد من بفرستید و برای ایشان نزد من نعمت موجود است حسب الحکم سیّد موسن شاه[۱] به وطن بر گشت و در آنجا علم حاصل نمود و بار دوم برای ملاقات با حضرت سلطان باهورح همراه همین درویش آمد ، حضرت سلطان العارفین فوت کرده بودند مگر حضرت سلطان باهورح روز قبل از وصالشان با انگشت مبارکشان " اسم الله ،، را نوشته به فرزندان داده فرموده بودند که موسن شاه نامی از جنوب می آید این را به او بدهند ـ موسن شاه از دیدن همین " اسم الله ،، کامل و اکمل گردید ـ بعد ازان آن نوشته را به آب تر کرد و خورد ـ سید موسن شاه رح در سند اشاعت سلسلة قادریه نمود و صد هزار مردان خدا را تلقین و ارشاد فرمود بگفته سلطان حامد قادری در مناقب سلطانی به برکت علم و عرفان و جلال ایشان در سند بدعات و رسومات غلط خاتمه یافت ـ بعد از وفات مرشد کامل حضرت سلطان باهو سیّد موسن شاه بهمراه مریدین سه مرتبه از سند برای زیارت رفت ـ[۲] بعد از وفات حضرت سلطان العارفین قدس الله سره بافرزند اولی[۱] شان (سجاده نشین اول) سلطان نور محمد بیعت ظاهری کرد ـ[۳]

۱ـ سید ابو صالح موسی[۱] ابن سید محمد عابد ابن سید عبدالجلیل ابن سید کمال الدین ابن سید مبارک عادل پوری ابن سید حسین دهلوی ابن سید محمد مکی العربی ابن سید یونس ابن سید احمد ابن سید جعفر ابن سید عبدالقادر ابن سید حسین ابن ابو نعمان ابن سید حمیدالدین ابن سید عبدالجلیل ابن سید عبدالجبار ابن محی‌الدین سید عبدالقادر جیلانی رح (مناقب سلطانی ، ترجمة اردو ، ص ۷۲

۲ـ مناقب سلطانی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۶۷ـ۷۰

۳ـ ایضاً ، ص ۷۳

هرچند ایشان سلسلهٔ قادریه را در سند اشاعت زیادی داده مگر یک خلیفه و مرید ایشان سلطان عبدالرحیم انبی در سکیسر منطقهٔ پنجاب بزرگواری صاحب فیض خیلی معروف گذشته است که اول احمد داؤد پوتره و بعد در دائرهٔ سید صلاح الدین شاه دین پناه بود - طبق صاحب مناقب سلطانی در کوه سکیسر به مقام انب مزارش مرجع خلایق است - خیلی عارف با کرامت بود - در عصر ایشان استاندار مولتان غازی مظفر خان سدوزئی بود -[1]

۹- شیخ کالو :

ایشان فرزند شیخ جنید بودند که در سردار پور نزد ملتان سکونت داشتند - به غرض ملاقات با حضرت سلطان العارفین در شورکوٹ به حجرهٔ ایشان آمد - از درون حجره صدای " هو " شنید و با شوق فراوانی داخل حجره رفت ولی در آنجا کسی را ندید و بعد از بیرون حجره صدای " هو " شنید دویده بیرون آمد باز هم کسی نبود - دوباره از درون حجره صدای " هو " شنید دویده به درون حجره رفت مگر همان کشمکش جاری بود - این حالت چندین مرتبه تکرار شد و بالآخر حضرت سلطان العارفین چون اشتیاق او را زیاد دید و شرف ملاقات به او بخشید -[2] در آن موقع شیخ کالو

۱- مناقب سلطانی، (خطی)، مکتوبه ۱۳۱۹ھ، ص ۱۵۱-۱۵۲
غازی مظفر سدوزئی با شیخ رانجها مرید شیخ ابراهیم انبی رح عقیدت ورزید و او مرید موسن شاه رح بوده - (بحواله مناقب سلطانی)

۲- مناقب سلطانی، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۴۲

بیقرار گشته شعری به زبان هندی سرود ـ ع

اندر هو باهر هو باهو کتھ لبھیندا هو دا داغ محبت والا دم دم نال سڑیندا

یعنی هو درون است ، هو بیرون است (ولی) باهو را کجا یافته شود ، داغ عشق الهی

هر لمحه می سوزاند ـ در جواب او حضرت سلطان باهوؒ فرمودند

جتھے هو کرے رشنای چھوڑ اندھیرا ویندا هو

مین قربان تنهان تون باهو جهڑا هو نون صحی کریندا هو ـ[1]

یعنی به جائیکه هو نور افروزد ظلمت می رود ، من باهو قربان ازان شوم که هو را می شناسد

شیخ کالو شاه مرید باصفای حضرت سلطان العارفین گردید و در همان ده سردار پور نزد

پدر خود شیخ جنید دفن گردید ـ سبحان الله ـ[2]

۱۰ـ فاطمه ستوئن :

از مقام دیره غازی خان کنونی بنام چبری (نزد پیر عادل

غیاث الدین بہّران قدس سره) حضرت سلطان العارفین را باری بر چند درویش

گذر افتاد و در همانجا توقف فرموده ـ خودش بندوبست غذا کردند ـ زنی دران ده

که همیش خدمت درویشان میکرد میخواست کمک کند و با حضرت سلطان العارفین مخاطب گردیده

۱ـ مناقب سلطانی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۷۳

نیز ابیات باهو معه ترجمه و شرح ، مرتبه سلطان الطاف علی ، لاهور ۱۹۷۵م ، ص ۸۷ حاشیه

۲ـ مناقب سلطانی ، لاهور ۱۹۶۱م ، ص ۷۳

گفت ای درویش گهوارهٔ این دخترک را بجنبان تا بچه آرام کند ـ حضرت سلطان العارفین گهواره را جنبیدن گرفت و با آن اسم الله ذات الله الله تکرار کردن آغاز فرمود ـ در خیمه آن زن از توجه مرشد کامل بر قلب آن دخترک اسم الله جاری گردید و ولیه خدا شد ـ حضرت سلطان العارفین فرمود ای خاتون من گهوارهٔ این دختر را اینطور جنبش دادم که تا قیامت رو به ترقی خواهد بود ـ مزار فاطمه ستوئی در منطقه دیره غازی خان بنام " وهوا " که در ده فتح خان مقام " کاتکر " زیارت گاه معروف است ـ [1] طبق دکتر کوثر در تذکره صوفیای بلوچستان نام قدیمی کاتکر " کرانگ " است ـ ستوئی طریقه و فیض مرشد خود حضرت سلطان العارفین را به حد کافی وسعت داد و هزاران خلق خدا را فیضیاب کرد ـ از همان صاحب حال فاطمه ستوئی مخدوم مهیسر از بخش سکرّ فیضیاب گردید که اصلاً باقوم سیهر علاقه داشت و سپس مخدوم نامیده شد ـ در سند و بلوچستان از سبب فیض همین جناب مخدوم مهیسر چندین نشست سلسله سجاده نشینان برقرار است که در صفحات آینده ذکر خواهد گردید ـ [2]

۱۱- پسر فیروز پسر سیلاچی :

فیروز که از ناحیه بلوچستان بهمراهی میر چاکر خان رشد بلوچ وارد پنجاب گشت و در املاک ست گره در پنجاب سکنه گزید پسرش که نامش معلوم

۱- مناقب سلطانی، (تلخیص) ، از حمید اختر، ص ۹۷-۹۸

۲- تذکره صوفیای بلوچستان، ص ۱۲۱

شد از حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد و در ست گره وفات یافت و همین جا مدفون است ، شجره اولاد سیلاچی را اینطور یاد می کنند ـ

سیلاچی (مدفن را ره ـ لورالائی)

شاه کستے فیروز (دهم قرن هجری) شهروند

(مدفن را ره شم ـ لورالائی) (مدفن ست گره ـ پنجاب) (مدفن لهری ـ کچهی ـ بلوچستان)

اولاد هر سه پسران سیلاچی در زمان سجاده نشین اول شیخ سلطان ولی محمد و سجاده نشین دوم شیخ محمد حسین مسلک به طریقه حضرت سلطان باهو گشتند و اکتساب فیض نمودند ـ

فصل سوم

ادبای معاصر :

نزد صوفیه ادب یا فن ادب مقصود نیست بلکه زندگی ، تربیت زندگی و عرفان ذات مطلوب است - بهمین سبب صوفیه تعلیمات و پیغام خود را انتشار می دهند و در فن عروض و انشاء زیاد دقت نمی نمایند - با این همه ما می بینیم که شعر و نثر و اصطلاحات و تماثیل مخصوصه شان خیلی جاذب و ادیبانه میباشد - آثار حضرت سلطان العارفین قدس الله سره نه فقط حکیمانه بلکه ادیبانه هم است - درین باره در باب سنجش آثار این رساله مباحث آورده شده است - این جا نظری بر ادبای عرفانی معاصر شان می شود -

حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح :

ولادت : ۹۵۸ھ

وفات : ۱۰۵۲ھ

شیخ عبدالحق بن سیف الدین بن سعدالله ترک الدهلوی بخاری را کنیت ابوالمجد بود - آباو اجداد شان اصلاً از بخارا بودند - چون وارد هند شدند در دهلی سکنه گذیدند - ایشان یکی فقیه و محقق و مدقق و مورخ

وقت خود بودند - در حدیث خیلی زیاد کار کردند - در طریقت از سید موسی اولاد حضرت غوث الاعظم رح بیعت شدند[1] و سپس بردست حضرت خواجه باقی بالله مرید شدند -[2]

تصانیف :
لمعات ، شرح مشکوة (عربی) ، شرح سفر السعادت ، شرح اسماء الرجال بخاری ، شرح فتوح الغیب ، اخبارالاخیار ، مدارج النبوة ، جذب القلوب الی دیار المحبوب ، زبدة الآثار ، جامع البرکات ، مرج البحرین ، زادالمتقین ، زبدة الآثار ، فتح المنان فی مناقب النعمان ، جامع البرکات ، زادالمتقین ، تاریخ ، رساله ماثبت بالسنه ، حلیه جلیله سیدالمرسلین ، چهل رساله ، قصیده در نعت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم - ازو معروف اند و مجمله در تفسیر ، تجوید ، حدیث ، فقه ، عقاید ، تصوف ، اوراد ، سیاست ، نحو ، منطق و در ادبیات ۱۱۲ کتاب نوشت -[3]

جای تاسف است که حضرت محدث رح در اوائل ایام جوانی حضرت سلطان العارفین رح فوت کردند ورنه بحیث صاحب اخبار الاخیار حتماً بالیشان

۱- حدائق الحنفیه ، از مولوی فقیر محمد جهلمی ، لاهور ۱۳۲۴ه ، ص ۲۳۰

۲- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورسٹی پنجاب لاهور ، ۱۹۷۱ ، دوم : ۱۵۲

۳- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورسٹی پنجاب لاهور ، ۱۹۷۱م ، ص ۱۵۲-۱۵۴

بازدید کرده باشند ـ در ضمن اشاعت دین خدمات محدث رح خیلی زیاد است ـ

در اصلاح پادشاه جهانگیر " رسالهٔ نورانیهٔ سلطانیه"، نوشت ـ در مقام و منصب

رسالت صلی‌الله علیه و آله وسلّم کتاب خیلی مقبول و گرانمایه موسوم به "مدارج النبوة"،

تصنیف کرد ـ همینطور " اخبارالاخیار"، در تذکرهٔ صوفیاء زیاد مشهور و مورد استفاده

گردیده است ـ

قدسی مشهدی : وفات : ۱۰۵۶هـ

محمد جان قدسی[۱] وابسته به دربار شاهجهان بودند ـ شاعر

قادر الکلام و سرشار محبت رسول صلی الله علیه وسلم بودند ـ این نعت به

او منسوب است ـه

مرحبا سید مکی مدنی العربی

دل و جان باد فدایت چه عجب خوش لقبی ـ[۲]

دور شاهجهانی بلحاظ سخنوران سلمانان هم عهد درخشان است ـ در آن ایام قدسی

مشهدی یا سعید ای گیلانی، ملا شیدا، منیر لاهوری، محمد قلی سلیم و ابو طالب

کلیم در میدان سخنرائی مشغول کار بودند ـ[۱]

History of Persia, Browne Cambridge 1930, IV:251. -۱

۲ـ شعرناب مرتبهٔ غلام نظام الدین مرولوی، لاهور ۱۹۲۸م، ص ۱۲۰

ملّا عبدالنبی قزوینی[۱] در وصف قدسی مشهدی مینویسد:

" این بلبل گلستان خیال از مشهد مقدس است در وطن خود بسن رشد و تمیز رسیده - درین جزو زمان کسی از شعرای آن بلده طیبه بفصاحت بیان و طلاقت لسان او نیست - شعر را بغایت پخته و بی نهایت بمزه می گوید " -

این همعصر حضرت سلطان العارفین رح در غزل درود سوز و پاکیزگی خیال و اخلاق را دارد که همین مادهٔ ذوق و شوق و عشق را در کلام حضرت سلطان العارفین هویداست - بطور نمودهٔ غزل قدسی دو شعر از دو غزلیاتش را ببینید:

من لذت درد تو بدرمان نه فروشم	کفر سر زلف تو به ایمان نه فروشم
در دل ز خیال گل روی تو خلیده	خاری که بصد گلشن رضوان نه فروشم

ولـه

در مجلسی که احباب شرب مدام کردند	نوبت بما چو افتاد آتش بجام کردند
این جانم محبت، آنجا سزای مهمان	آسایش دوگیتی برما حرام کردند

۱- تذکرهٔ میخانه ، عبدالنبی ملّا قزوینی، تهران ۱۳۴۰، ص ۸۲۱

صائب تبریزی اصفهانی رح :[1] ولادت : ۱۰۱۰ھ

وفات : ۱۰۸۰ھ

میرزا محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم بودند - در عهد شاهجهان وارد شبه قاره هند و پاکستان شدند و کمی در کشمیر هم ماندند - دیوان ضخیم ازیشان مانده است در ۱۰۵۲ھ در عهد شاه عباس صفوی ثانی به ایران گشتند[1] - امکان بازدید حضرت سلطان العارفین رح قدس سره با ایشان به نظر نمیرسد - تمثیل نگاری یکی از اسلوب خاصهٔ صائب است - یعنی در یک مصرعه هرچه میگوید بدیگر باثبات آن می نویسد - میلان طبعش به مذهب زیادی میداشت -[2] بدینجهت در شاعری پیر و طریق اسلاف بود -

طبق تذکرهٔ سرخوش میرزا محمد علی صائب تبریزی در ملک اصفهان کوس رستمی می نواخت - در تمام عالم آوازهٔ اشعار جواهر عیار خویش انداخته از زمانی که زبان سخن آشنا شده چنین معنی یاب خوش خیال بلند فکر بر روی عرصه نیامده - در حین حیات دیوانش مشهورو اشعارش عالمگیر بود - در عهد صاحبقران شانی

۱- دیوان صائب ، مرتبه ممتاز حسن، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۱-۳

۲- ادب نامهٔ ایران ، مقبول بیگ بدخشانی، لاهور، ص ۲۶۵-۲۶۷

شاهجهان بادشاه بهدید آمد -[1]

پادشاه شاهجهان وی را لقب "مستعد خان"[2] اعطا کرد ، مدتی بعد به ایران برگشت و شاه عباس دوم (۱۶۴۲م تا ۱۶۶۶م/۱۰۵۲ه تا ۱۰۷۷ه) وی را ملک الشعراء نامزد کرد -[3]

اصلاً حضرت سلطان العارفین رح در شعر خود بادرد و جوش ، وصف حقیقت شناسی هم میدارند و این خوبی و معنی را در کلام صائب می بینیم - ملاحظه کنید چند شعر[4] صائب رح را :

زینت خودساخت دولت هرچه را رد کرد فقر　　مشغلِ شاه از کهن دلق گدایان روشن است

ولـه

نیست هر آئینه را تاب رخ گل رنگ او　　هم مگر آئینه سازند از دل چو سنگ او

ولـه

بچشم کم مدنگر جسم خاکساران را　　که این غبار بدامان یار نزدیکست

ولـه

پاک طینت را کمالی نیست دانشور شدن　　هیچ حاجت نیست خاک کربلا را زر شدن

۱- کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش ، لاهور ۱۹۴۲م ، ص ۲۲-۲۳

۲- هسٹری آف شاه جهان - بنارسی پرشاد سکسینه ، اله آباد ، ۱۹۳۲م، ص ۲۵۲

۳- اے لٹریری هسٹری آف پرشیا ، براؤن ، ای ، جی ، ۱۹۵۳ء، ۴ : ۲۶۷

۴- کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش ، لاهور ۱۹۴۲م ، ص ۴۲

مولانا عبدالحکیم سیالکوتی رح : ولادت : ۹۹۶ھ
وفات : ۱۰۶۸ھ یا ۱۰۹۷ھ

مردی عالم و فاضل و فقیه و محدث بودند - در علم معقولات یگانه روزگار و شیخ مجدد الف ثانی رح ایشان را لقب " آفتاب پنجاب ،، اعطا نمودند-[1]

ملا در کمی مدت همچو بدر کامل درخشید و یکجهان از فیضان کسب علم وی بهره ور گشت - در عهد جهانگیر بروزینهٔ مختصری زندگی میکرد ولی در زمان شاهجهان بدربارشاهی مغلیه باریاب شد و صلهٔ بیش بها همی یافت - دوبار باپولهای رائج الوقت وزن کرده شد و آن را بطور انعام داده شد-[2]

وی پسر شمس الدین از علمای بلندپایه عهد مغول هند بودند- در شرح و توضیحات کتاب درسی متداوله مدارس اسلامی بسیار کاوش نمودند-

---

۱- حدائق الحنفیه ، از مولوی فقیر محمد جهلمی، لاهور ۱۳۲۴ھ ، ص ۳۳۵

۲- بزم تیموریه ، سیّد صباح الدین عبدالرحمن ، علی گره ، ۱۳۶۷ھ ، ص ۲۱۳

بختاور[۱] جان در تاریخ ولادت نوشته است که از لفظ " حفظ " اخذ میشود ، یعنی ۹۹۸ھ ولی خود مینویسد که ۷۱ سال زندگانی یافت - بدین حساب سال ولادت ۱۰۶۷ میشود - مردی عالم و فاضل و فقیه و محدث بودند - در علم معقولات یگانه روزگار و شیخ مجدد الف ثانی ایشان را لقب " آفتاب پنجاب " اعطا نمودند -[۲] در عهد شاه جهان مولانا عبدالحکیم را بسیار انعام و اکرام شاهانه داده شد -[۳]

تصانیف :

چند رسائل از دست که ذیلاً تذکار میشود :

در ثمینه در اثبات علم واجب ، دلائل التجدید (در تائید دعوی[۱] حضرت مجدد الف ثانی رح) ، سیلکوتی التصورات (علم منطق) ، القول المحیط زاد اللبیب فی سفر حبیب ،

مزید برآن ۱۸ شروح و حواشی نوشته اند که ذیلاً می آید :

حاشیه مطول ، حاشیه شریفیه ، حاشیه تفسیر بیضاوی ، حاشیه کتاب مشهور ، حاشیه مقدمات تلویح ، حاشیه شرح عقاید تفتازانی ، حاشیه عقائد دوانیه ، حاشیه شرح شمسیه ، حاشیه شرح مطالع ، حاشیه درة الثمینه فی اثبات واجب تعالی ، ترجمه فارسی

۱- A Handlist of Persian Manuscripts-1685-1966, G.M. Meredith Owens, British Museaum, 1968.

۲- حدائق الحنفیه ، مولوی فقیر محمد جهلمی ، لاهور ۱۳۲۳ھ ، ص ۳۲۵

۳- بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری ، ج ۱ ، ص ۳۲۰ ، ۳۲۱

غیدة الطالبین ، حاشیه عبدالغفور ، حاشیه شرح هدایة الحکمة ، حاشیه خیالی ، تکمله عبدالغفور ، حاشیه قطبی ، حواشی هوامش شرح حکمة العین ، حاشیه مراح الارواح -[1]

در دیباچهٔ غیدة الطالبین خود مولانا مینویسد که این ترجمه را بطریق استخاره به اجازه نوشتند - غیدة الطالبین که تصنیف شیخ عبدالقادر جیلانی ست بر مسائل فقه و عبادات و اخلاق مشتمل است و در آخر باب فقر و تصوف و لوازم آن نوشته شده است -

بهرطور این عالم باعمل در زمان حضرت سلطان العارفین رح بسیار کار دینی و درسی را از کاوش بسیار بتکمیل رساند -

سید مرتضی شاه : وفات : ۱۰۷۳ھ

طبق گفته دکتر ظهورالدین احمد در تالیفش " پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ " ولادت در بخش بالی گات (مرشد آباد) اتفاق افتاد - صاحب حال و سماع بود - شاعر صوفی مشن بود - دو کتاب ایشان بنام " یوک قلندر " و " پداولی " معروف است[2] - سروده های آن خیلی زود مقبول گردید و حضرت سلطان باهو رح نیز

---

۱ - حدائق الحنفیه ، مولوی فقیر محمد جهلمی ، لاهور ۱۹۶۸م ، ص ۳۸۵ تا ۳۸۷

۲ - پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ ، لاهور ، ص ۲۰۳

رود کوثر ، شیخ محمد اکرم ، لاهور ۱۹۵۸م ، ص ۳۲۵-۳۲۶

خوشحال بیشتر کلام در پشتو میدارد ولی دیوانش بیش از چهار صد شعر در فارسی دارد که همه در صنف غزل سرائیده است -

در شعر حضرت سلطان العارفین رح محویت و یاد محبوب حقیقی پیداست و در شعر فارسی خوشحال می بینیم محویت و یاد دوست هم است :[۱]

شمع سان سوختن آموخته ام | چهرهٔ خویش بر افروخته ام

میزیم خوشحال خرّم هر زمان بر یاد دوست | گرچه از ما برده نقد وصل را هجران دوست

حضرت سلطان العارفین در پرواز بر شهباز را و براوج بلندی شهباز را یاد میکنند و این ذوق استعاره را در خوشحال هم بیشتر می بینیم :

بر فراز نه فلک پرواز ما است - | باش تا شهباز ما پروا کند[۲]

۱

صالی ، حکیم میرزا محمد ، نعمت خان شیرازی : ولادت : ۱۶۳۰ء

وفات : ۱۷۰۹ء

وی عالم و حکیم و شاعر و نثر نگار بود ، از قبیلهٔ ترک بود و در شیراز در فن طبابت شهره یافت - در اوائل عمرش بهند وارد شد -[۳] سرخوش در علم و فضل آن حکیم مینویسد:

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورسٹی پنجاب ، لاهور ۱۹۷۱م ، ج دوم ، ص ۳۵۱

۲- ایضاً

۳- تذکره شعرای پنجاب ، عبدالرشید ، کراچی ۱۹۶۷ ، ص ۲۳۲

" در فضائل و کمالات از مستعدان زمانه است ، در انواع فنون شعر و انشاء پردازی محسود اقران " [1] -

عالی در غزل تمثیل نگاری صائب را میدارد و در افکار تصوف هم شعر خوب نوشته است میگوید:

گر طالب معبودی ، بر خیز و بگو الله
چون بندهٔ مقصودی ، بر خیز و بگو الله
در خلق خدا می باش ، چون گل بصفا می باش
در یاد خدا می باش ، بر خیز و بگو الله [2] -

تصانیف: [3] نعمت عظمی (تفسیر قرآن در فارسی) ، وقائع نعمت خان عالی ، دیوان عالی ، حسن و عشق ، جنگ نامه ، مثنوی سخن عالی ، شاهنامه بهادر شاهی (نایاب) ، رقعات و مضحکات و خوان نعمت -

میرزا عبدالقادر بیدل:

تولد: ۱۰۵۴ھ
وفات: ۱۱۳۳ھ

ایشان ترک چغتائی النسل بودند - در عظیم آباد و پتنه متولد [4]

۱- کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، لاهور ۱۹۳۲م، ص ۷۹
۲- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورسٹی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، دوم :ص ۳۱۹
۳- ایضاً
۴- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، یونیورسٹی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۳۹۳

شدند - شاعر بیدار دل و خود شناس و خود نگر و عارف بودند - کلیات ضخیم و تالیفات نثری ازو باقی مانده است -

از صحبت فقراء همچو شاه فاضل، شاه یکه آزاد و شاه ملوک درونش از کمالات باطنی معمور گشت - [1] بیدل شاعر پرگو بوده - مثنوی " طور معرفت " ازو معروف است یک کلیات و دیوان هم از نولکشور طبع شده است - در چهار جلد ضخیم همه آثارش را در کابل بطبع رسانده شده است - زیاد از کلام بیدل در غزلیات است - معنی آفرینی خاصهٔ کلام ویست - وجد و جوش را در غزل بیدل دیده میشود - این وجد و جوش آفرینی در دیوان باهورح هم دیده میشود - البته کلام بیدل در شعر خیلی زیاد است - دو شعر از غزلیاتش ملاحظه شود:

همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما

چه قیامتی که نمی رسی ز کنار ما به کنار ما

ولـه

تو کریم مطلق و من گدا چه کنی جز این که نخوانیم

در دیگری بنما که من بکجا روم چو برانیم - [2]

ا- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، یونیورسٹی پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۳۹۳

۲- ایضاً، ص ۳۹۹

باب چهارم

خدمات حضرت سلطان باهو رح

زیست فقیر کامل اعجاز رب تعالیٰ میباشد که ازان همه محیط استفاده میبرد - جائیکه آن فقیر زندگی میکند بوی خلق محمدی صلی الله علیه وسلم را میباشد - آن جامع صفات الهی هرجای که برود صداقت و حقیقت را فروغ میدهد -

خانقاه فقیر کامل مرکز درس حیات میباشد که جامعه ازان علم و عرفان و تزکیه نفس و تصفیه قلب را بدست آورد - انسانؒ از دنیا و فریب دنیا در صدها حجاب غرق می شود و از قرب و شناخت حق تعالیٰ دور تر میشود - در حلقه و خانقاه فقیر کامل تأثیر دنیا و حب دنیا از دلها شسته میشود و قرب خداوندی بدست می آید - علم و عرفان قرآن روشن میشود - غذای روحی طالب ، قرب فقیر کامل است که انقلاب درونی را سبب میباشد - گویا این خدمات فقیر یا عارف زندگی را اساس است - بدون معرفت و ذوق حقیقی دنیا و محض حب دنیا برای انسان حکم خودکشی را دارد و بمقام اسفل السافلین می رساند -

خدمات حضرت سلطان باهو قدس الله سره برای جامعه و دین

اسلام هندگشت است - ایشان در زندگی خود هر کجا که سکن ورزیدند آنجا را منبع رشد و هدایت می ساختند - مردمان را در علوم ظاهر و باطن کمک می کردند - بدرس حق و صداقت محیط را روشن می کردند و به تلقین صبر و توکل و عشق مردمان را گرمی و ذوق زندگانی اعطا می نمودند - بقول مولوی جلال الدین رومی ـ

کار پاکان روشنی و گرمی است

همینطور بدوران مسافرت و سیر و سیاحت هر کجا که می رفتند بطور مبلغ اسلام و عارف دین مصطفی اعلام دین حق همی کردند - ایشان علاوه به اندرون شبه قارهٔ هند و پاکستان بر ایران و شام و مصر و عرب هم مسافرت نمودند[1] و هر جائیکه رفتند بطور مبلغ عرفانی خدمت نمودند - سعی شان در تلاش حق قوهٔ فکری را بیدار می کند چو گویند:

" سی سال در طلب مرشد گشتم و سالها باشد که در طلب طالبم، طالب اللّه بدست نمی آید -"[2]

و باز در کتاب نورالهدی میگویند :

" مدتها سالها سال شد که در طلب طالبان، طالب لایق توجه (هشتم) -"[3]

۱- ر ک : باب دوم

۲- عین الفقر (خطی) مکتوبه ۱۲۸۰ھ - ۳۲۳ : الف مملوکه نگارنده رساله

۳- نورالهدی (خطی) مکتوبه ۱۳۱۲ھ ، ۹۷ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

این کردار و عمل در اوصاف استقامت و تحقیق و عشق را رهنما و نمونه کامل است ـ کفار از دیدن چهره شان و از شنیدن گفتار شان کلمه طیب لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه همی خواندند [۱] و اینگونه تاثیرشان از مهد تا لحد متوالیا* بهمدیم ـ فیوضات عرفانی شان بعد از وصال بحق شدن شان هم جاری ست که خانقاه حضرت سلطان العارفین مرکز تجلیات و محیط انوار الهی ست خود میگویند :

ـه هر که طالب حق بود من حاضرم

ز ابتدا تا انتها یکدم برم

طالب بیا طالب بیا طالب بیا

تا رسانم روز اول با خدا [۲]

بهرطور خدمات شان در زمینه های مختلف متعدی ست ـ مرقوم زیر فقط خدمات علمی و دینی شان را آورده میشود ـ

۱ـ رک : باب دوم

۲ـ رساله روحی (خطی) ، مکتوبه ۱۳۵۴هـ ، ۹ : ب

فصل اوّل

خدمات علمی :

علم چیست ؟ داشتن است - دانستن برای چه مقصد ؟ دانستن برای پیشرفت دنیوی خود یا دانستن برای معرفت حق باشد - علم برای دنیا و حرص آز خیلی مذموم قرار داده شده است که محض کار شیطانی میباشد و علم لوجه اللّه کار رحمانی میباشد - حضرت سلطان باهو مینویسند :

"علم نیز دو قسم است ، علم عارفیت و علم عاریت -
علم عارفیت علم ربوبیت است طالب دیدار ، علم عاریت
طالب دنیا (یعنی) مردار (است) - علمی که از بهر خدا
و اعمال خواند بمرتبه محمد صلی اللّه تعالیٰ علیه
و آله وسلم رساند و علمی که از بهر دنیا روزگار خواند همنشین
ابو جهل نشاند -"[۱]

همینطور نزد صوفیه علم در دو حصه منقسم می شود یکی علم ظاهر و دیگری علم باطن - علم ظاهر قرآن شریف ، حدیث ، فقه ، منطق ، ریاضی ، شیمی ، حیاتیات و علم طبیعات و غیرهم است - و علم باطن

۱- عین الفقر (خطی) ، مکتوبه ۱۲۹۳هـ ، ۶۱ :الف ، مملوکه نگارنده رساله

بوسیله ذوق و شوق و عشق به لوح و قلم و کرسی و لقاء و معرفت حق تعالیٰ است ـ آن علم برای زیست کردن و این علم برای زیست و مقصود زیست یعنی عرفان حق تعالیٰ است ـ حضرت سلطان العارفین رح میگویند:

"علم ظاهر بمنزله ابتدا است و علم باطن بمنزله انتها است بجز هر دو علم رسیدن به مراتب عین ممکن نیست ـ علم غمخوار جان است غیر از علم زاهد بمنزله شیطان است ـ"[1]

بقول مولوی رح ـ

علم چون بر دل زند یاری شود + علم چون بر تن زند باری شود -[2]

حضرت سلطان العارفین رح در مورد علم ظاهر و علم باطن بجای دگر میگویند:

"علم ظاهر قال (و) بیان و علم باطن معرفت وصال عیان است ـ جائیکه علم عیان است چه حاجت قال و بیان است ـ هرکه خبر از علم تصوف عیان دارد و نه از علم فرض ، واجب ، سنت ، مستحب ، ظاهر فقه مسائل بیان، آنرا فقیر نتوان گفت (بلکه) حیوان در قید حص (و) شیطان ـ"[3]

۱ـ کلید التوحید (خطی) ، مکتوبه

۲ـ مثنوی رومی رح ، نولکشور لکهنو ۱۲۹۳هـ ، ص ۲۱۱

۳ـ نورالهدیٰ (خطی) ، مکتوبه ۱۳۱۲هـ، ۲۸۰ :ب، مملوکه سلطان‌الطاف غلام دستگیر

حضرت سلطان العارفین رح علم باطن را زیاد در مباحث خود می آورند که بدون علم معرفت و رویت حق تعالیٰ انسان همچو حیوان می ماند - درین باره ایشان همه تصانیف خود در باب علم معرفت نوشته اند -[1] درباره کنه علم خود میفرمایند:

"علمی که ره بدوست برد در کتاب نیست - اینها که من بخواندم همه در حساب نیست -"[2]

[3] توجه مرشد کامل ، تصور اسم اللّه تعالیٰ و دعوت موجب عرفان است - در ضمن این هر سه منبع معرفت و علم باطن اقتباسات از تعلیمات حضرت سلطان باهو را نظر کنیم - در مرشد کامل میگویند که اول معلم و رهنمای راه معرفت میباشد :

"مرشد کامل مکمل آنرا گویند که بیک نظرش طالب اللّه را همچنان شناسد چنانچه محک ذهب را ، چنانچه صراف زررا -"[4]

۱- ر ک : باب ششم در آثار

۲- عین الفقر (خطی) ، مکتوبه ۱۲۸۰هـ ، ۳۱ : الف

۳- ر ک : باب هفتم در سنجش آثار

۴- عین الفقر ، شرح نظام الدین ، ملتان ۱۳۲۸هـ ، ص ۲ : ۱۹

ایضاً (خطی) ، ۱۲۹۴ه ، ۱۲۸: ب ، مملوکه نگارنده رساله

در تصور اسم اللّه می فرمایند :

" قرآن ، توریت ، انجیل ، زبور و هر کتاب فقه سائل تفسیر

از اللّه است از کتابها نیست - و هر چهار کتاب شرح اسم اللّه ذات ،

از کنه خواندن آن را ظاهر و باطن علم علوم واضح می گردد و

احتیاج خواندن علم نماند - بهتر آنست مطالعه استغراق از مطالعه

اوراق -[1]"

در ضمن دعوت می گویند :

" هر وقت که طالب میخواهد غرق بوحدانیت فی‌النور و هروقت که

طالب خواهد ملازم شرف دیدار پرانوار جان فدای تصدق هزار بار

مجلس محمدی صلی اللّه علیه وسلم حضور، این راه نور و حضور میکشاید

از قبر اولیاء اللّه ویا از قبر شهدا که باهر یک روحانی ملاقات

کنند -[2]"

حضرت سلطان العارفین[1] در مباحث علم (علم ظاهر و علم باطن) بالاتر

مقام وجدان را میدهند که وجدان قوة واهمهٔ کاملة است و این اصلاً علم

لطیف است - این علم نتیجهٔ علم مشاهده و علم تحقیق میباشد - حضرت سلطان العارفین

۱- امیر الکونین (خطی) ، مکتوبه ۱۳۲۸هـ، ۱۱۹ :الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- کلید التوحید (خطی) ، مکتوبه ۱۳۰۶هـ، ۲ :ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

معتقد اند که باین قوة واهمه کامله انسان کامل بهرصورتی که خواهد خود را می آرد - و ایشان در زندگانی خود در زمان تلاش مرشد کامل همینطور کردند گویا این علم را عملا" در کردار و مشاهده آوردند [1] - مراحله مشاهدات و کردار علمی شان باین جا قرار نمی گیرد بلکه در علم شان انسان میتواند خود را به صورت خاک یا آب یا باد یا آتش بیارد [2] -

ظاهر میشود که این گوشه علم علمای مکینیکی و شیمی و طبیعی را دعوت فکر میدهند -

در تخلیق کائنات و خلقت آدم هم نظر به بعضی احادیث انکشافات علمی شان در مورد علوم حفاری و علوم آثار قدیمه خیلی به اطلاعات ما می افزایند [3] - چنانکه میگویند:

" بسیار آدم ها پیش آدم ما گذشته اند و تاریخ آدم به صدها ملیونها سال گسترده می شود [4] -"

اگرچه همه علوم که مزبور بالا نشان داده شده است به پیش همت عالی شان چیزی نیست زیرا که منتهای علم حضرت ممدوح قدس سره به معرفت ذات

۱- ر ک : باب دوم

۲- ر ک : باب هفتم در ارزش علمی (SCIENTIFIC)

شیخ ابوالمنتهی در شرح فقه اکبر همین نکته را توضیح می دهد :

" عند اکثر المتکلمین اجسام لطیفة قادرة علی التشکل بالاشکال المختلفة "

یعنی اکثر متکلمین متفق اندکه اجسام لطیفه را به مختلف صورتها شکل کردن قدرت است

(ابوالمنتهی مع حواشی جدیده ، دهلی ۱۳۳۲هـ ، ص ۵)

۳- ر ک : باب هفتم در ارزش علمی (SCIENTIFIC)

۴- عین الفقر (خطی) مکتوبه ۱۲۹۲هـ ، ۲۱۸ : الف



خانقاہ بی بی راستیؒ و سلطان محمد بازیدؒ (مادر و پدر حضرت سلطان باھوؒ) - شورکوٹ

حق تعالی میرسد ـ

همین فیوضات و تعلیمات علمی شان که از زمان خودشان تا امروز متعدی از خانقاه های سلسله شان بوجود آمد که درس رشد و عرفان را وجود دارد ـ در سطور زیر چند تا از آن خانقاه ها را نشان میدهیم که امروز هم تعلیمات و فیوضات عرفانی حضرت ممدوح قدس الله سره دراتجا جاری ست :

۱ـ خانقاه حافظ محمد بازید و بی‌بی راستی هر دو مزار پدر و مادر حضرت سلطان العارفین در شهر شورکوت از زندگانی حضرت ممدوح استقرار یافته است و در آن زمان آن خانقاه یکی مرکز درس و عرفان بود ـ فعلاً یک سرای و لنگر خانه برای رفاه عامه موجود است ـ دریں ایام متولی این خانقاه معروف صاحبزاده سلطان عبدالمجید ابن حضرت سلطان نور[1] حسن می آید ـ

۲ـ خانقاه حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح[2] که بدوران حیات خود شان منبع رشد و هدایت بوده است و پس از وصال حضرت ممدوحؒ از ۱۱۰۲هـ تا دور حاضر سجاده نشینان درگاه سلسله رشد و هدایت را اوامه داده اند ـ فعلاً سلطان غلام جیلانی این حضرت امیر سلطان سجاده نشین است ـ

۳ـ ملا معالی[3] دتر کرک سبّی بلوچستان، از زندگانی حضرت سلطان العارفینؒ

۱ـ ر ک : شجرة ج (iii)

۲ـ ر ک : باب دوم در احوال

۳ـ ر ک : باب سوم در معاصرین

(۱۰۳۹-۱۱۰۲هـ) و بعد مرید شدن سلسله قادریه را در بلوچستان فروغ دادن آغاز کرد تا عصر حاضر خانواده اش موسوم به اخوند زادگان در خدمت طریقت کار می کنند -

۴- خانقاه مائی فاطمه ستوئن قریبا* از سال ۱۱۰۰هـ بمقام و هوا دیره غازی خان مرجع خلایق است - این زن عارفه در مهد ، از حضرت سلطان باهو فیض یافته شده بود چون حضرت ممدوح قدس سره در ایام زندگی خود بخانه اش تشریف آوردند - فیضان طریقت بتوسط این زن عارفه در سند و بلوچستان نفوذ کرد -

۵- خانقاه سید موسن شاه (محسن شاه) قریبا* از سال ۱۱۱۱هـ مرکز رشد و هدایت شده ست در لو موسن نزد روری در استان سند - حضرت سلطان باهو بروز وصال خود اسم الله را بر لوحی نوشت و فرمودند که این را به موسن شاه بدهید که از سند می آیند و از همین لوح اسم الله موسن شاه را فیضان و عرفان حاصل شد -

۶- دربار سید احمد و سید محمود[1] موسوم به دربار بادشاهان در خوشاب

۱- ر ک : باب سوم در معاصرین

(سرگودا) دریں سلسلۂ خانقاہ معروف است و زیارتگاہ خاص و عام است

ایشان مستقیما از حضرت سلطان العارفین خلافت یافتہ بودند [1] در عہد

عالمگیر -

۷- مزار خلیفہ نورنگ کہتران در و ہوا دیرہ غازی خان مرجع خلایق

است در زندگی حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کردہ بود -

۸- دربار شاہ مراد در لنڈا شریف (نزد دیرہ اسمعیل خان) از ۱۱۲۳ھ

زیارتگاہ عام است - شاہ مراد مرید خلیفہ نورنگ کہتران بود اولاد

شاہ مراد در رشد و ہدایت طریقت خدمت می نمایند -

۱۰- خانقاہ سید شاہ حسین شیرازی - این خانقاہ بفاصلہ سہ کیلو میتر

در جنوب لنڈا شریف از سال ۱۱۵۰ھ در فروغ سلسلۂ قادریہ قائم است -

---

۱- ر ک : باب سوم در معاصرین

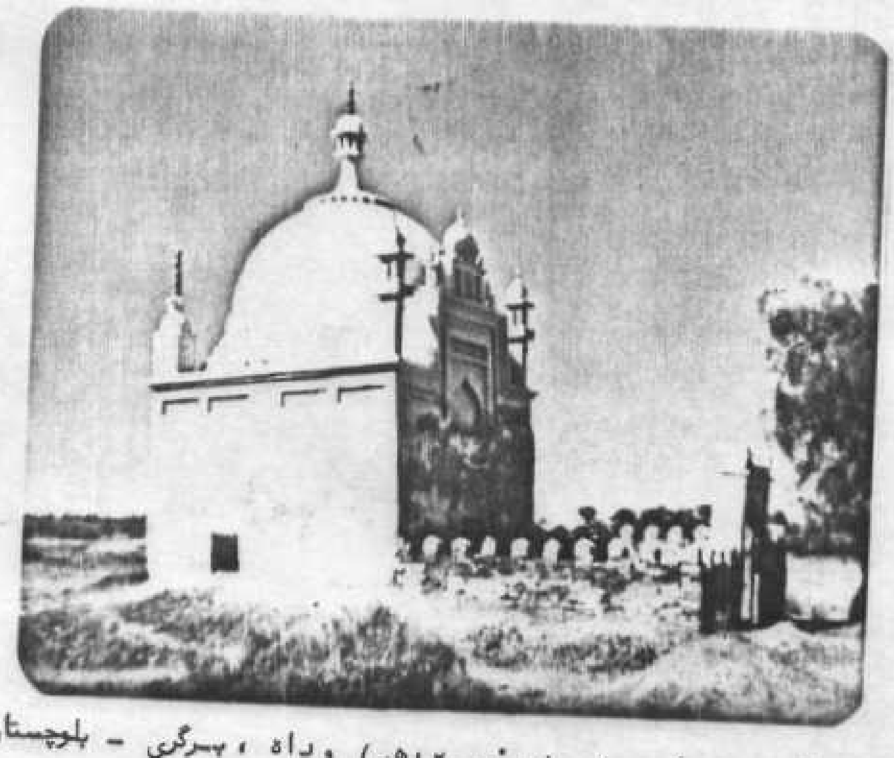
شاه حسین هم خلیفه شاه مراد (لندا شریف) بوده اند -

۱۱- خانقاه سلطان مرتضی[۱] از سال ۱۱۵۱هـ باین سلسلهٔ متعلق است - مرتضی[۱] شاه مرید و خلیفه شاه مراد (لندا شریف) بوده و لقب سلطان از مرشد خود یافته بود در شهر میرن چهل و پنج کیلو میتر در جنوب دیرهٔ اسمعیل خان مرجع خلایق است -

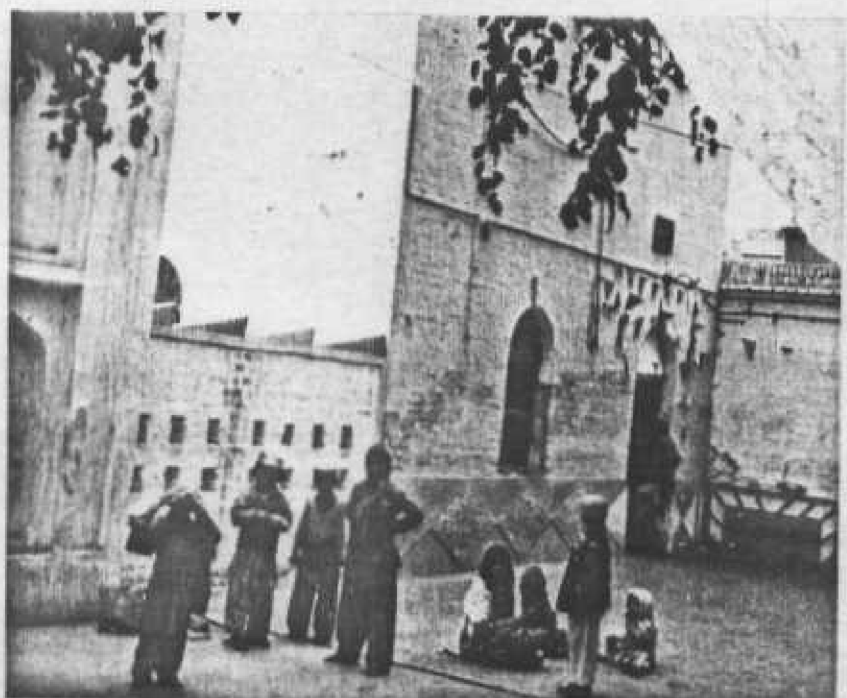
۱۲- خانقاه شیخ یوسف هم از سال ۱۱۵۱هـ مرکز رشد و هدایت شده است - شیخ یوسف هم خلیفه و مرید شاه مراد (لندا شریف) بوده است - چهار کیلو میتر در شمال غرب دیرهٔ اسمعیل خان واقع است -

۱۳- خانقاه محرم سلطان از سال ۱۱۵۲هـ ، دوازده کیلو میتری از دیرهٔ اسمعیل خان ، نزد قیوم نگر موجود است - زیارتگاه معروفی است - صاحب خانقاه از شاه مراد (لندا شریف) اکتساب فیض کرده بود -

۱۴- خانقاه خلیفه محمد صدیق - مرید مائی فاطمه ستوش (وهوا ، دیرهٔ غازی خان) فیضیافته حضرت سلطان العارفین از قوم سیهر متوطن لیّه کمال خان از ناحیه دیرهٔ اسمعیل خان (اکنون لیه در بخش مظفر گر است)



خانقاہ میاں جی مراد بہتی (م: ۱۲۰۰ھ) وداہ، بہرگری - بلوچستان



خانقاہ میاں محمد صدیق (م : ۱۲۰۲ھ) شہداد کوٹ ، سندھ

بعد از حصول تربیت و فیض در محمد پور نزد سکهر سکندہ گزیدند - اینجا خانقاهش از ۱۱۸۰ھ مرجع خلایق است و خانوادہ اش به مخدومان مهیسر موسوم شدہ اند - سلسلۂ سجادگی جاری ست فعلاً* مخدوم نثار احمد سجادہ نشین است -

---

۱۵- خانقاہ میان جی مراد بهتی: مراد بهتی مرید مخدوم مهیسر (خلیفۂ محمد صدیق) بودہ و مزارش از ۱۲۰۰ھ در مقام وداہ نزد ایستگاہ راہ آهن پرگنی در بلوچستان زیارتگاہ خاص و عام است و فوق العادہ بابرکت است -

---

۱۶- خانقاہ میان محمد صدیق در شهدادکوت (سند) مرجع خلایق است صاحب مزار از مخدوم مهیسر (خلیفۂ محمد صدیق) اکتساب فیض کردہ بود - سلسلۂ سجادگی تاکنون جاری است -

---

۱۷- خانقاہ سلطان عظمت (پسر سلطان محمد حسین سجادہ نشین دوم) در احمد پور شرقیه مرجع خلایق است - بنای این خانقاہ قریباً* در سال ۱۲۰۵ھ گذاشته شدہ بود - سلسلۂ سجادگی در اولاد تا این دم جاری است -

---

۱۸- خانقاہ میان علاءالدین (پسر میان فتح دین) قریباً* از سال ۱۲۳۰ھ در چیر (خوشاب ، سرگودها) مشهور است - هر فرد خانوادہ حافظ قرآن

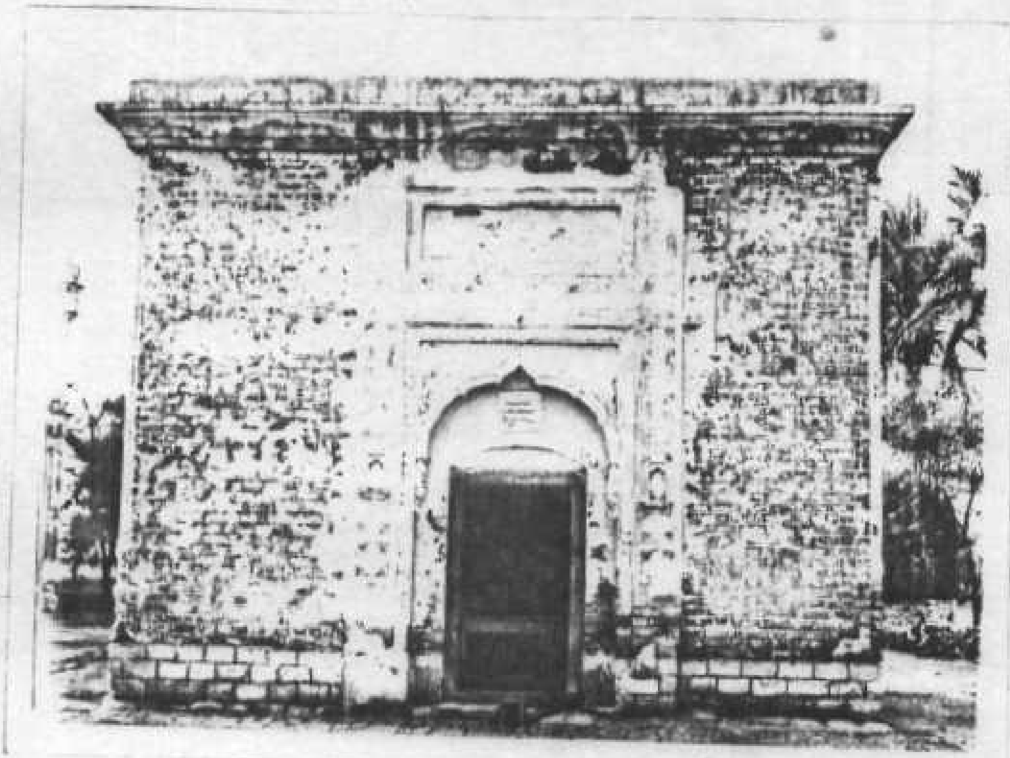
شریف می آید - فعلاً بیشتر افراد این خانواده در چوکندی (کامل پور) زندگی میکنند -

۱۹- خانقاه گل محمد سندی از سال ۱۲۲۰ هـ در ده پنجوانه در گورستان شاه نظام زیارتگاه خاص و عام است اصلاً مردی از چاچران جنوبی بوده و صاحب مزار از سلطان حافظ محمد سجاده نشین کسب فیض کرده بود -

۲۰- خانقاه میان محمد کامل در لهری بخش کچهی بلوچستان جای معروف به کنتبار شریف از سال ۱۲۳۹هـ/۱۸۲۳م مرکز فیوضات است - صاحب مزار از مخدوم مهیر (خلیفه محمد صدیق) اکتساب فیض کرده بود سلسله سجادگی تا این روزها ادامه میدارد -

۲۱- خانقاه فقیر محمود بمقام لانندی نزد ایستگاه راه آهن نوتال در بلوچستان از سال ۱۲۵۰هـ ادامه میدارد - صاحب مزار از مخدوم محمد صدیق مهیر کسب فیض کرده بود - سلسله سجادگی در خانواده شان جاری است -

۲۲- خانقاه پیر خیر شاه لسکانی والا پسر سید عبدالرزاق از اولاد پیر غیاث الدین تیغ بران (دیره غازی خان) از سال ۱۲۶۳هـ نزد پیر سید حامد محمود



خانقاه بابا میان اللہ چوایا (م : ۱۲۹۸ھ) ـ عاقل شاہ ، شاہپور صدر ـ پنجاب



خانقاه سلطان فتح محمد (م : ١٢٩٩هـ) گبره جمعة شریف ـ دیره اسماعیل خان ـ سرحد
بیرون خانقاه مزار حضرت محمد سلطان پسر حضرت سلطان نور محمد دیده میشود

پسر محمد راجن در بخش لیّه کنونی مرجع خلایق است - در زمان سلطان غلام باهو سجاده نشین به دربار حضرت سلطان باهو آمد و مستقیما از مزار حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض نمود - پس به روحانیت پیر سید شاه مراد مرید نورنگ کهتران فرستاده شد و مدتی بر خانقاه شاه مراد در لُنڈا شریف (دیره اسمٰعیل خان) معتکف ماند -

۲۳- خانقاه سید عبدالله شاه در احمد پور شرقیه از سال ۱۲۶۳ھ مرجع خلایق است صاحب مزار از مدینه منوره به دربار حضرت سلطان باهو آمد و مستقیما[1] از مزار حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرد - پسر عبدالغفور از مدمپال (جهنگ) در حلقه ارادت وی آمد و مرید شد -

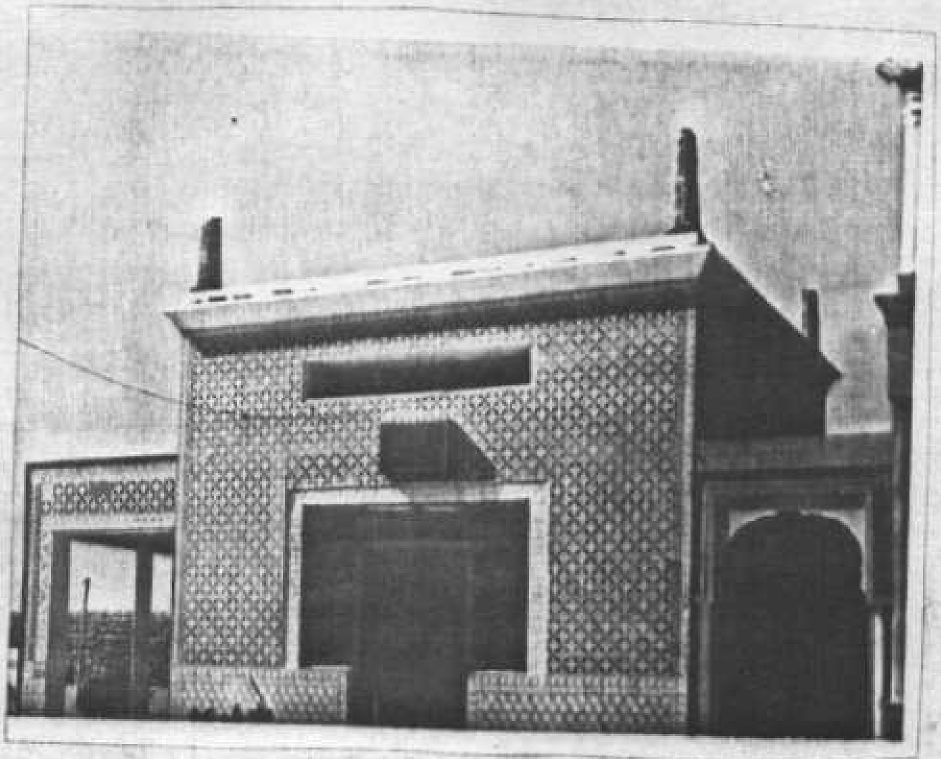
۲۴- خانقاه مولوی تاج محمود ازسال ۱۲۹۰ھ در نواح شکارپور مرجع خلایق است - صاحب مزار از قوم مهر بوده و مرید سیّد موسن شاه گشت که فیض یافتهٔ حضرت سلطان باهو بود -

۲۴ الف - خانقاه بابا میان الله جوایا از سال ۱۲۹۸ھ در نواح عاقل شاه ، شاهپور در بخش سرگودا مرجع خلایق است - وی مرید حضرت باهو بخش بوده مردی صاحب کرامت و از قبیله [illegible] بوده است -

۲۵- خانقاه سلطان فتح محمد (پسر شیخ سلطان یار محمد) در جمعه گهره در ناحیه دیره اسمعیل خان از ۱۲۹۹ھ مرجع خلایق است - فرزند نرینه نداشت - فعلاً سلطان غلام باهو پسر سلطان محمد نواز سجاده نشین است -

---

۱- ر ک : شجره ج (۱۱)



خانقاہ سلطان سردار بخش شہید (م : ۱۳۰۰ھ) بھکر ۔ پنجاب



خانقاہ سلطان محمد مشتاق (م : ۱۳۸۷ھ) بھکر ۔ پنجاب

۲۶- خانقاه سلطان سردار بخش شهید رح (پسر سلطان شه نواز رح) قریبا* از سال ۱۳۰۰ھ در بهکر (بخش میانوالی) مرجع خلایق است - بدست حسودان در استان سرحد از زهر خوراندن بشهادت رسیدند - فرزند نرینه نداشت - سلسلهٔ سجادگی تا حضرات سمندری که خانوادهٔ سلطان غلام رسول[1] پسر سلطان غلام میران میباشند، میرسد -

۲۷- خانقاه سید محسن شاه نقوی قریبا* از ۱۳۱۰ھ نزد سرای عالمگیر (گجرات) زیارتگاه خاص و عام است - کسب فیض از سلطان نور احمد سجادهٔ نشین کرده بود -

۲۸- خانقاه میان رحمت درا چهروال بخش شاه پور از سال ۱۳۱۹ھ مرجع خلایق است - صاحب مزار از سلطان صالح محمد سجادهٔ نشین اکتساب فیض کرده بود -

۲۹- خانقاه صدو فقیر در کوت نواز گومل از ۱۳۲۷ھ زیارتگاه خاص و عام است - اکتساب فیض از سلطان غلام نبی پسر سلطان غلام میران کرده بود -

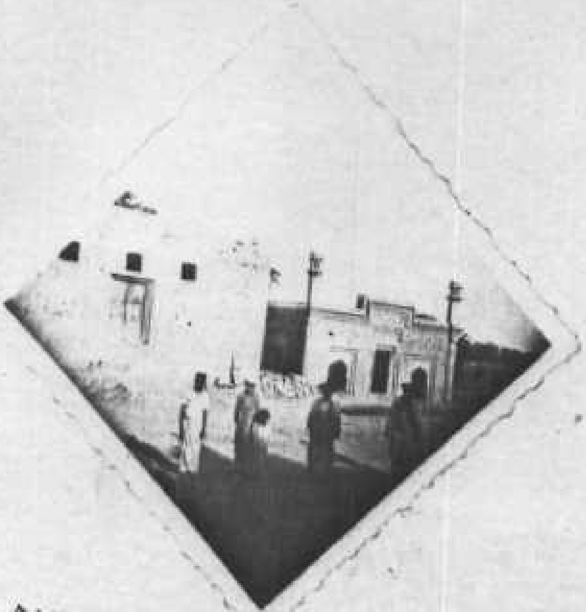
---

۱- ر ک : شجره ج (ii)

۳۰- خانقاه لعل شاه همدانی (پسر شریف همدانی از دندانشاه بلاول) در عقب دربار حضرت سلطان باهو رح از ۱۳۲۸ھ مرجع خلایق است - مستقیماً* از دربار حضرت سلطان العارفین رح اکتساب فیض کرد و همین جا در حالت اعتکاف در گذشت - سلسله سجادگی در اولاد برادرانش ، موسوم به سید محمد حسین می آید که خود مرید این خانواده و مرد عاشقی بود -

۳۱- خانقاه فقیر محمد دین برهانی از سال ۱۳۲۲ھ در شهر برهان بخش کامل پور زیارتگاه معروف است - فقیر مذکور مستقیماً* از حضرت سلطان العارفین قدس سره اکتساب فیض کرد - فرزندش فقیر حضرت جی هم مستقیماً* از دربار حضرت سلطان باهو رح کسب معرفت کرد مزارش با مزار پدروی از سال ۱۳۵۲ھ زیر همان ساختمان است - سائین محمد مشتاق فعلاً* سجاده نشین است و از اولادش می آید -

۳۲- خانقاه فقیر محمد دین گجراتی از سال ۱۳۳۲ھ در گجرات مرجع خلایق است وی از اولاد حضرت جعفر طیار ابن ابو طالب بوده - حاجی الحرمین شریفین بوده - بزیارت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی رح در بغداد رفته بود و در سال ۱۳۰۰ھ حاکم بصره را کتاب عین الفقر (تالیف حضرت سلطان باهو رح) اعطا نمود - یکی از عاشقان صادق حضرت ممدوح بوده است -



منظرهٔ خانقاه کهنهٔ سلطان نور محمد (۱۲۸۰هـ - ۱۳۴۳هـ) و سلطان محمد نواز عارف
(سمندری - نزد دربار کهنهٔ حضرت سلطان باهو) - پنجاب



خانقاه نوین سلطان نور محمد و سلطان محمد نوازعارف (سمندری - نزد دربار کهنهٔ
حضرت سلطان باهو) - پنجاب

۳۳- خانقاه خلیفه عبدالعزیز یوسف زئی در گورستان کیچی بیگ کویته
از سال ۱۳۳۲ھ زیارتگاه متبرک است - اولادش در خدمت طریقت مشغول اند -
وی مرید سلطان صالح محمد سجاده نشین بوده -

۳۴- خانقاه پیر زمان شاه در گورستان عقبی حضرت سلطان العارفین
قدس از سال ۱۳۳۵ھ مرجع خلایق است وی استاد و معاصر سلطان محمد نواز عارف[۱]
پسر سلطان نور محمد بوده است -

۳۵- خانقاه جمعه شاه در گورستان عقبی حضرت سلطان العارفین از سال
۱۳۲۲ھ زیارتگاه خاص و عام است - خیلی مرد قلندر بوده و اکتساب فیض
مستقیماً از حضرت سلطان العارفین نمود -

۳۶- خانقاه سلطان نور محمد ابن سلطان غلام رسول از سال ۱۳۲۳ھ در
سمندری نزد دربار قدیمی حضرت سلطان باهورح مرجع خلایق است - پسرش
سلطان محمد نواز عارف در ۱۳۵۷ھ / ۱۹۳۸م فوت کردند و در ساختمان همین
خانقاه به خاک سپرده شدند -

۱- ر ک :شجره ج (۱۱)

۳۷- خانقاه سید تیمور شاه بخاری از سال ۱۳۵۰هـ در شهر گنداوه بلوچستان مرجع خلایق است - وی مرید حضرت امیر سلطان سجاده نشین بوده سجادگی در خانواده اش می آید -

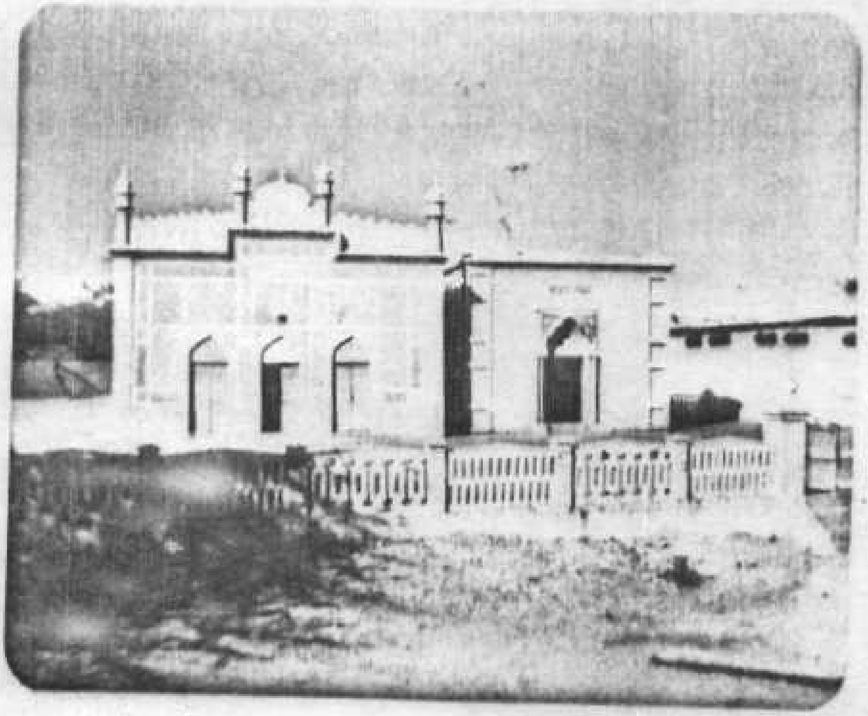
۳۸- خانقاه پیر بهادر شاه شهدی از سال ۱۳۵۳هـ در محمود پور کاتیه ، شورکوت مرجع خلایق است - وی مرید پیر عبدالغفور شاه بوده است که بتوسط سید عبدالله شاه از حضرت سلطان العارفین اکتساب فیض کرده بود - سلطان محمد عزیز پسر[1] سلطان فتح محمد ساختمان خانقاه و مجد را ساخته است -

۳۸ (الف) - خانقاه کالودهی شریف نزد گوجره آستانهٔ طریقت است که موسس آن سید فقیر شاه مرید حضرت محمد امیر سلطان بوده -

۳۹- خانقاه سلطان دوست محمد از سال ۱۳۶۸هـ در موضع حضرت سلطان باهو زیارتگاه معروفی است - پسرش سلطان خضر حیات متولی خانقاه است -

۴۰- خانقاه فقیر نور محمد کلاچوی از سال ۱۳۸۰هـ در شهر کلاچی مرجع خلایق است - وی از سلطان صالح محمد و سلطان نور احمد سجاده نشینان حضرت

۱- ر ک : شجرهٔ ج (اا)



خانقاه و مسجد حضرت فیض سلطان و سلطان ولی محمد ـ اوستة محمد ـ بلوچستان

سلطان العارفین یکی بعد از دیگر بیعت شد - صاحب تصنیف بوده - مقدمه

بر کتاب نورالهدی تصنیف حضرت سلطان العارفین نوشته است - کتاب " عرفان "

ازو معروف است -

۳۱- خانقاه حضرت فیض سلطان [1] (پسر حضرت سلطان نور محمد) از سال

۱۳۹۳ھ در شهر اوستة محمد در بلوچستان مشهور است - پسرش سلطان ولی محمد

در سن بلوغت در ۱۳۶۶ھ فوت کرده بود و اولا در همین خانقاه سپرد خاک

شده بود - سلطان غلام میران متولی خانقاه است -

۳۲- خانقاه درویش بشیر احمد از سال ۱۳۹۷ھ در مهاجر کامپ شهر کراچی

مرجع خلایق است - وی به دست سلطان غلام دستگیر پسر سلطان محمد نواز [2]

بیعت کرده بود - در اواخر بیست سال زندگی نان نمی خورد فقط چائے و

شیر می نوشید -

۳۳- خانقاه سلطان محمد عزیز پسر حضرت فتح محمد از سال ۱۳۰۱ھ در

موضع حضرت سلطان باهو استقرار یافته است - مردی صاحب استقامت بوده -

از حضرت سلطان محمد نواز بیعت نمود و تجدید بیعت با پیر بهادر شاه شهدی

کرد - پسرش سلطان صفدر علی متولی خانقاه است -

۱- ر ک : شجره ج (ii)

۲- ر ک : ایضاً

امضا کرد و مردمان هندو پاکستان به جان و دل در حمایت عالمگیر آمدند۔ بدینطور پادشاهی اسلام عالمگیر را که مبنی بر خداترسی کتاب و سنت بود کمک اخلاقی و روحانی رسید۔ رسایل صوفیانه حضرت سلطان العارفین در سراسر هند و پاکستان بتوسط درویشان و خلفاء در زبان فارسی انتشار یافت و تصوف و عرفان اسلام در مردمان خاص و عام معرفی شد ۔ تاثیر تصوف " یوگائی ،، دارا شکوه از بین رفت ۔ شعر هندی (سرائیکی) و شعر دیوان فارسی حضرت سلطان العارفین[1] بر زبان مردمان هند و پاکستان مروج گشت ۔ چنانکه در باب هفتم و هشتم این رساله می آید که این محیط دینی و اسلامی را از عقاید فتنه انگیز بعد از کاوشهای جلیله حضرت سلطان العارفین سلطان باهو در اواخر عهد مغلیه هند و پاکستان حضرت شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۴ھ - ۱۱۷۶ھ) پاک ساخت ۔ گوئی در اصلاح معاشرت و دین حضرت سلطان العارفین در دورهٔ عالمگیری محرک اول بودند و این کار را حضرت شاه ولی الله ادامه داده بود۔

آیهٔ قرآنی و احادیث : در شرح و توضیح مطالب عرفانی حضرت قدس الله سره متعدد آیهٔ قرآنی را در بیان آورده اند و تفسیر آن را بکمال علم و عرفان نوشته اند۔[1] صدها حدیث قدسی و حدیث نبوی صلعم را هم در تصانیف خود بکار آورده اند که بعد از قرآن دومین منبع علوم دین اسلامی بقرار می آید۔[2] حضرت سلطان العارفین

۱ـ رک : باب هفتم در سنجش آثار

۲ـ رک : ایضاً

چهل حدیث در صفت فقر محمدی صلی‌الله علیه و آله وسلم را بقول شیخ ابو سعید احمد بن حسن الطوسی رح در کتاب معروف کلیدالتوحید کبیر نقل کرده اند[1] که در باب فقر و فقیر اطلاعات بیش بها را داراست -

رمز دین : نزد ایشان ذکر و یاد الهی را تسلسل و دوام باید داد و این ذکر را صلوٰة دائمی میگویند - کسانیکه صلوٰة وقتی را ادامه ندهد صلوة دائمی او قبول نیست - بزبان گوهر فشان خود میگویند :

" قال علیه السلام من لم فرض الدائم لم یقبل اللّه له فرض الوقت کسیکه ادا نکند فرض دائمی را خدایتعالیٰ جلشانه قبول نکند فرض وقتی ادا (کردن) بغیر نماز ذکر اگرچه با پارسائی مثل موی شود و بغیر از ذکر نماز قبول نیست اگرچه با نماز پشت او کوزه شود -"[2]

گوئی بهر قول و فعل ایشان دین مترشح باشد و منافقت را در آن هیچ جای نیست - در زمان حضرت سلطان العارفین اولین مرکز مرشد و هدایت دین و منبع درس و تدریس کتاب الٰهی خانقاه پدر و مادر حضرت ممدوح قدس الله سره در

١- کلیدالتوحید کبیر، مکتوبه ١٣٣٣ه‍، ص ٢٨٦ تا ٣٠٠، مملوکه سلطان غلام باهو

٢- حجت الاسرار مکتوبه ١٣٧٣ه‍، ٢ : ب ، ٣ : الف ، مملوکه تبه پیران

٢- درس سیّد موسن شاه گیلانی (م تقریباً ١١٥٠هـ): از حضرت سلطان العارفین

مستقیماً فیض یافته بود- مروی متشرع و عالم جیّد و فاضل بود- بعد از اکتساب

فیض مدتی در وجدان و سرمستی گذراند و بالآخر در لو موسن نزد روری (سند)

تدریس قرآن و حدیث و تفسیر را آغاز نمود - در ناحیه وی کسی را اجازه

نبود که کار غیر شرعی را نماید - اگر کسی در گردو نواح وی (سکهر، روری و خیرپور)

کار غیر شرع را مرتکب میشد آن مرد مومن جریمه می کرد- آن جریمه در زبان

سندی به "چمتی" و به "چمتی موسن شاه" تا هنوز نامیده می شود - صد حیف

الآن بمصداق "آن قدح بشکست و آن ساقی نماند" کار درس تدریس جاری ست ولی

آن عشق و شوق و زندگی در عمل نیست -

٣- درس مولوی محمد روشن (م ١٢٧٠هـ): این درس پرفیض و باکمال دین

پر خانقاه [1] سلطان عظمت در احمد پور شرقیه معروف بود- صاحب کتاب مناقب

سلطانی از آن استاد درس خلاصه کیدانی را فرا گرفته بود- [2] ناگفته نماند که

خانقاه سلطان عظمت سالها در ناحیه بهاولپور مرکز درس و تدریس مانده است -

فعلاً بقول کسی "صراحی چون شود خالی جدا پیمانه میگردد" نه آنجا کسی

١- مناقب سلطانی، لاهور ١٣٣٥هـ، ص ٣٢٦ - ٣٢٧

٢- ر ک: شجره ج

۵- درس میان محمد صدیق شهدادکوت : این خانواده هم بوسیله مخدوم مهیر

(م:۱۱۸۰ھ) از منبع علوم و معارف یزدانی حضرت سلطان العارفین سلطان الفقرا

حضرت سلطان باهو قدس الله سره اکتساب فیض کرد - اولاد این خانواده درس و تدریس

کتب دینی را ادامه داده است - میان عبدالحلیم (م:۱۳۰۲ھ) دراین زمان یکی

فاضل و استاد معروف گذشته است -

۶- درس پیر نصیب اللّه شاه (م:۱۳۰۱ھ): در چهاله شریف نزد کریانواله (پنجاب)

بر خانقاه پیر نصیب اللّه شاه که فیض یافته حضرت ممدوح قدس الله سره بوده،

درس قرآن شریف ادامه می دارد -

۷- درس فقیر محمد دین برهانی (م:۱۳۲۲ھ): نزد حسن ابدال و تاکلا فقیر

محمد دین فیض یافته دربار حضرت سلطان باهورح درس قرآن و تصوف را میدارد -

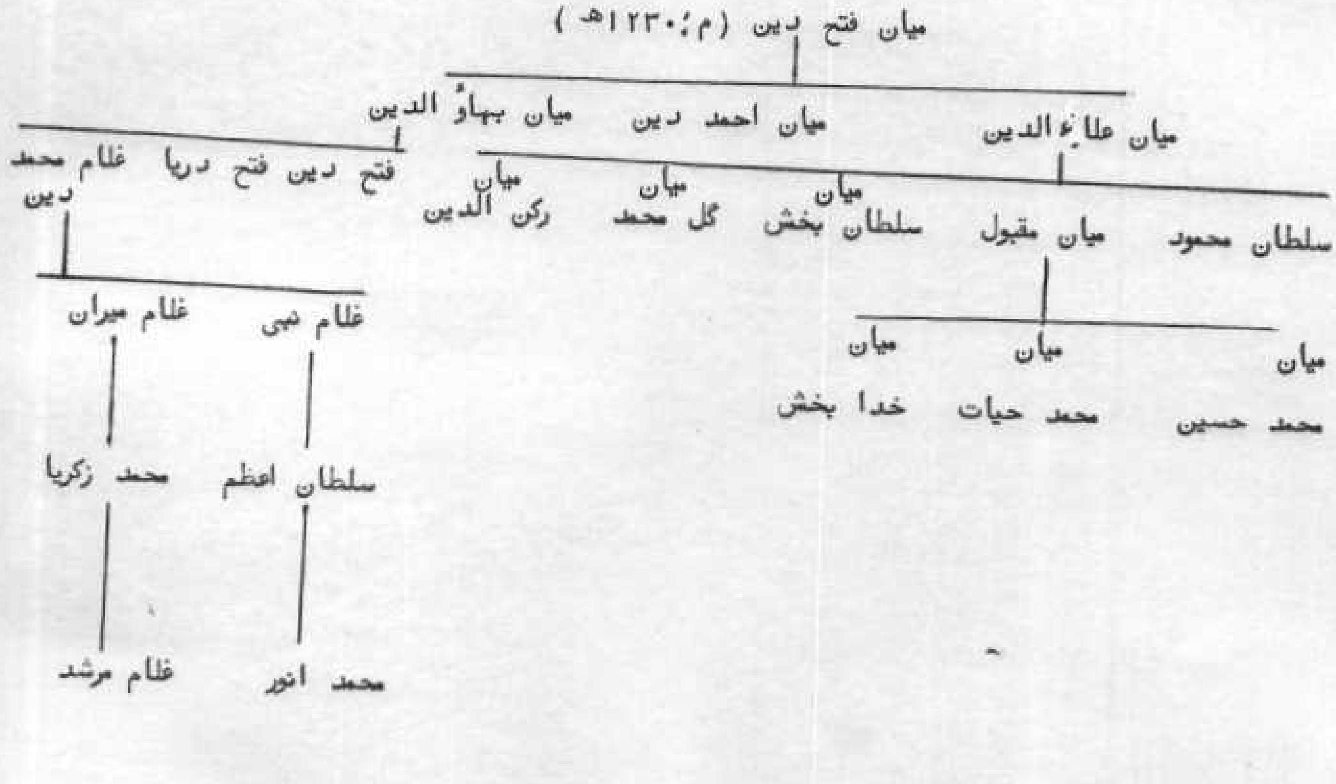
بعد وی پسرش فقیر حضرت جی (م:۱۳۵۲ھ) این وظیفه دین و تبلیغ حق را برقرار

نمود - اکنون هم آنجا بر خانقاه شان درس قرآن ادامه میدارد - سجاده نشین

کنونی سائین محمد مشتاق مرد دردمندی ست و سرپرست مدرسه و خانقاه است -

۸ـ مدارس اسلامیه خانواده چپر شریف : مورث اعلیٰ این خانواده میان فتح دین
(م: ۱۲۳۰هـ) بود ـ پسرش میان علاء الدین از خانواده حضرت سلطان العارفین
اکتساب فیض کرد ـ این خانواده از نسل « اعوان » است ـ حالا میان محمد انور
از همین خانواده زندگی میکنند ـ همه خانوادهٔ فیض یافته و مریدان دربار
حضرت سلطان باهو اند ـ چپر در خوشاب بخش سرگودا واقع است ـ فرد فرد این خانواده
از زن و مرد حافظ قرآن شریف است ـ و از پشت ها پشت تا محمد انور پسر سلطان اعظم

۱ـ شجره نسبی این خانواده مرقوم میشود :



و غلام مرشد پسر محمد زکریا درس قرآن و درس علوم اسلامیه را می دهند و صدها نفوس و طالبان از مدارس شان حافظ قرآن حکیم شده اند -

میان علاءالدین از سلطان فتح محمد پسر[۱] یار محمد بیعت و تلقین یافت میان رکن الدین پسر میان علاءالدین اول کسی بود که درین خانواده درس و تدریس را آغاز کرد - پس ازان میان سلطان اعظم پسر میان غلام نبی که جیّد عالم فاضل و مرد دانا بود درس و تدریس را ادامه داد - سلطان اعظم از سلطان نور[۲] احمد سجاده نشین اکتساب فیض کرد - سلطان اعظم در سال ۱۳۹۹ھ فوت کرد و مزارش در موسیٰ والی نزد پپلان در بخش میانوالی زیارتگاه است و همین جا هم درس قرآن حکیم جاری شد که تحت سرپرستی و حمایت پسرش میان محمد انور فروغ می یابد - حضرت نور سلطان[۳] و حضرت امیر[۴] سلطان سجاده نشین از شاگردان سلطان اعظم میباشند - میان محمد حیات پسر میان مقبول آبخانه و حجره های دربار حضرت سلطان باهو را بنا کرد و بتکمیل رساند - در کلر کهار بر مقام آهو[۵] باهو مسجدی و

۱- رک : شجره ب (ii)

۲- رک :شجره ج (iii)

۳- رک :شجره ج (iii)

۴- ایضاً

۵- رک :باب دوم، فصل سیزدهم در خوارق

حجره ای از میان محمد حیات موصوف بنا ساخته شده است ـ مزید برآن روضه سلطان فتح محمد پسر یار محمد را در جمعه گره نزد دیره اسمعیل خان پدرش میان مقبول بنا کرده بود ـ میان محمد حیات پر مزار بانوی معروف فیض یافته حضرت سلطان العارفین در گروت نزد خوشاب ساختمان بنا کرد ـ بسیاری از خدمات این خانواده جمع آوری نسخه های خطی حضرت سلطان العارفین هم است ـ محمد زکریا مرد عالم و عاشق بود و از سلطان نور احمد سجاده نشین اکتساب فیض نمود ـ پسرش غلام مرشد بدست محمد حبیب[1] سلطان سجاده نشین بیعت شد و خانواده ش در چوکندی (بخش کامل پور) زندگی میکنند ـ

٩ـ درس عثمان گنج لاهور: حافظ میان خدا بخش اکنون در شصت و شش سالگی درس قرآن شریف را میدهد و همه خانواده اش از دربار حضرت سلطان باهو فیضیاب است ـ سلطان نور الهیٰ و سلطان محمد ودود[2] پسران سلطان غلام باهو سجاده نشین گره جمعه شریف از همین استاد فاضل و حافظ کامل حفظ قرآن شریف کرده اند ـ

١ـ رک : شجره ج (iii)

٢ـ رک : شجره ج (ii)

۱۰- درس خیر شاه نزد راجن شاه : این درس در بخش لیّه کنونی است در ضمن سید شاه مراد مرید دورنگ کهتران خلیفه حضرت سلطان باهوؒ در باب سوم تذکار خیر شاه هم شده است - موسس درس اسلامیه عربیه پیر نور زمان شاه بود که در سال ۱۳۹۷ه فوت کرد - حالا برادرش محمد زاهد و پسرش محمد فیض درس و تدریس را ادامه می دهند - این خانواده همگی از دربار حضرت سلطان باهو رشد و هدایت یافت -

۱۰الف- درس قرآن مرید والا نزد ممندری : در بخش فیصل آباد اجرا کننده مدرسه سید فقیر شاه مرید حضرت محمد امیر سلطان است - تدریس حفظ و قرائت قرآن خیلی خوب است .

۱۱- درس اسلامی کالرا (سرگودا) : این درس مخصوصاً برای حفظ قرآن شریف معروف است - فعلاً حافظ خان محمد از کسته در هفتاد و یک سالگی درس قرآن می دهد - پدرش خلیفهٔ دربار حضرت سلطان العارفینؒ بود - صدها از طلباء دین شرف خدمت این استاد عالی کردند و حافظ قرآن شریف گشته اند - سلطان سیف الدین اکمل پسر[1] سلطان عمر دراز از همین استاد کامل درس قرآن گرفت و حافظ شده است -

---

۱- رک : شجره ج (۱۱۱)

۱۲- درس اسلامی حافظ عطا محمد بندیال : این درس در بندیال (سرگودا)

هم مرکز علم و فضل تلقی میشود - استاد زمان و فاضل عصر مولوی حافظ عطا محمد حالا در هشتاد و یک سالگی بخوبی صحت کاملة در درس منطق و فقه و حدیث و تفسیر مشغول کار است - وی با حضرت سلطان العارفین عقیده و ارادت فراوان میدارد - استادش مولانا یار محمد بندیالی که فوت کرده است می گفت که در دنیا دو سلطان گذشته اند یکی حضرت جامی که سلطان العاشقین بودند و دیگر حضرت باهو که سلطان العارفین گشته اند -

۱۳- مدارس انوار باهو رح پنجاب ، سند بلوچستان : سلطان محمد مشتاق (م:۱۳۸۷ھ)

پسر سلطان محمد حیات[۲] بسال ۱۳۶۱ھ در شهر بهاگ استان بلوچستان بنای مدرسة اسلامیة عربیة را نهاد - وی در سال ۱۳۶۳ھ در شهر دهادهر ، استان بلوچستان ، دومین مدرسة اسلامیة عربیة را بنا نهاد - هر دو مدارس اسلامی از ساعی شبانه روزی وی در مدت کوتاهی خود کفیل گشت - سلطان محمد مشتاق موصوف در سال ۱۹۶۶ در شهر بهکر در جوار خانقاه سلطان سردار بخش[۲] شهید رح بنای جامعة اسلامیة را نهاد

۲- رک : شجرة ج (۱۱)

۳- رک : ایضاً

و صاحبزاده نور سلطان [1] پسر سلطان غلام باهو را مهتمم و رئیس جامعه تعیین کرد - این کارهای دینی بزودی پیشرفت کرد ولی بنیان گزار عالیمرتبت زودتر ازین جهان را بدرود گفت - سپس الحاج سلطان غلام دستگیر القادری و الحاج سلطان نور حسین پسران حضرت [2] سلطان محمد نواز عارف از سال ۱۳۹۱ھ تا ۱۳۹۳ھ بنای مدارس اسلامیه عربیه را در شهرهای استان بلوچستان همچو کویته ، تمپل دیرو (دیره مراد جمالی کنونی) ، سونگر ستونگ و قلات نهادند - حاج سلطان نور حسین در سال ۱۳۹۶ھ در ناحیه چولستان بهار (مظفرگر ، پنجاب) و در سال ۱۳۹۸ھ شهر جیکب آباد استان بلوچستان بنای مدرسه عربیه اسلامیه را نهاد ولی سالی بعد این شیفتهٔ دین و آداب اسلامی این جهان فانی را وداع کرد - اکنون سلطان غلام دستگیر القادری سرپرست همه مدارس مذکوره است و پسرش سلطان حامد نواز مهتمم مدارس شده است - مولوی داشم دین مرید این خانواده هم در سال ۱۳۹۸ھ بنای مدرسه اسلامیه را در شهر سبّی (بلوچستان) نهاد خود مهتمم مدرسه گشت نامهای مدارس اسلامیه مذکوره بالا در زیر مسطور میشود :-

۱- جامعه انوار باهوؒ، بهکر ، پنجاب

۲- دارالعلوم غوثیه انوار باهوؒ، تهل بهار، پنجاب

۱- رک : شجره ج (أأ)

۲- رک : ایضاً

۳- جامعه انوار باهو رح، بهاگ ، بلوچستان

۴- جامعه انوار باهو رح، دهادهر ، بلوچستان

۵- دارالعلوم جامعه غوثیه رضویه انوار باهو رح کلی دین محمد رئیسانی، وحدت کالونی، کویته ، بلوچستان

۶- مدرسه غوثیه انوار باهو رح ، تمپل دیرو (دیره مراد جمالی) ، بلوچستان

۷- مدرسه غوثیه نورالعلوم انوار باهو رح، سونگر، ستونگ ، بلوچستان

۸- دارالعلوم غوثیه انوار باهو رح، قلات ، بلوچستان

۹- دارالعلوم تعلیم القرآن قادریه انوار باهو رح، سبّی ، بلوچستان

۱۰- دارالعلوم غوثیه انوار باهو رح، مسجد فورس ، جیکب آباد ، سند

علمای عامل و فضلای کامل و حفاظ و فقیهان ذیمرتبت ازین مدارس انوار باهورح موفق می آیند و دستار فضیلت را می یابند - اگرچه عده موفق شدگان کم است ولی در سالهای آینده از پیشرفت و فروغ این مدارس حتما تعداد موفقین هم زیاد خواهد شد -

بوسیله این مدارس و علمای طریقه قادریه سلک اهلسنت والجماعت فروغ می یابد - محافل سیرت النبی صلی‌الله علیه وسلم و تقریبات میلادالنبی صلی الله علیه و آله وسلم و یاد بود ایام عرائس اولیای کرام و اکابرین دین برپا کرده میشود - مجالس ذکر و صلواة و سلام و تسبیح منعقد میشوند - کار وعظ و تبلیغ دین اسلامی را در سراسر کشور پاکستان انجام داده میشود -

مصنفین کتب تاریخی ، دینی و عرفانی :

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره مصنف یکصد و چهل رساله در فارسی و عربی بودند - یک دیوان شعر فارسی و یک دیوان شعر سرائیکی موسوم به ابیات باهو ازیشان بدست ماست - تذکار سی کتاب ازیشان که بدست ماست درباب ششم این رساله می آید - ارزش این آثار را در باب هفتم می آوریم -

بعد از ایشان از اخلاف و خلفای شان بسیاری از مصنفین و شعراء و مبلغین دین گذشته اند که صاحب طرز خاصی بوده اند - چند نفر سرشناس را در ذیل معرفی می نمائیم :

۱- **خلیفه نورنگ کهتران (م:۱۱۰۸هـ):** دیوان شعرش مفقود است - چند شعر فارسی ازو در مناقب سلطانی دیده میشود -

۲- **پیر مبارک شاه (م:۱۲۷۰هـ):** فرزند پیر عبدالقادر رح از اهالیان سدهانه بین رودهای چناب و جهلم بوده است - وی به مزار حضرت سلطان العارفین رح آمد و اکتساب فیض کرد - آن سیّد "تفسیر حسینی و قرآن مجید را به فارسی ترجمة کرد - آن تفسیر به " تفسیر مبارک ،، موسوم گشت و در خانواده اش موجود است -[1]

۱- مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۳۵هـ، ص ۲۲۲-۲۲۳

۳- مولوی نظام الدین (م:۱۳۵۱ھ): وی بتوسط پیر بهادر شاه مشهدی (۱۲۳۸ھ-۱۳۵۳ھ) از سلسله قادریه حضرت سلطان باهو اکتساب فیض کرد - وی اولین بار کتاب عین الفقر و رساله روحی را به متن فارسی چاپ کرد و بزبان اردو ترجمه هم نمود - آن مصنف کتب زیر است:

قهر کبریائی

گلوله بامب

حقیقت مذهب شیعه وغیره

وی درس فقه و حدیث و تفسیر می داد - اهل وزیرآباد بوده و در مولتان زندگی میکرد - این درس اکنون وجود نه دارد -

۴- سلطان حامد پسر سلطان غلام باهو سجاده نشین: در زندگانی خود دو کتاب تاریخی را در فارسی تصنیف کرده است -

۱- مناقب سلطانی --- در احوال و سیر حضرت سلطان باهو و خلفای شان

۲- تواریخ حضرت سلطان باهو --- رساله مختصری در احوال حضرت سلطان باهو رح این رساله ایست که بدست سلطان حامد بصورت مخطوطه موجود است - این مخطوطه را در ۱۳۳۹ھ/۱۹۲۰م حکیم سلطان بخش قادری در تفویض کتابخانه عموم پنجاب داده است - دکتر را ما کرشنا لاجونتی اشتباهاً این رساله مذکوره را بنام حکیم سلطان بخش



شبیه مبارک حضرت سلطان محمد نواز عارف (م : ۱۳۵۷ھ) پدر بزرگوار نگارندهٔ رساله

منسوب کرده است - اصلا مصنف رساله سلطان حامد صاحب مناقب سلطانی است -

۵- **سلطان محمد نواز پسر سلطان نور محمد :** رساله دارالمعارف و رساله عندلیب لاهوت و دیوان محمد نواز در تصوف و عرفان نظم کرده بود - در سال ۱۳۸۱ه/۱۹۶۱ء پسرش سلطان غلام دستگیر القادری از لاهور بنام " مجموعه کلام سلطان محمد نواز " بچاپ رسانده است -

۶- **محمد امیر سلطان (م: ۱۳۵۰ه) :** دیوان امیر در فارسی و سرائیکی ازو بدست ماست -

۶- **الف - سلطان دوست محمد (م ۱۳۶۸ه) :** مصنف نظم عارفانه " تحفه دوست " است -

۷- **فقیر نور محمد کلاچوی (م: ۱۳۸۰ه) :** مرید سلطان صالح محمد و سلطان نور احمد بوده - چند تا تصنیف ازو معروف است -

(۱) مقدمه کتاب نورالهدی مترجم (۳) مخزن الاسرار

(۲) عرفان جلد اول و جلد دوم (۴) انوار سلطانی

(۵) عرفان در زبان انگلیسی

۸- **محمد زکریا (م: ۱۳۷۰ه) :** وی از خانواده چیپر شریف (سرگودا) بود - یک سی حرفی بزبان پنجابی در احوال حضرت سلطان العارفین ؒ ازو بدست ماست -

---

۱۰- سلطان غلام دستگیر پسر سلطان محمد نواز عارف : شاعر پرگو در زبان

فارسی و اردو است - شعرش مملو باعشق و عرفان است - ازوست :

پیر مغان (دیوان فارسی) مطبوعه کویته ۱۳۰۰هـ

کلیات شعر اردو مخطوطه

سفر بغداد مخطوطه

احوال اولاد سیدنا غوث الاعظم مخطوطه

۱۱- صاحبزاده رفعت سلطان که نامش سلطان احمد بوده شاعر معروف پاکستان است

و از همین خانواده حضرت سلطان العارفین است - ازوست :

ایمن (غزلیات اردو) مطبوعه

آواز مطبوعه

اظهار ״

نوروز ״

۱۲- نگارنده رساله بنده کمترین درگاه حضرت سلطان العارفین سلطان الطاف علی

که از همین خانواده هستم دو کتاب از کاوش زیادی بطبع رسیده است -

بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران کویته ۱۳۹۱هـ

ابیات باهو معه ترجمه و شرح لاهور ۱۳۹۵هـ

۱۳- سید احمد سعید همدانی که از بخش سرگودا جوانی صلاحیت دار است - زیادی

عقیدت و ارادت با حضرت سلطان باهو می ورزد - کتاب خوب در تفهیم کلام باهو ازوست

موسوم به "احوال و مقامات حضرت سلطان باهو رح" ، لاهور ۱۴۰۲ھ -

۱۴- صاحبزاده نور سلطان پسر سلطان غلام باهو ساکن گره جمعه شریف (دیره اسمعیل خان) پایان نامه بعنوان "امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت" بطور تخصص در جامعه بهاولپور بسال ۱۹۶۵م نوشت که تا هنوز چاپ نشده است -

۱۵- کبیر انور جعفری مرحوم از احمد پور سیال در توصیف حضرت سلطان العارفین رح رساله منظوم در فارسی موسوم به "دربارِ باهو" نوشته است.

در آخر این باب افزوده میشود که در سراسر پاکستان و در سائر نقاط دنیا مریدان و عقیدتمندان حضرت سلطان العارفین را بفضل خدای تعالیٰ جل شانه پابند صوم و صلواة و راسخ دین و پرهیزگار دیده میشود - درین باره مس زاهده ملک در پایان نامه خود معترف است که حضرت سلطان باهو پیغام خدا و رسول خدا تعالیٰ را به مردمان بخوبی رسانده است و تلقین عمل هم نموده است -[1]

نزد من همین ماده فکر و انتشار طبع در پیروان حضرت قدس الله سره چیزی اصل است - بقول رومی رح :

جان جمله علمهای این است این

که بدانی من کیم در یوم دین[2]

۱- "انهان دے اپنا مقصد کسے موڑ تے وی هتهون نهین چهڈیا تے لوکان تهکر الله تے اوهدے رسول دا پیغام پهنچایا اے تے لوکان نون اوهدے اتے عمل کرن دی تلقین کیتی اے"- سلطان العارفین حضرت سلطان باهو دی حیاتی تے پیغام ، مس زاهده ملک ، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۲، ص ۱۲۲

۲. مثنوی ، دفتر سوم ، نولکشور ۱۲۹۳ھ ، ص ۱۲۳

باب پنجم

ذکر در انتقال مزار

همانطوریکه اول ذکر شده ، حضرت سلطان باهو رح عصر شب جمعه یکم جمادی الثانی در سال ۱۱۰۲ھ در شورکوت در گذشتند که درآنجا جسد مبارکشان را در مقام قهرگان که از خشت های پخته قلعه اش ساخته بوده دفن کردند [1] در این قلعه قهرگان مزار ایشان هفتاد و هفت سال برای طالبان حق منبع فیض بود ۔ در ۱۱۸۰ھ ناظم مولتان جهندا سنگهو و گهندا سنگه بر مزار مبارک قابض گردیدند ۔ دران روزها سلطان محمد حسین [2] ابن سلطان ولی محمد ابن حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رح سجاده نشین بود ۔ او بعد از قابض شدن سک ها (در زبان و خط هندو پاکستان " سکھ " مینویسند که قبیله معروف هنداست و پیروان دین گورونانک [3] اند) به دعوت امراء کچهی داؤد هجرت نموده در خیرپور تاموان یعنی خیرپور کهرانی سکونت اختیار نمود [4] طبق سلطان حامد در مناقب سلطانی در خیرپور کهرانی امیر محمد جان کهرانی داؤد پوتره حاکم شده بود که دراصل اهل شکارپور (سند) بود ، او سلطان محمد حسین سجاده نشین مذکور را در خیرپور کهرانی بمقام گوندا

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۴۵ ، ص ۱۲۶ ؛ ڈسٹرکٹ سنسس رپورٹ جھنگ ، ص ۱۱

۲- سلطان محمد حسین ، زمان سجاده نشینی ۱۱۶۱ھ تا ۱۲۰۰ھ

۳- گورونانک ، تولد ۱۴۶۹م / ۸۷۳ھ

۴- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۴۵ھ ، ص ۱۲۷

چندین هزار بیگه (یک بیگه برابر نیم ایکر میشود) اراضی بطور جاگیرداد که آنرا سجاده نشین در دوران مهاجرت خود می کاشت -[۱] نیز افزوده شد که دوران اقتدار سکها بقیه افراد خانواده حضرت سلطان باهو رح در مقامات مختلف سند و بلوچستان مهاجرت نمودند و بر مزار مبارکشان فقط فقیران (مریدان معتکف به مزار) و خلفاء ماندند[۲] (اینجا از فقیران مراد آنکسان ارادتمند هستند که بدون معاوضه خدمت درگاه و لنگرخانه سرانجام دهند و خلفاء آنند که متجانب سجاده نشین بر امور روحی و انتظامی مامور شوند) -

گویا هر سه پسران سلطان محمد حسین به سند مهاجرت کردند - بگفتهٔ صاحب مناقب سلطانی :

"حضرت شیخ سلطان عظمت رح را خوانین پرجانی در علاقه ریاست احمدپور کالرا راحمه پور شرقیه کنونی بردند و حضرت شیخ نور محمد رح را خوانین دره کرت سبزل و شیخ حافظ سلطان محمد سجاده نشین رح را خوانین کهرانی و معروفانی یعنی محمد جام خان ولد ملا علی خان کهرانی و دیره نور محمد خان معروفانی در خیرپور تانوین که حالا به خیرپور کهرانی معروف است بردند -"[۳]

بموقع تدفین در خانقاه اولی سال ۱۱۰۲ ه دو پسر حضرت سلطان العارفین رح موجود بودند - یکی سلطان نور محمد و دیگر سلطان ولی محمد[۴] - البته بعد از وفات حضرت سلطان العارفین رح فرزند کبیر شان سلطان نور محمد اقامت به کنار غربی دریای سند بعلاقه گرهانگ[۵] فتح خان اختیار فرمودند -[۶]

۱- مناقب سلطانی ، لاهور ۱۳۳۵ ه ، ص ۱۲۷

۲- ایضاً ، ص ۱۳۰

۳- مناقب سلطانی (نخ) ۱۳۱۹ ه ، ص ۲۰۰ و

۴- ایضاً ص ۱۹۳ ب ، ۱۹۶ و

۵- گرهانگ فتح خان در دیره غازی خان نزد دهوا و تعم است.

۶- مناقب سلطانی (نخ) ۱۳۱۹ ه ، ص ۱۹۳ ب

فصل اول : انتقال مزار سلطان باهو رح بار اول

با رونما شدن حالات مذکور به رودخانه چناب نیز طغیانی به نظر رسید و سیلاب زمین ساحل را پاره کرده تا قلعه قهرگان رسیده قلعه را منهدم ساخته به گورستان رسید - فقیران و خلیفه ها همه جسدها (قبرها) را کشیده در صندوق ها انداختند - از قبر حضرت سلطان العارفین رح جسد مبارکشان را که مدفون به صندوق بودند سعی کردند تا بیرون بیاورند امّا پیروز نه شدند - بالآخره از حکمت غیبی و اسرار الهی شخصی برقعه پوش ظاهر گردید که از همین جای مدفون صندوق جسد مبارک حضرت سلطان العارفین رح را بیرون آورد و دار [1] هزاران نفر جمع گردید و صندوق را باز کرده زیارت کردند - حضرت سلطان العارفین رح به همان طور در صندوق خوابیده بودند و از ریش مبارکشان قطرات آب غسل ظاهر بود - از باز کردن صندوق آن نواح از خوشبو معطر گردید و بر زائرین وجد طاری شد - [2] برای تدفین دوباره احاطه چاه پیپل [3] را پسندیدند که در آنجا سالهای سال به امر الهی نه انسان میتوانست بگذرد و نه حیوانی از قبیل گوسفند و گاو وغیره

١- مناقب سلطانی ، لاهور ١٣٢٥ هـ ، ص ١٣٠

٢- مناقب سلطانی ، لاهور ١٣٢٥ هـ ، ص ١٣٠

باین بیان عقیده دکتر لاجونتی را ما کرشنا صاحب کتاب پنجابی صوفی شعرا در انگلیسی لغو میشود که بخیال او جسد مبارک حضرت ممدوح قدس سره بدست نیامده ،

رک : سلطان باهو رح از را ما کرشنا مرتبه اے - آر - لوتهر، لاهور ١٩٨٢ ء ، ص ١٠

٣ - باین موضع سلطان محمد حسین سجاده نشین دوم زندگی میکردند -

اگر کسی به داخل آن احاطه میرفت مریض می شد یا ضرر میدید ـ ازین جهت مردم به دور این مقام سیم بندی (سیم های خاردار) کردند تا کسی داخل شود ـ اینطور آن احاطه پاک و محفوظ ماند ـ[1] در همین حدود ایشان را دفن کردند ـ[۵] اینجا ساختمان مقبره در ۱۱۸۰ھ[۲] بنا شد که از آنجا به صدها هزار مردم خواص و عوام آمده فیضیاب گردیدند ـ در مقبرهٔ اولی جسد مبارک حضرت سلطان العارفین رح هفتاد و هفت سال ماند ـ[۲]

مولف تذکرهٔ غوثیه مولانا شاه گل حسن قلندر قادری در همین درگاه آمده تلقین و راهنمائی مستقیماً از حضرت سلطان باهو رح یافت ـ[۳] طبق صاحب تاریخ جهنگ در ۱۲۴۵ھ / ۱۸۲۹ء در زمان اقتدار رنجیت سنگه دیوان ساونول مل ناظم بود ـ در این عهد نیز سکها خانقاه حضرت سلطان باهو رح را ویران کردند و بعضی از فرزندان حضرت سلطان باهو رح را دستگیر کردند و بعضی ها را شروع به اذیت دادن کردند ـ حتیٰ که اولاد خانواده حضرت سلطان باهو رح دوباره در سند و بلوچستان مهاجرت نمودند ـ در ۱۲۶۳ھ / ۱۸۴۸ء وقتیکه جهنگ بدست مقتدران انگلیس آمد آنوقت صاحبزادگان مذکور به خانها مراجعت نمودند ـ[۵] ولی تا وقتیکه بار دوم در ۱۳۳۶ھ / ۱۹۱۸ء واقعه منتقلی مزار پیش آمد ـ و بعدازان این مقام تا ۱۳۷۶ھ / ۱۹۵۶ء زیارت گاه عمومی مانده است ـ[۶]

۱ـ مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۳۵ھ، ص ۱۳۱

۲ـ طبق رپورت انگلیسی (CENSUS REPORT, JHANG, P.11) تدفین بار دوم ۱۱۸۰ھ درست است.

۵ـ حدود احاطه مذکور قریب سه فرسنگ (هشت کیلو متر) در غرب قلعه قهرگان بوده و همین جا معروف به پرانا دربار، یعنی دربار کهنه سلطان باهو رح شده است ـ یک خانواده باهو نزد آن احاطه به چاه سمندری سکونت پذیر است

۳ـ مناقب سلطانی، لاهور ۱۳۳۵ھ، ص ۱۳۱ ، مناقب سلطانی رخ، ۱۳۱۹ھ، ص ۱۳۶ و ۱۴۲ و.

۴ـ تذکرهٔ غوثیه، ۱۸۸۳م، ص ۳۶۳ - ۳۶۴

۵ـ تاریخ جهنگ، ۱۹۷۶م، ص ۳۱۸، ۳۱۹

(بقیه حاشیه اگلے صفحه پر)

فصل دوم : **منتقلی مزار بار دوم و سوم**

به سبب طغیانی و بریده شدن کنارها بر رود چناب خانقاه حضرت سلطان باهو رح در معرض خطر قرار گرفت چنانچه در ۱۳۳۶هـ / ۱۹۱۸م بار دوم مزار حضرت سلطان العارفین رح را انتقال دادند - این منتقلی به سه کیلومیتر در شمال غرب انجام شد که درآنجا فعلا دربار نو معروف است - این کار درزمان حضرت امیر سلطان سجاده نشین هشتم (۱۳۳۶هـ - ۱۳۵۰هـ) اتفاق افتاده بود - [1] دربار نو مشتمل بر خانقاه عالیشان و مسجد میباشد که آن ساختمان یکی نمونه نایاب کاشی کاری برنگ سبز و زرد است - بر مسجد دربار عالی استاد بنائی غلام حسین و در محل دربار عالی (خانقاه) اسم استاد بنائی عبدالرزاق سندی باخشت های کاشی تحریر شده است -

در مردمان عموم شهور است و روایتاً سینه بسینه هم می آید که بگفته حضرت سلطان باهو رح مزار ایشان بعلت خطر طغیانی رودخانه سه بار منتقل خواهد شد - درین باره تحقیق نموده ام که اصلاً انتقال مزار سه بار بعمل آورده شده است چنانکه درین باب آورده شده است انتقال مزار اولا به سال ۱۱۹۲هـ شد - بار دوم انتقال

مزاxxاx (بقیه حاشیه از صفحه گزشته)

۲- در سال یکهزار و نه صد و پنجاه و شش میلادی رود چناب طغیانی کرد و کنارها را برد حتی یادگار مزار (که صندوق مزار اصلا در ۱۹۱۸ع انتقال داده شده بود) و مسجد وغیره م و جمله قبرستان در جوار خانقاه از بین برده شد

۱- ببینید، DISTRICT CENSUS REPORT JHANG, P.11

مزار از دربار قدیمی به دربار نو به سال ١٣٣٦ھ چون بعمل آمد تا شش ماه صندوق جسد مبارکشان در اطاق غربی دربار موجوده حضرت سلطان باھو رح بطور امانت دفن کردند - بعد از شش ماه بار سوم در سال مذکوره ١٣٣٦ھ به مقام مزار موجوده تدفین شد - درآن اطاق که تا شش ماه جسد مبارک حضرت ممدوح قدس الله سره امانتا نهاده شد فعلا مزار های دگر افراد خانواده در حالت گمنامی وجود می دارد -

------

باب ششم

آثار فارسی حضرت سلطان باهو رحمة الله تعالی علیه

حضرت سلطان باهو قدس الله سره طبق کتاب مناقب سلطانی[۱] وسائر روایات سینه بسینه یکصد و چهل اثر گرانبها را برای ما بیادگار گذاشته اند ولی اکنون سی و یک اثر شان بدست ماست - ازین سی و یک تالیف یکی زبان در سرائیکی (زبان محلی شان) بوده است که موسوم به " ابیات[۲] باهو " ست - دگر سی کتاب در فارسی ست - یکی ازان دیوان باهو ، دارای غزلیات فارسی است و بیست و نه تالیف در نثر فارسی است - چنانکه در گذشته بیان شده است - سه اثر گرانبهای حضرت سلطان العارفین بدوران تالیف این رساله کشف شده - آثار حضرت سلطان العارفین در زمینه های ادب و علم و معرفت و ثقافت اسلامی ارزش زیادی دارد - هر یک از تصانیف بمنزله مرشد کامل است که منبع آن آیات قرآن و احادیث نبوی است - یعنی این آثار دارای علم لدنی و سراسر الهامیست - اطلاعات در صفحتهای فقرو تعلیمات عرفانی و تزکیه نفس و درس حکمت و نشانهای علمی را توضیح داده شده است - در سطور ذیل بشرح و معرفی هر هم از آثار مذکور مبادرت میورزد -

---

۱- مناقب سلطانی خطی ۱۳۱۹هـ ،

۲- نگارنده این رساله در تصحیح و تحقیق و شرح " ابیات باهو " کار مفصلی را تکمیل داده است و آن کتاب در لاهور بسال ۱۹۷۵ء بعنوان " ابیات باهو مع ترجمه و شرح " طبع گردید ۲۳۶ صفحات دارد - اداره مصنفین پاکستان این کتاب را مورد انعام قرار داده است -

وسیله تسخیر امورات مهمی دینی و دنیوی ست ـ جمله علوم درسی حروف است و به کنه هر حرف باید رسید که دارای تصور ، حاضرات ، کلید و تصرف است ـ غوث الاعظم در غوثیت و قطبیت بمراتب فقر بودند ـ علم و عمل با تزکیه نفس هدایت است ـ راه سلوک بامرشد و به تزکیه نفس است ـ حیات قلب باتصور اسم اللّٰه ذات است ـ لوازم دنیا زیاد از ضروریات بنیادی پسندیده نیست ـ کبر را آموزش نیست ـ حاکم اولی الامر آنست که خاک و زر در نظرش برابر ماند ـ حیات جاودانی بکشتن چهار طائر شهوت و هوا و حرص و زینت است ـ نظر فقیر مقلب القلوب است ـ

نظر نگارنده :
---------- حجابات میان بنده و خدا را بکمال خوبی توضیح داده شده است ، نقل حجابات از کلمه طیبه وا میشود و انسان بمراتب کامله بتصور اسم اللّٰه میرسد ـ فضائل کلمه طیب و برکات اسم اللّٰه را هر کسی بیان می کند مگر این نکات عارفانه را کسی بجز حضرت سلطان العارفین قدس اللّٰه سره باینطور بیان ننموده است ـ تسخیر مهمات دینی و دنیوی بعمل دعوت قبور الی اللّٰه طریقی است که فقط به سلوک حضرت سلطان العارفین قدس اللّٰه سره تعلق دارد ـ جمله مقربین و صوفیه دیدار ذات الهی را در قلب خود می بینند و مصنف ما که یکی از کاملان است ، درین اثر خود توضیحاتی داده آند ـ

اند ـ کسانیکه اسم الله را عزت ندادند دربدر میشوند ـ کیمیای هنر آخر سرد میشود ولی کیمیای اسم الله جاودان است ـ حاجی حرم مشاهده سنگ ها و دیوار حرمین را میکنند و حاجی کرم مشاهده نور انوار الهی و نور مصطفوی را میکنند ـ تصور اسم الله و دعوت به انتهای فقر رساند ـ

نظر نگارنده : کسی باینطور توضیحات نداده است که اولی الامر کیست حضرت سلطان العارفینؒ شیخ کامل را بعد از اطاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بمراتب اولی الامر می دانند ـ بسیاری از صوفیه فرق میان عالم و عارف را بیان کرده اند ولی این توضیحات که حضرت سلطان العارفین بقلم سپرده است بدل میخورد ـ حضرت سلطان العارفینؒ بکمال آگهی در صفت حاجی تشریح میکنند که عین حق است ـ معرفی در اولیای مادرزاد و در مقامات شان را حضرت سلطان العارفینؒ اولین کسی اند که بتوضیحات رساندند ـ

۳- اورنگ شاهی :

این رسالهٔ لطیف که اینک دو نسخهٔ خطی آن بدست ماست و به نثر ساده و سلیس نوشته شده است - دارای مطالب گرانبهای عرفانی ست که حکم یک هادی برحق را دارد و گمگشتگان راه عشق حقیقی را بسوی منزل مقصود هدایت میکند - متن اصلی این رساله تاکنون بچاپ نرسیده البته ترجمهٔ اردوی آن که مترجم باهتمام چنن الدین در سال ۱۳۸۷ھ/۱۹۶۷م بمقام لاهور چاپ و منتشر شده است -

(الف) نسخه خطی مکتوبه گل محمد سندی پهارپوری بسال ۱۳۳۲ھ به قلم اوسط نستعلیق ، در حدود ۱۵ سطر بر صفحه مسطور است - باتقطیع (۱۲ × ۱۷) تعداد صفحه ۲۳ است -

(ب) نسخه خطی مکتوبه فقیر نور محمد کلاچوی بسال ۱۳۳۵ھ در ۳۰ صفحه نستعلیق ریز نوشته است - هر صفحه ۱۵ سطر دارد - تقطیع ($7\frac{1}{2}$ × ۱۲) -

محتویات رساله : تصور اسم الله ذات ، شرح دعوت ، شرح نقش وجودیه ، در حفظ شریعت نفس را بکش - مرشد باید با حضوری - ابلیس در انکار سجدة و نفس در کبر مردود گشت - اسم الله امانت الهی ست - هفت نقش تصور وحدت مقام کمال است -

نظر نگارنده : در حفظ و پاس شریعت تلقین زیادی می کنند و اینطور هدایت در بعض از آثار صوفیای کرام همچو جنید بغدادی و امام ابو حامد غزالی‌رح دیده میشود - در تفسیر آیهٔ " انا عرضنا الامانة ..." [۱] اسم الله ذات را امانت قرار می دهند

۱- القرآن (الاحزاب ۳۳ - آیهٔ ۷۲)

که منبع عشق الهی ست ـ عامل گردانیدن هفت نقش الله ، لله ، له ،
هو ، محمد ، فقر و فنافی‌الشیخ از خاصه تعلیمات شان است ـ

۴ـ توفیق الهدایت :

این کتابست با توفیق و در معرفت رفیق در نثر ساده و روان باندا ز مدلل و با تحقیق و تاهنوز متن فارسی بچاپ نرسیده ـ ترجمه در زبان اردو پیداست ـ یک نسخه خطی از متن اصیل مزبور بدست ما است که شرحش بقرار زیر است ـ

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۳۴ھ بـه دست فقیر حضرت جی پسر فقیر محمد دین بسرهانی با قلم جلی * نستعلیق ، خط جالب و تقطیع (۱۱ × ۱۸) در حدود ۲۱۲ صفحه نگاشته شده است ـ

محتویات کتاب : بیان در ده علم ، پنج تلقین ، حیات و ممات چگونه یکی گردد ، وجود آدمی ، شرح در نفس درونی ، قوت توفیق ، چهار طائر باطنی ، ذکر و فکر ، فضیلت آدم و بنی آدم ، طالب الله و ده وصف شان ـ در این عناوین بحث هائی ست بقرار زیر : خودبینی و جهل را باده علم شرع و تصوف دور کن تا معرفت یابی ـ فقیر کامل قادری دو عمل جلالی و جمالی را دارد ـ اسم الله چو در قلب مومن جاگیرد همچو آفتاب طلوع کند و علم لدنی بیروی روشن گردد ـ ذاکر ذکر اسم الله نفس را از طمع و هواباز دارد و یکبارگی بمعرفت خدا می رساند ـ نفس در وجود آدمی همچو مار

است و مرشد کامل از دم اسم اللّٰه مار نفس را بسوزانند -

نظر نگارنده : دو قوت فقیر کامل قادری از عمل جلالی و جمالی که شرح نموده اند

فوق العاده است در آثار سید عبدالقادر جیلانی هم اینگونه مراتب قادری دیده میشود -

شرح در نفس درونی بکمال خوبی توضیح داده شده است -

۵- تیغ برهنه :

این رساله ایست در نثر پر تاثیر که در آن حقائق و سرّ درونی توام به عرفان و پادیده پینا بیان نموده است - متن اصل فارسی تاکنون به چاپ نرسیده است و فقط ترجمهٔ اردوی آن انتشار داده شده - دو نسخه اصل ازان در اختیار ماست -

(الف) نسخه خطی مکتوبه ۱۳۰۲هـ بدست ماست - نام کاتب مفقود است و دارای ۳۱ صفحه است - در همین جلد دیگر نسخه های خطی هم به دست همین کاتب نوشته شده است و نام محمد رضا کلانچی والا آورده شده است - تقطیع ($11\frac{1}{2} \times 19\frac{1}{2}$) و هر صفحه ۱۲ سطر دارد -

(ب) نسخه خطی بتاریخ ۱۳۵۲هـ به دست صاحبزاده نور حسین پیر کافند خاکستری در حدود ۳۰ صفحه نوشته است - تقطیع ($11\frac{1}{2} \times 15\frac{1}{2}$) و هر صفحه ۱۱ سطر دارد -

محتویات رساله : مرشد کامل و مرشد ناقص ، طریقه قادری ، علم ظاهر و باطن ، شرح در مریدی و طالبی ، شرح ذکر ، مرتبه فضل الفقرا - تحت عناوین مزبوره گفته شده است که ولی اللّه آنست که از چهار ظلمت بیرون آید و به چهار نور داخل شود - اهل تصدیق را کلمه طیبه به خدا می رساند و بحضوری مجلس محمد مصطفی می برد - مرشد کامل طالب را تصور اسم اللّه عطا می کند و ازان تصور چهل و یک جوهر می کشاید -

نظر نگارنده :

------------ اصلاً تصور اسم اللّه مخصوصاً از مهمترین درس و عمل حضرت سلطان العارفین است ـ جواهر خزائن که از آن تصور اسم اللّه ذات طالب و سالک را که بدست آید هیچ صوفی اهل اللّه باین طور تذکار نداده است ـ

۲- جامع الاسرار :

کتابیست خوب و ... جامع در اسرار و معارف که متن اصلیش بچاپ نرسیده است و ترجمه اردوی آن مروج است - حالایک نسخه خطی ازان متن اشرف و مکمل بدست ماست که چگونگی آن در ذیل بیان می شود -

نسخه خطی بسال تقریباً* ۱۲۷۰ھ بدست محمد بخش پسرالله دتہ سیال ساکن تهه شریف پیران والا در خط متوسط در حدود ۱۳۸ صفحه آورده شده و هر صفحه دارای ۱۱ سطر است - ولی این نسخه هم در آخر چند تا ورق ندارد -

محتویات کتاب : ذکر قلوب ، ذکر نفس روح و شیطان ، ذکر تجلی مقامات ، تعبیر خواب ، نقش اسم الله و اسم اعظم ، ذکر تعظیم وجود انسانی - درین عناوین فرموده اند که سروری قادری بافضل الله تعالیٰ بحضوری رسالت مآب می آید و قادری زاهدی بزهد و عبادت سالها سال بایمراتب می رسد - مرشد کامل طالب را بیک شبانروز بکنه نو دونه نام باریتعالیٰ و بکنه سی حرف الف تا ی می رساند - علم لدنی از تاثیر اسم اعظم حاصل می آید - عارف مدام به اشتغال الله است - حق تعالیٰ آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم را بموقعه معراج مقام سلطان الفقر عطا فرمود - پیر پاک کننده و باری کننده مرید است یعنی غوث و قطب - علماء را تعلق به ناسوت و فقرا را تعلق به لاهوت است ، یکی اهل روایت و دیگری اهل هدایت است - قلب سه نوع است - ذاکر سلطانی آنست که نفس و قلب و روح و سرّ باویکی گردد - سید عبدالقادر جیلانی

غوث الجن والانس اند - مراقبه بامشاهده رحمانی است - عشق لطیفه ایست که به معشوق راهی می نماید و کراماً کاتبین ازان راه بیخبر اند - تجلی چهارده نوع است - بر دل عارف مدام تجلی می افتند که صاحب وصل است - اسم اعظم را فقیر صاحب دعوت می یابد -

نظر نگارنده : برخی از مسائل مهم تصوف به حجت و دلیل قوی بیان کرده اند - درباره فقر و ترک دنیا بسیار امثلة می یابیم - کاملاً بیان میشود که منتهای فقر فقط مقام حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله علیه وسلم بود - اکثر صوفیاء و اهل الله بر موضوعات ولایت ، انسان و مرشد کامل نوشته اند - در مقامات غوث و قطب ، انسان و انسان کامل را که حضرت سلطان العارفینؒ اظهار نموده توضیحات داده اند در گفتار و معانی خیلی ممیز است -

۷- حجت الاسرار :

رساله ایست در نثر مطبوع و دارای افکار مرفوع در راه حقیقت بیدار کننده و مقصود دهنده چون مرشد کامل - متن اصل فارسی بچاپ نرسیده است و ترجمه اردوی با صافی ملک چنن الدین لاهوری متداول است - نسخه خطی این رساله در متن فارسی بدست ماست که ذیلاً ذکر می گردد -

نسخه خطی بسال ۱۲۷۳هـ در قلم خیلی خوش نوشته و جلی در حدود ۳۰ صفحه نگاشته شده- هر صفحه ۱۲ سطر دارد - کاتب ناشناس است - اما این نسخه مملوکه تبه پیران نزد کوت شاکر است - تقطیع (۱۳ × ۲۰) میشود -

محتویات کتاب : انسان کامل ، بنده و خدا، علم راه و مرشد راهبر ، اهل علم و اهل فقر، کامل و ناقص ، فکر در آیة الله ، وسیله و فضیلت ، فراست مومن ، ذکر ، اثبات شریعت ، علم لدنی ، علم ظاهر و اسم اعظم ، در حکایت فقیر مادرزاد ، در خلاف نفس اماره و در اقسام فقرا - تحت این عناوین میگویند که : سرور کائنات پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم انسان کامل اند و علم از پروردگار آموختند - اهل شریعت را حضوری در خواب ، اهل طریقت را حضوری در مراقبه ، اهل حقیقت را حضوری در مکاشفه و اهل معرفت را حضوری در مقام روح الله که حق الیقین است - فقیر از مهد تا لحد در ذکر میباشد -

نظر نگارنده :
حضرت سلطان العارفین قدس الله سرهٔ حضرت رسالت مآب صلی‌الله علیه و آله وسلم را انسان کامل قرار می دهند - مولوی جلال الدین رومی رح هم برگزیدگان حق تعالیٰ را که انبیاء و اولیاء عظام می باشند روحی و جانی زاید بر افراد عادی بشر معتقد است:- باز غیر عقل و جان آدمی هست جانی در نبی و در ولی (مثنوی)

امام ابو بکر بن ابو اسحاق کلاباذی در کتاب تصرف سه نوع ذکر را می نویسد - یکی ذکر قلب دوم ذکر در اوصاف مذکور و سوم ذکر باشاهده مذکور - حضرت سلطان العارفین قدس الله سرهٔ به نوع سوم ذکر را تلقین می کنند -

۸- دیدار بخش :

این رساله اسم با مسمّی در علم دیدار و وصول معرفت مسطور است - در تصانیف دست آمده حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سرهٗ آخرین رساله است که کشف شده و تاهنوز در هیچ کتابخانه و دیگر شخصی یا دولتی نسخه ای ازان دیده نشد بدینجهت ترجمه اردو هم وجود ندارد - پس نسخهٔ منحصر بفرد آن بدست ماست و چگونگی اش درج ذیل است -

کاتب نسخه ناشناس است البته بیر دیگر نسخه خطی بنام " عین الفقر ،، مشموله همین جلد کاتب نام خود را عبداللّه لاهوری مینویسد - بر کاغذ فراخ و خاکستری به خط متوسط در حدود ۲۷ صفحه تسوید شده است هر صفحه دارای ۱۸ سطر و تقطیع (۱۲ × $۲۲\frac{۱}{۲}$) است -

محتویات رساله : صفت نبی کریم صلی‌اللّه علیه و آله وسلم ، علم تصرف و علم تصور، فقیر مهجور و فقیر وصال ، اقرار و تصدیق ، تفسیر آیة علم الادم الاسماء کلها[۱] ، هشت علم رهبر دیدار خدا تعالیٰ، کرامت نبی آدم برای معرفت حق ، اهل بندگی و اهل شرمندگی، فرض اکبر، اقسام هوا، چهار نشان علماء ، چهار نشان فقرا، صاحب توحید و مقام لی مع اللّه وغیره - زیر این عناوین توضیحات آمده است که : تصوف دعوت قبور و تصور اسم اللّه هر دو بنای عرفان است - جسم فقیر از هشت علم

۱- القرآن (البقرة ۲ - آیة ۳۱)

یکسر نور می گردد و همین علوم رهبر دیدار خداتعالیٰ است ـ مراتب اشان سیصد و سی ست ولی عظمت اشان در مرتبه معرفت است ـ خداتعالیٰ را حاضر و ناظر داشتن فرض اکبر است ، اگر این فرض را ادا کنی هیچ گناه صادر نمی شود ـ پیغمبر اسلام بمقام لی مع اللّٰه از همه دنیا بیخود می ماندند ـ

نظر نگارنده : حضرت سلطان العارفین قدس اللّٰه سره در شرح " لی مع اللّٰه "[1] عقیده دارند که به لحظات این گونه آنحضرت از خود هم بیخود میشدند گویند که روزی که آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم باین مقام رسیدند ، حضرت بی بی عایشه رض پیش رسول خدا آمد ، آنحضرت پرسیدند تو کیستی گفت یا رسول اللّٰه من عایشه فرمود عایشه کیست گفت بنت ابا بکر صدیق فرمود ابابکر کیست گفت اصحاب محمد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم پس فرمودند محمد خود را خود نمیشناسد درین مقام لی مع اللّٰه فنا فی اللّٰه است باللّٰه بجز اللّٰه دیگر نیست ـ شیخ عبدالحق محدث دهلوی در رساله مشاهده الابرار بین التجلی والاستتار در شرح حدیث " لی مع اللّٰه " میگوید که برای اولیای کرام این وقت ، " وقتی " میباشد ولی برای آنحضور صلی اللّٰه علیه آله وسلم این وقت را استمرار است ـ طبق فرموده حضرت سلطان العارفین می بینیم که برای آنحضور صلی اللّٰه علیه وآله وسلم این وقت استمرار هم دارد و محویت وقتی را هم داراست ـ

---

۱ ـ حدیث رسول : لی مع اللّٰه وقت لا یسعنی فیه ملک مقرّب ولا نبی مرسل

ترجمه : مرا باخدای خود وقتی است که بامن نتوانند گنجیدنه فرشتهٔ مقربی و نه پیغمبر مرسلی ـ

محتویات دیوان : مراسر دارای مطالب عرفانی، صوفیانه و عاشقانه است - بیشتر شعر مستانه وار در عالم وجد و سرور سروده شده است -

نظر نگارنده : درین دیوان باهورح شعر عارفانه توحید و وحدانیت را به خیلی موثر طریق و به انداز جداگانه که مخصوص به حضرت سلطان العارفین‌رح ست بیان نموده شده است به یقین دانم درین عالم که لا معبود الآ هو - بیشتر صوفیه در فلسفه وحدت الوجود عقیده دارند همچو شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی‌رح (م: ۶۳۸هـ) ، سیّد بلهے شاه قصوری‌رح (م: ۱۱۷۱هـ) و شاه عبداللطیف بهٹائی‌رح (م: ۱۱۶۵هـ) و سچل سرمست متخلص آشکار (م: ۱۲۴۲هـ) وغیرهم - و یکی گروه صوفیه در وحدت الشهود عقیده دارند همچو مجدد الف ثانی احمد سرهندی‌رح (م: ۱۰۳۵هـ) حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح (۱۰۳۹هـ - ۱۱۰۲هـ) مابین هر دو فلسفه وجود و شهود یگانگت پیدا کردند و همین خیال را بعدازان حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی‌رح (۱۱۱۴هـ - ۱۱۷۶هـ) بهمین موضوع بایطور اظهار خیال کرد که " نزاع مابین هر دو فرقه لفظی است و ازان بیش نیست -"[1] درین حضرت سلطان باهورح گفتند :

هوالاول هوالآخر ظهور آمد تجلّی او بذات خود هویدا حق که لافی الکون الآ هو[2]

صوفیه مضمون جان نثاری و محبت محبوب را در شعر خیلی زیاد آورده اند ولی همین

۱- خواجه غلام فرید مرتبه مسعود حسن شهاب ، لاهور ۱۹۶۰م ، ص ۵۵

۲- دیوان شریف کامل (خطی) مکتوبه ناشناس ۱۸۶۰م ، ۲ : الف ، مملوکه نگارنده رساله

عنوان را بچه خوبی تمام می نویسند ـ

بزلف یار دل بستم به بستن دل چنان مستم   دو عالم رفت از دستم کنون خود را فدا سازم [۱]

شرب عارفانه و صفای باطن و امتیاز میان عقل و عشق و جدو جهد در سلوک و مذمت ریا را خواجه حافظ و سعدی شیرازی هم بخوبی نوشته اند ولی حضرت سلطان العارفین این مضامین را بکمال دلیل و آگهی باثبات می رسانند در شناخت خویشتن بیشتر صوفیه در نثر و نظم نوشته اند ـ فریدالدین عطار در منطق الطیر و امام غزالی در احیاء العلوم این مضمون را خیلی باصراحت نوشته اند ودرین فن حضرت سلطان العارفین بکمال سادگی و حق گوئی اینگونه می گویند ـ

طور سینا چیست؟ دانی بیخبر !   طور سینا سینهٔ خود را نگر

همچو موسیٰ مست شو بر طور خویش   رب ارنی گو تجلیٔ حق نگر [۲]

۱- دیوان شریف (خطی) ، مکتوبه ناشناس ۱۸۵۰ م ، ۵ : الف ، مملوکه نگارنده رساله

۲- ایضاً ، ۵۲ : ب ، مملوکه نگارنده رساله

۱۱- سلطان الوهم :

کتابیست نایاب در فن تصوف و درس معرفت این رساله در سال ۱۹۷۷ء در شهرستان جهکب آباد (استان سند) از کتابخانه آقای سلطان شاه دریافت شد - این نسخه خطی است و نام کاتب مفقود است ، در سن ۱۲۰۹هـ نوشته شده است - در حدود ۵۳ صفحه کشاده گسترده شده است - قلم ریز و خط نسخ در استعمال آمده است - تقطیع (۱۳ × $۲۲\frac{۱}{۸}$) است - تاکنون متن فارسی کشف نشده بود و بدینجهت ترجمه هم در زبان دیگری نشد - این کتاب اصلاً یکی کشف مهمی ست در تصانیف حضرت سلطان باهو قدس الله سره العزیز - عجب است که صاحب مناقب سلطانی هم نام این کتاب را نبرده است -

محتویات کتاب : راه دل ، پیر کامل ، هردمی وعید محقق ، وهم ، دیدار و عاشق ، گوهر انفاس ، عشق ، تجلی ، دوگواه عشق ، وجود موجودات ، شجر چهار عالم در انسان کامل ـ کرب ، اوهام ، علم ، فلسفه تنزل و تخلیق کاینات -

نظر نگارنده : جمله صوفیای کرام دل را مرکز تجلیات الهی قرارده داده اند - و حضرت سلطان العارفینؒ هم دل را موصل ترین راه حقیقت می گویند - مولوی جلال الدین رومیؒ از مقام دل زیاد سخن های دلپذیر نوشته است - ع دل گزرگاه جلیل اکبر است ، از وست - اصلاً علم باطن و طریق تصوف همه نگهداری دل است - بطور لفظی فلسفه سلطان الوهم مخصوصا به حضرت سلطان العارفینؒ تعلق دارد - بلحاظ معنی

۱۰- رسالهٔ روحی :

این رسالهٔ کوچک ولی در نثر ارزنده ترین تصنیف حضرت سلطان العارفین سلطان باهورح است - دارای گنجینهٔ گرانبهای عرفانی ست که درطی صدها سال کسی از عرفا باینطور بیان ننموده - متن اصیل را نظام الدین ملتانی در ۱۳۲۹ھ باترجمهٔ اردوی بچاپ رسانید که الآن از بین رفته است - اکنون فقط ترجمهٔ اردوی پیدا است که مطلقا بآن مفاهیم حقیقی و تاثیر کلام را اظهار مطابقت ندارد - چند تا نسخهٔ خطی فارسی بدست ماست -

(الف) نسخهٔ خطی مکتوبهٔ فقیر سلطان حامدؒ (صاحب کتاب مناقب سلطانی) بسال ۱۲۹۴ھ ، شامل جلد ضخیم ، در آخر این نسخهٔ خطی برشش صفحه کشاده نوشته شده است - هر صفحه ۱۱ سطر دارد و تقطیع (۱۱ × ۲۰) است -

(ب) نسخهٔ خطی سال ۱۳۰۷ھ بدست کاتب که نامش مفقود است بر ۷ صفحه نوشته شده و برای ملا جواهر خان نگاشته شده است - اغلب مکتوبه به دست محمدرضا کلانچی والا (کلاچی والا) نوشته شده است زیرا که در همین جلد دیگر نسخه های خطی به دست همین کاتب است - هر صفحه دارای ۱۲ سطر و تقطیع ($11\frac{1}{2} \times 19\frac{1}{2}$) است -

(ج) نسخهٔ خطی سال ۱۳۵۲ھ به دست فضل کریم پسر احمد دین ساکن چکسریان از شهر ستان گجرات باخط جلی برصفحه کشاده درّهای فن خطاطی را سفته و در ۱۱ صفحه گنجانیده است - هر صفحه دارای ۱۱ سطر پر گوهر است و تقطیع (۱۲×۲۳) است -

(د) نسخهٔ خطی سال ۱۳۶۵ھ از ید فقیر عبدالکریم کاباری در قلم متوسط نستعلیق بر کاغذ کشاده محدود به صفحات پنج نگاشته شده که باقطعی متناسب و

مرغوب آمده شده و تقطیع ($14\frac{1}{2}$ × ۱۹) دارد -

محتویات رساله : اطلاعات سرّی و عرفانی و هفت روح سلطان الفقر را بکمال عنایات الهی افشان کرده شده است - اسرار آفرینش و پیمان روز الست را بمصداق دریا در کوزه آورده شده است - هشت مطلب را نشان داده شده است - اول علت تخلیق ، دوم تخلیق و فلسفهٔ شهود و وجود ، سوم نور احمدی ، چهارم ذکر هفت روح سلطان الفقر ، پنجم معرفی خود مصنف ، ششم توصیف رساله ، هفتم امر تلقین خلق و هشتم معشوق الهی شدن -

نظر نگارنده : از خواندن این رساله ظاهر میشود که وثیقه ایست الهامی - خیلی اختصار دارد و بسیار نکات اسرار الهی را در چار چوب چند تا اوراق گنجانیده شده است - خدا تعالیٰ میخواست که شناخته بشود و کاینات را تخلیق فرمود - دریں معنی حضرت سلطان العارفین حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق را در آغاز رساله نوشته اند - شیخ محقق حضرت الشاه محمد عبدالحق محدث دهلوی رحمته الله علیه هم در تصنیف خود این حدیث قدسی را نوشته است -[1] در کتاب موضوعات کبیر ملا علی قاری هم در تائید این حدیث قدسی توضیحات می آید -[2] در تخلیق نور احمدی صلی الله علیه و آله وسلم که از نور احدی جلوه گرشد و ذکر هفت روح سلطان الفقر را در کتاب محک الفقرا کبیر تصنیف حضرت سلطان العارفین قدس الله سره زیاده توضیحات داده شده است -

---

۱- مدارج النبوة ، ۲ : ۸۲۸

۲- موضوعات کبیر، دهلی ، ۱۳۴۲ هـ ، ص ۵۴

۱۱- سلطان الوهم :

کتابیست نایاب در فن تصوف و درس معرفت این رساله در سال ۱۹۷۷م در شهرستان جیکب آباد (استان سند) از کتابخانه آقای سلطان شاه دریافت شد - این نسخه خطی است و نام کاتب مفقود است ، در سن ۱۲۰۹هـ نوشته شده است - در حدود ۵۳ صفحه کشاده گسترده شده است - قلم ریز و خط نسخ در استعمال آمده است - تقطیع (۱۲ × $۲۲\frac{۱}{۸}$) است - تاکنون متن فارسی کشف نشده بود و بدینجهت ترجمه هم در زبان دیگری نشد - این کتاب اصلاً یکی کشف مهمی ست در تصانیف حضرت سلطان باهو قدس الله سره العزیز - عجب است که صاحب مناقب سلطانی هم نام این کتاب را نبرده است -

محتویات کتاب : راه دل ، پیر کامل ، هردمی وعید محقق ، وهم ، دیدار و عاشق ، گوهر انفاس ، عشق ، تجلی ، دوگواه عشق ، وجود موجودات ، شجر چهار عالم در انسان کامل ـ کرب ، اوهام ، علم ، فلسفه تنزل و تخلیق کاینات -

نظر نگارنده : جمله صوفیای کرام دل را مرکز تجلیات الهی قرارده داده اند - و حضرت سلطان العارفینؒ هم دل را موصل ترین راه حقیقت می گویند - مولوی جلال الدین رومیؒ از مقام دل زیاد سخن های دلپذیر نوشته است - ع دل گزرگاه جلیل اکبر است ، از وست - اصلاً علم باطن و طریق تصوف همه نگهداری دل است - بطور لفظی فلسفه سلطان الوهم مخصوصا به حضرت سلطان العارفینؒ تعلق دارد - بلحاظ معنی

صوفیای نقشبند و شاهزاده دارا شکوه قادری در رساله حق نما برایس عنوان زیاد نوشته اند ـ حضرت سلطان العارفین در کتاب امیرالکونین و در کتاب عین الفقر هم این فلسفه را اشاره نموده اند ـ روح دلیل آگاه وهم یا اوهام حقیقی ست که بمنزله صورت ـ چهار عالم ناسوت ، ملکوت ، جبروت و لاهوت را دارا شکوه هم خیلی خوب در رساله حق‌نما توضیح داده است ـ ابوالفیض قلندر سهروردی در کتاب " الفقر فخری " شرح آورده است ـ فلسفه تنزل و تخلیق کاینات را باترتیب مدارج دکتر میر ولی‌الدین در کتاب " قرآن و تصوف " توضیحات داده است ـ

البته درین نسخه عبارات و جملات الحاقی هم یافته میشود که درباره اذکار خفی زیاد اصرار ورزیده شده است و ذکر جهر را فراموش کرده یا نفی نموده شده است ـ اینگونه افکار در طریق حضرات نقشبندیه یافته میشود و در طریق قادریه ذکرخفی و جهر هر دو را مسلک سالک شمرده شده است ـ

۱۲- شمس العارفین :

این نسخه در موضوع " عرفان و تصوف " بر اساس عقیده سلک قادریه است - اصل نسخه از حضرت سلطان باهو رح است و لیکن گرد آورنده یا جامع نسخه از روی نسخه های " کلید التوحید ، قرب دیدار ، مجموع الفضل ، عقل بیدار ، جامع الاسرار ، نورالهدی ، عین الفقر ، فضل اللقاء ، که از تالیفات حضرت سلطان باهو رح است - این گردآوری یا انتخاب در زمان اوائل سجاده نشین خانقاه بنام سلطان محمد حسین پسر سلطان ولی محمد سجاده نشین دوم بعمل آمده است - ازین لحاظ مفاهیم و معانی و حتی همه جملات و تراکیب در کتاب مال مصنف است - ترجمه اردوی ازان بچاپ رسیده است ولی متن اصلی فارسی آن تا به حال بچاپ نرسیده است -

دو نسخه خطی این کتاب بدست ماست ، بشرح زیر :

(الف) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۲۹۱هـ ق به دست محمد حسن پسر خیر محمد ساکن هجکه علاقه بهره در شهرستان شاهپور به خط نستعلیق - تعداد صفحات ۳۷ است و صفحه دارای ۲۳ سطر است ، تقطیع ($15\frac{1}{2}$ × ۲۷) -

(ب) نسخه خطی مکتوبه ۱۳۵۲هـ ق به دست فضل کریم پسر احمد دین قوم جت (جٹ در پنجابی) ران به خط نستعلیق خوانا و خوب نوشته شده - تعداد صفحات ۱۰۳ و هر سطر دارای ۱۲ سطر است - تقطیع (۱۲ × ۲۳) -

---

محتویات کتاب : تقسیمات آن بر اساس باب است و جمعا* هفت باب ،، دارد

اما در متن نسخه ترتیب ابواب به هم خورده است - باب اول در فضیلت خواندن

این کتاب ، باب دوم در بیان ذکر و فکر ، تصور شق وجودیه و علاج دل سیاه ،

باب سوم ، در بیان مراقبه و مکاشفه ، باب چهارم ، در بیان فنا فی‌الشیخ ،

باب پنجم ، ملازم در مجلس محمدی صلی‌الله علیه و آله وسلم ، باب ششم ، در ترتیب

خواندن دعوت بر اهل قبور و در باب هفتم ، متفرقات تعلیمات عرفانی است -

نظر نگارنده : این انتخاب بالترتیب (سیتامیتک) نیست که از و مقامات

و سلک عملی یا تجربی مصنف کاملا باتفکر و فلاسفه عرفانی وی بتوضیح نمی رسد ،

ولی این کار خیلی سودمند هم می افتند - این نسخه مشحون است از کلمات عارفان و

حرکات و سکنات آنان و اعمال و گفتار شان درباره توحید و عرفان و تصوف و شیخ و

مرید و مراد و سالک و طریق حقیقت و معرفت ، اشکال گوناگون دعای و تسخیرات -

همه کتاب بر اساس عقاید طریقه قادریه بنا نهاده شده است -

۳- عقل بیدار :

کتاب محلی اللقاب وثیقه ایست نایاب در باب رشد و هدایات و حقیقت و آگهی از عارف اکمل و سلطان الفقرا سلطان باهو رحمة الله تعالیٰ علیه - متن اصیل فارسی بچاپ نرسیده است - دو نسخه خطی از متن فارسی بشرح ذیل است :

(الف) نسخه خطی سال ۱۲۹۸ه‍ق مکتوبه بدست محمد الدین پسر میان جیلانی بخش ساکن گجرات بر کاغذ کشاده در خط شکسته در حدود ۲۲۸ صفحه نگاشته شده - هر صفحه ۱۵ سطر دارد - تقطیع (۱۱ × $۲۱\frac{۱}{۲}$) - کاتب مذکوره این کار را در بغداد (عراق) نوشتن آغاز کرد و در لاهور بهمین سال باختتام آورد - متاسفا از این نسخه در آغاز ۱۸ صفحه تلف شده است -

(ب) نسخه خطی سال ۱۳۲۰ه‍ ق مکتوبه به دست بهادر شاه قادری سلطانی بر کاغذ بلند و خاکستری در قلم میانه و زیبا در حدود ۱۸۳ صفحه نوشته شده و هر صفحه دارای ۱۳ سطر است - تقطیع (۱۱ × ۲۰) است -

محتویات کتاب :

-علم و یقین ، علم برای نفس و علم برای قلب و روح ، طالب العلم علماء و طالب المولیٰ فقرا ، سگ اصحاب کهف و شیطان ، استماع سرود ، تداوی مرض قلوب ، مشق وجودیه ، تصور اسم الله ، شرح مراقبه ، دعوت ، فضیلت و معرفت ، ذکر شاه محی الدین عبدالقادر رح ، نفس وجودیه معظم ، نود و نه نام باریتعالیٰ ، کشف مقام منجم و شرح دم ، فقر و قرب حضور ، و در شرح دعوات متفرقه - دریں

عناوین گفته شده است که یقین نور ازلی ست و تلقین اسم الله بنور می رساند جسد سالک هفت اندام نور می گردد و درلامکان می رسد - سیّد عبدالقادر جیلانی رح باطالبان همیشه موجود می شود - اگر کسی یاد بکند پیران پیر را آن پیر ظاهراً یا در باطن حاضر می گردند - معرفت از علم ظاهر و علم باطن حاصل آید - سرود دو نوع است یکی رحمانی که آواز الست است و فقرا اهل الله ازان آواز خرسند شوند و دیگر آواز شیطانی که اهل دنیا ازان خوشوقت شوند - هر که اسم الله دارد قلب پاک دارد و هرکه دنیانجس دارد کلب پلید دارد - نقش حاضرات اسم الله و اسم محمد بمراتب قطب و غوث میرساند - مراتب دنیا و عقبی همه حجاب است - مراد از مرتبه انتقال معرفت وصال است که بجز دیدار پروردگار هیچ دیگر نیست - انسان آنست که بصارت و علم و عرفان دارد -

نظر نگارنده : کیّت از یقین است و این نکته را همچو صوفیای کبار حضرت سلطان العارفین رح بخوبی اظهار فرموده اند - در آثار گذشته گفته شده که و هم حقیقی نور است - درینجا یقین را هم از نور الستی گفته شده است که دارنده را بمقام لاهوت می رساند - همچو سالک سلوک قادری حضرت سلطان العارفین رح در مراتب سید عبدالقادر جیلانی رح درین کتاب زیاد مطالب را آورده اند - درباره سرود حضرت سلطان العارفین در کتاب عین الفقر هم توضیحات عالی را پیش برده اند -[۱] شیخ علی هجویری رح در کتاب کشف المحجوب در این ضمن از قول خواجه ابو احمد مظفر رح نقل میکنند که

۱- عین الفقر خطی مکتوبه ۱۲۰۹ هـ ، ۹۰ الف ، مملوکه سید سلطان شاه جهکب آباد

" قوت سماع تا آنگاه بود که مشاهده نه باشد چون مشاهده حاصل آید ولایت سمع

ناچیز شود ، نگر تا این را عبادت نه کنی تا طبیعت نه شود [1] ." اصلاً این تلقین

برای علم دیدار معرفت است که حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز در

همه تصانیف خود بشرح آورده اند - در معرفی " انسان " یکی از بهترین توضیحات دیده

میشود که از تعلیمات قرآن و احادیث ممطوست -

۱- کشف المحجوب - لاهور ۱۳۸۷ھ ، ص ۱۲۵

۱۴- عین العارفین :

این کتاب معجز بیان در تصوف و عرفان هم تاکنون کشف نشده بود و در سال ۱۳۹۸هـ / ۱۹۷۷ء از کتابخانه آقای سیّد سلطان شاه بدست آمد سال تصنیف ۱۱۰۰هـ نوشته شده است - تعداد صفحات ۳۱ است - خط نسخ و شکسته بکار آورده شده است - هر صفحه ۲۱ سطر دارد - نام کاتب مفقوداست سال کتابت ۱۲۰۹هـ در آخر اخذ میشود - اوراق بوسیده است و بعضی جاها حروف مخذوف است -

محتویات کتاب : نفس، علم، فقر، دم، مرشد، دنیا و استدراج - تحت این عناوین بحث های ست بقرار زیر : نفس را باید کشت - مرشد نفس کش است - فقر مرتبهٔ محمد است - مرشد آنست که پیرو آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم است -

نظر نگارنده : برای اصلاح وجود انسان و قطع نفس و هوا کردار مرشد کامل را هرکسی از صوفیاء و علماء کاملین بسیار نوشته اند ولی بانداز مدلل و قوی و دلپذیری که حضرت سلطان العارفین رح می آورند هم خیلی بااثیر است -

۱۵- عین الفقر :

کتابی ست در نثر مسجّع که اولین بار در ۱۳۲۷هـ مولوی نظام الدین ملتانی به اردو ترجمه کرده و با متن اصلی فارسی بچاپ رسانید - وی این ترجمه را در دو جلد منقسم ساخت - جلد اول دارای ۱۱۲ صفحه و جلد دوم مشتمل بر ۱۵۲ صفحه است - سپس ملک فضل الدین و ملک چنن الدین لاهوری ترجمه دیگر اردو بچاپ رسانیدند که تاکنون در کتابفروش ها دستیاب است ، ولی آن مفاهیم حقیقی و تراکیب برجسته مصنف درین تراجم اردو دیده نمیشود -

چند تا از نسخه های خطی این اثر گرانمایه بدست ماست ، که چگونگی آن درج ذیل است -

(الف) نسخه ای مکتوبه سال ۱۲۹۱هـ به دست کاتب محمد حسن خلف خیر محمد مقام هجکه در نواح بهره شهرستان شاه پور کتابت شده - این نسخه در قلم متوسط و خط نستعلیق نوشته شده است - صفحات برنگ خاکستری و کشاده است عدهٔ صفحات ۷۸ و هر صفحه دارای ۲۳ سطر است ، تقطیع (۱۵ × ۲۷) است - در اوائل نسخه مناجات غوث الاعظم مندرج است -

(ب) نسخه ای مکتوبه سال ۱۳۳۲هـ به دست گل محمد سندی بهارپوری که در قلم متوسط و خط نستعلیق کتابت شده است تعداد صفحات ۱۵۴ و هر صفحه ۱۵سطر دارد - تقطیع (۱۲ × ۱۷) است -

(ج) نسخه ای مکتوبه سال ۱۲۹۴هـ به دست (صاحبزاده) سلطان حامد قادری% (صاحب مناقب سلطانی) بر ۲۲۷ صفحه بزرگ محدود است - هرصفحه ۱۴ سطر دارد - قلم متوسط و خط نستعلیق است - تقطیع (۱۱ × ۲۰) سی دارد -

(د) نسخه ای که شاهکار فن خوشنویس است متاسفانه نام کاتب و سال کتابت را ندارد - البته رنگ و هیات اوراق چنین است که اغلبا در حدود سال ۱۳۲۰هـ نوشته باشد - تعداد صفحه ۳۱۸ است هر صفحه ۱۱ سطر دارد - تقطیع (۱۰½ × ۲۰) است - بتحقیق تازه این نسخه یکی از مکتوبه های پدر قاضی عبدالحکیم ساکن اسلام آباد نزد اوسته محمد ، بلوچستان است -

(ح) نسخهٔ% خطی مکتوبه سال ۱۳۳۵هـ به دست فقیر نور محمد کلاچوی% در قلم جلی نستعلیق زیبا در حدود ۸۹ صفحه آورده شده و هر صفحه ۲۳ سطر دارد - تقطیع (۲۰½ × ۳۲) است -

<u>محتویات کتاب :</u> در ده باب منقسم است - حقیقت قلب ، مرشد کامل ، افکار سری و جهری ، مقامات فقر ، اسم ذات و توحید فنافی‌الله ، شرح تجلیات ، شرح استغراق ، تربیت نفس ، شرح در عالم و فقیر اهل الله ، شرح مراقبه از مضامین خاص اند - تحت عناوین مزبوره آمده است که کتب سماوی و کاینات شرح اسم الله است - هر جزو اسم الله خود اوست دریں هیچ استدراج نیست - نور محمدی صلی‌الله علیه وسلم از نور ذات الهی ست و همه مخلوقات از نور محمد صلی الله علیه وسلم

پیدا شد - راه ریاضت بسی سالها می خواهد - طالب مولیٰ از دنیا و عقبیٰ اولیٰ است - قیامت آنروز برپا خواهد شد که بر روی زمین هیچ کس نام الله تعالیٰ را نبرد - تجلّی چهارده نوع است - مشاهده پانزده نوع است - ترک یازده نوع است - مرشد مثل غسّال و پاک کننده است - نفس را آتش عشق می سوزد - ابلیس و نفس و دنیا هرسه علامات نفس اماره ، نفس ملهمه و نفس لوامه است - فقرا سوز عشق می دارند و علماء ازان بیخبراند مزو فقیر بجز دیدار حق تعالیٰ چیزی دیگر نیست - اهل مراقبه فقیر است - قادری سرمدی مستقیماً شرف حضور نبوی صلی‌الله علیه وسلم میشود و بعد از وساطت آنحضرت در خدمت و سلوک سید عبدالقادر جیلانی رح می آید - قادری زاهدی تا دوازده یا سی سال ریاضت نماید پس ازان بتوسط سیّد عبدالقادر جیلانی بمجلس آنحضور صلی‌الله علیه وسلم مشرف میشود - " ذکر" پاک کنندهٔ وجود آدمی ست - بدینجهت ذکر وقتی و نماز وقتی و ذکر دائمی و نماز دائمی اختیار کردن بر فقیر لازم است - پاس انفاس خاصهٔ سلوک است - قلب سه نوع است - دنیا ، عقبیٰ ، ملکوت و جبروت همه مقام است کسی که ساکن به یکی ازان مقام ها شد بفقر نرسید - فقر از خود فنا و باخدا بقا را می گویند - شرب و شراب بیدستی است ، فنافی‌الله شدن هستی است - شریعت و طریقت هر دو بنای معرفت است - دنیا را هیچ مرد نمی پسندد و دنیا در پس تلاش مرداست - آن درویش نیست که برای فردا جمع بکند - درمیان حضرت آدم و آنحضرت صلی‌الله علیه‌وآله وسلم پنجهزار و نه صد و هفتاد و نه سال مدت گذشته است - سیصد مردان خدا تاقیامت می مانند و از برکت ایشان بلاها از امت باز می مانند -

پانزده هزار و یک آدم پیش از آدم علیه السلام که پدر ماست خلق شده بودند و زمان شان صدها ملیونها سال پیش از آدم ما بوده -

نظر نگارنده : این اثر خیلی جالب و فکر انگیز است که اطلاعات عرفانی و فلسفیانه را می دارد - سلوک قادریه را درین نسخه کاملا توضیحات داده شده است - در طریق صوفیه مباحث سودمند آورده شده است - درباره شان قرب قیامت پیشگوئی بمطابق حدیث نبوی صلی‌الله علیه وسلم است - در ضمن زمان آدم توضیحات علمی (سائنسی) را بکار برده اند - چو ایشان می گویند که هزارها آدم قبل از آدم ما خلق گشتند مبنی بر شواهد علمی و عقلی میباشد - نطشے (۱۸۴۴م - ۱۹۰۰م) گفته است که کاینات حوادث خود را تکرار می نماید هر آنچه هنوز میشود قبل ازین بعمل آمده بود - در همین راز قدیم در کتاب هدایت اسرار منقول است که روزی حضرت علی علیه السلام (م: ۴۰هـ / ۶۶۱م) در جواب اهل شمار[1] فرمودند که قبل از آدم صفی‌الله آدم بود و قبل ازوهم آدم بود و قبل ازوهم آدم بود صاحب تاریخ خواجگی می نویسد که کسی از حضرت امام جعفر صادق (۸۰هـ - ۱۴۸هـ) در پیدایش آدم پرسید و حضرت جواب دادند که کدام آدم آیا مراد از آدم صفی الله است - بر استعجاب آنکس فرمودند که قبل از آدم ما صد آدم گذشته است که اولا و احفاد شان تا مدتها در دنیا مانده است - بهر طور این کتاب به نثر آمیخته به نظم و احادیث و آیة قرآنی خیلی دلپذیر است -

---

۱- مطلع العلوم مجمع الفنون ، دهلی ۱۲۶۳هـ ، ص ۱

۱۲- فضل اللقاء :

رساله ایست در نثر ساده ، روان و فصیح و در علم بقا و معرفت بی بها - متن اصلی تا هنوز بطباعت نرسیده است - ترجمه اردو پیداست - نسخه های خطی این رساله که بدست ماست در ذیل تذکار میشود -

(الف) نسخه خطی سال ۱۹۱۷م ، نام کاتب مفقود است - تعداد صفحه ۱۳۸ متوسط چاپ شده است و هر صفحه ۹ سطر دارد - این نوشته در خط جلی ست - تقطیع ($13\frac{1}{2}$ × ۱۷) است -

(ب) نسخه خطی سال ۱۹۷۱م به دست ظهور احمد ساغر هاشمی المعروف عینی در خط شکسته بر کاغذ کشاده در حدود ۲۲ صفحه آورده شده و هر صفحه دارای ۱۶ سطر است -

محتویات کتاب : عشق وجودیه ، توصیف شاه عبدالقادر ، عرفان ، طالب و مرشد ، شوق ، طریقه قادری ، موتو قبل انتموتوا ، تحصیل علم فضیلت ، پنج کلید عطا بر اولیاء الله ، تقلید ، توحید وغیره - تحت عناوین بالا گفته اند که صاحب توفیق آنست که در زندگانی مدارج ممات را یابد و لقای الهی بیابد - دم و آواز هر دو از ازل اند - مرید قادری اولین روز تلقین بمراتب تصور و تفکر و ذکر و الهام می رسد - شوق قلب زندگانی جاودانی است - پیروان آنند که بدیدار آنحضرت

آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم می‌رسند و حاسدان همچو گاوِ خر می مانند ـ اهل توحید از تصور اسم الله و دعوت اهل قبور و نظر اولیاء الله و تلقین قرب الهی و از توجه قلب با بهره هستند و اهل تقلید هیچ یک ازین اوصاف را ندارند ـ

نظر نگارنده : ایـن کتاب در سلوک قادریه و رموز معرفت زهاد معرفی می دارد ـ اصطلاحات سودمند صوفیانه را بکار برده اند ـ حقائق عرفان و آئینهٔ حقیقت را در جملات آسان واضح کرده اند ـ

۱۷- قرب دیدار :

این کتابیست در علم لقای دیدار الهی چون از ناش هویداست - متن فارسی چاپ نشده است ترجمه اردو پیداست - نسخه خطی که بدست ماست اینجا تذکار میشود -

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۱هـ بدست محمد بخش پسر الله دته سیال ساکن تهه پیران نزد کوت شاکر به تقطیع (۱۳ × ۲۰) در ۱۳۶ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۱۰ سطر می دارد -

محتویات کتاب : طالب و مرشد ، شرح دعوت ، تصور ، عامل و کامل ، سه قسم عالم - تحت این عناوین آمده است که دیدار الهی در خواب و در مراقبه و از چشم معرفت ممکن است بشرط ممات در زندگانی - ولی الله اهل دل است - نور معرفت حصول تلقین و تزکیه نفس است - چهار حرف طالب و چهار حرف مرشد اسرار و معانی دقیق می دارد - فقیر را با هر دم نور دیدار میسر می آید - علم حق فرض عین است که ترسیدن از خدا تعالیٰ و بیرون آمدن از حرص و هوا - یکی عالم محجوب است و دوم عالم مجذوب است و سوم عالم محبوب است - دعوت قبور باشرائط لازمی خواندن استفادہ می دهد - صاحب دعوت عمل استخارة را می داند -

نظر نگارنده : امام ابو بکر بن ابو اسحاق کلاباذی در کتاب تعرف می گوید

که صوفیه دیدار الهیٰ را روا قرار داده اند و شرعا* ر روایتا* دیدار الهیٰ را واجب قرار داده شده است - عقلا* اینطور درست است که اللّٰه تعالیٰ موجود است و هر موجود را دیدن روا است مگر وقتیکه اللّٰه تعالیٰ مرا قوت دیدار عطا کند - اگر دیدار الهیٰ روا نبوده گفتن موسی علیه السلام ارنی انظر الیک (الاعراف ۷: آیة ۱۴۳) جهل و کفر میبوده[1] - حضرت سلطان العارفینؒ درین جهان دیدار خالق حقیقی را در خواب و مراقبه و در چشم معرفت ممکن میدانند - طبق حضرت سلطان العارفینؒ ولی اللّٰه اهل دل است و مولوی رومیؒ هم می گویند که

گر تو سنگ خاره و مرمر شوی + چون به صاحبدل رسی گوهر شوی[2]

۱- تعرف ، لاهور ۱۳۹۱هـ ، ص ۶۲

۲- مثنوی معنوی (شرح عبرشی) ، لاهور ۱۹۵۹ء ، ص ۲۸۲

۱۸ـ کشف الاسرار :

رساله ایست در نثر و مملو از علم توحید و عرفان که اولین بار متن اصل فارسی آن در سال ۱۳۵۱هـ به کوشش فقیر نظام الدین ملتانی باشرح در اردو بچاپ آمده ، ولی آن سلسله چاپ از بین رفته است ـ والان فقط ترجمه در اردو متداول است ـ نسخه خطی بشرح ذیل بدست ماست ـ

نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۳هـ از دست گل محمد سندی عملداد پهارپوری در خط متوسط نستعلیق در حدود ۱۸ صفحه و هر صفحه دارای ۱۷ سطر با تقطیع (۱۸ × ۸$\frac{1}{4}$) است ـ

محتویات کتاب : انسان کامل ، دعوت سورة مزمل ، تاثیر تصور اسم ذات ، تصور شیخ و تاثیرآن ، مرشد کامل و مرشد ناقص ، علم ناسوت ، ملکوت ، ~~تصور شیخ و تاثیرآن مرشد کامل مرشد ناقص علم~~ جبروت و لاهوت ، تحت عناوین مذکوره آمده است که انسان کامل هشت وصف دارد ـ مرشد کامل طالب حق را تصور اسم اللّه و عمل دعوت عطا می کند ـ فقیر را تصور اسم اللّه ، لله ، له ، هو ، محمد ، فقر و فنافی‌الشیخ بمراتب لایحتاج می رساند ـ اتباع شریعت و علم تفسیر و حدیث پیر طریقت را سزاوار است ـ گذشتن از کشف و کرامات ، محافظت از رجعت خوردن است ـ طالب مولیٰ از همه مقامات سیر کرده به حقیقت رحمانی قرار می گیرد ـ

نظر نگارنده : بسیار متفکرین شرق و غرب بر اوصاف انسان کامل نوشته اند
ولی هشت نشان مرد کامل که حضرت سلطان العارفین رح بشمار آورده اند خیلی جالب و ممکن بنظر

می آید وصف اول لقمه حلال و صدق مقال، وصف دوم ترک شهوات نفسانی ، وصف

سوم جمعیت خاطر، وصف چهارم حضوری مجلس آنحضرت ، وصف پنجم استغراق در اسم ذات ،

وصف ششم عالم علوم کائنات ، وصف هفتم صاحب مرتبه لی مع الله و وصف هشتم تابع

اهلسنت در طریق قادری سروری -

۱۹- کلید التوحید (صغیر):

این کتاب معنوی در نثر فصیح نه فقط یکی کار ادبی و علمی است تمام بلکه باحقایق عرفانی و تاثیر درونی دارنده فن و ارشاد روحی ست و بمنزلة مرشد کامل برای هر خاص و عام است - فقیر محمد نظام الدین ملتانی در سال ۱۳۳۷ه این کتاب را بامتن اصلی باترجمه اردو بچاپ رساند - ولی ترجمه اردو درست بنظر نمی آید حتیٰ مفاهیم ناشایسته وارد کرده شده است - سپس متن چاپی فارسی از بین رفت و ترجمه اردو از ناشری بنام ملک چنن دین لاهوری متداول است - چند تا نسخه خطی فارسی بدست ماست -

(الف) نسخه خطی مکتوبه تقریبا سال ۱۲۸۰ه ورق آخرپاره شده و نام کاتب نا شناس ، در حدود ۷۳ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۱۱ سطر دارد - در آخر شجره طریقت است و بر پشت صفحه خان میر سلطان ، نوشته شده است که اغلبا کاتب باشد - تقطیع (۸ × ۱۵) است -

(ب) نسخه خطی مکتوبه به سال ۱۳۷۵ه به دست محمد بخش پسرالله دته از قبیلة سیال ساکن تهه پسران نزدکوت شاکر بر قرطاس کشادة بحدود ۶۱ صفحه در خط اوسط و جلی، هر صفحه ۱۰ سطر می دارد -

(ج) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۰۲ه در حدود ۳۹ صفحه ، هر صفحه ۱۲ سطر دارد ، خط نستعلیق قلم متوسط و نام کاتب محمد رضا و تقطیع ($11\frac{1}{2} \times 19\frac{1}{2}$) است -

محتویات کتاب :

ارزش تصدیق ، موسی و خضر ، خودشناسی و خداشناسی ، ذکر و ذاکر ، تخلیق کاینات باشرح در ارواح ، صاحب جمعیت مرد مولیٰ ، شناخت در مرد درویش ، لاهوت و تجرید و تفرید ـ تحت عناوین مذکوره آمده است که کامل آنست که هرچه گوید برآن عمل کند و بنظرش سیم و زر برابر است ـ اولین را حلقه خودشناسی تسخیر نفس است ، پاکیزگی و طهارت در هر دو ظاهر و باطن لازم است ـ ارواح طالب دنیا و شیطان الواح طالب عقبیٰ و ارواح طالب مولیٰ از روز ازل تعیین گشته اند ـ مقام تجرید خلاصی یافتن از نفس و شیطان است ـ مقام تفرید آنست که در انبوه مردمان باطن باخدا باشد ـ

نظر نگارنده : در قرآن حکیم وارد شده لِمَ تَقولونَ مالا تفعلون ـ[1] شما آن (سخن) چرا می گوئید که بر آن (عمل نمی کنید ـ حضرت سلطان العارفین بر این امر زیاد توضیحات داده اند ـ اصلاً تعلیمات صوفیه راجع به اصلاح باطن انسانی و صفای قلب است و این امر عین محافظت قلب است ـ دنیا و لذات دنیا نزد فقیر هیچ است بدینجهت همچو صوفیای عظام حضرت سلطان العارفینؒ هر بهتر وگهتر از اشیای دنیا بنگاهشان یکیست ـ الست بربکم[2] آیا من خدای تو نیستم ؟ خطاب به ارواح در قرآن حکیم آمده است و حضرت سلطان العارفینؒ

۱ـ القرآن (الصف ۶۱ : آیة ۲)
۲ـ القرآن (الاعراف ۷ : آیة ۱۷۲)

در شرح آن ارواح به انواع ارواح توضیحات داده اند ـ امام ابو بکر بن ابواسحق کلاباذیؒ (متـ ۳۹۵هـ) می گویند ، صوفی از ترک دنیا معاوضه در هر دو جهان طلب نکنند زیرا که بروی فرائض (حق) اللہ تعالیٰ واجب است ـ وی بر هیچ مقام هم نگاه نکنند ـ[1] در همین کتاب (ص ۱۷۵) آمده است که عمرو بن عثمان مکیؒ گفت : تَفرّد بالله الفرید فریدٌ ـ فظلّ وحیداً والشوق وحیدٌ یعنی ایشان منفرد باخدای یگانه تنها ماند ، پس آن تنها ماند و عشاق هم ـ[2] حضرت سلطان العارفینؒ هم مقام تجرید را خلاصی یافتن از هردو جهان و یکتا شدن بآن خالق حقیقی خیال می کنند و مقام تفرید را در غوغای جهان دل به خالق حقیقی پیوستن میگویند ـ

۱ـ تعرّف ، لاهور ۱۳۹۱هـ ، ص ۱۷۲

۲ـ ایضاً ، ص ۱۷۵

۲۰- کلید التوحید (کبیر) :

کتاب درخشنده چو ماهتاب ، در رشد و تلقین عرفانی عالمتاب و در فن نثر اثریست نایاب از عارف ربانی بی همتا تلمیذ رب الارباب حضرت سلطان باهو سلطان الفقر - متن اصلی فارسی این اثر تا هنوز بچاپ نرسیده است و ترجمه اردو هم بآسانی دستیاب نیست - نسخه خطی ازان تصنیف لطیف که بدست ماست تذکار می شود -

نسخه خطی سال ۱۳۳۳ھ مکتوبه به دست فقیر حضرت جی پسر فقیر محمد دین ساکن قریه برهان در خط نستعلیق ، قلم متوسط به تقطیع (۱۲ × ۲۲) ، تعداد صفحه ۳۲۲ و هر صفحه ۱۶ سطر دارد -

محتویات کتاب : توصیف علم ، ام المومنین حضرت عائشهؓ درباره معرفت تفسیر آیة اللّه نور السموة[۱] ، عالم بیخودی و محویت ، عرفان و عارف ، ولادت آنحضرت و در شرح خواص وجود مبارک (صلی‌اللّه علیه وسلم) ، شش مرتبه خاص الخاص ، سه قسم غوث و قطب ، فلسفه میعاد قیام قیامت ، فقراء کامل و علماء عامل ، اسلام در صبر ، وجود- انسان مثل طلسمات ، ارزش تصحیت بدرجة مرشد کامل ، مقام آواز ، چهار چیز در ظاهر و چهار چیز در باطن انسان ، ارواح عالم و ارواح فقراء اهل اللہ ، حکایت درویشی و دو طالبان ، رزق عوام و رزق خاص ، سه قسم یقین ، تصور اسم اللّه ،

۱- القرآن (النور ۲۴ : آیة ۳۵)

احادیث فقر محمدی ، حکایت عیسیٰ و امّتش ، دعوت و تصرف ـ تحت این عناوین آمده است که علم رسانندہ بحق است ـ آیۂ کریمه اللّه نور السّموٰاة در باب اولیاء است ـ مردہ دل به حیات النبی صلی‌الله علیه وسلم اعتبار ندارد ـ وجود آنحضرت نفس اماره ندارد و خوشبوی بدنشان از شجرة النور است ـ هر کسی که مجلس آنحضرت را یافت مستغنی گشت ـ سید عبدالقادر جیلانی غوث اعظم و معشوق ربّانی ست ـ قیامت را پنجاه هزار سال باقیمت و این همه شب دنیاست و حسابگاه قیامت هم پنجاه هزار سال است ـ و این هم یک روز است ـ گوئی از قیامت در ظاهر (دنیا) و باطن (قیامت) یک سال می شود ـ اسم اللّه ، للّه ، لـه ، هو ، چهار اسم ذات است ـ نور نه نام باریتعالی نور نه تصور دارد ـ سی حرف از الف تا ی چهار تصور و چهار تصرف دارد ـ من عرف ربّه فقد طال لسانه[1] شریعت ظاهر است و من عرف ربه فقد کل لسانه[2] شریعت باطن است ـ وجود انسان گنجینه و خزائن بی‌بها دارد و بر آن وجود دل همچو طلسم است که از کلید کلمه طیب میکشاید یا از تصور اسم اللّه میکشاید ـ آواز یک سرّیست و بآن مقام تعلق دارد که از عرش تا تحت الثریٰ گسترده شده است و ارواح را در آن قبض می کنند ـ مرشد کامل طالب را هشت چیز در ظاهر و باطن عطا می کند و بمراتب غرق فی‌التوحید می رساند ـ سکوت از مقام لاهوت است ـ اگر سکوت از لاهوت نیست مکر و فریب نفس میباشد ـ ریاضت نه کردن وجمع مال کردن حیلۀ شیطانی ست ـ رزق

۱ـ کسی که رب تعالیٰ را شناخت زبانش دراز شد ـ

۲ـ کسی که رب تعالیٰ را شناخت زبانش گنگ شد ـ

عوام از کسب اعمال و رزق خواص از نصیب ازلی ست - از دعوت قبور عامل را هفت گنج بدست آید - اول گنج نظر کیمیا ، دوم گنج جمعیت خاطر ، سوم گنج روح مفرح گردد ، چهارم گنج تزکیه نفس ، پنجم گنج علم غیبی ، ششم گنج نفی غفلت و هفتم گنج توفیق الٰهی -

نظر نگارنده : هیچ عارف ، متفکر و فلسفی در تعیین مدت قیامت سخن نورزیده است - این انکشاف عارفانه از حضرت سلطان العارفینؒ میشود که سلطان الفقراء اند و راز ازلی از خالق حقیقی یافته اند و شرف مجلس آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم اند - کرشمه های توجه ، تصور و تصرف در اسماعی ذات ، اسمای حسنه و آن کرشمه ها در سی حرف الف تا ی تعلیمات است که به حضرت سلطان العارفینؒ خصوص دارد ، محی‌الدین ابن عربی گفته است که اللّٰه تعالیٰ آدم را بر صورت خود پیدا کرد بلکه عبد بلحاظ مقصود عین رب ، هویت حق و حقیقت مطلق است - بدینجهت معرفت و حقیقت نفس را علماء و حکماء نیافت مگر حق پرستان ، علمای الهین ، پیغمبران و اکابر صوفیه حقیقت نفس را دریافت کردند[۱] - حضرت سلطان العارفینؒ در شناخت نفس توضیحات داده می گویند که همه خزائن و عجائبات در وجود انسان است - دکتر میر ولی آلدین درین ضمن می افزاید که از اقرار و تصدیق رسالت شرک از قلب خروج میکند و ایمان جلوه افروز میشود[۲] - همینطور حضرت سلطان باھوؒ هم میگویند

۱- فصوص الحکم ، حیدرآباددکن ۱۳۶۰هـ ، ص ۲۱۲

۲- قرآن و تصوف ، دهلی ۱۳۷۵هـ ، ص ۵۳

که کلمه طلسم وجود اشان کلمه طیب است - ابوالفیض قلندر سهروردی در کتاب الفقر فخری[1] و دارا شکوه در کتاب حق نما درباره آواز گفته اند که آواز حقیقی از ازلست و آنها که باسلطان الاذکار با بهره شده اند همیشه در آواز حق محو می مانند[2] - حضرت سلطان العارفین ؒ این مسئله را شرح نموده اند -

---

۱- الفقر فخری ، حیدرآباددکن(؟)۱۳۷۰هـ(؟) ، ص ۲۰۲

۲- حق نما ، لاهور (؟) ۱۳۸۰هـ(؟) ، ص ۳ تا ۱۱

۲۱- کلید جنت :

این کتاب مستطاب در شمار ازان رسائل و کتب معروف مصنف (رح) است که ترجمه در زبان اردو متداول است و تا هنوز متن اصلی فارسی بچاپ نرسیده است - متاسفانه یک نسخه خطی در نستعلیق ازان کتاب بدست من آمده است و معرفی درباره کتاب مذکوره را بکمک نسخه اردو چاپی هم یادآور می شود و نسخه خطی مزبور را یادآور میشود- نسخه خطی بسال ۱۲۰۵ ه به دست دکتر محمد صادق فرمانسهره، هزاره در حدود ۱۰۶ صفحه نوشته شد. هر صفحه ۱۰ سطر دارد- نستعلیق (۱۵ × ۲۲) است. -

محتویات کتاب : اصلاً کتاب در هشت باب منقسم است - اول ارزش کتاب ، دوم طریق ذکر ، سوم تصور ، چهارم مراقبه ، پنجم فنافی محمد ، ششم مجلس محمد ، هفتم دعوت و هشتم تجلیات متفرق - تحت عناوین مذکوره آمده است که کتاب بمنزله مرشد کامل است - ذکر با تفکر و تصور اسم الله ذات در عمل آورده می شود - ذکر سالک را بفنافی الله و بقا بالله می رساند - اسم الله اسم اعظم است - دل ، روح و سرّ را تجلی از اسم الله می آید - مراقبه از نگهبانی دل و آن بامجلس ارواح است - ذکر چهار نوع است ذکر حامل ، ذکر سلطانی ، ذکر قربانی و ذکر خفی - مراقبه به ذکر خفی علاقه دارد - فنا فی الله اصلاً فنافی محمد صلی الله علیه وسلم است زیرا که نور محمدی از نور الهی است جلّ شانه - مجلس محمدی به هفت مقام ازل ، ابد ، دنیا ، توحید مطلق ، آسمان ، عرش اکبر و لا مکان است - دعوت قبور یکی طریق مستجاب الدعوات است و یکبار در زندگی

عمل نمودن کافی ست - نور الهی از تجلّی قلب است -

نظر نگارنده : بلحاظ افکار و تعلیمات مزبوره هیچ فرقه صوفیان اهل تصوف اختلاف نمی دارد - در شرح اذکار ابوالفیض قلندر سهروردی در کتاب الفقر فخری هم باینطور توضیحات داده است - سیّدنا غوث الاعظم تعلیمات اسماء و تعلیمات اذکار طریقت را در رسائل خود بکمال خوبی و فصاحت بیان نموده اند که اصلاً بطریق قادریه میباشد - سید عبدالقادر جیلانی رح دربین رسائل طریقت تلقین می نمایند که هفت اسماء بمراتب اصولی گفته می شود که شرح آن باختصار می آوریم - برای اصلاح و تربیت نفس اماره اسم اوّل لا اله الا اللّه است - اسم دوّم اللّهُ برای اصلاح و تربیت نفس لوامه است - اسم سوم هُو بتربیت و اصلاح نفس ملهمه بکار آورده میشود - اسم چهارم حیٌّ بتربیت و پیشرفت نفس مطمئنهٔ بعمل می آید - اسم پنجم واحدٌ بتربیت نفس راضیه بکار می آید - اسم ششم عزیزٌ برای نفس مرضیه و اسم هفتم ودودٌ برای تربیت و ورد نفس کامله بعمل آورده میشود - پنج فروع برای اصول اسم اوّل گفته شده است

یکی لا معبود الاّ اللّه

دوم لا محبوب الاّ اللّه

سوم لا مقصود الاّ اللّه

چهارم لا مطلوب الاّ اللّه

پنجم لا مراد الاّ اللّه

اصول اسم اللّه چند تا فروع دارد: یا نور ، یا باسط ، یا هادی یا اللّه -

اصول اسم هو هم فروعات دارد : یا هُو اَنتَ هُو ، یا هو یا اللّه - در ضمن

هر یک اصول و فرع تعداد ورد هم نوشته شده است -[۱]

در رسالهٔ مذکوره کلید جدت حضرت سلطان العارفین رح در توضیحات اذکار و

لطائف طریق قادریه همچو سیّد عبدالقادر جیلانی رح (۴۷۱ھ - ۵۶۱ھ) اظهار

نموده اند -

۱- رسالهٔ اوّل (در باب اسماء الطریقت) و رسالهٔ ثانی (در باب دایرة النفوس)

مکتوبهٔ ۱۳۵۲ھ ، مملوکه سلطان غلام دستگیر -

۲۲- گنج الاسرار :

رساله ایست در نثر سراسر گوهر نشان و مملو به معرفت و حکمت فیضرسان - اولین بار در ۱۳۲۸ھ متن فارسی باترجمه و شرح در زبان اردو به کوشش فقیر محمد نظام الدین ملتانی بچاپ رسید و فعلاً آنچاپ از بین رفته است - چند نسخه خطی بدست ماست که مزبور ذیل یاد آور می شود -

(الف) نسخه خطی بسال ۱۳۲۳ھ به دست گل محمد سندی علماء بهاربوری در خط نستعلیق متوسط در حدود ۲۰ صفحه نگاشته شد هر صفحه ۱۷ سطر دارد - تقطیع ($8\frac{1}{2}$ × ۱۸) است -

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۳۶ھ به دست بهادرشاه ساکن فرید محمور کاتهیه بر قرطاس کتابی در خط نستعلیق متوسط خوش و زیبا در حدود ۳۹ صفحه و هر صفحه دارای ۱۰ سطر - تقطیع ($8\frac{1}{2}$ × $12\frac{1}{2}$) است -

(ج) نسخه خطی بسال ۱۲۷۰ھ بدست محمد بخش پسر اللّٰه دته از قوم سیال ساکن تهه پیران نزد کوت شاکر بر کاغذ کشاده در خط متوسط و جلی در حدود ۳۷ صفحه و هر صفحه دارای ۱۰ سطر دارد -

(د) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۰۲ھ به دست محمد رضا تعداد صفحات ۳۰ و هر صفحه ۱۳ سطر دارد - تقطیع ($11\frac{1}{2}$ × $19\frac{1}{2}$) -

محتویات رساله : طریق قادری ، دنیا ، شاه محی‌الدین رح ، عارف اولی الامر ، پیغمبر و اعرابی ، ذکر دوام و ذکر خفیه - تحت عناوین مزبوره آمده است

که قادری بر هر طریق قوی است ـ قادری را از سرود، دنیا و اهل دنیا اجتناب باید کرد ـ قادری را ذکرجهر ، ذکر خفی و استغراق بمجلس محمدی صلی‌الله علیه و آله وسلم لازم است ـ کسانیکه زهاد از احتیاج مال اندوز دگر انبار است ـ

نظر نگارنده : در سلوک و ضوابط طریقۀ قادریه هدایات و تلقین مهمی ست ـ مال و اجناس اندوختن در شریعت هم روا نیست حضرت سلطان العارفین در طریقت مال اندوزی را به حب دنیا شمرده اند که فساد نفس است ـ

۲۳- مجالسة النبی :

رسالہ ایست بینظیر در نثر پرتاثیر کہ متن اصلی فارسی تا هنوز بہ چاپ نرسیده است و ترجمہ اردو را ملک چنن الدین لاهوری انتشار داده است - متن اصلی در دو نسخہ خطی بدست ماست -

(الف) نسخہ خطی مکتوبہ بسال ۱۳۵۳ھ / ۱۹۳۵ء ازید فضل کریم پسر احمد دین از قبیلہ جت ، " ران " ، ساکن چکریان از شهرستان گجرات در خط نستعلیق و جلی زیبا نوشتہ و در ۲۸ صفحہ کشاده بر آورده است - هر صفحہ ۱۲ سطر دارد - تقطیع ($۱۲\frac{۱}{۲}$ × ۲۳) است -

(ب) نسخہ خطی بسال ۱۳۰۲ھ مکتوبہ محمد رضا بہ قلم متوسط در ۳۵ صفحہ نوشتہ شده و هر صفحہ ۱۲ سطر دارد - تقطیع ($۱۱\frac{۱}{۲}$ × $۱۹\frac{۱}{۲}$) است -

محتویات رسالہ : عارف ، ارزش علم ، شرح نفس ، قلب و روح ، فنافی الشیخ و فنا فی الرسول ، تاثیر اسم اللّٰہ ذات ، اربعہ عناصر در وجود انسانی ، شرح پیر و مرشد - تحت این عناوین گفتہ شده است کہ عارف آنست کہ نفس را بکشد - از فنافی‌الشیخ مراد تصور وجود شیخ نیست بلکہ طریق تحقیق شیخ است - تصور اسم محمد بہ مجلس محمدی میبرد و مقام فنافی‌الرسول از خوی بوی خلق محمدی صلی‌اللہ علیہ وسلم است - تصور اسم اللّٰہ طالب را بہ فنافی‌اللّٰہ میرساند - وجود آدمی نفس و قلب و روح و سرّ را دارد - صاحب سرّ صاحب مشاهده معرفت الهی است - علم از قرآن است و بدون علم معرفت نیست - چون حضرت آدم﷤ نام محمدﷺ را برابر

نام الله جل شانه در کلمهٔ طیّب نوشته بر عرش الهی دید از غیرت درو نفس پیدا شد و از همین نفس فتنهٔ خوردن دانهٔ گندم و بنای حسد قابیل و هابیل موجود آمد - مرشد همچو حجام است که از طالب الله موی معایب را ببرد -

نظر نگارنده : حضرت سلطان العارفین برای تلقین سالک و اصلاح نفس طالب الله وسیلهٔ مرشد را لازم میگردانند همچو تعلیمات مولوی جلال الدین رومی‌رح که بگفته او سه

هیچ نکشد نفس را جز ظلِّ پیر + دامن آن نفس کش را زودگیر

بسبب اهمیت پیوند ولایت است که مولویؒ پیر را " عینِ راه ،، میخوانند " پیر را بگزین و عین راه دان ،، برای اینکه پیوستگی او را عین طریق وصول بمقصد کمال میدانند ، یعنی هدایت پیر روشن بعبارت دیگر پیوند کامل ، عین کمال است و سر منزل نهائی سالک وصول بهمین مقام اتصال است ضمیر و توجهٔ ولی عصر ، هم ارائهٔ طریق است و هم ایصال بمطلوب ، چرا که ولایت و اتصال بولی واصل کامل ، عین اتصال بحق است و فنا و استهلاک در او ، فنای در حق است ، و پیوند او کیمیای ست که مس تیرهٔ وجود را به زر خالص تبدیل میکند یا آبی ست که آتشهای درونی را فرومیشانند -

شرح در پیدایش نفس انکشاف عارفانهٔ حضرت سلطان العارفینؒ است و هیچ عارف باینطور نشان نداده است -

۲۳- محبت الاسرار :

رساله ایست رحمت آثار مملو باحقائق و رافع افکار - متن اصلی بچاپ نرسیده است - ترجمه اردو متداول است - چند نسخه خطی بدست ماست که چگونگی آن از قرار ذیل است :

(الف) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۳۲هـ به دست کریم حیدر برهانی در خط شکسته - ۲۰ صفحه با ۱۲ سطر در هر صفحه نگاشته شده - تقطیع ($18 \times 8\frac{1}{2}$) -

(ب) نسخه خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۳هـ به دست گل محمد سندی علماء بهاریوری بخط نستعلیق در حدود ۳۱ صفحه نگاشته شده و هر صفحه ۱۷ سطر دارد - تقطیع ($18 \times 8\frac{1}{2}$) -

(ج) نسخه خطی مکتوبه بسال قریبا* ۱۳۳۲هـ در ۹۶ صفحه نوشته شده و هر صفحه ۸ سطر دارد - اغلبا* این نسخه خطی مکتوبهٔ بدست فقیر حضرت جی برهانی ست - اولین و آخرین اوراق باهمدیگر تقلب داده شده است - تقطیع ($17\frac{1}{2} \times 10\frac{1}{2}$) است -

(د) نسخه خطی بسال ۱۳۷۰هـ بدست محمد بخش پسر الله دته سیال ساکن تبه پیران نزد کوت شاکر بر کاغذ کشاده در خط جلی بحدود ۵۶ صفحه نگاشته شده و هر صفحه ۱۰ سطر دارد -

مضامین رساله : انسان کامل ، معرفت الهی ، قرب حق ، حدیث فقر ، فقیر ـ تحت عناوین مذکوره آمده است که وجود انسان از کرم ایزدی است و شرف انسانیت از

معرفت است - عشق اسرار ربانی ست - وسیلت از فضیلت بهتر است - صاحب قلب مستغنی است و ذکر دوام دارد - بنای فسق و فجور دنیاست - ابو جهل و یزید دنیا است -

نظر نگارنده: فلوطین (PLOTINUS) عشق را وسیله وصال باخدا می شمرد زیرا که خدا تعالیٰ محبوب حقیقی ست و در حسن و جمال کامل است - آن ذات باری تعالیٰ سراسر عشق یا مجسم عشق است بدینجهت وصال آن محبوب حقیقی از طریق عشق ممکن است - بقول رومیرح که

دانش هر چیز را شرط است این
تو قیامت شو قیامت را ببین

پروفیسور یوسف سلیم چشتی در کتاب خود تحقیق می نماید که در همه ادب صوفیانه دنیا خدا تعالیٰ را محبوب قرار داده شده است - فلوطین ، فرفریوس ، شنکر ، رام نوج ، ولبه اچاریه ، منصور حلاجؒ ، شیخ اکبرؒ ، مرشد رومیؒ ، خواجه عطارؒ ، حکیم عراقیؒ ، عارف جامیؒ ، حکیم سنائی بیدلؒ ، شاه عبداللطیف بتائیؒ ، سچل سرستؒ ، حضرت سلطان باهوؒ ، بلهے شاهؒ ، رام کرشن و علامه اقبالؒ همه مفکرین و محققین خدا را محبوب حقیقی قرارداده اند و نغمهٔ عشق را سروده اند -[۱] حضرت سلطان العارفینؒ عشق را وسیله معرفت و وصال بحق تعالیٰ گفته اند -

همین طور همه مفکرین و اکابر مذاهب دنیا حرص و حسد و شهوت و هوا را پائین تر از مقام انسان و انسانیت شمرده اند و حضرت سلطان العارفینؒ این عوارض نفس و شیطان را بنام دنیا یاد کرده اند - پس دنیا و اهل دنیا نزد شان حجاب است و خلاف معرفت که مقصود است -

---

۱- تاریخ تصوف ، لاهور ۱۳۹۲هـ ، ص ۸۲

۲۵- محکم الفقرا :

کتابیست در نثر مرصّع و ارشادیست در علم اکسیر لافانی و منزه - متن اصلی مطلقاً بچاپ نرسیده است و فقط ترجمه در اردو انتشار یافته است - یک نسخه خطی از اصل متن بدست ماست که ذیلاً ذکر می گردد -

نسخهٔ خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۶ھ بدست علی محمد پسر محبت شاه بر ۸۱ صفحه نوشته شده - هر صفحه ۱۱ سطر دارد - در خط شکسته و قلم متوسط با تقطیع ($9\frac{1}{2}$ × ۱۲) دیده میشود -

محتویات کتاب : جلال و جمال ، راه مستقیم ، خاقانی و فنا ، ترک دنیا حکایت ور موسی ، عشاق روز حشر ، شرح اسم الله ، مرد دانا ، طالب مولیٰ ، پیروی ، اقسام فقیر یا مرشد ، فقیر لایحتاج - تحت این عناوین آمده است که جلال و جمال هر دو خاصه فقیر است - صراط مستقیم از پیروی پیغمبر اسلام است - هرشی برای آدمی ست و آدمی برای شناختن حق است - پذیرفتن اخلاق محمدی و یافتن اوصاف ربانی معرفت توحید است -

نظر نگارنده : - واضح میگردد که فقیر مجسم اوصاف خداوندی است و نمونه اخلاق محمدی - همین جهت کاینات برای انسان تخلیق شد و انسان برای معرفت حق تعالیٰ بوجود آمد - شیخ محمد لاهیجی یکی حدیث قدسی را بیان می آرد که " یابن آدم خلقت الاشیاء کلّها لاجلک و خلقتک لاجلی " یعنی ای فرزند آدم همه را برای تو آفریدم و تو را برای خودم -[۱]

۱- مفاتح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران ۱۳۳۷ش ، ص ۱۹۸

۲۶- مُحِکُ الفقر (صغیر):

کتابیست در نثر مسجع و دارای مطالب عرفانی و حقیقی و متن اصلیٔ آن بچاپ نرسیده است - ترجمه در زبان اردو پیداست - نسخهٔ خطی از متن اصلی بدست ماست که ذیلاً بیان میشود -

نسخهٔ خطی مکتوبه بسال ۱۳۲۸هـ بدست عبدالله غلام قادری بخط شکسته یک صفحه متن فارسی و دیگر صفحه در مقابل آن ترجمه بزبان اردو می دارد - ترجمه اردو از محمد دین پسر میان جیلانی بخش قریشی هاشمی ساکن گجرات پنجاب است - این ترجمه در سال ۱۳۲۲هـ نوشته شد - حجم نسخه ۲۹۸ صفحه و هرصفحه ۱۱ سطر میدارد - تقطیع (۱۱ × ۲۱) است -

محتویات کتاب : این نسخه در پنج باب منقسم است - اول در عاشق ، دوم در قلب ، سوم در دعوت ، چهارم در اسم الله ، و پنجم در چهل حدیث - مضامین زیر در بحث آمده است - طریق قادری ، عاشق یا عارف ، نور محمدی ، شرح دل ، چهار طائر ابراهیم ، طایفهٔ ریاکار ، سه قسم آتش در وجود ، سه قسم چراغ در وجود آدمی ، اقسام عشق ، اعضای انسانی ، علم بی عمل ، در جواب خاقانی ، سه قسم دل ، سگ و گداگر ، عالم و فقیر اعمال بالنیات ، استمداداز اهل قبور ، حیات اولیاء الله ، تجلیات و ذکر اسم الله ، وجود انسانی ، چهل حدیث در فقرا و اسمای حسنه ، در عناوین بالا آمده است که قادری دو قسم است یکی قادری زاهدی و دیگر قادری سروری - زاهدی با ریاضت و سروری باعنایت نظر و توجه مرشد است - صاحب هدایت ولی الله تا ابد الآباد قائم است -

عارف نان این جهان میخورد و کار آن جهان میکند ـ هر که بفقر رسید بنور محمدی صلی‌الله علیه وسلم بهره یافت ـ درویش هر ظاهر و باطن را می بیند و فقیر بجز حق تعالیٰ بچیزی دیگر نظر نیارد ـ عالم بمثل چراغ دین و عارف بمثل آفتاب دین است ـ مردک در مجاهده و ریاضت باشد و مرد بیکبارگی نفس را بکشد ـ ذکر با حبس دم رسم کفار است ـ مال اندوختن و گفتن که برای مساکین و یتیمان و نافع المسلمین است ـ همه حیله و کار شیطانی ست ـ حرص و هوا و شهوت همچو آتش است که از ذکر اللّٰه می نشیند ـ نفس و قلب و روح و سرّ چو یکجا و یکوجود شوند جمعیت بدست می آید ـ عشق محمود حب اللّٰه ربانی است و عشق بیهود حب نفسانی است ـ هر عضو وجود انسانی در حصول معرفت ممد میشود ـ عمل دعوت قبور کشاینده امور روحانی و عرفانی ست ـ ملک سلیمانی فانی است و اسم اللّٰه را جاودانی است ـ در معرفی و عظمت فقراء چهل حدیث از نبی اکرم صلی‌الله علیه وسلم مروی شده است ـ

نظر نگارنده : سیّد عبدالقادر جیلانیؒ در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار گفته اند که اللّٰه تعالیٰ در آفرینش اوّل روح و نور محمدی و لوح و قلم را پیدا کرد و ازین همه مرادیکشی است که حقیقت محمدی است پس هر کسی که بحقیقت رسید بنور محمدی رسید ـ[۱] همین مقصود حضرت سلطان العارفینؒ است ـ چهل حدیث در معرفی و شان فقرا را حضرت سلطان العارفینؒ در کتاب کلید التوحید کبیر هم بیان کرده اند ـ بقول حضرت سلطان العارفینؒ این احادیث را شیخ ابو سعیداحمد بن حسین طوسیؒ مرتب کرده بود ـ

۱ـ سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۶۵، ص ۱۳

۲۷- محک الفقرا (کبیر):

این تصنیف لطیف اثریست حقیقت الآراء در علم و فن عرفان و تصوف و در نثر مسجع و روان - اصل متن فارسی بچاپ نرسیده - نسخهٔ خطی ازین اثر که بدست ماست ذیلاً معرفی میشود -

نسخهٔ خطی بسال ۱۳۲۳هـ مکتوبه بدست بهادر شاه ساکن فرید محمود کاتبیه بر کاغذ کشاده و قلم متوسط در خط جلی دَر حدود ۳۲۸ صفحه نوشته شده - هر صفحه ۱۴ سطر می دارد- تقطیع ($11\frac{1}{2}$ × ۲۴) است -

محتویات کتاب : مسئلهٔ روح ، نفس ، عقل و علم ، ترتیب سلوک ، حکایت مردی که نماز استخاره ادا کرد ، حقیقت تصوف ، علماء و فقرا ، دنیا و اهل دنیا ، اقسام دوستی ، فقراء اهل الله ، خیر و شر ، حکایت وزیری که ترک وزارت کرد ، کلمهٔ طیب ، نور محمدی ، عشاق ، ذکر ، همه اوست ، فرض ظاهر و فرض باطن ، صفت قرآن ، تفکر ، حکایت زنی موحدوده باغ در دل مومن ، علم لدنی و عقل کل ، قلب مومن عرش اعظم ، شرح حرف الف ، دعوت قرآن ، الفقر لایحتاج ، دعوت فتح از کفار ، ذکر الله و علم الحروف ، شرح در علم اکسیر ، اسم اعظم ، عرفان نفس ، صفت عشق ، توصیف غوث اعظم ، سماع ، اهل دل ، اوهام ، تجرد و تفکر ، سکوت ، روح محمدی ، حیوان و انسان ، شرح معراج ، حکمت الهی ، تجلیات ذات و صفات ، درین عناوین گفته شده است که کسانیکه بمدارج شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت رسیده طی نمود بمقام فقر

فنافی‌الله گامزن است ـ کلمه طیبه را باید با اخلاص خوانده شود ـ هر رکن اسلام ظاهر و باطن می دارد حتی اگر کسی قبول اسلام می کند ظاهرا به اقرار باللسان و و باطنا* به تصدیق القلب عمل خواهد کرد ـ مرشد کامل طالب الله را تصور اسم الله عطا می کند ـ در وجود آدمی نفس ، روح ، عقل و علم است ـ پس اصل هر یک ازین را باید شناخت ـ حصول معرفت از سه طریق است ـ اول از فضل ربانی دوم از عطای مرشد و سوم از صفای باطن ـ تصوف از صفائی دل و در داشتن توحید مطلق است ـ علماء مراتب علم و فقرا مراتب قرب دارند ـ اهل دنیا بدریای دنیا غوطه زن اند و از زهر آب دنیا تشنه لب و فقرا بر کنار دنیا نشسته اهل دنیا را منع می کنند ـ دوستی سه قسم است اول جسمی چون دوستی آنحضرت با علماء قیل و قال ، دوم قلبی ، چون دوستی آنحضرت باصحاب صفه و فقرا ، سوم روحی چون دوستی آنحضرت [illegible] باخدا تعالی ـ فقرا را سه شان است ، متشرع ، باحیا و مملو بامحبت الهی ـ خیر ، پیدایش آنحضرت است و بآنحضرت اسلام ، ذکر و فکر و فقر و فیض و رحمت همه در زمرهٔ خیر می آید ـ شر ، پیدایش شیطان است که ازان نفس اماره و دنیا تعلق می دارد ـ آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم از ابتدا تا انتها علم کننه کلمه طیب را خواندند و لباس فقر ازوست و ذکر و فقر از دست ـ جوش در دل داشتن و لب بستن عقل کلی ست ـ رب تعالیٰ اول روح پر فتوح آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم را از نور خود پیدا کرد و آن نور حضور را مخاطب کرده فرمود " کن " و ازان هژده هزار عالم در وجود آمد ـ پس تمام ارواح جن و انس و ملائک را پیدا کرد

و فرمود الست بربکم ![1] اینجا ارواح اهل دنیا، اهل عقبیٰ و اهل اللّٰه تعیین گشتند - عاشق بیدار ورشریعت باشد - وی از بیم دوزخ و از امید جنت بالاتر است و دیار رب تعالیٰ مقصود می دارد - ذاکر حقیقی سراپا نور میشود - چون هوا و هوس از وجود طالب جدا شود آن بمقام همه اوست می رسد - علم لدنی علم کل است - قلب مومن عرش اعظم است - علم الحروف را فقط مرد کامل میداند - عشق ماسوا را از دل می سوزاند - سید غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی غوث الثقلین غوث الجن و الناس والملئکه است - سماع عارف آواز الست است - ابو الوقت آنست که حسب خواهش تجلی را بیابد - اوهام از تجلی غیبی نور احدیت وارد میشود - اسم اللّٰه را اولین بار نور محمد ظاهر فرمود - دنیا به یمن برکت اولیای کرام قائم است -

__نظر نگارنده :__ عظمت کلمه طیّب را همچو صوفیای عظام علامه محمد اقبالؒ در شعر توضیحات داد و حضرت سلطان العارفین در شعر و نثر علو کلمه طیبه را بکمال فصاحت بیان کرده اند بحثی در ارکان اسلام و ظاهر و باطن آن خیلی دلپذیر است - مسئله خیر و شر بتوضیحات عمده و بامعنی حل نموده اند - سید عبدالقادر جیلانیؒ در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار شرح در حقیقت محمدی و در آن ضمن درباره نور محمدی مطالب عرفانی را نوشته اند - حضرت سلطان العارفینؒ درین ضمن از راز تخلیق کاینات تا خطاب ایزد تعالیٰ الست بربکم ، همه توضیحات عالی داده اند -

---

۱- القرآن (الاعراف ۷ ، آیة ۱۷۲)

فلسفه تصور و تصرف سی حرف را حضرت سلطان العارفین‌رح اولین بار منکشف فرموده گفته اند که همه علوم ظاهر و باطن در طی سی حرف است - بیشتر صوفیای کرام و اکابرین اسلام در عظمت سید عبدالقادر جیلانی قصیده خوانی کرده اند همچو خواجه معین الدین چشتی اجمیری‌رح (م: ۶۳۲ھ) خواجه قطب الدین بختیار کاکی‌رح (م: ۶۳۳ھ) شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی‌رح (م: ۶۶۱ھ) ، سید محمد گیسو دراز‌رح (م: ۸۲۵ھ) ، شاه ابوالمعالی‌رح (م: ۱۰۲۵ھ) و شیخ عبدالحق محدث دهلوی‌رح (م: ۱۰۵۲ھ) وغیرهم - همینطور حضرت سلطان العارفین‌رح هم در نثر و نظم ثنا خوانی غوث الاعظم کرده اند - دارا شکوه در کتاب سفینة الاولیاء در تعداد ابدال و غوث و قطب شرح نموده است[۱] و حضرت سلطان العارفین هم کل تعداد عشاق را در دنیا ۱۹هزار قرارداده اند و توضیحات در اولیاء ، ابدال و غوث و قطب نموده اند -

---

۱- سفینة الاولیاء ، کراچی ۱۹۵۹ء ، ص ۲۳

۲۸- مفتاح العارفین :

این کتاب مستطاب در نثر مرصّع راجع به شرب حقیقی و معرفت محض سخنان دلپذیر نوشته شده است - امّا تا هنوز متن اصلی این اثر بطبع نرسیده است ولی ترجمهٔ اردوی آن را ملک چنن الدین لاهوری بچاپ رسانیده است - خوشبختانه دو نسخهٔ خطی آن که مختصات شان درج زیر است ، بدست ماست -

(الف) نسخهٔ خطی مکتوبهٔ محمد حسن بسال ۱۲۹۲ھ به خط نستعلیق نوشته شده - تعداد صفحات ۲۰ است و هر صفحه ۲۳ سطر می دارد - تقطیع ($15\frac{1}{2} \times 27$) است -

(ب) نسخهٔ خطی مکتوبهٔ گل محمد سندی بسال ۱۳۲۲ھ بخط نستعلیق نوشته شده تعداد صفحات ۵۳ و هر صفحه دارای ۱۷ سطر است - تقطیع ($8\frac{1}{2} \times 18$) است -

محتویات کتاب : عالم و فقیر ، مجلس سرور کائنات خلاصهٔ موجودات ، سلوک تجربی در تعلیمات روحی مصنف دربارهٔ دعوت قبور - تحت این عناوین آمده است که علم الیقین ، حق الیقین و عین الیقین سه نوع معرفت است - مرشد هم سه نوع است یکی محجوب دوم مجذوب و سوم محبوب - جسم زنده دل را هیچ کرم نمی خورد و تا قیامت سلامت می ماند - شمائل نبی اکرمؐ آنند که شیطان را در صورت ایشان ظاهر شدن قدرت نیست -

نظر نگارنده : تعلیمات و انکشافات عرفانی حضرت سلطان العارفینؒ اند که در سلوک قادریه بسی مهم است و عموماً در تصوف و اصول تصوف راهنمای خصوصی ست -

۲۹- نور الهدیٰ (صغیر) :

رسالہ ایست از زندہ در نثر شیرین و بامغز معانی و گنج های نهانی که اصل متن آن بچاپ نرسیده است - ترجمه در زبان اردو متداول است - دو نسخه خطی از متن صحیح بدست ماست -

(الف) نسخهٔ خطی مکتوبهٔ محمد حسن پسر خیر محمد از قوم ملیار ساکن هجکه در نواح بهره از شهرستان شاه پور بسال ۱۱۹۱هـ در حدود ۱۷ صفحه نوشته شده - هر صفحه ۲۳ سطر دارد - تقطیع (۱۵½ × ۲۷) است -

(ب) نسخهٔ خطی بسال ۱۳۵۲هـ بدست صاحبزاده نور حسین (پسر حضرت سلطان محمد نواز) - تعداد صفحات ۴۲ است - هر صفحه ۱۱ سطر دارد - تقطیع (۱۵½ × ۱۱½) است -

محتویات کتاب : این رساله در پنج باب منقسم است - اول در فقر، دوم در ذکر، سوم در مراقبه ، چهارم در تجلی و پنجم در دعوت - تحت این عناوین آمده است که فقیر دو نوع است یکی فقیر صاحب ریاضت و دوم فقیر صاحب اجازت - طالب الله را باید تحصیل علم قرآن و علم اخلاق بکند - مرشد کامل بیک توجه و نظر علم را در دل درآرد - از تصور اسم الله اسرار الهی ظاهر می شود و فقیر را لازم است تا امر " کن " حاصل نکند و مقام و مرتبه " نحن اقرب الیه من حبل الورید "[1] نباید قرار نگیرد - مراقبه هم عظیم اسرار است و اصل مراقبه آنست که صاحب مراقبه

۱- القرآن (ق ۵۰ : آیهٔ ۱۶)

بمجلس آنحضور محمد مصطفی صلی‌الله علیه وسلم برسد - تجلی چهارده نوع است و از هزاران هزار یکی باشد که کاملان مانند ورنه خراب و رجعت خورده می مانند - موسیٰ از یک تجلی صفاتی بیخود گشته بود - دعوت هم عظیم سرآسرار است و کار کاملان است زیرا که ارواح انبیاء ، اولیاء و صالحین گرد صاحب دعوت آیند و صاحب دعوت بمقصود رسد بعون الله تعالیٰ -

نظر نگارنده : مراتب و انواع فقیر را بتمام خوبی بیان کرده شده است - حضرت علی هجویری صاحب کتاب کشف المحجوب درین ضمن بسیار نوشته است [1] - نظری تحقیقی و معنوی درین باب که حضرت سلطان العارفینؒ نموده اند خیلی آگهی را می افزاید - در ضمن مراقبه ابوالفیض قلندر سهروردی در کتاب الفقر فخری خوب نوشته است ولی آن همه کار اجمالی است [2] - حضرت سلطان العارفینؒ مراقبه را هم موجب مقام فنا گردانیده اند - شرح در تجلی خیلی باتاثیر است و یکی از دروس [illegible] اینطور بنوشته شده است - میگویند که چون موسی از تجلی صفاتی بیخود شدند هر حجاب پیش روی شان سوخته می شد بالآخره بامر الهی دلق فقیری را بروییش مالید و بحال درست در آمدند - دعوت از تعلیمات خصوصی حضرت سلطان العارفینؒ است و [illegible] از اولیای کرام برین نوع عمل و ریاضت هم توضیحات بنموده است -

---

۱- کشف المحجوب ، لاهور ۱۹۲۸ء ، ص ۱۱۰-۱۱۲

۲- الفقر فخری ، دکن (؟) ۱۳۷۰ (؟) ، ص ۲۹۰-۲۹۲

۳۰- نورالهدایت عین نماالمعروف به نورالهدیٰ (کبیر):

این تصنیف شریف در نثر لطیف کتابیست که زیاد انتشار یافته و مورد توجه درویشان و محققان علوم معارف گشته - فقیر نور محمد کلاچوی (۱۳۰۳هـ - ۱۳۸۰هـ) متن اصلی را بچاپ رسانید ولی تمام نسخه های آن چاپ اکنون از بین رفته است - سپس آقای کلاچوی موصوف در اردو ترجمه و شرح کرد و بطباعت رسانید - شرح آقای کلاچوی خوب است - دو نسخه خطی این اثر بدست ماست که ذیلاً ذکر می گردد -

(الف) نسخه خطی مکتوبه صاحبداد پسر ملا محمد عرف ابره و میهه ساکن شهر خیرپور فقیر مهو والا بسال ۱۳۱۲هـ بخط نستعلیق و خیلی مرغوب و جاذب در حدود ۲۹۸ صفحه نگاشته شده هر صفحه دارای ۱۲ سطر است - تقطیع (۹ × ۱۵)است -

(ب) نسخه خطی بسال ۱۳۶۱هـ بدست صاحبزاده غلام دستگیرالقادری بخط نستعلیق و زیبا در حدود ۱۳۱ صفحه و هر صفحه دارای ۲۰ سطر است استنساخ شده این نسخه بتکمیل نرسیده است -

محتویات کتاب: اسم الله ، اتصال دم ، شرح هستی ، فقر محمدی ، رجعت ، عشق وجودیه ، شرح حضوری ، علم الحروف ، شرح نور، عشق و شرح در اسان - تحت عناوین مذکوره آمده است که کنه کلمه طیب اینست که باقرب حی قیوم خوانده شود تا نفع دهد و نفس را فنا کرده به بقا برساند - تحصیل علم برای دنیا نیست مقصود علم معرفت است - لقای الهی در خواب ، مراقبه و درین جهان بمراتب لاهوت لامکان ممکن است - سلطان الفقر از قرب خداوندی صورت نور است که پیش عاشق هوشیار پیدا میشود - آنحضرت صلی الله وآله وسلم

شپ معراج به مقام قاب قوسین صورت فقر را بحضور خدا دیدند که صورت فقر محی‌الدین شاه عبدالقادر جیلانی معشوق الله بود - پیش مرشد کامل جاهل و طالب علم برابر است، اهل نصیب و بی نصیب هم برابر است - صاحب دعوت قبور را حکم خدا و اجازه آنحضرت لازم است ورنه محروم میمانند - تصور دائره اول سی حرفی از [ا] تا [ی] و دوم دائره اسماء نودنه نام باریتعالی است هریک ازان دائره ها تصور، تصرف، کلید و حاضرات می دارد یعنی ازان تصور مجلس حقیقی آنحضرت بدست می آید - جنونیت و نفس و شیطان دفع می گردد - دیگر دائره های تصور [الله] [لله] [له] [هو] [محمد] [فقر] و [لا اله الاالله محمد رسول الله] است - ازین تصرف و تصور جسم عاقل و طالب هفت اندام نور می شود - خدمت و تعظیم آل نبی و سادات پیر شیخ و طالب لازم است - شناخت سید وال نبی اینست که متشرع و پیر و محمد باشد خلق محمدی بدارد و اوصاف اصحابه یاران رسول را بدارد - باطن را باید موافق ظاهر باشد - البته حضوری باطن چیزی دگر است و حصول حق چیزی دیگر، بدینجهت از تجلیات گوناگون سالک را نباید بیخود گردیده رجعت بخورد -

نظر نگارنده : توصیف در کلمه طیبه خیلی عالی و پرمعنی ست - درباره علم همچو صوفیای کبار حضرت سلطان العارفین اصرار می نمایند که ازین نباید دنیا حاصل کرد - علم برای معرفت و شناخت است - رومی در مثنوی همینطور گفته اند ــه

علم را برتن زنی ماری بود　　　　علم را بر جان زنی یاری بود

نور از قرب خداوند ایست این نکته را حضرت سلطان العارفین رح بکمال فصاحت انکشاف می نمایند ـ فضیلت طریقه قادریه را برهمه سلسله های تصوف فائق می گردانند و در علو عظمت سید عبدالقادر جیلانی واقع معراج و صورت فقر پیران پیر پیش حضرت ایزد تعالیٰ را بیان می کنند ـ حضرت مجدد الف ثانی رح هم می گویند که بجز وسیله سیدنا غوث الاعظم رض کسی را مقام ولایت نمی رسد ـ[1] دارا شکوه در کتاب سکینة الاولیاء می نویسد که همهٔ سلسله های روحانیان فیض یافتگان سلسله قادریه اند ـ[2] حضرت سلطان العارفین معتقداند که هر حرف کنده معرفت میدارد ـ و بدین سبب از أ تا ی هر حرفی دائره علم ظاهر و علم باطن را داراست ـ همینطور اسمای باری تعالیٰ که نوده است هر یکی دائره تصرف و تفکر را می دارد اسم اعظم هم ازوست و اسمای ذاتی خداتعالی سالک را زود بمراتب فنافی‌الله و بقا بالله می رساند ـ چنانکه در گذشته هم گفته شده است که کسی از اولیای کرام بجز حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رح اینقدر اسرار بر علم الحروف و علم الاسماء نور زیده است ـ درین ضمن ارباب معرفت و اصحاب تحقیق را خیلی زیاد امکانات علم و عمل باقیست ـ و ما توفیقی الا بالله ـ

......

۱ـ مکتوبات حضرت احمد سرهندی رح

۲ـ سکینة الاولیاء ، لاهور ۱۹۷۱ء ، ص ۱۲-۱۴

باب هفتم

سنجش کلام سلطان باهو رح

آثار گرانبهای فارسی حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سره العزیز در زمینهٔ عرفان و ادب و علم و تاریخ و دین و فرهنگ اسلامی عالیترین افکار عرفانی و انسانی را در بر دارد -

پاسداری شریعت نکته مهم شان است - در طریقت حضوری مجلس آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم بر مرشد کامل و طالب حقیقی لازم میگردانند - در طریقه شان راه فیضان در تصور اسم الله و در علم دعوت روحانیون ضمر است - فقر بمقام فنافی‌الله رسیدن را میگویند - نزد شان وجود انسان حکمت عظیم است که خزینه آن از اسم الله وا میشود - " هو " اسم اعظم است و همه کلام حضرت سلطان العارفین رح از انوار آن اسم منور است - اصطلاحات و ملفوظات عرفانی شان سراسر حکمت و سرّ حقیقت را ظاهر میکند -

کلام منظوم و منثور شان بلحاظ معنی متمیز است و بلحاظ ادبی خیلی دلپذیر است قصیده در مدح سیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی رح (۴۷۱هـ - ۵۶۱هـ) ارفع ترین احساس عاشقانه را وارد و در ادب فارسی شاهکار عارفانه است - شعر شان سبک مخصوص میدارد و در نثر مقالیسه آثار شان با کلام حضرت عبدالله انصاری رح (م:۴۸۳هـ) و با شیخ مشرف الدین سعدی رح (م:۶۹۱هـ) ممکن است -

حضرت سلطان العارفین رح شکات علمی (SCIENTIFIC) را در آثار صوفیانه خود اکتشاف نموده اند - ایشان تحت الشعور را نیروی بالاتر از قوت شعور قرار داده است -

نزدشان تخلیق انسان ملیونها سال پیش بوده است ـ ایشان " وهم " را عظیم ترین نیروی باثبات میرسانیدند ـ از معاصرین خود نام اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸هـ - ۱۱۱۸هـ) را در کلیه آثار منثور خود برده اند ـ در معرفی شهر شورکوت خود اظهار نموده اند ـ بسیار اسامی رجال تاریخی و ادبی را و نامهای تصانیف عالی را بتذکار آورده اند ـ

حضرت سلطان العارفین رح آثار خود را الهامی قرار داده اند ، واقعاً عیان را چه بیان ، یک کرشمۀ خداوندی ست ـ چند تا آیت قرآنی را هم در آثار خود تفسیر نموده اند که جنبه عارفانه و حکیمانه دارد ـ ارشاد و تلقین عارفانه خود را به صدها حدیث قدسی و حدیث نبوی کمک داده باثبات رسانده اند ـ ایشان معتقد اند که خالق خیر و شر خود ذات الهی است ـ آنحضرت محمد صلی‌الله علیه وسلم مجسم خیر بودند و بدینجهت منبع و سرچشمه خیر اند ـ ابلیس علیه اللعنت مجسم شر بوده و بدینجهت بیخ و بنیان شر در عالم است ـ حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در آثار خود در عارف و عالم بحث خیلی سودمند آورده اند ـ نزد شان عالم علم فقه و کتاب در اسباب ظاهر گم است و عارف علم ربانی در حقیقت باطن محو است ـ

فصل اوّل : ارزش معنوی :

آثار حضرت سلطان العارفینؒ در تصوف اسلامی از لحاظ سبک و تعلیمات عالی حیثیت جداگانه ای را دارد - در تصوف و سلوک ایشان پیرو مکتب جنید بغدادی (م:۲۹۷ھ) و بایزید بسطامی (م:۲۳۲ھ) بشمار میروند - عادت شریفشان این بوده است که در آثار خود دربارۀ خود سکوت می فرمایند و دربارۀ مسئله ای از مسائل فقه زیاد بحث نمی کنند و معمولاً دربارۀ عالم علوی سخن می فرمایند - موضوعات ایشان در تصوف و عرفان بقرار زیر است -

۱- پاس شریعت و صحو جنیدی : می بینیم که تصوف شان همه تلقین و تعلیم در فقر فنا فی‌الله و بقا بالله است ولی در هیچ جای نوشتجات شان طریقت و معرفت بدون شریعت دیده نمی شود - در کتاب اورنگ شاهی می گویند:

ع " هر مراتب از شریعت یافتم پیشوای خود شریعت ساختم "[۱]

در کتاب امیرالکونین می گویند: ع

جز شریعت نیست راه معرفت اهل بدعت چیست باشد خر صفت "[۲]

در کتاب عین الفقر می گویند:

" شریعت بمثل دم و طریقت بمثل قدم و قدم آنزمان برخیزد که نیت سیر و سفر

۱- اورنگ شاهی (خطی) ۱۳۰۲ھ ، ش ۵ : ۳ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ ، ۱۳۸ : ب ، مملوکه سلطان غلام باهو

باشد ـ طریق راه را گویند و در راه تمام آب و آذوقه ورنه جان از لب برآید ـ شریعت بمثل کشتی ست و طریقت بمثل دریا همچون طوفان نوح "[1] ـ

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز در سلوک خود گوشه نشینی و غلو در عبادات و چله کشی محض را دوست ندارند و این کارها را به مرشدان ناقص و طالبان خام نسبت می دهند ـ مسلک شان فقر شبیری ست که حق گوئی و بیباکی را در بردارد و منظور شان مقام فنا فی الله و بقا بالله را بدست آوردن و جان بمحبوب حقیقی سپردن است ـ در کتاب محبت الاسرار میگویند :

" راه فقر در ورد وظایف و تسبیح نیست در خواندن مسائل صحیح نیست ، باشریعت پیوست باش ـ مست الست باش چنانچه شتر خار بخورد و بار بکشد ـ "[2]

حضرت سلطان العارفین رح برای وجدان هم اهمیت زیادی قائل هستند و چنانکه در باب احوال نیز مذکور شده در زندگانی شان دوبار کیفیت و حالت سکر هم بایشان عارض شده بنابرین میتوانیم فقر و سلوک شان را بافقر و سلوک بایزید بسطامی مماثلت دهیم یا ایشان را پیرو مکتب شان بدانیم ورنه حقیقت اینست که سلوک و تصوف مکتب بایزید بسطامی هم تااندازه ای مورد انتقاد ایشان قرار گرفته است ـ در کتاب عین الفقر میگویند :

" روزی بایزید بسطامی رح باحق همراز بود ، از حضرت رب العزت ندا در رسید

۱ـ عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ، ۹۳ : الف ـ ۹۵ : ب ، مملوکه سلطان شاه

۲ـ محبت الاسرار (خطی) ۱۲۰۹ھ، ۹ : الف ، مملوکه سلطان شاه

که ای بایزید چندین محنت ، مشقت مجاهده ریاضت میکنی مگر عرش میخواهی؟ بایزید جواب داد : خداوندا ! عرش جای روحانیان است من روحانی نیستم باز ندا آمد که ای بایزید مگر کرسی میخواهی؟ بایزید جواب داد : خداوندا ! کرسی جای کروبیان است من کروبی نیستم - بازندا آمد که ای بایزید آسمان میخواهی؟ بایزید جواب داد : خداوندا ! آسمان جای فرشتگان است من فرشته نیستم - بازندا آمد که ای بایزید مگر دوزخ میخواهی؟ بایزید جواب داد : خداوندا ! دوزخ جای منکران است من منکر نیستم - باز بلطف کرم ندا آمد که ای بایزید مگر ما را میخواهی؟ اگر مرا نیابی چه میکنی؟ چون این سخن بایزید بشنید آه کشید ، سر بسجده نهاده جان بحق سپرد " [1] -

بعد از بیان کردن این واقعه حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز در شعر می فرمایند که این فقر هم خام بوده زیرا که فقر حقیقی آست که برضای دوست راضی باشیم وازو هیچ نه طلبیم ، ـه

" خام بودند خام آهی رفته جان | عاشقی آن به بود سوزش چنان
گر بسوزد جان من در آن سقر | جز خدا دیگر نه ای از من خبر
باهوا بهره چه خواهی از خدا | بهر مزدوری بود طالب رضا " [2] -

۱- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ، ۱۳۵ : ب ، ۱۳۶ : الف ، مملوکه سلطان شاه

۲- ایضاً

در مورد فقر مقام حضرت سلطان العارفین قدس سره از حکایت زیر هم

ظاهر میشود که وران می گویند عارف باللّه را هر ساعت ندای " لبیک عبدی "

می آید:

" روزی شیخ جنید بغدادی و شیخ شبلی هر دو بصحرا از شهر بیرون آمدند ، وقت نماز رسید میخواستند که نماز ادا کنند که یک کس هیزم کش پشتارهٔ هیزم از سر برآورده در جماعت شیخ رسید - شیخ آنرا برای امامت ایستاده کردند - آن بزرگ در رکوع و سجود بسیار فرصت کرده چون از نماز فارغ شدند - گفتند این دیر چه بود ؟ جواب داد: من تسبیح گفتم - چون پیش خود جواب لبیک عبدی نشنیدم سر را نبرداشتم، تعطل به همین بود - این فقیر باهو میگوید که اهل نماز را وقت تاوقت لبیک ندای لبیک در سجده شود و عارف باللّه را هردم هر ساعت هروقت لبیک عبدی ست قوله تعالیٰ فاذکرونی اذکرکم " [1]

بنظرِ شان مقام فقر خیلی بالاست و میگویند که مخدوم جهانیان (شیخ جلال م:۷۸۵هـ) هم به آن اوج فقر نرسید چنانکه از اقتباس زیر پیداست :

" فقر چیست - فقر هم چنان است که بجهت مراتب فقیر مخدوم جهانیان باسیرطیر تماشای چهارده طبق دیدند لیکن بمراتب فقر نرسید " - [2]

۱- عین الفقر (خطی) مکتوبه سید عبداللّه ، ۱۲۰۹هـ ، ص ۱۳۷ ، مملوکه سلطان شاه

۲- ایضاً

همینطور دربارهٔ سلطان ابراهیم ادهم[1] و سلطان بایزید بسطامی رح (م:۲۳۴ھ)

هم می فرمایند:

" سلطان ابراهیم ادهم ترک پادشاهی کرده سرگردان گردید بکشتن فرزند

بعدازان بمراتب فقر رسید ـ دانی سلطان بایزید تمام عمر بریاضت کشید

و نفس دوست را از پوست برآوردید هرگز بمراتب فقر نرسید و اگرچه شیخ

بهاءالدین[2] و شاه رکن عالم[3] از جان خود برخیزیدند هرگز بمراتب فقر نرسیدند

و حضرت رابعه بصری[4] بخواب خوش خسپید بیواسطه بمراتب فقر رسید و حضرت

شاه محی‌الدین[5] قدس الله سرهٔ[6] در شکم مادر بمراتب فقر رسید ـ "

خاقانی[7] را هم در مقام فنا مورد تنقید قرار می دهند زیرا که خاقانی گفته

ـه پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی

که یکدم باخدا بودن به از ملک سلیمانی

در جواب این شعر حضرت سلطان العارفین می گویند:

ـه " بسی صد سالها باید فنا فی‌الله شود فانی

دمی نامحرم است آنجا غلط گفت است خاقانی "[8]

۱ـ سال وفاتش طبق استاد محمد ابراهیم خلیل الاحمدالجامی در میان ۲۶۵ھ تا ۲۸۰ھ میباشد در شرح حال این ادهم عارف گردون قباب ، کابل ۱۳۳۵ش ، ص ۵۶-۵۷

۲ـ شیخ بهاءالدین (م:۶۶۱ھ) طبق سیرالعارفین از حامدبن فضل الله، لاهور۱۹۷۶م، ص ۱۷۸

۳ـ شاه رکن عالم رح (م:۷۳۵ھ) ، ایضاً ، ص ۲۰۹

۴ـ رابعه بصری رح (م:۱۸۵ھ)

۵ـ سید عبدالقادر جیلانی رح (م:۵۶۱ھ)

(بقیه حاشیه اگلی صفحه پر)

اصل فـقـر یعنی فنـافی‌الله شدن بنـظر سلطان العارفین قـدس سره چیست ؟ در اینمورد

در عین الفقـر می فرمایند :

" فقـر فنافی‌الله آنـرا گویند که باحق توحید غرق که احتیاج الله هم ندارد -

احتیاج الله هر آنکس دارد که از خدا جدا باشد - باید یکتا و یکوجود -

درمیـان خدا و بنـده وسیله چیست ؟ مرشد - از مرشد چه چیز حاصل شود ؟

محرم سراسرار - از محرم سراسرار چه چیز حاصل شود ؟ مـقام خوف مـوت -

از مـقام خوف مـوت چه چیز حاصل شود ؟ مـقام رجای بقـا از مـقام رجای بقـا

چه چیز حاصل شود ؟ مـقام مـوتـوا قبـل ان تـمـوتـوا - ازیـن مقام چه چیز

حاصل آیـد مـقام ان اولیاء الله لایمـوتـون - فقیـر که صاحب رضا ، بلکه خارج

از قـدر قـضا ، خوش آمـدی مرحبا " - [۱]

(حاشیه از صفحهٔ گزشته)

۶- عیـن الفقـر (خطی) ۱۲۸۰ه ، ۲۳۲ :الف ، مملوکه نگارنـده رساله

۷- خاقـانی شروانی (۵۲۰ - ۵۹۵ه) مطابق تاریخ ادبیات ایران ، رضا زاده شفق ،

دهلی ، ۱۹۵۵م ، ص ۲۵۳

۸- عیـن الفقـر (خطی) ۱۲۰۹ه ، ش ۳ : ۳ :ب ، مملوکه سلطان شاه

۱- عیـن الفقـر (خطی) ، ۱۲۰۹ه ، ش ۳ : ۵۳ :الف ، مملوکه سلطان شاه

درحقیقت منظور حضرت سلطان العارفین رح از فقر این است که آدم خود را در مقابل رضای الهی تسلیم کند و هیچ وقت تکیه بر زهد و ریاضت خود نکند بلکه همیشه تکیه بر ذات خداوندی بکند زیرا بعقیدهٔ ایشان ذات فقیر باذات خداوندی یکی ست و هرگز از خدا جدا نیست -

(۲) حضوری مجلس آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم :

حضرت سلطان العارفین قدس سرهٔ در سلوک و تصوف خود طالب را بمجلس پیغمبر اسلام محمد مصطفیٰ صلی‌الله علیه و آله وسلم راهنمائی میکنند برای اینکه فقر سراسر مربوط به آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم است - خودشان مسلک اویسی را داشتند که مستقیماً بتوسط علی علیه السلام از آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم بیعت نمودند که دربارهٔ آن در احوال توضیح داده شده است - و برای مرشد و طالب هر دو مقام و قرب در مجلس محمدی صلی‌الله علیه وسلم لازم میدانند - اگر کسی باین مقام نرسیده باشد گویا در عالم ناسوت است و اگر کسی این مقام را نخواهد گرفتار هوای نفسانی است - در کتاب مجالسة النبی می گویند:

" طالب صادق آنست که بجز حضوری محمد رسول الله صلی‌الله علیه وسلم و مقام معرفت توحید الا الله از مرشد طلب نکند - چون مرشد کامل و طالب صادق هردو بمجلس حضوری محمد مصطفیٰ صلی‌الله علیه وسلم برسند - مرشد کامل کسیرا گویند که ظاهر در مجلس دوام عام بمردم نفسانی سخن و باطن تمام

در مجلس روحانی» -[1]

در صفت مرشد می افزایند:

«کعبه را در دل به بینم جان کنم بروی فدا

در مدینه دائمی هم صحبتم با مصطفی[2]

خلق پاما خویش دانند من به باطن بارسول[4]

و اصلانرا راه این است بشنوای اهل الوصول»[2]

(۳) محبت اهلبیت و عقیدت باسیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی و طریقه قادریه :

محبت اهلبیت باید در سرشت طالب و سالک حقیقی باشد زیرا که منبع و سرچشمه فیضان شخص حضرت علی کرم الله وجهه و زات رسول اکرم محمد مصطفی صلی‌الله علیه وسلم است - میگویند:

«صدق صدیق و عدل عمر و پرحیا عثمان بود

گوی فقرش از پیمبر شاه مردان یافت زود»[3]

در سلوک ، سلسلهٔ قادریه بتوسط سیّد عبدالقادر جیلانی (م ۵۶۱هـ) به حضرت علی کرم الله وجهه می‌رسد - و ازیشان به سرکار دوعالم صلی‌الله علیه وسلم میرسد - در رساله

۱- مجالسته النبی (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ش ۱ : ۹ :ب، مملوکه سلطان شاه

۲- ایضاً ، ۱۰ :الف

۳- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۲۹۹ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

روحی اینطور اقرار محبت و عقیدت و اظهار حقیقت می نمایند:

" دست بیعت کرد مـا را مصطفی[ص]   فرزند[۱] خود خواندست مـا را مجتبی[ع]

خاکپایم از حسین[ع] و از حسن[ع]   معرفت گشته است بـر من انجمن "[۲]

حضرت سلطان العارفین[رح] در سلوک طریقه قادریه را برهمه طریقه ها ترجیح میدهند و میگویند:

" قادریرا قرب حق باشد عطا   شد مشرف روح باشرف لقا

هر طریقه خاکپایش شد غلام   یافت منصب باولایت هر کدام "[۳]

در کتاب عقل بیدار درین باب میگویند:

" هر طریقه خانواده شد غلام   بامریدی جان فداش هر دوام

نقشبندی را چه قدرت دم زند   وز طریق قادری طالب شود

اهل چشتی خواجگان خاک پا[ؒ]   سهروردی از غلامان باوفا

هرکه از بنده خدا امت نبی[ص]   خاک بوسی میکند با قادری "[۴]

۱- بجای " فرزند " " فرد " بلحاظ فن شعر درست بنظر می آید

۲- رساله روحی (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ش ۷ : ۲ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳- تیغ برهنه (خطی) ۱۳۰۲هـ، ش ۱ : ۷ :ب ، ایضاً

۴- عقل بیدار ، لاهور ۱۹۷۰م ، ص ۲۱

در عظمت و توصیف سید عبدالقادر جیلانیؒ می افزایند:

" پای حضرت پیر هر گردن ولی   مثل سجده آورد حکم از نبیؐ "[1]

صاحب طریقه قادری سه نشانی دارد :

" قادری را سه مراتب سه نشان   باعیان ولامکان و جان نشان "[2]

سیّد عبدالقادر جیلانی‌رح چو نائب رسول است:

" چون نباشد پیر میران زنده دین   آن وزیر مصطفیٰ روح الامین

شاه عبدالقادرست رهبر خدا   دهدم آنجا بجان سنت مصطفیٰ "[3]

در کتاب نورالهدیٰ در ضمن این مطالب مینویسند:

" دشمن سیّد بود اهل از خبیث   دوستدار سیّدان اهل از حدیث

خارجی ورافضی دشمن نبیؐ   دشمن کلی بود اهل از شقی

سیّدانرا عزت و شرف از خدا   دشمن سیّد بود اهل از هوا "[4]

جائی سیّدانرا هم تلقین میکنند تا ایشان بدرویشی و استقامت زندگی بکنند ، میگویند:

" باخدا اگر سیّدی سند محمدی طلب ، اگر قریشی دلریشی باش ، اگر علمائی

طلب درویشی کن ، درویشی باید نه در پیشی ، اگر جاهلی طلب علم کن ، آن

۱- عقل بیدار، لاهور ۱۹۷۰م ،ص ۶۱

۲- ایضاً ،ص ۶۳

۳- کلیدالتوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ، ۸۰ :ب ، مملوکه سلطان غلام باهو

۴- نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲هـ ، ۳۰ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

علم که بحق رساند بجز حق باطل را نداند -"[1]

در راه سلوک تکریم آل نبیؐ لازم است ، میگویند:

" هرکه سادات را رضامند نکند هرگز باطن او صفا نشود و بمعرفت الهی نرسد اگرچه تمام عمر سر بسنگ زند و ریاضت کند که خدمت سادات نصیب اهل مخدوم است و هرکه منکر از آل نبی و اولاد حضرت فاطمة الزهرا علیه صلواة الله والسلام محروم است

دوستدار سیدانرا وز نبیؐ | نور دیده فاطمهؓ حضرت علیؑ
دشمن سید بدشمن مصطفیؐ | هرکه دشمن مصطفیؐ دشمن الله "[2]

ولی سید کیست و کرا گفته میشود درین باب در کتاب نورالهدیٰ می افزایند :

" لیکن سیدانرا از کدام احوال و از کدام افعال و از کدام اعمال و از کدام قال شناخته میشود ، از شریعت و قدم محمدی صلی‌الله علیه و آله وسلم و خلق محمدی علیه التحیته والسلام و صدق از صدیق و عدل از عمر و حیا از عثمان و شجاعت از علی رضی‌الله تعالیٰ عنهم در غزائی از حضرت محمد رسول الله صلی‌الله علیه و آله وسلم و ترک دنیا از حضرت فاطمة الزهرا صلواة الله علیها و شهادت و سعادت و رضای ارادت از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلواة الله علیها -"[3]

۱- نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲ه، ۱۰۰ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲- ایضاً ، ۲۵۳ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۳- ایضاً ، ۲۵۴ :الف ، ایضاً


هو
الله

(۴) تصور اسم اللّه :

همه معرفت و فیضان در طریق و سلوک حضرت سلطان العارفین از تصور اسم اللّه ذات بقرار آمده است - زیرا که بدون تصور اسم اللّه نفس زیر پا نمی آید و اگر نفس در متابعت سالک نیست او هرگز به معرفت نتوان رسید - در کتاب مجالستة النبی میگویند:

" نفس را بخواندن علم و باطاعت ریاضت ظاهری بسیار لذت و حلاوت آید و نفس خوشوقت گردد و از نام و ناموس و رجوعات خلق نفس فربه شود و فرحت گیرد و نفس از تصور تاثیر اسم اللّه و ذکر و فکر معرفت الااللّه و استغراق مراقبه متوجه شدن بحضوری مجلس محمد رسول اللّه صلی‌الله علیه وسلم زهر تلخ نماید " -[1]

نیز فرمودند:

" از ذکر اسم اللّه تحقیق نفس و قلب و روح یکی گردد مطابق نور شود "[2]

از اسم اللّه ، چون نفس پاک بگردد سالک به معرفت اللّه قریب میشود مطابق حدیث قدسی دع نفسک و تعال یعنی نفس را بگزار وبیا - در کتاب محک الفقرا می گویند:

" اگر کسی اسم اللّه را باترتیب تصور کنند انشاء اللّه تعالیٰ زود بکشبانروز بمقصود برسد ، این را هیست محرم ، هرکه باسم اللّه محرم نیست محروم

۱- مجالستة النبی (خطی) ۱۳۰۶ھ، ش ۲ : ۳ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً ، ۸ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

این مقامیست ـ" [1]

(۵) علم دعوت :

همچو اسم اللّه حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سرهٔ در ضمن تعلیمات خود دعوت را هم برای حصول معرفت لازم شمرده اند ـ صاحب دعوت مستقیماً با روحانیون تماس می‌گیرد و بدینطریق سالک توجه فوری می یابد و کسب فیضان روحی و سرّی می کند ـ چنانچه توضیح داده شده است ، دعوت بر کنار قبر اهل اللّه میباشد و برای دعوت کردن اجازهٔ مرشد کامل لازم است تا سالک متوقف یا دیوانه نشود ـ فایدهٔ دعوت خیلی زیاد است یعنی فقیر یا سالک از اجازهٔ فقیر کامل اگر بخواهد برای اسلام و مسلمانان و برای فتح و نصرت اسلام بتوسط روحانی همه دنیا را زیر و رو کند ـ امّا حصول معرفت خودشناسی و خداشناسی بزرگترین افادهٔ دعوت است که در نتیجهٔ تماس روحانی بدست می آید ـ در کتاب مجالسته النبی می گویند:

" خوانندهٔ دعوت قبر که میدهد از زیر و زبر خبر، آنرا در قبر تحقیق موکلان از هر طریق و روحانی بالهام و یا از غیب الغیب و قدرت سبحانی از دل پیغام یابد که هرکه خواننده اهل قبور است بیشک آنرا دوام در مجلس محمدی حضور است ـ وجود او از برکت تصور اسم اللّه و برکت مجلس محمد رسول اللّه مغفور است ـ

خام از رجعت شود خانه خراب کامل از دعوت شود مطلب بیاب " [2]

۱ـ محک الفقرا (خطی) ۱۲۰۹ هـ، ش ۲ : ۱۹ : ب ، مملوکه سلطان شاه

۲ـ مجالسته النبی (خطی) ۱۲۰۹ هـ، ش ۱ : ۵۲ : الف ، مملوکه سلطان شاه

اصلاً این افکار و تعلیمات در تصوف اسلام درین روزها باندازهٔ زیادی مورد استفاده قرار گرفته است - بیشتر سالکین در راه تصوف عزلت اختیار کرده اند و دنیا را ترک گفته اند و گویا آنها پیر و فقر گوسفندی یا فقر دلگیری می باشند ولی حضرت سلطان العارفین در تعلیمات خود ترک دنیا را و دنیا را اینطور توضیح داده و فرموده اند که دنیا آنست که کسی را از خدا تعالیٰ دور کند و دنیادار آنست که از خدای تعالیٰ غافل بشیند و معرفت نداشته باشد - بهمین جهت فقر شبیری را بعمل می آورند و برای سالک در راه عشق حقیقی جان دادن اساس معرفت عرفان قرار می دهند -

همینطور درین عصر عقل و دانش بوسیلهٔ علم بمردمان و مخصوصاً روشن کردن این امر برای مسلمانان خیلی مهم است که در طریقت راه پیغمبر اسلام صلی‌الله علیه وسلم را پیمودن از بس لازم است تا مردمان بدون شرع شریف محمدی صلی‌الله علیه وسلم در بادیه ضلالت دربدر نشوند و مثل ابلیس خود را بدون معرفت موحد بشمار نیاورند -

حضرت سلطان العارفینؒ بعنوان یک سالک مسلک قادریه را مورد پسند قرار می دهند - درین مسلک جبه و دستار اهمیت ندارد و تسبیح واوراد محض هم مهم نیست - درین طریقه اتباع سنت محمدی صلی‌الله علیه وسلم لازم است و همواره به ذکر و فکر مداوم تلقین کرده میشود - میگویند:

" مرا ز پیر طریقت نصیحتی یاداست　　که غیر یاد خدا هرچه هست برباداست "[۱]

۱- عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰هـ، ۹۹ : الف ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر
چنین بنظر میرسد گویا حضرت سلطان العارفین این شعر حافظ شیرازی را در مدنظر داشتند
نصیحتی کنمت یادگیر و درعمل آر　که این حدیث ز پیر طریقتم یاداست
(دیوان حافظ بتصحیح قزوینی، تهران ، ص ۲۷)

سلسله طریقت ایشان بواسطه امیرالمومنین حضرت علی کرم اللّه وجهه به حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله علیه وسلم می رسد که سرچشمه هرگونه فقر مربوط به ذات بابرکات ایشان است ـ درین طریقه در هیچ جا بدعت ، سرود و سماع وجود ندارد ـ البته ذکر جهر و خفی هردو رواست ـ

برای حصول معرفت هم حضرت سلطان العارفین بسیاری از تعارفات را رد فرمودند و فقط به اسم اللّه و به دعوتِ روحانیون فشار آورده اند که زیاد قابل فهم ، آسان وزود اثراست ، بشرطیکه طالب ، طالب اللّه باشد و بانفی نفس وارد عرصه گه حیات بشود ـ

(۲) وجود آدمی :

حضرت سلطان العارفین قدس سره می فرمایند که وجود آدمی چند جسم باطنی هم میدارد ـ و هر جسم باطنی اسم جداگانه ای دارد و خود جسم آدمی برآن جسمهای باطنی همچو طلسم است و این طلسم جسم را صاحب طلسم یعنی آدمی از حکمت اسم وا می کند و ازان دولت و نعمت باطنی می یابد به این جسمهای بسیار جسم حیوانی و جسم نفسانی و جسم قلب جاودانی و جسم روحانی و جسم دیدار خوانی هم گفته می شود ـ هریک ازین جسم ها مسئول اعمال خود و مستحق جزا و سزا است و در انسان یکی جسم نوری هم است همچو مغز در پسته بااعمال سلوک باید جسم باطنی را زنده کرده شود ـ این اعمال عبارتند از :

اوّل، تصور اسم اللّه

دوم، دعوت قبور

سوم، تلاوت قرآن باتوجه و اخلاص

چهارم، نماز بانیاز

پنجم، خواندن کلمۀ طیبه باکنه کن و بالذت و سرود

ششم، مرقوم کردن نود و نه نام باری تعالیٰ باتصور و تفکر

گویا نه جسم از وجود عارف بیرون می آیند که عبارت انداز :

چهار جسم نفس ، اول نفس اماره - دوم نفس لوامه - سوم نفس ملهمه -

چهارم نفس مطمئنه -

سه جسم قلب ، اول قلب سلیم - دوم قلب منیب - سوم قلب شهید -

دو جسم روح ، اول روح جمادی - دوم روح نباتی -

وقتی تمام جسم ها باانسان همکلام می شوند یک جسم بوجود می آید ، جسم

توفیق الهیٰ - جسم توفیق الهیٰ حکم میکند و جسم های نفس باجسم های قلب

می پیوندند و می میرند و جسم های قلب باجسم های روح یکجان شده می میرند

و جسم های روح زنده می مانند بالآخر جسم روح را جسم توفیق الهیٰ بدست می آرد

که ازان جسم های روح می میرند و جسم نوری باقی می ماند که دوام باحضور می باشد-[۱]

فقیر نور محمد کلاچویؒ (۱۳۰۳-۱۳۸۰ه) در کتاب عرفان خود در توضیح همین

۱- نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲ه، تلخیص مطالب ، ص ۷-۱۵۲ ، مملوکۀ سلطان غلام دستگیر

فلسفهٔ عرفانی حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رح ابرام می نماید که ما باید

درین اعمال بکوشیم و آن جسم ها و ارواح باطنی را بدست آریم و نیز میگویند که

همین لطیفه است که اروپائیان به آن راه یافته اند و آنرا تحت الشعور یا سب کانشس

(SUBCONSCIOUS) می گویند و اضافه می نماید که روحانیون اروپائی

(EUROPEAN SPIRITUALISTS) با قوت مسمریزم یا نیروی هیپناتزم همین

قوت نفس باطنی را بیدار می کنند و توسط آن اطلاعات زیادی کسب می کنند و

حضرت سلطان العارفین برای بیدار کردن نیروهای قلبی و روحی وحتی نوری را

هم شرح داده اند ما باید که ازان عملیات استفاده برده در تسخیر کائنات و

تسخیر شناخت خود و تسخیر شناخت اسم الله کار بکنیم -[1]

(۷) هو و صدای هو :

این لفظ بتمامی احترام کامله بذات حضرت تعالیٰ اشاره می کند - مصنف

کامل ما این اسم عارفانه و لاهوتی را در آثار خود خیلی زیاد بکار آورده اند -

آنحضرت قدس الله سره از لفظ هو باندازمحرمانه بذات ربانی جله شانهٔ اشاره

و تخاطب میکنند و ازین تصور سراسر عالم لاهوت در مغز خوانندگان قرار میگیرد -

میگویند:

" هرکه با " هو " میرود عارف خدا هرکه بی " هو " میرود آن سر هوا

۱- عرفان ، لاهور ۱۹۷۸م ؛ ج ۱ ، ۲ ملاحظه بشود -

پردہ باھوؒ راز وحدت را تمام   عارفان را ختم از ھو والسّلام "[1]

از ھو، باھوؒ متصل باخدا شدہ است :

" باھوؒ در ھو گم شدہ فی‌اللہ فنا   نام باھوؒ متصل شد باخدا "[2]

٪ طالب اللہ را باید با باھوؒ منسلک گردد:

" ھرکہ طالب ھو بہ باھو یا رشد

رفت عجب ولایق دیدار شد " ۳

اسم ھو قاتل نفس است - میگویند:

" اسم ھو تیغ است باھو بر زبان

قتل کن این نفس کافر ھر زمان " ۴

ھو ذکر سالک ھم است - میفرمایند:

" ذکر ھو وحدت بود ما را وصال

ذاکران را ذکر باشد لا زوال " ۵

تخم ھو در دل کاشتن ھو را پیدا میکند:

" باھو ھو کاشتم من در وجود

با او الست رفت آخر ھو نمود " ۶

۱- محک الفقرا کبیر، لاھور ۱۹۷۲م ، ص ۹۳
۲- امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ، ۱۹ :الف ، مملوکہ سلطان غلام دستگیر
۳- محک الفقرا کبیر، لاھور ۱۹۷۲م، ص ۱۲۲
۴- ایضاً (خطی) ۱۳۳۳ھ، ۱۳۹ :ب ، مملوکہ سلطان محمد عزیز
۵- جامع الاسرار، لاھور ۱۹۶۸م ، ص ۳۲
۶- ایضاً ، ص ۳۵

باهوؒ به هو و اهل دنیا به دانش مشغول است :

" باهوؒ به هو هردم بمولیٰ شد وصالش

که دنیا اهل دنیا شد ز دانش " ۱

اسم اعظم در هوست :

" اسم اعظم انتها باهو بود

ورد باهوؒ روز و شب یاهو بود " ۲

نیز فرمود:

اسم اعظم باهوا از هو بجو

هو حقیقت سرّ سرش باکس مگو " ۳

اسم یاهو راهبر است :

" اسم یاهو باهوؒ را شد راهبر

پیشوائی شد محمد معتبر " ۴

هو مرده دل را زنده می کند:

" هو حیاتی می دهد هر مرده دل

ـ هرکه از هو بی خبر آن رو خجل " ۵

۱ـ جامع الاسرار، لاهور، ۱۹۶۸م ، ص ٦٧

۲ـ کلیدالتوحید کبیر، ۱۳۳۳هـ، ۱۵۹ :ب ، مملوکه سلطان غلام باهو

۳ـ محک الفقر صغیر، لاهور ۱۹٦۱م ، ص ٦۹

۴ـ مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۳٦ :الف ، مملوکه سلطان غلام باهو

۵ـ محک الفقر صغیر ، لاهور ۱۹٦۱م ، ص ٦۹

بلکه می گویند:

" هو هدایت میشود از هر مقام

هو حیات جن و انس و خاص و عام " ۱

هو در وحدت قدیم درّ نور احدی است:

" هو بدریا عیست آن درّ عظیم

درّ نور احمدیؐ وحدت قدیم " ۲

ابتدا و انتها هواست:

" ابتدا هو انتها هو هرکه با " هو " میرسد

عارف عرفان شود هرکه با " هو " هو شود " ۳

درین ضمن افزوده میشود که یکی از بزرگترین اسرار الهی صدا است که از غیب بگوش سالک می رسد و آن صدای " هو " است که با هر دوگوش شنیده می شود - این صدا شبیه بانگ درا یا صدای مگس میباشد - این صدا فنا ناپذیراست برای اینکه صدای ازلی ست - چون سالک از همه لطیفه های نفسی، قلبی، روحی، سری، خفی و اخفی بیرون می آید سرّ نوری بر او روشن میشود و ازان صدای هو جاری میشود - این صدا را سلطان الاذکار هم می گویند - ابوالغیث قلندر سهروردی

۱- محک الفقر صغیر، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۹۸

۲- ایضاً، ص ۲۹

۳- عین الفقر (خطی ؟، ۱۲۰۹هـ، ش: ۱۶ :ب، مملوکه سلطان شاه

صاحب کتاب " الفقر فخری " درین باره توضیحات داده است و صاحب رسالهٔ حق نما می افزاید که این صدا حتیٰ قبل از تکوین عالم هم موجود بوده است و تاابد موجود خواهد ماند - آنحضرت در غار حرا همین صدا را می شنیدند -[1] درین باره حضرت سلطان العارفینؒ میگویند که این صدا بمقام سرّ تعلق دارد که عالم ارواح است کسیکه این صدا را گوش بکند حیات دوام بدست می آرد - چنانکه خود شان می فرمایند :

" بدانکه مقام آواز (صدا) که در سرّ یک استخواست که وسیع از عرش تاتحت اثرای که ارواح را دران قبض کنند و آن ملک اسرار الارواح است - مرشدیکه طالب را این ملک عظیم ارواح می رساند لایق ارشاد وطالب او از موت آزاد اگرچه مد نظر خلق بمیرد " -[2]

پرچه قدر نعمت بزرگی است که از بیدار شدن شش لطیفه مذکوره در انسان حیات جاودانی بدست آید -

(۸) ارشادات معنوی در اصطلاحات و ملفوظات صوفیانه حضرت قدس سره :

اگر نگاهی به جملهٔ آثار فارسی حضرت سلطان العارفین قدس الله سره بیان ورزیم باصدها اصطلاحات و ملفوظات عرفانی شان می خوریم - این اصطلاحات

۱- الفقر فخری ، لاهور ، ص ۲۹۶-۲۹۷

۲- کلیدالتوحید کبیر (خطی) ، ۱۳۳۳ھ ، ۱۵۸ : الف ، مملوکه سلطان غلام باهو

از لحاظ معانی و حقیقت خیلی واضح و حکیمانه است و اینجا بعضی از صدها اصطلاحات و ملفوظات عرفانی را بسر سبیل مثال درج می نمائیم -

○ فقیر هرچه گوید از روی حساب نه از روی حسد ۱

○ فقیر اهل خدا و اهل مراتب اهل هوا ۲

○ اوصاف فقیر ده تا هست ،

اول = توحید توکل

دوم = فقر کریم و خلق عظیم محمدی

سوم = صدق صدیق رضه

چهارم = عدل عمر رضه

پنجم = حیای عثمان رضه

ششم = علم وجود علی رضه

هفتم = جلال و جذب عزرائیل عه

هشتم = پیغام و زبان جبرئیل عه

نهم = قدم رحمت میکائیل عه

دهم = نفس سرد اسرافیل عه ۳

۱- اسرار قادری (خطی) ۱۲۷۰هـ ، ۲۱ :ب ، مملوکه تبه پسران

۲- ایضاً ، ۲۰ :الف

۳- ایضاً ، ۱۳۳ :ب ، ۱۳۳ :الف

روایت از برای هدایت است و فضیلت از برای وسیلت است ـ ۱

هزده هزار عالم مسخرّات کل و جز در قبض قید خودآوردن آسان کار است ** لیکن حوصلهٔ وسیع در وجود نگاهداشتن خیلی دشوار است ـ ۲

از رنج و ملامت و غیبت و آزار از خلق آزرده مشو ۳

از خلق باربردار و خلق را میازار که رستگاری در کم آزاری است ـ ۴

اگر بیائی درباز است و گر نیائی اللّه بی نیاز است ـ ۵

انسان آنست که قدم بر ازل دارد و نظر بر حسابگاه قیامت و دنیا را یکی شب داند چنانچه راه مسافران ـ ۶

عقل کلی چیست ؟ مجموعهٔ چهار عقل است :

یکی = عقل نفس در طلب دنیا و هوا

دوم = عقل قلب در طلب معرفت و صفا

سوم = عقل روح در طلب حیا

چهارم = عقل سرّ در طلب مشاهده ۷

۱ـ اسرار قادری (خطی) ۱۳۷۰هـ ، ۱۲۰ :ب ، مملوکهٔ تبهٔ پیران
۲ـ امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲هـ ، ۱۸ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۳ـ ایضاً
۴ـ ایضاً
۵ـ ایضاً ، ۲۱ :الف
۶ـ ایضاً ، ۳۷ :الف
۷ـ ایضاً ، ۴۲ :ب

○ انسان از عقل کلی شناخته میشود - ۱

○ فقیر را چهار گواه است ،

یکی = خاموشی

دوم = عیب پوشی

سوم = کم آزاری

چهارم = رستگاری ۲

○ علم ظاهر مثل چراغ است در خانه و علم باطن آفتاب است در عالم ۳

○ قرآن آیات هفت قسم دارد ،

یکی = آیت وعید

دوم = آیت وعد

سوم = آیت امر معروف

چهارم = آیت نهی منکر

پنجم = آیت قصص الانبیاء

ششم = آیت منسوخ

هفتم = آیت ناسخ ۴

۱- امیر الکونین (خطی) ۱۳۳۲ه ، ۲۶ :ب

۲- ایضاً ، ۳۸ :ب

۳- ایضاً ، ۴۷ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴- ایضاً ، ۱۵۵ :الف

○ بسیار خواندن فرض عین نیست مگر علم فرض ، واجب ، سنت ، مستحب و از گناهان بیرون آمدن و از خداتعالیٰ ترسیدن و معرفت و محبت ورزیدن فرض است ـ ۱

○ هر که یافت پادشاهی کونین از فقیران و درویشان یافت که
هر که منکر ازیشان بی جمعیت همیشه و پریشان ۲

○ لایق ارشاد ده علم دارد :

اول : علم زبان و اکل حلال و صدق مقال و نص حدیث

دوم : علم تصوف ، صفت القلوب

سوم : علم روح

چهارم : علم نفس و محاسبهٔ نفس

پنجم : علم سر فناء از فنا

ششم : علم معرفت هرکار با حبة اللّه

هفتم : علم اسرار بقا باللّه بقا از بقا

۱ـ امیر الکونین (خطی) ۱۳۳۲ﻫ ، ۱۲۷ : ب ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر

۲ـ توفیق الهدایت (خطی) ۱۳۳۲ﻫ ، ۲۰ : ب ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر

هشتم = علم عفو لا تحزن و و لا تخف

نهم = علم دعوت قبور ملاقات با روحانیت مغفور

دهم = علم حاضرات اسم الله ذات

○ جبه را بسوز ، دستار را بگزار و زنار نفس اماره را بگسل امیدست بعدازان حاصل کنی معرفت وصل - ۱

○ لسان سیف الله چیست ؟ سیف از قدرت و لسان تاقیام قیامت باز گشت نخورد - ۲

○ اهل دل را چه شان؟ بمثل شترست خار بخورد و بار بکشد - ۳

○ اهل قلب را چه شان؟ نان این جهان خورد و کار آن جهان برد - ۴

○ تو نفس را شناس ، نفس راه بر خداست ، رساننده مقام کبریاست اگر نفس نبودی کس بخدا نرسیدی - ۵

○ مردم چهار قسم است ،

اول = فقراء ، نفس مطمئنه ، باطن صفا بذکر الله، اهل الله

دوم = علماء ، وارث الانبیاء ، اهل حدیث

سوم = اهل دنیا ، بیخبر از چون بیچگون ، اهل خبیب

چهارم= جهال بدخصال ، بدمستی و خودپرستی ، اهل ابلیس ۶

او- توفیق الهدایت (خطی) ۱۳۳۴ھ ، ۳۸ : ب

۱- توفیق الهادیت (خطی) ۱۳۳۳ھ ، ۹۳ : ب

۲- ایضاً ، ۲۰۵ : الف

۳- جامع الاسرار (خطی) ، ۱۳۷۰ھ ، ۶۱ : الف ، مملوکه تپه پسران

۴- ایضاً ،

۵- ایضاً ، ۹۸ : ب

۶- ایضاً ، ۱۱۱ : الف

○ عـلم چهار قسم دارد ،

اول = علم سمعی

دوم = علم بصری

سوم = علم دلیلی

۱ چهارم = علم عـقلی

○ در قلب پنج قلعه شیطانی ست که باید فتح کرد ،

اول= قلعه طمع هوا باموکل خناس

دوم = قلعه حرص با موکل خرطوم

سوم = قلعه حسد با موکل وسوسه

۲ چهارم = قلعه کبـر با موکل خطرات

○ عارف بـه پنج چیز تعلق دارد ،

اول = صاحب ارشاد

دوم = صاحب اعتـقاد

سوم = صاحب یقین بادـفس جهاد

چهارم =ـ خلق آزاد

۳ پنجم = باطن آباد

۱ـ جامع الاسرار (خطی) ، ۱۳۷۰هـ ، ۱۱۳ :الف ، مملوکه تپه پسران

۲ـ ایضاً ، ۱۲۹ :الف

۳ـ ایضاً ، ۱۳۵ :الف

o معرفی نفس ،

نفس اماره = خوی کفار، اهل زنار با کافران اخلاص دارد

نفس لوامه = خوی منافق ، با منافقان اخلاص دارد

نفس ملهمة = خوی دنیا ، با اهل دنیا اخلاص دارد

نفس مطمئنة = خوی فقیر ، بااهل علماء و اولیاء اخلاص دارد ۱

o علماء و فقراء ،

علماء را امید منزل مقام است در بهشت و بسر فقرا منزل مقام حرام

که ازل تا ابدبسته اند احرام -

علماء اهل کتاب اند و فقرا اهل قطب الاقطاب اند

علماء را عقل باب و فصل است و فقرا را تحصیل توحید وصل است

علماء در مطالعة سطر، حرف، ورق است و فقرا بوحدانیت عشق فنافی‌الله غرقست - ۲

o دنیا ،

ابو جهل و یزید است نه رابعهٔ رح و بایزید رح

اگر در ملک ابوجهل دنیا نبودی تبع محمد صلی‌الله علیه وسلم می نمودی

اگر در ملک یزید دنیا نبودی تبع امام حسن رض حسین رض مینمودی ۳

۱- حجت الاسرار (خطی) ۱۳۷۳هـ ، ۲۳ :الف ، مملوکه تپه پیران

۲- ایضاً ، ۳۳ :ب

۳- ایضاً ، ۲۲ :ب

o پنج تـرک بایـد ،

اول = ترک جهل

دوم = ترک دنیا

سوم = ترک اهل دنیا

چهارم= ترک نـفس

پنجم = ترک ریا ۱

o سه مرتبـه عـظیم است بـه عـظمت ،

اول = مرتبـهٔ پادشاه ظل اللّه

دوم = مرتبـهٔ فقیـر اولیاء اللّه

سوم = مرتبـهٔ علماء و عالم باللّه ۲

o هرسه را سه چیز مشکل ،

اول = مشکل آنـکه پادشاه ترک دهد پادشاهت و اختیار کنـد معرفت

دوم = مشکل آنـکه فقیـر ترک دهد معرفت الهیٰ و اختیار کنـدمـند پادشاهی

سوم = مشکل آنـکه عالم ترک دهد مـطالعه علم قیل و قال و اختیار کنـد مـعرفت وصال - ۳

۱- حجت الاسرار (خطی) ، ۱۳۷۲هـ ، ۳۸ :ب ، مملوکه تپه پهـران

۲- دیدار بخش (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ۱۲ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

۳- ایضاً

٥ یازده چیز ترک کردن باقتضاء الفقراست ،

اول = بدعت ، سر بدعتها حب دنیاست

دوم = اهل دنیا

سوم = خلق ، الفت با خالق باشد

چهارم = هوا ، تسلیم بحق رضا

پنجم = کبر و ریا

ششم = نفس و لذت

هفتم = جهل

هشتم = حرص و حسد

نهم = امید از کسی

دهم = خواص خص ، تادر او ببندد و هیچ حال غافل از خدا نباشد

یازدهم = ١

٥ فقر چیست ؟ تیغ است ، هرکه طلب فقر کند تمت تمام شد - ٢

٥ دل ، موصل ترین راه حقیقت دلست ٣

٥ راه طریقت ، مقدمه این راه آنرا ابتدا و انتها پیر کامل است - ۴

١- دیدار بخش (خطی) ١٢٠٩هـ ، ١٥ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

٢- ایضاً ، ٢٥ :ب

٣- سلطان الوهم (خطی) ١٢٠٩هـ ، ١ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

۴- ایضاً

o راه حصول و معرفت به پنج چیز است ،

راه خدا در دلست

برای دیدن راه باید رفت

وصول به این راه بواسطه پیر کامل است

پرورش این راه باقدام همت ممکن است که سلطان اعظم است

پیوستن به حق بترک نفس است .. ۱

o نور ، آن وهم که بدل وسط نور است ۲

o عاشق ، کسی که صاحب دیدن دیدار نیست عاشق نیست ۳

o بیان صفت دل است نه زبان ، نفاق صفت دل است نه زبان ۴

o قالب آدمی ، درون قالب چهار چیز ،

اول = دل

دوم = سر

سوم = جان

چهارم = زبان

o ورای این چهار چیز، ذکر خفی است ۵

۱- سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ۲ :الف ، مملوکه سید سلطان شاه
۲- ایضاً ، ۷ :ب
۳- ایضاً ،
۴- ایضاً ، ۷ :ب
۵- ایضاً

o ذکر خفی ، در فرشتگان ممکن است ۱

o گواه عشق دو اند ،

اول = ذکر

دوم = فکر ۲

o گوهر چیست ؟ انفاس در دم گوهریست ۳

o عشق چیست ؟ یک ساعت از حق غایب نشود ۴

o ابوالوقت آنست که سیر اوهام دارد ۵

o موجود غیر موجود نیست بلکه ذات مطلق بعینه است ۶

o فکر و ذکر فکر حالست وقتی باشد وقتی نباشد ولی ذکر در دل متمکن باید ۷

o وجود هر لحظه و هر ساعت هم موجودات از حق تعالیٰ وجود می یابد ۸

۱- سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ هـ ، ۷ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

۲- ایضاً

۳- ایضاً

۴- ایضاً

۵- ایضاً

۶- ایضاً

۷- ایضاً

۸- ایضاً ، ۳۸ :الف

○ لاهوت ، جبروت ، ملکوت و ناسوت مثل یک درخت در انسان کامل موجود است ۱

○ کرب چیست ؟ آن واردات که بظهور نیامده است ۲

○ شهود و تجلی چیست؟ یکی بمعنی حضور دوم بمعنی رویت ۳

○ یادکردن حق تعالیٰ بسه نوع، زبان و دل و سر ۴

○ زهد چیست ؟ ترک الدنیا راس کل عبادة و حب الدنیا راس کل خطیئة ۵

○ تقویٰ چیست ؟ التقویٰ هو ترک ماسوی الله تعالیٰ ۶

○ فنا چیست ؟ الفنا هوالخروج عن صفاته ۷

○ تصوف چیست ؟ خاص صخنان خدا را گویند ۸

○ هرکه در بادیه ضلالت کشف کرامات افتاده کار عوام کند از مرتبه خاصگان محروم ۹

○ ذکر و فکر همه حیرت است ۱۰

○ علم مطالعه همه غیرت است ۱۱

۱- سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ه، ۳۸ :الف ، مملوکه سید سلطان شاه
۲- ایضاً ، ۴۶ :الف
۳- ایضاً ، ۵۰ :الف
۴- ایضاً ، ۵۴ :الف
۵- ایضاً ، ۵۶ :الف
۶- ایضاً ،
۷- ایضاً ،
۸- ایضاً ، ۶۹ :ب
۹- عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰ه ، ۸۰ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز
۱۰- ایضاً ، ۳۹ :الف
۱۱- ایضاً ،

o تصور همه عبرت است ۱

o تصرف همه جمعیت است ۲

o عشق همه ملامت است ۳

o محبت همه سوز است ۴

o فقر همه آموز است ۵

o اگر مرتبه بعلم بودی ابلیس گوی از میدان ربودی اگر بتقوی بودی با بلعم باعور بودی ۶

o معرفت علم نور است که باز دارنده از انا کبر و غرور است ۷

o سرود آواز است از الست ۸

o شوق آتش است ۹

o یاد درد است لا دوا ۱۰

o دعوت چیست؟ یک وجود شدن بارواح انبیاء اولیاء اللّه نفس با نفس دم با دم قلب با قلب روح با روح ۱۱

۱- عقل بیدار (خطی) ۱۳۲۰هـ ، ۳۹ :الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً ،

۳- ایضاً ،

۴- ایضاً ،

۵- ایضاً ،

۶- ایضاً ،

۷- ایضاً ، ۳۰ :ب

۸- ایضاً ، ۳۶ :ب

۹- ایضاً ، ۸۵ :الف

۱۰- ایضاً ،

○ هرکه می بیند دیدار از جمله مقامات کشف کرامات بیزار ۱

○ یار و اغیار ، اهل حیا یاراست و بیحیا اغیار است

علم بامعرفت یاراست و جهل بیمعرفت اغیار است

دین محمد یاراست و کفر کاذب اغیار است

قلب و روح یاراست و نفس و هوا اغیار است ۲

○ اگر بر آب روی خسی ، اگر در هوا میپری مگسی ، این همه مراتبها بازیگری ۳

○ یقین علم است که عالم بالیقین است ۴

○ سرّ خدا تعالیٰ در سینهٔ صاحب راز است ۵

○ استقامت به از کرامت ۶

○ شریعت چیست ؟ بناء اسلام ، کلمه حج زکواة مال نماز روزه است ۷

○ طریقت چیست ؟ کسیکه در گردن طوق بندگی دارد از هر دو جهان آزاداست ۸

○ حقیقت چیست ؟ خود را بدست خود کشتن جانبازی ست ۹

۱- عقل بیدار (خطی) ۱۳۲۰ه، ۱۳۹ :الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً ، ۱۴۷ :الف

۳- ایضاً ، ۱۵۲ :ب

۴- ایضاً ، ۱۵۴ :ب

۵- عین الفقر (خطی) ۱۳۰۲ه، ۶ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۶- ایضاً ، ۸ :ب

۷- ایضاً ،

۸- ایضاً ،

۹- ایضاً ،

○ معرفت چیست ؟ صاحب سرّ اسرار راز است ۱

○ مرشد دو قسم است مرشد صاحب نظر و مرشد صاحب زر

مرشد فصلی سالی و مرشد وصلی لازوالی ۲

○ تلقین چیست؟ ترک است و طلاق دادن ماسوی الله را

○ کرامات مقام ناسوت است ۳

○ ملاقات مقام لاهوت است ۴

○ نفس بمثل مار است

وجود آدمی بمثل غار است

○ ذکر نام الله تعالیٰ مثل افسونست ۵

وسیله درمیان خداتعالیٰ و بنده مرشد

از مرشد چه حاصل آید ؟ محبت

از محبت چه حاصل آید ؟ محرمیت

از محرمیت چه حاصل آید ؟ خوف موت

از خوف موت چه حاصل آید ؟ حیرت

از حیرت چه حاصل آید ؟ فنا

۱- عین الفقر (خطی) ۱۳۰۲ھ ، ۸۲ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً ،

۳- ایضاً ، ۸۳ :الف

۴- ایضاً ، ۹۰ :ب

۵- ایضاً ، ۹۹ :الف

○ از فنا چه حاصل آید؟ رجا و بقا

از رجا و بقا چه حاصل آید؟ موتوا قبل ان تموتوا

از موتوا قبل ان تموتوا چه حاصل آید؟ ان اولیاء الله لایموتون، فقیر صاحب رضا ۱

○ دریای ژرف دریای توحید است ۲

○ دانی عشق در مدرسه هیچ اما می نگفت از برای آنکه بارگراست ۳

○ روایت عشق، بیگانگی جهاست ۴

○ مرگ عاشق، مطلب وصل است ۵

○ درجات نردبان رسیدن ۶

○ عالم آنرا گویند که نیک و بد را تحقیق کند

حکیم آنرا گویند که نیک را بردارد و بدرا بگزارد ۷

○ نعمت دنیا چیست؟ از خوردن دنیا و اهل آن فرار است

نعمت ابد چیست؟ که بر آید آوردن اعتبار است

نعمت عقبی چیست؟ بر آمدن از گناهان است استغفار است

نعمت معرفت مولی چیست؟ از خود فانی و باحق جان سپار است ۸

۱- عین الفقر (خطی) ۱۳۰۶هـ، ۱۵۶:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً، ۱۹۷:الف

۳- ایضاً، ۲۲۶:ب

۴- ایضاً، ۲۲۶:ب

۵- ایضاً،

۶- کلیدالتوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ، ۱۲:ب، مملوکه سلطان غلام باهو

۷- ایضاً، ۳۶:ب

۸- ایضاً، ۱۳۰:ب

○ هرکه نام اللّه پاک را باسرود پلید بگوید مطلقاً کافر شود ۱

○ نام اللّه و ذکر اللّه جهر و خفیه دوام پاکی و فرض عین ۲

○ اسم اللّه مثل آفتاب است ۳

○ نفس وقت سیری فرعون است

وقت گرسنگی سگ دیوانه است

وقت شهوت بیعقل و بیشعور است

وقت سخاوت قارون است ۴

○ سالک صاحب ریاضت و مجاهده ۵

○ عاشق صاحب راز و مشاهده ۶

○ درویش لوح ظاهر و باطن در مطالعه او ۷

○ فقیر جز مولیٰ و راه مولیٰ دیگری را اولیٰ ندانند ۸

○ عارف سه قسم است ، یکی = عارف علم

دوم = عارف طبقات

۱- کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳ه، ۱۹۸ :ب ، مملوکه سلطان غلام باهو

۲- ایضاً ،

۳- ایضاً ، ۲۰۳ :الف

۴- ~~ایضاً~~ مجالسته النبی (خطی)۱۹۳۵م ، ۲۰ :ب ، سلطان غلام دستگیر

ایضاً

۵- محکم الفقرا (خطی) ۱۳۲۶ه ، ۲۰ :الف ،

۶- ایضاً

۷- ایضاً ، ۱۲ :الف

۸- ایضاً ،

سوم = عارف ذات ۱

○ ولایت ولی اللّٰه بهفت چیز تعلق دارد ،

یکی = تصور

دوم = تفکر

سوم = مراقبه

چهارم = توجه

پنجم = وهم

ششم = خیال

هفتم = عقل کلی ۲

○ علم تصوف توحید است

○ علم توحید باعلم فقه است

علم فقه باعلم حیا است

علم حیا پدرد داغ دل محبت مولیٰ است ۳

○ دنیا چیست ؟ آست که سوای مولیٰ فرحت بدل بخشد ۴

○ پیر من اخص است اعتقاد من بس است ۵

۱- محکم الفقرا (خطی) ۱۳۲۲هـ ، ۱۳۰ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۱۹ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۳- ایضاً ، ۳۸ :الف

۴- ایضاً ، ۵۲ :الف

۵- ایضاً ، ۱۳۰ :الف

○ نفس چیست ؟ دیوی بزرگ

روح چیست ؟ امری حق گزار ۱

○ علم چیست ؟ ره بسوی حق دریافتن است ۲

○ عقل چیست ؟ نور روشن است ۳

○ جذب چیست ؟ سوی دوست بودن ۳

○ قال چیست ؟ دائم ذکر دوست ۵

○ اشتغال چیست ؟ دائم فکر دوست ۶

○ حال چیست ؟ در حق گم شدن ۷

○ صحو چیست ؟ ره پیمودن و با سالکان آسودن ۸

○ کشف چیست ؟ آنجهان را دیدن و محو گشتن ۹

۱ـ محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ھ ، ۱۲۴ :الف ، مملوکهٔ سلطان محمد عزیز

۲ـ ایضاً ،

۳ـ ایضاً ،

۳ـ ایضاً ،

۵ـ ایضاً ،

۶ـ ایضاً ،

۷ـ ایضاً ، ۱۲۵ :ب

۸ـ ایضاً ،

۹ـ ایضاً ،

○ سکر چیست ؟ — مست و نیست شدن ۱

○ ذوق چیست ؟ — خود را سوختن است ۲

○ شوق چیست ؟ — خود را در زدن است ۳

○ شکر چیست ؟ — عجز بر عطا ۴

○ جود چیست ؟ — جان باو دادن ۵

○ آب — عقل است یعنی متحمل و سردی ۶

باد — علم است یعنی هر چیز را علم جنباند ۷

○ آتش — عشق است که گرمی در آرد ، میسوزد و صفا مینماید ۸

خاک — معرفت است یعنی پاک ۹

○ مرشد با چند اوصاف پیغمبران باشد ،

خوف — حضرت آدم ع

قربانی — حضرت ابراهیم ع

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۱۲۵ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز
۲- ایضاً
۳- ایضاً
۴- ایضاً
۵- ایضاً
۶- ایضاً ، ۲۰۹ :ب
۷- ایضاً
۸- ایضاً ، ۲۱۰ :الف
۹- ایضاً

صبر حضرت ایوب ع ـه

شوق حضرت جرجیس ع ـه

کلام حضرت موسی ع ـه

سرّ حضرت خضر ع ـه

سخن سیف اللّه حضرت عیسی ع ـه

خلق و فقر حضرت محمد رسول اللّه صلی الله تعالیٰ علیه وآله وسلم ۱

نفس مطمئنه ○ وقت سیری ، فیض بخش است

وقت گرسنگی ، صابر است

وقت شهوت ، باشعور است

وقت غضب ، باحضور است و متحمل

وقت سخاوت ، کریم است ۲

۱ـ مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۳۳هـ ، ۲۶ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲ـ نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲هـ ، ۲۹۷ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فصل دوم: ارزش ادبی

آثار حضرت سلطان العارفین قدس سره از لحاظ ادبی نیز خیلی گرانمایه است - در زمینهٔ شعر صنعت های زیادی بکار برده اند - ایشان در همه نوع از انواع شعر مثلاً غزل ، مثنوی ، قصیده ، قطعه و مخمس و ترجیع بند وغیره سخن گفته اند -

بیشتر غزلیات در دیوان باهو جمع آوری شده است و چند غزل در بعضی از آثار منثور شان دیده میشود - غزلشان معنوی و عرفانی ست - شدت احساس و رقت به تغزل اضافه مینماید - مثلاً میگویند:

" یاران بهره عشق بجز جور و جفا نیست   کس لایق این راه بجز اهل صفا نیست
گر راه صفا میطلبی راه‌جفا جو   کاین راه مصفاست بجز اهل وفا نیست
ایمرد خدا گر طلبی راه خدا را   این راه چنین است که جز جور و جفا نیست "[۱]

دیگر ،

" طور سینا چیست ؟ دانی بیخبر؟   طور سینا سینهٔ خود را نگر
همچو موسیٰ مست شو بر طور خویش   ربّ ارنی گو تجلّی حق نگر "[۲]

شعر شان صناعات ادبی هم دارد و بسیار خوش آهنگ نیز هست ، ملاحظه شود:

" من من مگو تو من منّ هی هوی های هاها   ها هاوٌ های هی هی هوهای های هاها
اسرار کس نداند این های هوی هی را   واقف کسی نگردد هی هوی های هاها "[۳]

۱- دیوان باهو (خطی) ۱۳۰۲هـ، ش ۸ : ۲۳ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً ، ۲۲ :الف

۳- ایضاً ، ۱۵ :ب

نیز گفتند:

« از من هزار من شد هی هی هزار هی هی — هی هی هزار از من از من هزار هی هی
هی هی کجا شریعت من غافل از طریقت — دانم نه آن حقیقت هی هی هزار هی هی» ۱

درد و سوز و گداز مملو با درس عرفانی در یکی از غزلیات باهوؒ توجه خوانندهٔ را بخود جلب میکند:

« تارها زلفش چو دیدم مارها — پارها گشتم دلم چون پارها
کارهای جمله مشکل مانده است — زارها باید دل خود زارها
صورت حسنش مبین ای بیخبر — دورها این نیست جمله نارها
یار باخوبان تو هرگز دل مده — تانباشی همچو ما غمخوارها » ۲

بیان سراپای محبوب چطور به تغزل شعر می افزاید:

« بر رخش زیبا چو دیدم نقش و خال — باز ماندم ماورایش قیل و قال
حرف حسنش بر دلم واضح بماند — بس نگردد لب لسانم زین مقال
لعل لب عارض چو گلگون دلربا — نیست مثلش در جهان اندر جمال » ۳

محیط میخانه معرفت از غزل زیر آشکار است:

« باجام باده ساقی فی‌الصبح مرحبا — بالعین انتظارم الوصل مرحبا
کس نیست همچو من که اسیر محبتم — محنت بسی کشیدم یا نور مرحبا

۱- دیوان باهوؒ (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ۱۵ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲- ایضاً ، ش ۸ : ۱۱ : ب
۳- ایضاً ، ۵ : ب .

کس نیست یارما که بنوشد شراب عشق　　　با مایده تو باده باجام مرحبا " ۱

دیوان باهوؒ ۵۳ غزل دارد که مشتمل بر ۲۸۹ شعر است ـ علاوه برین در آثار نثری چهار غزل که حاوی سیزده شعر میباشد هم دارد ـ بیشتر اشعار حضرت سلطان العارفینؒ بصورت مثنوی است که ضمن توضیح مسائل عرفانی در کتب و رسائل نثری خود نوشته اند ـ بطور مثال دو بند از مثنوی شان در زیر ثبت میشود:

" علم باعمل است بشنو هوشمند　　　نیست بر تو کتب خواندن فرض چند
زان علوم عالم شوی صاحب نظیر　　　علم یک حرف است با روشضمیر
نظر مولیٰ می برد با مصطفیٰ[۲]　　　واقف اسرار گردد از خدا
رفت عمرش در مطالعه با رقم　　　معرفت حاصل نشد افسوس و غم " ۲

دیگر :

" آنچه می یابم بیابم از خدا　　　آنچه می بینم ببینم از لقا
درمیانش کس نگنجد هیچ کس　　　عاشقان را بس بود الله بس
جبرائیلش در نگنجد این مقام　　　این شرف امت محمد والسلام
شد مطالعه معرفت توفیق تر　　　خوش ببین دیدار عارف باـنظر
هم ناظرم هم حاضرم حق رهنما　　　طالبان را می برم وحدت لقا " ۳

حضرت قدس الله سره در همهٔ آثار فارسی خود چند تا قصیده مدحیه

۲ـ محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۱۰۷ : الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز
۱ـ دیوان باهو (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ۵ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۳ـ امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲هـ ، ۱۵۹ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

نوشته است و آن هم در مدح و توصیف حضرت رسالت مآب صلی‌الله علیه و آله وسلم و سید عبدالقادر جیلانی‌رح است ـ قصیده ای در مدح سیدنا غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی‌رح شهرت بیشتر می دارد ـ این قصیده دارای همهٔ اصناف هنری می باشد و از لحاظ معانی خیلی دلپذیر است ـ ازین قصیده پیداست که یک ارادتمند شیفته و دلباخته در بیان عظمت و توصیف مرشد کامل چند نوع احساسات را دارد ـ بنابه اهمیت معنوی و فنی این قصیده را در زیر نقل میکنیم :

* شفیع امت سرور بود آن شاه جیلانی	تعال الله چها قدرت خدایش داد ارزانی
سکندر میکند دعوی که هستم چاکر آن شاه	فلاطون پیش علم تو مقر آمد بنادانی
کلاه داران این عالم گدایان گدای تو	ترا زیبد ترا زیبد کله داری و سلطانی
گداسازی اگر خواهی بیکدم بادشاهانرا	گدایان را دهی شاهی بیک لحظه بآسانی
گدای درگهت خاقان غلام حضرتت قیصر	چه عالی شان سلطانی الا ای غوث ربانی
باین حشمت باین عظمت باین قدرت باین شوکت	نبودست و نخواهد بودالحق مثل تو ثانی
چه ناسوت و چه ملکوت و چه جبروت و چه لاهوت	همه در زیر پای تو چه عالیشان سلطانی
حقیقت از تو روشن شد طریقت از تو گلشن شد	سپهر شرع را ماهی زهی خورشید نورانی
ز باغ اصفیا سروی ز بزم مصطفیٰ شمعی	علی‌رض را قرة العینی بدین محبوب سبحانی
دلا گشتی مرید او ببین لطف مزید او	چه اوصاف حمید او گه و بیگاه میخوانی
زبان را شست و شو باید بآب جنت الکوثر	ازان پس تو محی‌الدین بپاکی بر زبان رانی
بزرگ و خرد و مرد و زن مریدت شد همهٔ عالم	خطاپوشی عطاپاشی[1] و دین بخشی جهانبانی

---

۱ ـ کلیدالتوحید کبیر لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۶ همینطور " عطاپاشی ،، میدارد ـ نسخهٔ خطی مکتوبهٔ گل محمد سندی ۱۳۳۶ھ " عطا بخشی ،، نوشته است ـ نسخهٔ خطی مکتوبهٔ چودری محمد صدیق از اتک ۱۳۵۳ھ هم " عطا بخشی ،، بقلم آورده است ـ

تو شاه اولیاء و اولیاء محتاج درگاهت — مشائخ را سزد بر در گہت از فخر دربانی

مطیع حکم تو دیوان ملائک چون پری بنده — شهنشاه شهنشاهان امام انس و روحانی

تو عبدالقادری قدرت چنان داری که یک لحظه — برآری آشکارا از کرم حاجات پنهانی

بدنیا در عدن بخشی بعقبیٰ جنت الماویٰ — برحمت بحرالطافی بشفقت کان احسانی

ملاذا دستگیری تو معاذا دلپذیری تو — بلطف خود رهائی ده ز گرداب پریشانی

جگر ریشم درون خسته دل اندر لطف تو بسته — تو هم از غایت احسان دوا بخشی و درمانی

ترا چون من هزاران بنده ها هستند در عالم[۱] — مرا جز آستانت نیست اگر رانی و گر خوانی

ندارم اندرین عالم بجز درد دل شیدا — خلاصی ده ازین محنت که دردم را دوا دانی

منم سائل بجز تو نیست غمخوارم که گیرد دست — نظر رحمت کنی بر من توئی مختار ربّانی

سگ درگاه جیلانم بران من فخر میدارم — بهر حاجت که درمانم مدد یا شاه جیلانی

قفای بندهٔ باهو فتاده برسر راهت — عجب نبود اگر این ذره را خورشید گردانی،،[۲]

۱- نسخهٔ مطبوعه لاهور ۱۹۷۶م ، " در عالم ،، است -
نسخهٔ خطی مکتوبه گل محمد سندی ۱۳۳۶هـ " بر در تو ،، نوشته است -
نسخهٔ خطی مکتوبه چودری محمد صدیق از اتک ۱۳۵۳هـ " بر درگاه ،، نوشته است -

۲- مناقب سلطانی (خطی ؟ ۱۳۱۹هـ ، ۳۲۹ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
و نسخهٔ خطی (مکتوبه گل محمد سندی) ۱۳۳۶هـ، صفحه اول قبل نسخه خطی عین الفقر
مملوکه سلطان غلام دستگیر -
و نسخهٔ خطی (مکتوبه چودری محمد صدیق) ۱۳۵۳هـ ، آخر رساله جات سید عبدالقادر جیلانی رحـ
مملوکه سلطان غلام دستگیر -
و کلید التوحید ، لاهور ۱۹۷۶م ، ص ۱۲-۱۷
و کلید التوحید کبیر (خ) مکتوبه نامعلوم ۱۲۸۲هـ ، ص ۱۷ تا ص ۱۸ ، مملوکه فقیر میر محمد ، اسلام آباد

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در آثار نثر خود بمناسبت معنوی قطعات هم نوشته اند که حاوی مطالب عرفانی است و دراینجا چند تا قطعه بعنوان مثال می آوریم :

شوق رهبر پیشوا شد میرساند باخدا
شوق راه پیشوا شد در حضوری معنوی
شوق رهبر پیشوا شد میکشد از نفس و هوا
شوق حاصل میشود از مرشدی باطن صفا " ۱

دیگر

" دنیا طلباچه گوشمت مغروری
عقبی طلباچه گوشمت مزدوری
مولی طلبا داغ مولی داری
در هر دو جهان مظفر و مغفوری " ۲

دیگر

" غم دنیا و عقبی رفته از دل
چون پیش وحدت آمد راه مشکل
فنا فی الله شوم در لا مکانی
که نظرش بر کشم از جاودانی " ۳

دیگر

" جائیکه من رسیدم امکان نه هیچکس را
شاهباز لا مکانم آنجا نه جا مگس را
لوح قلم عرش کرسی کونین را نیابد
فرشته در نگنجد آنجا نه جا هوس را " ۴

۱- فضل اللقاء (خطی)، سال نامعلوم، کتابت محمد صادق ... ص ۲۵ : ب، مملوکه نگارنده رساله
۲- تحفة الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۴۳ھ، ۳۴۸ : الف، مملوکه سلطان محمد عزیز
۳- حجت الاسرار (خطی) ۱۳۲۴ھ، ۲۹ : الف، مملوکه تپه پسران
۴- کلیدالتوحید صغیر (خطی) ۱۳۰۶ھ، ش ۴ : ۱۲ : الف، مملوکه سلطان غلام دستگیر

ایشان در صنعت مخمس هم طبع آزمائی فرموده اند - یک بند ملاحظه بشود:

" دارا برفت حشمت و جاه از جهان نبرد کاوٌس هم فروشد و کام از جهان نبرد

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد حال است این چنین که کسی از جهان نبرد

زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی " ۱

یک ترجیع بند هم خیلی خوب نوشته اند که در کتاب عین الفقر باب هفتم در

ذکر محبت و عشق نُقل شده است - میگویند:

" منتهی آغاز من کس نیست محرم راز من مگسی کجا شاهباز من

در عشق او پروانه ام از جان خود بیگانه ام

کونین واصل یکقدم الله بس آنرا چه غم خود نفس را گردن زنم

در عشق او پروانه ام از جان خود بیگانه ام

عرش بالا جاه من شد وحدت اندر راه من ای بشنوی دلخواه من

در عشق او پروانه ام از جان خود بیگانه ام

علم را از دل بشو باشوق اسم الله بگو در وحدتش شو آبجو

در عشق او پروانه ام از جان خود بیگانه ام

عالم ز علمش بیخبر جاهل بمثل گاوٌخر جز عشق حق دیگر مبر

در عشق او پروانه ام از جان خود بیگانه ام

باهوٌ را هویا رشد این بخت من بیدار شد باهمنشین دلدار شد

در عشق او پروانه ام از جان خود بیگانه ام " ۲

۱- محک الفقرا کبیر ، لاهور ۱۹۷۳م ، ص ۲۹

۲- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ۸۰ : ب - ۸۱ : الف ، مملوکه سید سلطان شاه

بهر طور حضرت سلطان العارفین رح در سی کتاب و رساله خود که در دست است چهار هزار و هفتاد و دو شعر نوشته است - در حدود هفت صد شعر از شعرای دیگر همچو رومی ، امام غزالی، حافظ ، سعدی، خاقانی، ابو سعید ابوالخیر ، سنائی و عطار وغیرهم بعنوان استشهاد آورده اند - مثلاً در کتاب محک الفقرا کبیر شعر رومی رح را آورده اند -

بند بگسل باش آزاد ای پسر

چند باشی بند سیم و بند زر

هر کرا جامه ز عشق چاک شد

او ز حرص و جمله عیبی پاک شد ۱

جای دیگر شعر از امام محمد غزالی رح نوشته اند -

هرچند بعقل و علم در کار شدم　　گفتم که مگر محرم اسرار شدم

آن عقل عقیله بود هم علم حجاب　　چون دانستم از هردو بیزار شدم ۲

این شعر مال غوث بهاءالحق ملتانی رح است -

سگِ درگاه میران شو چو خواهی قرب ربانی

که بر شیران شرف دارد سگ درگاه جیلانی رح ۳

حضرت سلطان العارفین رح حتماً در تتبع همین مدحیه غوث بهاءالحق ملتانی رح قصیده در شان حضرت سید عبدالقادر جیلانی رح نوشته باشند که در اوراق گزشته کاملاً آمده شده است -

---

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ ، ۷۱ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً ، ۱۷۸ :الف

۳- ایضاً ، ۱۹۳ :ب

یکی از اشعار خاقانی رح را در همه تصانیف حضرت سلطان العارفین رح دیده میشود و در محک الفقرا کبیر هم آورده اند ــه

پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی

که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی ۱

شعر عطار رح را هم نوشته اند ــه

کفر کافر را و دین دیندار را

ذره درد دلی عطار را ۲

شعر عبدالله انصاری رح را آورده اند ــه

در هوا گر پری مگسی ، ور بروی آب روی هم چوخسی

دل بدست آوری آنگاه کسی ، غیر زین هرچه کنی در هوسی ۳

جای شعر خواجه شبلی رح را هم نوشته اند ــه

زبان از حرف آرائی بکن خاموش یکچندی

چو در ظاهر شوی خاموش در باطن زبان بینی

۱ـ محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ، ۳۲۳ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲ـ سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ۳۴ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

۳ـ ایضاً ، ۲۰ :ب

شعر سعدی رحـــه

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست

مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست

پنجـهٔ دیـو بـبازوی ریاضت بشکـن

کین بسر پنجگی ظاهر جسمانی نیست

خذلا از پیـروی نفس که در راه خدا

مرد افگن تر ازین غول بیابانی نیست ،، ۱

بهمین علت درین سی کتاب باضافـهٔ غـزلیات دیـوان باهوؒ تعداد اشعار باهو رحـ

در فـارسی بالغ بـر سه هزار و سـه صد و هفتـاد و دو میشود -

بامـطالعهٔ اشعار حـضرت سلطان العارفینؒ معلوم میشود که ایشان سبک مخصوص

خود دارنـد و هیچ کس از شعرا را اتباع نکرده انـد -

آثار نثری شان بسیار شیـوا ، متین و استوار است حتیٰ جمله ای ضعیف و سست

در آن دیـده نمیشود - نثر شان از استواری و فـصاحت و گیـرائی خاصی برخوردار است

انشای شان نشان می دهد که نـویسنـده بـر زبان فارسی تسلط کامل دارد و کلمات و ترکیبات

را بامعرفت عمیق و حسن انتخاب بکار می بـرد - بعلاوه استحکام و پختـگی ساختمان نثر او

خواننـده را تحت تاثیـر قرار می دهد و خواننـده حس می کنـد کـه نـویسنـده مـی تـوانـد

مـفاهیم و معانی باریک را ساده تر و بنحو احسن بـیان کنـد -

---

۱ - محک الفقرا کبیـر (خطی) ۱۳۲۳ھ ، ۳۸۳ : الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

در زیر چند اقتباس از نثر شیوا و گیرای شان نقل میگردد :

" قادری را خوردنی او مجاهده و خواب او مشاهده و این طریقه را گرسنگی و سیری برابر است - خواب و بیداری برابر ، مستی و هوشیاری برابر، خاموشی و گویائی برابر - صاحب ایطریق را خلق میدانند که بما هسخن است و ایشان دائم همسخن باخدا و رسول و بشاه محی‌الدین قدس الله تعالی سره العزیز همسخن باشند که نان این جهان میخورند و کار آنجهان میکنند و نظر ایشان و توجه ایشان و وهم ایشان و خیال ایشان از وصال بحضور است ، پس حقیقت ایشان را چه دانند و چه شناسد کور چشم پریشان و طریقه قادری بر هر دو جهان امیر است که اصل ایشان از تصور اسم الله فنافی‌الله عارف بالله فقیر است " [1]

" معلوم شود که بجز ذکر دائمی نماز وقتی قبول نشود اگرچه بانماز او کوزه پشت شود و بجز نماز وقتی ذکر دائمی قبول نشود اگرچه باپارسائی همچون موی شود " [2]

" علم چیست راه است مرشد چیست همراه است ، کسیکه راه باهمراه دارد شاه است " [3]

۱- گنج الاسرار (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ش ۲ : ۲ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- محبت الاسرار (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ش ۳ : ۳ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳- ایضاً ، ۴ : الف ،

" هرکه قطع کند از نفس هوا دریابد روح لقا و مجلس حاصل شود بهر انبیاء و اولیاء " - [1]

در سادگی و روانی اسلوب شان در نثر بپایهٔ عبدالله انصاری رح (م: ۴۸۳ھ) و شیخ سعدی رح (م: ۶۹۱ھ) می رسد - بیشتر جملهٔ کوتاه و سجع دیده میشود ، هر جمله پرمعنی و پرآگهی است - در اینجا مقایسه سبک عبدالله انصاری و شیخ سعدی با سبک حضرت سلطان باهو در عمل می آوریم -

عبدالله انصاری " هرکس عزیمت عاشقی دارد گو دل از جان بردارد " ۲

شیخ سعدی " چون عاشق و معشوق درمیان آمد مالک و مملوک برخاست " و " هرچه بدل فرو آید در دیده نکو نماید " ۳

حضرت سلطان باهو " عشق بیگانگی جان است ، دانی عشق طلب مرگ جان است از برای این که مراتب لامکان است " - ۴

عبدالله انصاری " شریعت کشتی و حقیقت دریا است از دریا گذشتن بی کشتی خطا است شریعت مرحقیقت را آشیانست - بی شریعت بحقیقت پیوستن بهتانست " ۵

۱- کلیدالتوحید صغیر (خطی) ۱۳۰۲ھ ، ش ۳ : ۹ ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲- مناجات و مقالات ، عبدالله انصاری (مخاطبه پنجم) ، تهران ، ص ۳۱
۳- گلستان سعدی ، بتصحیح محمد علی فروغی ، تهران ۱۳۹۸(؟) ، ص ۱۲۹-۱۳۰
۴- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ۸۰ : ب
۵- مناجات و مقالات ، عبدالله انصاری (مخاطبه نهم) ، تهران ، ص ۳۸

حضرت سلطان باهو رح " شریعت بکشتی است و طریقت بمثل دریا هم چون طوفان نوح زیر بالا گرد بگرد موج موج است درین وقت مرشد دستگیر بمثل باد موافق شرط باید که از طغیانی موج مستی آب کشد، کشتی خراب نگردد ،، -[1]

در جمله ها و انشاء پردازی مماثلت آثار حضرت سلطان باهو رح با آثار شیخ سعدی در ذیل می آوریم امّا حقیقت ایضت مماثلت و تقابل حضرت سلطان باهو رح با عبدالله انصاری رح در انشاء پردازی و در معانی کاملاً ممکن و مناسب است -

ملاحظه بفرمائید چطور جملات کوتاه و مسجع در گلستان سعدی و در مقابل آن در آثار حضرت سلطان باهو رح نگاشته شده است -

گلستان سعدی " گفت از جاهت می اندیشیدم اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت داستم ،، -[2]

" هلاک من اولیترست از خون بیگناهی ریختن ، سروچشمش ببوسید و در کنار گرفت و نعمت بی اندازه بخشید و آزاد کرد و گویند هم در آن هفته شفا یافت ،، -[3]

- " همان شخص برو بگذشت و دیدش که با یاران همیگفت ندانم این آتش از کجا در سرای من افتاد گفت از دود دل درویشان ،، -[4]

۱- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ه ، ۹۵ : الف ،

۲- گلستان سعدی باهتمام محمد علی فروغی، ۱۳۵۲ه ، تهران ، ص ۳۳

۳- ایضاً ، ص ۳۵

۴- ایضاً ، ص ۳۹

" هرکه در پیش سخن دیگران افتد تا مایه فضلش بدانند پایه جهلش شناسند ".[1]

" سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس ".[2]

" دو چیز محال عقلست خوردن پیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم ".[3]

" مال از بهر آسایش عمرست نه عمر از بهر گرد کردن مال ".[4]

الان ببینید حضرت سلطان باهورح چطور انشاپردازی گوهر افشانی می فرمایند -

" هرکه از طریقه سنت جماعت قدم بیرون زند هرگز بمنزل مقام نرسد ".[5]

" در وجود آدمی نفس یزید و روح بایزیدؒ ".[6]

" علم از برای عمل است و علم بیعمل چنانچه زن عقیمه بیحمل ".[7]

" بادشاه شدن و ملک سلیمان از مشرق تا مغرب بدست آوردن آسان کاراست لیکن عدل و احسان سلطان‌را رسانیدن خیلی دشوار است ".[8]

۱- گلستان سعدی باهتمام محمد علی فروغی، ۱۳۵۳هـ ، تهران، ص ۱۹۲
۲- ایضاً ، ص ۱۹۳
۳- ایضاً ، ص ۱۸۸
۴- ایضاً ، ص ۱۶۷
۵- اورنگ شاهی(خطی) ۱۳۰۶هـ ، ش ۵ : ۲۵ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۶- کلیدالتوحید صغیر (خطی) ۱۳۰۶هـ، ش ۳: ۲۷: ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۷- ایضاً ، ص ۳۲ : الف
۸- ایضاً ، ۳۳ : ب

" دنیا ابوجهل و یزید است نه حضرت رابعه رح و بایزید رح " ۔[1]

" باحضرت پیغمبر صاحب صلی‌الله علیه وسلم ابوجهل جنگ نکردی بلکه درم دنیا بوده ، اگر در ملک ابو جهل دنیا نبودی متابعت حضرت پیغمبر صاحب صلی‌الله علیه وسلم مینمودی " ۔[2]

" مرشد که خود طالب دنیای مردارست گاو عصار است از طالب کجا خبردار است " ۔[3]

الان ببینید که افکار و سبک انشای خواجه عبدالله انصاری رح و حضرت سلطان باهو رح چقدر مماثلت میدارد ۔

حضرت عبدالله انصاری رح :

"آنها که حق را شناخته اند بغیر از او نپرداخته اند " ۔[4]

حضرت سلطان باهو رح :

" کسیرا که شوق تاثیر اسم الله شود آنرا خوش نیاید غیر ماسوی الله " ۔[5]

۱- محبت الاسرار (خطی) ۱۳۰۶ھ ، ش ۳ : ۲۳ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً ، ۔

۳- ایضاً ، ۲۰ : الف

۴- مناجات و مقالات ، موعظه اول ، تهران ، ۱۳۹۸ھ (؟) ، ص ۵۴

۵- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ۸۹ : الف ، مملوکه سید سلطان شاه

حضرت عبدالله انصاری رح :

" باحق بصدق ، بانفس بقهر ،، [1]

حضرت سلطان باهو رح :

" هرکه قطع کند از نفس هوا ، دریابد مقام تسلیم بحق رضا ،، [2]

حضرت عبدالله انصاری رح :

"بقای جاوید در فناست ، پس وظیفه خردمندی طالب فنا بودست
و قدم در طریق نیستی نهادن و راه بقا پیمودن ،، [3]

حضرت سلطان باهو رح:

" فقر سه قسم است اوّل فنا است لااله نفی ، دوم بقا است الاالله ،
سوم فقر منتهی محمد رسول الله است ،، [4]

حضرت عبدالله انصاری رح :

" این راز را بی زبان وگوش باید شنودن ،، [5]

حضرت سلطان باهو رح :

" قدیم را بزبان قدیم باید خواند و زبان قدیم دل است ،، [6]

۱- مناجات و مقالات ، موعظه یازدهم ، تهران، ۱۳۹۸ه (؟) ، ص ۷۸
۲- کلیدالتوحید صغیر (خطی) ۱۳۰۶ه ، ش ۳ : ۹ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۳- مناجات و مقالات ، موعظه هفتم ، تهران، ۱۳۹۸ه (؟) ، ص۲۵
۴- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ه ، ۳۳ : الف ، مملوکه سید سلطان شاه
۵- مناجات و مقالات ، مخاطبه دوازدهم ، تهران ۱۳۹۸ه (؟) ، ص ۵۳
۶- محک الفقرا (صغیر) (خطی) ۱۲۰۹ه ، ۳ : ب ، مملوکه سید سلطان شاه

حضرت عبدالله انصاری رح :

" در اطاعت اگر صدق و صفا نیست ، نماز کردن کار پیره زنان است و روزه افزون داشتن صرفهٔ نان است و حج نمودن تماشای جهانست دل بدست آوردن کار مرداست ، ،[1]

حضرت سلطان باهو رح :

" دل بدست آوردن کار خامان است و از خودفانی گشتن و عین شدن و از بشریت بیرون آمدن کار مرداست ، ،[2]

۱- مناجات و مقالات ، موعظه هشتم ، تهران ۱۳۹۸هـ (؟) ، ص ۲۷

۲- سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ۷ :الف ، مملوکه سید سلطان شاه

فصل سوم : ارزش علمی

آثار حضرت سلطان العارفین سلطان باهو قدس الله سره گنجینه گرانبهای علمی (SCIENTIFIC) میباشد - ارزش معنوی آثار شان نسبت به آثار عرفای دیگر بیشتر است - ایشان در توضیحات افکار و تعلیمات عرفانی که سراسر آن به جبروت و لاهوت تعلق دارد در ضمن به اکتشافات علمی نیز پرداخته اند و پرده از بعضی از اسرار طبیعت برداشته اند - بدینجهت آثار شان نه فقط برای علمای عارفین و سالکین راه فقر ربانی ارزش هنگفتی دارد بلکه محققین و علمای فزیک ، شیمی و زیست شناسی میتوانند از آنها استفاده بکنند - فلاسفه و جامعه شناسان نیز میتوانند آنها را مورد تفکر قرار بدهند -

در دنیای علم و دانش شعور مقام بلندی دارد - ولی از روزیکه فلاسفه نیروی تحت الشعور را کشف نموده اند در زمینه تفکر و تعمق انقلابی عظیم رخ داده است - در واقع صوفیای کرام از قدیم این عقیده را داشتند که عقل یا شعور نیروی هست ولی برای اینکه محیط محدودی دارد بوسیله آن نمیتوان به اوج معرفت رسید - ایشان بالاتر از عقل نیروی دیگر قائل بودند که آنرا وجدان میگفتند و آنرا وسیلهٔ وصول به معرفت میپنداشتند - همین وجدان را فیلسوف معروف فرانسوی برگسان (١٨٥٩-١٩٤٠م) باسم سب کانشس (تحت الشعور) موسوم ساخت و دنیا را از نیروی نهفتهٔ آن مطلع ساخت - شاعر شرق علامه محمد اقبال (١٨٧٢-١٩٣٨م) با نیروی وجدان و آگاهی نفس خود "بیخودی" را مطرح ساخت و کتابی در شعر موسوم به اسرار خودی و رموز بیخودی نوشته دنیا را بحیرت

انداخت - همینطور علمای شیمی در آغاز ذره ارضی را ناچیز می شمردند و برای آن ارزشی قائل نبودند - ولی در قرآن حکیم بارها آمده است " یسبح للّه مافی السّموات و مافی الارض "[۱] یعنی هر چیزیکه میان زمین و آسمانها موجوداست تسبیح خداوند متعال میکند - در ۱۸۰۸م پرده از این واقفیت نیز برداشته شد وقتی دالتون (۱۷۶۶-۱۸۴۴م) این حقیقت را کشف نمود که هر ذره (ITEM) نیروی لامتناهی را دارد که اگر آنرا بطریق خاصی بشگافیم میتواند در محدودهٔ هزارها کیلومیتر هلاکت ببار آورد - گویا چیزیکه بنظر ما ناچیز بود اصلا خیلی عظیم و پر قوه بود -

حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سرهٔ نیز در ضمن افکار و تعلیمات خود چیزی را که به آن هیچ وقعت نمی دادیم در فلسفه عرفانی خود قوهٔ عظیم قرار داده اند و آن چیز " وهم " است - حضرت سلطان العارفینؒ میگویند که وهم چون پخته تر میشود " سلطان الوهم " میشود که قوهٔ عظیم و قوه لطیف و پراسرار را تولید می کند - ازین قوهٔ واهمه فقیر کامل بهر شکل و صورت که خواهد خود را در می آورد و باقوهٔ نوری هرجا که می خواهد میتواند برسد - در کتاب سلطان الوهم نوشته آمد:

" درین مقام (سلطان الوهم) سالک منتهی واصل گردد و همه امورات نهایت ولایت محقق شود و یک بیک درو ظاهر گردد و صورتی و هر شکلی که خواهد شود

۱- القرآن (الصف ، آیة ۱) ، (الجمعة ، آیة ۱) ، (التغابن ، آیة ۱)

و هرکجا که خواهد رود ،، [1]

در همین کتاب سلطان الوهم آمده است که :

" در شهر موصل دیوانه بود بنام قضیب البان که بیک وقت در چهار صورت پیش حاکم موصل آمد و گفت که در کدام صورت مرا باید پیش خلیفه روم حاکم به مجرداین سخن درپای قضیب البان افتاد و تائب گشت ،، [2]

در کتاب عین الفقر در همین باب میگویند که در وجود فقیر یک لطیفه است که از عشق مینحیزد و بجز معشوق قرارندهد تاآنکه معشوق خود را نه بیند و این چنین فقیر در هر شکلی که خواهد می آید - پس میگویند:

" وجود فقرا پرنور است نه وجود مردم عام که با اربع عناصر ظهور، فقیر چون خواهد که آتش شود وجود او همه آتش شود آتش با آتش آمیخته گردد ، چون فقیر خواهد باد شود وجود او همه بادشود ، باد با باد آمیخته شود ، فقیر چون خواهد آب شود وجود او همه آب شود آب باآب آمیخته گردد و فقیر چون خواهد خاک شود وجود او همه خاک شود خاک باخاک آمیخته گردد،، [3]

۱- سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ۳۸ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

۲- ایضاً ، ۳۹ :الف

۳- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ۲۳ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

ثانیا حضرت سلطان العارفین قدس سره در مورد قدمت دنیا و انسان اکتشافات خیلی عالی بعمل آورده اند ـ تحقیقات علمی (SCIENTIFIC) هم با نوشتجات و افکار شان تطابق دارد ـ ایشان از یک حدیث قدسی الهام گرفته میگویند که ایزد تعالیٰ پانزده هزار و یک آدم قبل از آدم علیه السلام که پدر ما بوده آفرید ـ یعنی تخلیق انسان از آدم ع‍ که پدر نوع بشر است نیست بلکه خیلی قدیم تر از آن و در حدود ملیونها سال پیش بوده است ـ پس می گویند:

" حدیث قدسی است ، ای محمدؐ آفریدم یک آدم را پیش از حضرت آدمؑ که پدر تست ، عمر آن هزار سال کردم ، پس بعد ـ پانزده هزار آدم دیگر آفریدم عمر هر یک را ده هزار سال ساختم پس ازان حضرت مهتر آدمؑ را که پدرتست آفریدم ،، ـ[1]

گویا قبل از تخلیق آدم ع‍ که پدر ما است انسان یکصدوپنجاه ملیون و یکهزار سال بیشتر نیز وجود داشته است ـ نیز ایشان در همین کتاب عین الفقر می گویند که از آدم ع‍ که پدر ماست تا زمان حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللّٰه علیه وسلم پنجهزار و نهصد و هفتاد و نه سال بود ـ[2] و امروز از زمان حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌اللّٰه علیه وسلم در حدود چهارده صد سال سپری شده است گویا از خلقت انسان پانزده کرور و هشت هزار و سه صد و هفتاد و نه سال و شاید مدت بیشتری گذشته است ـ از آثار باستانی

۱ـ عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ه‍ ، ۱۱۱ :الف ، مملوکه سید سلطان شاه
عین الفقر (خطی) ۱۲۹۳ه‍ ، ۲۱۸ :ب ، مملوکه نگارنده رساله

۲ـ عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ه‍ ، ۱۱۰ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

که در گوشه و کنار جهان در نتیجهٔ حفریات کشف شده است و پیکرهای برجستهٔ سنگی که بصورت فوزیلز (FOSSILS) بدست آمده باستان شناسان باین نتیجه رسیده اند که دنیا ملیونها سال عمر دارد ـ اگر خلقت انسان را از آدم علیه السلام که پدر ماست بشماریم تا امروز بیش از هفت هزار و سیصد و هشتاد سال بیشتر نیست ـ و ماهرین طبقات الارض فوزیلز (FOSSILS) بقدامت صدها ملیونها سال را دریافت کرده اند ـ پس در قدامت خلقت انسان حضرت سلطان العارفین که اکتشاف فرموده اند مبنی بر عرفان عالی شان است ـ

فصل چهارم :   ارزش تاریخی

اگر نگاهی عمیق به آثار حضرت سلطان العارفین قدس سرهٔ بیندازیم با نامهای رجال تاریخی بر میخوریم که تعداد شان خیلی قابل ملاحظه است و همینطور نامهای کتب ادبی و عرفانی را هم در آثار خود اسم برده اند که متعلق به زمانشان بوده است ـ اگرچه این قبیل مواد تاریخی و ادبی و عرفانی در آثار شان وافراست ولی درین جا ما فقط به مهم ترین شان را اشاره میکنیم ـ

(۱)   در بیشتر رساله و مؤلفاتشان نام اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ھ/۱۶۵۸م - ۱۱۱۸ھ/۱۷۰۷م) بعنوان پادشاه معاصر دیده میشود ـ ایشان نام اورنگ زیب عالمگیر را همیشه بااحترام یاد میکنند که ازان نکوئی و خوش سیرتی او ظاهر میشود ـ مثلاً در رسالهٔ تازه کشف شده موسوم به دیدار بخش می گویند:

" در زمانه حضرت محی‌الدین پادشاه اللّٰه لایزال فیض بخش بر عاشقان

ست حال هر ذره واقف احوال رب العالمین " ـ [۱]

در رساله عین العارفین میفرمایند:

" اورنگ زیب عادل نام او   از طریق خاص نبوی برده گو

زاهد و عابدکه ترسد از خدا   محرم اسرار وحدت کبریا " [۲]

۱ـ دیدار بخش (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ش ۸ : ۱ : الف ، مملوکه سید سلطان شاه

۲ـ عین العارفین (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ش ۱۰ : ۱۷ : الف ، مملوکه سید سلطان شاه

در رسالۀ کلیدالتوحید صغیر آمده :

" در زمان محی‌الدین غلام محمد متابعت علم الیقین شریعت شرف راسخ الدین شاه اورنگ زیب بادشاه اسلام را جمعیت باد تا ابد الاباد بحرمته النون والصاد "[۱]

در رسالۀ اورنگ شاهی می فرمایند:

" محی‌الدین راسخ دین عادل بادشاه از هر طریقت واقف آگاه بعیان ناظر نظر آگاه فیض بخش خلق الله " -[۲]

در عین الفقر می گویند:

" از هجرت الف و سی بودند پنج هم بودند پنجاه

عمل اورنگ شاه شد این نکته وحدت الله "[۳]

(۲) همینطور در هر رساله و کتاب خود حضرت سلطان العارفین قدس الله سره نام جای و سکونت خود را ظاهر فرموده اند که ازان یک جنبه تاریخی شهر قدیمی بنام شورکوت ظاهر میشود مثلاً در کتاب مجالسته النبی میگویند:

" مصنف باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن قصبۀ شور " -[۴]

در کتاب فضل اللقاء نوشته اند:

" صاحب تصوف شریف بنده باهو فنافی هو ولد بازید عرف اعوان سروری قادری ساکن قلعه شور چند کلمات کلید قفل الکل کشاننده علم الست

۱- کلیدالتوحید صغیر (خطی) ۱۳۰۲ھ ، ۱۰ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- اورنگ شاهی (خطی) ۱۳۰۲ھ ، ۲ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ۱۲ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

۴- مجالسته النبی (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ۱۰ :ب ، مملوکه سید سلطان شاه

این رساله را نام فضل اللقا نام نهاده " -[1]

در رسالهٔ دیدار بخش مرقوم گشته است :

" میگویند صاحب تصنیف بنده باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن

قلعهٔ شور " -[2]

(۳) در تصنیف لطیف خود موسوم به عین الفقر در آخر کتاب سارنگ خان بلوچ را باعتاب یاد فرموده اند - معلوم میشود که در آن زمان قلعهٔ قهرگان در نزدیکی شورکوت در دست سارنگ خان بوده که آن ده به نام او معروف بود - ازین عتاب در صفحات تاریخ نام یکی از معاریف آنزمان بیادگار مانده است - می فرمایند:

" تمام شد تصنیف باهو ولد بازید عرف اعوان ساکن دیره سارنگ خان

بلوچ مردم چشم کور مادرزاد تا بگور بی معرفت " -[3]

(۴) تعداد اسامی رجال معروفی که اقوال و احوال شان را حضرت سلطان العارفین رح در خلال عبارات خود ثبت فرموده اند خیلی زیاداست و همینطور نویسندگانی که آثار شان مورد استفاده حضرت سلطان العارفین رح قرار گرفته نیز قابل ملاحظه است ولی بمصداق مشتی از خرواری و اندکی از بسیار نامهای چند تن از کسانی را که حضرت

۱- فضل اللقاء (خطی) ۱۲۰۹ھ، ۱: الف ، مملوکهٔ سید سلطان شاه

۲- دیدار بخش (خطی) ۱۲۰۹ھ، ۱: الف ، مملوکهٔ سید سلطان شاه

۳- عین الفقر (خطی) ۱۲۹۳ھ ، ۲۲۷: ب ، مملوکهٔ نگارنده رساله

قدس سرهٔ در رساله ای بنام سلطان الوهم ذکر کرده اند آشکار مینماییم - اسامی این رجال تاریخی بقرار زیر است -

علی بن ابی طالب کرم الله وجهه	جنید بغدادی رح
شیخ سعدی رح	شیخ عبدالله انصاری رح
سید مغربی جمالی علوی رح	شیخ فریدالدین عطار رح
قضیب البان دیوانه موصلی رح	خواجه شبلی رح
شیخ محی الدین ابن عربی رح	شیخ فخرالدین عراقی
سید جلال الدین بخاری رح	احمد بن عاصم رح
سهیل تستری رح	محمد یحیی بن زکریا رح
سهیل بن عبدالله رح	شیخ امین الدین کاذرونی رح
شیخ ابو طالب رح	

درین رساله اسامی آثاری که مورد استفاده حضرت سلطان العارفین رح بوده است ازین قرار است - مثلاً عوارف المعارف ، احیاء علوم الدین ،

زاد الارواح نزهته الارواح

دیوان امیر خسرو رسالهٔ عربیه

اگر همینطور از هریک آثار شان عدهٔ اسامی مصنفین و آثار نامبرد حضرت سلطان العارفین قدس سرهٔ را در شمار آوریم از یکهزار اسامی تجاوز خواهند کرد -

فصل پنجم : ارزش دینی و فرهنگ اسلامی

در پایان به مهمترین ارزشی که حضرت سلطان العارفین به آثار خود نسبت داده اند متذکر بشویم ـ ایشان آثار خود را :

(الف) مراتب مرشد کامل داده است

(ب) قدرت خداتعالیٰ قرار داده است

در رسالهٔ روحی میگویند:

" اگر ولی واصل که از رجعت عالم روحانی یا عالم قدس شهود از درجه خود ~~درجه خود~~ افتاده باشد اگر توسل باین کتاب مستطاب جوید آنرا مرشدی ست کامل واگر او توسل نگرفت او را قسم و اگر ما او را نرسانیم ما را قسم واگر طالب سلک سلوک معتصم و متمسک شود بمجرد اعتصام عارف زنده دل و روشنضمیر سازم ـه

هرکه طالب حق بود من حاضرم
ز ابتداء تا انتها یکدم برم

طالب بیا طالب بیا طالب بیا
تا رسانم روز اوّل با خـــدا ،، [1]

در کتاب کلید التوحید کبیر می فرمایند:

" هرکه این کتاب را ابتدا تا انتها می خواند آنرا چنانچه دست بیت ظاهر مرشد نماند ،، [2] ـ

۱ـ رساله روحی (خطی) ۱۳۰۶هـ ، ش ۷ : ۵ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲ـ کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ، ۱۳۹ : ب ، مملوکه سلطان غلام باهو

در کتاب محک الفقرا کبیر همینطور میگویند:

" این کتاب محک الفقر تذکرة الخداست - چه قدرت پیش این کسی دم زند ، تذکرة الاولیاء - این کتاب ابتدا و انتها وحدانیت راه ، چه قدرت که پیش این کسی دم زند و نزهت الارواح " - [1]

و می افزایند:

" هر کرا مرشد نباشد پیشوا - این کتابی بس بود رهبر خدا " - [2]

هیچ صوفی و عارف در سلوک تصوف هرگز اینچنین دعویٰ ننموده است که کسی را احتیاج مرشد نباشد اگر آثار او را خوانده باشد - این امتیاز در آثار حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز می بینم - یعنی ایشان آثار خود را بمنزلهٔ مرشد کامل قرار می دهند و دربارهٔ آن یقین کامل دارند -

اصلاً آثار حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز منهج عرفانی دارد و مبنی بر علم لدنی ست که میگویند:

" اگر این (رسالة) را آثار قدرت ربانی دانند بجا و اگر وحی منزل خوانند روا - معاذالله اگر این وثیقه لطیفه را زبان بنده دانی‌الحق " - [3]

در کتاب نورالهدیٰ کبیر آورده شد:

" صاحب تصنیف علم تصوف را می باید که اول هر علم در عمل قبض

١- محک الفقرا کبیر (خطی) ١٣٢٣هـ ، ٩٩:ب ، مملوکة سلطان محمد عزیز

٢- ایضاً ، ٣٠٢:الف

٣- رسالة روحی (خطی) ١٣٥۴هـ ، ٨ :ب ، مملوکة سلطان غلام دستگیر

تصرف خود آورده معائنه ، تجربه ، آزمایش ، امتحان کند که از علم پریشان نشود و رجعت نخورد بعدازان رقم رقوم تحریر تصنیف کتاب میشود چنانچه من اول باتصور اسم الله ذات قوت توفیق از باطن تحقیق مطالعه علم از مقابله علم و تکرار علم بذکر باالله و باذکر محمد رسول الله و باذکر مذکور جمیع انبیاء اولیاء الله و باذکر مذکور جمیع مجتهدان از هر یک نظر منظور حضور حکم اجازت گرفته بعدازان در خلق این تصنیف کتاب را اشتهار کردم ظهور، هرکه این کتاب را بااخلاص خواند احتیاج دست بیعت تلقین ظاهر مرشد نماند ، دینی و دنیوی ازین کتاب بستانند " -[1]

در همین کتاب آمده است :

" این کتاباسرار الوحی را اگر ناقص خواند بمرتبه کامل رسد و اگر کامل خواند اکمل گردد واگر اکمل خواند جامع مرشد صاحب جمعیت گردد و اگر جامع خواند سلطان الوهم فقیر بسر کونین امیر نورالهدیٰ گردد که مرتبه او در وهم فهم نگنجد لاحد و لاحد این کی تواندرسید اهل بدعتِ مردود " -[2]

۱- نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲هـ ، ۱۱۹ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً ، ۱۲۳ : ب

از آثار شان واضح میگردد که ایشان سراسر باعلم ذات الله جل شانه آگهی میدهند که اصل عرفان است ـ میگویند :

" این تصنیف نه از علم واردات ونه از ابتدا نفی اثبات از ذات است که بذات است حیاتست که باحیاتست نجاتست که بانجاتست از قرآن ناسخ آیاتست که بآیات ازآن درجات است اعلیٰ " ـ [1]

در کتاب نورالهدیٰ کبیر درین ضمن توضیح داده شده است :

" این فقیر تصنیف را علم و تصنیف از حضور است الله حی قیوم نه از تصنیف کسی نکته سلوک دزدیده آورده ام و نه دزد را بچشم خود دیده ام، بحق رسیدم از حق پرسیدم و حق و رزیدم و از حق لذت لقا چشیدم جز لاسوی الله از همه‌بریدم نه

باهو را این بس بود باهو مدام   این مراتب را چه داند مرد خام " ـ [2]

نیز فرمودند:

" این تصنیف از علم معجزات منور سراسرار بالیقین و بااعتبار میگردد اظهار و اکثر بزرگان و مصنفان را تصنیف از الهامست و این فقیر را تصنیف از قرب الله و باحضوری شرف محمد رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم تمام است " ـ [3]

۱ـ نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲هـ ، ۱۲۵ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲ـ ایضاً ، ۱۲۸ :الف
۳ـ ایضاً ، ۱۲۵ : ب

ارزش کلام گرانبهای حضرت سلطان العارفین قدس سرهٔ در مورد دین و فرهنگ اسلامی خیلی زیاد است ولی ما دراینجا فقط به افکار و خدمت شان اشاره میکنیم -

(۱) تفسیر آیات قرآنی:

حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سرهٔ تعداد زیادی از آیات قرانی را سرچشمهٔ افکار خود قرار داده اند و تفاسیر آن آیهٔ کریمه را بکمال بصیرت و بنور عرفان نگاشته اند شمهٔ ای از تفاسیری که ایشان از آیات قرآنی بعمل آورده اند از این قرار است -

کلّ یوم هو فی شان[۱] - یعنی هر روز او در عظمتی -

تفسیر = شب و روز بیست و چهار ساعت است و هر ساعت نوزده هزار آدمی زاده میشوند و در وجود می آیند و در هر سال شصت و نه کرور و هشتاد لکه و شصت هزار آدمی زاده میشوند و بروایت سرور عالم صه در هر سال نوزده هزار عاشق ذات اللّه در وجود می آیند و دنیا از برکت ایشان قائم - و بروایت نوزده هزار نقل میکنند نقل کذا فی المنافع روایت میکنند انس بن مالک رضی‌اللّه عنه قال علیه السلام ابدال امتی اربعون اثنان و عشرون فی‌الشام و ثمانیته عشر فی‌العراق فان مات واحدهم ابدال اللّه مکانه فاذا جاء الامر - معنی فارسی این است روایت میکنند انس بن مالک رضه از محمد مصطفیٰ صلی‌اللّه علیه و آله وسلم باوی گفت بزرگان امت من همیشه خود چهل تن باشند

۱- القرآن (الرحمن ، آیهٔ ۲۹)

که تاقیامت ازان بیست و دو در زمین شام باشند و هژده کس در زمین عراق هرکه ازان چهل تن یکی بمیرد دیگران از خلایق بمقام او ایستاده کنند و مدخل هرگز از چهل تن یکی کم نگردد و چون قیامت نزدیک رسد آنگاه بیکبار از عالم بیرون روند واسامی اولیاء الله که سیصد و پنجاه و شش تن از اولیاء روزگار دائماً هستند خالی ازین عدد نبود ـ سیصد از ابطال ، و چهل ابدال و سیاحت هفت و پنج اوتاد است و سه قطب و دیگر یک غوث و آنمراتب اولیاء ـ چنانچه معلوم شد در هیچ زمان از سیصد و پنجاه شش تن کم نباشد ــ حقیقت ایشان در تحت تجلیات ذاتیه و اسماء صفاتیه بارها ضمحل و ناچیز شده و حضرت واجب الوجود جهت تکمیل ناقصان بارها ایشانرا تنزلی داده و مراتب ایشان را نیز بتفاوت است ــ و در شرح همین مردان خدا را حضرت عباس و عبدالله بن مسعود هم روایت می کنند که گویند روایت از حضرت محمد رسول الله صلی‌الله علیه و آله وسلم که مردان خداوند حق سبحانه و تعالیٰ پیوسته در زمین سیصد کس باشند که دلهای ایشان چون دل آدم عـه بود و چهل کس باشند که دلهای ایشان چون دل موسی بود و هفت کس باشند که دلهای ایشان چون دل حضرت ابراهیم عـه بود و پنج کس باشند که دلهای ایشان چون دل جبرائیل عـه بود و سه کس باشند که دلهای ایشان چون دل میکائیل علیه السلام بود و یک کس باشد که دل او چون اسرافیل عـه بود ــ"[1]

۱ـ محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۳۳۰ :الف تا ۳۳۲ :الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز ـ

اللّه نور السموات والارض مثل نوره کمشکواة فیها مصباح المصباح

فی زجاجة الزّجاجة کانّها کوکب دُرّی یو قد من شجرة مبارکة

زیتونة لا شرقیّة ولا غربیّة ولا غربیّة یکاد زیتها یضی و لولم

تمسه نار نور علیٰ نور یهدی اللّه لنوره من یشاء ولیضرب اللّه الامثال

للناس واللّه بکلّ شیء علیم -[1]

اللّه نور است آسمانها و زمین را نور آن چون طاق که در آن چراغ

است آن چراغ در فانوسی ست آن فانوس گوئی ستاره ایست همچو درّ تابنده و روشن

از درخت مبارکه زیتون که نه از شرق و نه از غرب ، نزدیک است که روغن آن

بافروزد اگرچه آتش بآن تماس نکند ، نور پرنور است ، اللّه رهنمائی کند بنور خود

هرکسی را که می خواهد و اللّه امثال بیان می کند برای مردمان واللّه همه چیز

را می داند-

در شرح این آیة کریمه حضرت سلطان العارفینؒ می گویند:

" این نوری ست آتش سرد که این آتش معطر سرخ رنگ از زیادتی

آب است که در قندیل دل که شیشه ایست درآید مثل آب گل

گلاب آن قندیل شیشه وسیع دل که در و درخت زیتون ذوق محبت

الهیٰ که ازو روغن معرفت نامتناهی میچکند فتیله سر در چراغ دماغ

۱- القرآن (النور ، آیة ۳۵)

روشنی تاب زند و تمامی اسرار ربانی مکشوف شود و هر دل تاریک

منور گردد ،، [1]

انّا عرضنا الامانة علی السّموت والارض والجبال فابین ان

یحملنها واشفقن منها و حملها الانسان انّه کان ظلوماً جهولاً [2]

بیشک ما امانت پیش کردیم آسمانها و زمین را و کوهها را و آنها از

برداشت کردن آن انکار کردند و ازان ترسیدند و انسان آن (امانت) را

برداشت بیشک آن جان خود را در مشقت اندازنده و خیلی نادان است -

حضرت سلطان العارفینؒ در ضمن این آیة کریمه اینطور تشریح میکنند و

ظاهر میکنند که آن امانت اسم اللّه بوده :

" اول اسم اللّه ذات را امانت بر زمین و آسمان و کوهها فرستاده

از برکت و بزرگی عظمت و کرامت بار نتوانستند برداشت همه بیزاری

آوردند ،، [3]

قال هذا فراق بینی و بینک سانبّئک بتاویل مالم

تستطع عّلیه صبراً [4]

گفت این جدائیست (میان) من و تو - درین اخبار بعدازان اطلاع

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ ، ۳۳۹ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- القرآن (الاحزاب ، آیة ۷۲)

۳- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ ، ۳۶۲ :الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۴- القرآن (الکهف ، آیة ۷۸)

خواهم کرد که شما صبر نخواهستید کرد -

درین ضمن حضرت سلطان العارفین میگویند:

" چنانچه کشتی را شکست ، و دیوار را بنا کرد و پسر را کشت قصه در سورة کهف واقعه است پس موسیٰ علیه السلام را علم ظاهری بود و حضرت خضر علیه السلام را علم باطن - علما و طالب بمثل حضرت موسیٰ است و مرشد فقیر بمثل حضرت خضر ع ،" - [1]

و اذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحی الموتیٰ قال اولم تو من قال بلی و لکن لیطمئنّ قلبی قال فخذ اربعةً من الطّیر فصر هنّ الیک ثمّ اجعل علیٰ کلّ جبل منهنّ جزءً اثمّ ادعهنّ یا تینک سعیا واعلم انّ اللّه عزیز حکیم - [2]

و چون ابراهیم ع عرض نمود ، ای رب مرا بنما چطور مردگان را زنده خواهی کرد فرمود آیا ترا یقین نیست عرض نمود چرا نیست مگر این میخواهم که دلم قرار بگیرد فرمود خوب چهار پرندگان بخود آشنا کن پس ازان یکی یکی جزو ازیشان بر کوه نه بعدازان بطلب آنها دویده برپا بجانب تو خواهند آمد و بدان که اللّه غالب باحکمت است -

در شرح این آیة کریمه مینویسند:

" این اربع طیور را بکشید ، خروس شهوت و کبوتر هوا و زاغ حرص و

۱- عین الفقر (خطی) ۱۲۸۰ھ (؟) ، ۹۷ :الف ، مملوکه نگارنده رساله

۲- القرآن (البقرة ، آیة ۲۶۰)

طاوس زینت - چون این اربع طیور را ذبح کنید قلب و قالب تا ابدالآباد زنده شود و موجب این آیهٔ کریمه آنرا ممات و حیات یکی شود ،، -[1]

همینطور بسیاری از آیات کریمه را حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز در آثار خود آورده اند و از هر یکی از آیات کریمه معانی عرفانی بیان نموده اند که در علم کلام و تفسیر ارزش بی بها دارد و درین باب اضافهٔ بزرگ است -

(٢) احادیث قدسی و احادیث نبوی :

منبع و سرچشمهٔ دیگر علم معرفت شان حدیث قدسی و حدیث نبوی صلی‌الله علیه و آله وسلم است - ایشان در هر یک از تصانیف خود احادیث متعددی را نقل نموده و بوسیله آنها بیان عرفانی خود را توضیح داده اند - علاوه براحادیث معروفه ایشان بسیاری از احادیث قدسی و احادیث نبوی را هم نقل کرده اند که معمولاً علمای ظاهر از آنها بیخبر هستند -

(الف) اول به احادیثی می پردازیم که دربارهٔ آنها محققین بی اطلاع هستند - بعد به ماخذ آنها اشاره بنائیم - ناگفته نماند که اینگونه احادیث را حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز در کلیهٔ تصانیف خود آورده اند -

* اذا تحیر تم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور -[2]

چون در امور خود پریشان بشوی ازاهل قبور استعانت خواه

١- اسرار قادری (خطی) ١٢٧٠ھ ، ١١٧ :الف ، مملوکه تپه پیران

٢- حدیث نبوی‌صه : نقل از فتاوی زادالللبیب و خزانهٔ جلالی
و کتاب برزخ و هدیتة الحرمین ، ص ٥٠
و شرح مسند امام اعظم ملا علی قاری، لاهور ، ص ١١٣

* الفقر فخری والفقر منی ـ [1]

فقر فخر من است و فقر از من است ـ

در توضیح همین حدیث نبوی سیّد عبدالقادر جیلانی‌رح در کتاب سرّ الاسرار

فیما یحتاج الیه الابرار میگویند:

" و قال علیه الصلوة والسّلام الفقر فخری و انما افتخر به

و لیس المراد بالفقر المعلوم و لکن المراد بالفقر الافتقار

الی اللّه ،، ـ [2]

آنحضور علیه الصلوة والسلام میفرمایند که فقر فخر من است و باعث

ناز من است ازین فقر آن فقر مراد نیست که در عوام مشهور است

بلکه فقر حقیقی که ازان افتقار الی اللّه است (یعنی لایحتاج الی اللّه)

* من عرف نفسه فقد عرف ربه ـ [3]

هرکه شناخت نفس خود را پس تحقیق که شناخت پروردگار خود را ـ

١ـ حدیث نبوی :کتاب دیلمی روایت معاذ بن جبل رضه

کتاب التشرف ،ص ١٣٣

کتاب عین العلم ملا علی قاری ،ص ٣٠٦

سکینة الاولیاء ، دارا شکوه ، لاهور ١٩٧١م ،ص ٧٨

٢ـ سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار ، لاهور ١٩٦٥م (؟) ،ص ١٣٣

٣ـ حدیث نبوی : حدیث معناً صحیح و مطابق قرآن است ، تفسیر کبیر،ص ٧٢

شرح محمدیه از علامه گلهوی ،ص ٩١

کیمیای سعادت از امام غزالی ، لکهنو، ١٢١١هـ ،ص ٢٢

سید عبدالقادر جیلانی‌رح در کتاب سرّ الاسرار فیما یحتاج الیه الابرار مینویسند:

" قال علیه السلام من عرف نفسه و خالقه فقد عرف ربّه [1] -

هرکه شناخت نفس خود را و خالق را بالتحقیق شناخت پروردگار خود را

* کنت کنزا مخفیا فا جبت ان اعرف فقد خلقت الخلق [2] -

من خزینه مخفی بودم خواستم که شناخته بشوم پس تحقیق خلق را پیدا کردم

* موتوا قبل ان تموتوا [3] -

قبل از مرگ بمیر

* الشیخ فی قومه کالنبی فی امته [4] -

شیخ در قوم خود همچو نبی در امت خود باشد -

* طوبی لمن ذل نفسه [5] -

مبارک باد آنرا که نفس خود را ذلیل کرد (باتباع آورد)

۱- سرالاسرار فیما یحتاج الیه الابرار، لاهور ۱۹۶۵م (؟) ، ص ۳۲

۲- حدیث قدسی: مدارج النبوت ، شاه محمد عبدالحق محدث ، نولکشور ۲: ۷۸۲
موضوعات کبیر، ملا علی قاری، دهلی ، ص ۵۳

۳- حدیث نبوی [؟] :سکینته الاولیاء ، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۱۱۱

۴- ایضاً
صحائف السلوک ، شیخ نصیرالدین چراغ دهلی رح ، مجتبائی ۱۲۸۰ هـ ، ص ۳ ص ۶-۱۳
کشف المحجوب ، لاهور ۱۹۷۸م ، ص ۳
ایضاً ، تهران ۱۳۳۶ ، ص ۷۲

۵- حدیث نبوی [؟] :جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، علامه سیوطی رح، مصر ۲: ۵۳
(بحواله امام بخاری رح در تاریخ خود)

* لولاک لما خلقت الافلاک [1] -

اگر شما نبودید آسمانها را پیدا نمی کردم

* الا ان اولیاء اللّه لایموتون بل ینتقلون من الدارالی الدار [2] -

بیشک اولیاء اللّه نمی میرند بلکه از یک دیار بدیار دگر منتقل می شوند -

* لی مع اللّه وقت لا یسعنی ملک مقرب و نبی مرسل [3] -

بااللّه تعالیٰ ساعتی این چنین میگزرد که در آن نه جبرئیل و نه پیغمبر می آید -

(ب) حضرت سلطان العارفینؒ صدها احادیث قدسی و احادیث نبوی صلی اللّه علیه و آله وسلم را در آثار خود جا داده اند و این انتخاب خیلی جاذب و دارای تاثیر درونی است - اینجا بطور نمونه چند تا از آن احادیث را نقل می کنیم که در آثار شان عموماً مندرج اند:

* قال النبیصه - من عرف نفسه بالفنآء فقد عرف ربه بالبقاء [4] -

* ایضاً تفکر الساعة خیر من عبادة الثقلین [5] -

۱- حدیث قدسی: مدارج النبوت ، عبدالحق محدث ، نولکشور، ۲ : ۷۸۲
سکینته الاولیاء ، لاهور ، ۱۹۷۱م ، ص ۳

۲- حدیث قدسیؔ: لباب الاخبار ، ص ۷۳

۳- حدیث نبویؐ: رساله مشاهدة الابرار بین التجلی والاستتار، شیخ عبدالحق محدث
سکینته الاولیاء ، لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۱۰۶-۰۷، ۱۳۹

۴- امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ ، ۱۱ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۵- ایضاً ، ۲۳ : الف

* قال النبی صلعم ـ الاعمال بالنیات ـ [1]

* ایضاً   النهایت هوالرجوع البدایت ـ [2]

* ایضاً   طلب الخیر طلب اللّه و ذکر الخیر ذکر اللّه ـ [3]

* ایضاً   کل اناء یترشح بما فیه ـ [4]

* ایضاً   حب الدنیا راس کل خطیة و ترک الدنیا راس کل عبادة ـ [5]

* حدیث نبوی صلعم ـ خلقت السادات من صلبی و خلقت العلماء من صدری
و خلقت الفقرا من نور اللّه تعالیٰ ـ [6]

* ایضاً   الصلوة معراج المومنین ـ [7]

* ایضاً   من لم ادیت فرض الدائم لم یقبل اللّه منها فرض الوقت ـ [8]

۱ـ امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ ، ۲۹ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲ـ ایضاً ، ۲۹ : الف
۳ـ ایضاً ، ۳۰ : ب
۴ـ ایضاً ، ۵۱ :الف
۵ـ ایضاً ، ۵۵ :الف
۶ـ ایضاً ، ۱۱۵ : الف
۷ـ ایضاً ، ۱۵۱ :الف
۸ـ ایضاً ، ۱۵۱ :الف

* حدیث شریف ـ و من کان فی قلبہ ذرۃ من الکبر لایدخل الجنۃ ـ[۱]

* ایضاً لا تکلم کلام الحکمۃ عندالجاھل ـ[۲]

* ایضاً من عرف ربّہ فقد کلّ لسانہٗ ـ[۳]

* ایضاً اذا تم الفقر فھو اللّٰہ ـ[۴]

* ایضاً الدنیا مزرعۃ الآخرہ ـ[۵]

* ایضاً الدنیا جیفۃ و طالبھا کلاب ـ[۶]

* حدیث قدسی ـ کلھم یطلبون رضائی و انا اطلب رضاک یا محمد ـ[۷]
(صلی اللّٰہ تعالیٰ علیہ)

* ایضاً الآن کما کان ـ[۸]

* ایضاً ان اولیائی تحت قبائی لا یعرفنھم غیری ـ[۹]

* ایضاً الانسان سرّی و انا سرّہ ـ[۱۰]

۱ـ امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ ، ۱۷۱ : الف ، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۲ـ ایضاً ، ۱۸۵ : الف

۳ـ ~~ایضاً~~ گنج الاسرار (خطی) ۱۳۰۶ھ ، ش ۲ : ۳ : الف ، مملوکہ سلطان غلام دستگیر

۴ـ ایضاً ، ش ۲ : ۶ : الف ،

۵ـ ایضاً ، ش ۲ : ۷ : الف ،

۶ـ ایضاً ، ش ۲ : ۲۰ : الف ،

۷ـ محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ ، ۱ : ب ، مملوکہ سلطان محمد عزیز

۸ـ ایضاً ، ۳۵۱ : ب ،

۹ـ ایضاً ، ۳۵۸ : الف ،

۱۰ـ ایضاً ، ۸۷ : ب ،

※ حدیث قدسی - دع نفسک و تعال - [1]

※ ایضاً ان اللّٰه لاینظر الیٰ صورکم ولی الٰی اعمالکم و لکن
ینظر فی قلوبکم و نیاتکم - [2]

※ ایضاً لا یسعنی سمائی والارضی و لکن یسعنی قلب عبدالمومن - [3]

※ ایضاً انا جلیس من ذکر نی لاالٰه الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه - [4]

※ ایضاً السعید من سعد فی بطن امّہ والشقی من شقی فی بطن امّہ - [5]

※ ایضاً من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی اجتّنی
و من اجتّنی عشقنی و من عشقنی قتلتہ و من قتلتہ فعلیّ
دیتہ و انا دیتہ - [6]

※ ایضاً اذا ذکر تنی شکر تنی و اذا نسیتنی کفرتنی - [7]

١- محک الفقرا کبیر (خطی) ١٣٣٣ھ ، ١٣٢ : الف ، مملوکہ سلطان محمد عزیز

٢- ایضاً ، ١٧٩ : ب

٣- ایضاً ، ٢١٠ : الف

٤- ایضاً ، ٢٩٨ : الف

٥- ایضاً ، ٣٠٢ : الف

٦- ایضاً ، ٣٨٧ : ب

٧- ایضاً ، ٣٢٢ : الف

(۳) حل مسئله خیر و شر :

بیشتر علماء اسلام در تاویل خیره و شرّه من اللّه تعالی میگویند که هر خیر و هر شر از جانب اللّه تعالیٰ است - بنابرین اهل ظاهر با مشکلات زیادی روبرو میشوند - [1] اصلاً ببینیم معنی لفظی این آیهٔ کریم است - خیر و شر از اللّه تعالیٰ است - حضرت سلطان العارفینؒ این مسئله را بانهایت سادگی وبه آسانی حل نموده اند - میگویند که اصلاً منظور از خیر ذات پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله علیه و آله وسلم است و از شر مراد ذات ابلیس علیه اللعنه است - همینطور همه اشیاء خیر چو نیکوکاری ، اسلام ، ذکر و فکر ، معرفت و فیض است و همه اشیاء شر همچو دنیا و نفس و خواهشات نفس است -

در کتاب محک الفقر کبیر حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سرهٔ میگویند:

" اللّه تعالیٰ از خیر محمد رسول اللّه پیدا کرده سنت جماعت نموده - جماعت کرا گویند راهی که محمد رسول اللّه و یاران و اصحابان او رفته اند هرکه بران راه میرود آنرا سنت جماعت گویند لااله الا اللّه محمد رسول اللّه و خدا تعالیٰ از خیر اسلام را پیدا کرد " - [2]

پس افزایند که :

" از شر خدا تعالیٰ کفر پیدا کرد و از شر شیطان و نفس اماره

۱- شرح فقه اکبر ، ملا علی قاری

۲- محک الفقر کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ ، ۲۵ : الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

را پیدا کرد و از شر دنیا را پیدا کرد " - [1]

پس ازان میپرسند:

" توخیر را می خواهی یا شر را " - [2]

یعنی تو نبی الله پیغمبر اسلام اصحابه کرام و طریق شان را می خواهی یا شیطان و نفس و هوا را می خواهی - دوین هیچ شک نیست که هر دو محمد رسول الله پیغمبر اسلام و ابلیس شیطان لعین را خالق یکی ست ولی اختیار بتو داده شده است که راه کدام را اختیار بکنی -

(۴) معرفی عالم و عارف :

حضرت سلطان العارفینؒ بکمال دانش و عرفان میان عالم و عارف بیک وقت هم آهنگی و امتیاز میان شان را ظاهر میکنند - بنزدشان علم هدایت است و عرفان هدایت است ، علم ابتداست و عرفان انتهاست ولی مطابق حدیث نبوی صلی‌الله علیه و آله وسلم النهایت الی رجوع البدایت یعنی هر انتها بابتدای خود رجوع می کند -

میگویند:

" العلما وارث‌الانبیاء که باز دارد نفس را از حرص طمع عجب و هوا پس معلوم شد هرکه ابتدای اولیاء انتهای علما هرکه ابتدای فقیر کامل انتهای عامل - پس علماء طالب فقیر شد در طلب تمام

۱- محک الفقر کبیر (خطی) ۱۳۲۳ﻫ ، ص ۵۲ ، ژ: مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ایضا"

حلقه بگوش چنانچه غلام از برای روایت ، از برای کشتن نفس سر،، -[1]

فقیر را نزد شان سه مراتب است - یکی مرتبه اطیع الله فنافی‌الله دوم اطیع الرسول[4]

فنا فی‌الرسول[4] و سوم مرتبه اولی الامر فنا فی الشیخ -[2] یعنی شیخ اولی الامراست -

در کتاب محک الفقرا کبیر فرموده‌اند:

" فقیر عارف آنست که عالم ظاهر و عالم باطن باشد که

هر دو علم سالک را بال و پر ست هرکه هر دو علم ندارد

از معرفت مولیٰ کدام راه عارف باللّٰه شود ،، -[3]

درین باب چطور بخوبی و فصاحت می افزایند:

" علماء روز و شب بتکرار مطالعه علم بقیل و قال مذکور و فقراء

مستغرق باشتغال قرب وصال اللّٰه حضور است - علم و عالم مبتدی

صاحب مذکور و فقر منتهی مع اللّٰه حضور ، معلوم شد که ابتدا

مذکور از برای حضور است و علماء را مراتب اعلیٰ اوتوالعلم درجات

اینها نزدیک حق تعالیٰ و فقر را باقرب حقتعالیٰ واذکر ربک

اذانسیت غرق باسم اللّٰه ذات بدانکه درجات از برای ذات است

و ذات خاص نصیب اولیاء اللّٰه خاصانرا کرده و هرکه طلب معرفت

مولیٰ الهی کند هر آنکس شیخ المشائخ عالم فاضل متقی محرم

۱- نورالهدی کبیر (خطی) ۱۳۱۲ھ ، ۲۱۲ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً ، ۲۱۱ :ب

۳- محک الفقر کبیر (خطی) ۱۳۲۳ھ ، ۲۳ : الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

سراسرار محقق مخدوم ، هرکه طلب مولیٰ نکنند مرده دل

حارص حاسد صاحب عجب متکبر صاحب نفاق از معرفت مولیٰ

محروم - پس مجلس مخدوم و محروم راس نیاید - فقیر مست و عالم

هشیار ، مجلس مست و هشیار راس نیاید ،، -[۱]

پس ازین بحث معلوم شد که :

۱- علم ابتداست و عرفان انتهاست

۲- عالم مبتدی ست و عارف منتهی ست

۳- عالم طالب است و عارف مرشدست

۴- عالم غلام است و عارف اولی الامراست

۵- عالم محو درجات است و عارف محو ذات اسم اللّٰه ست -

اسلام هر دو علم ظاهر و باطن را میدارد - علمای علوم ظاهر و علمای علوم

باطن وارث الانبیاء اند - بدین جهت حضرت سلطان العارفین قدس الله سره در آثار

خود درباره نوع از علما بحثی نموده اند -

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳ھ ، ۳۳ ، ۳۴ :ب ، :الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

باب هشتم

افکار و تعلیمات حضرت سلطان باهو رح

این امر بدیهی ست که حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رح مستغرق ذات ربانی بوده و سرچشمه افکار شان عشق و عرفان است ـ ایشان در عشق ذات الهی همهٔ شیفتگی، ابتلا و سوز و درد را زیاد احساس می نمایند ـ شعر شان جنبهٔ فلسفهٔ وجودی و شهودی باالظهار عشق ، سرمستی ، درد و هجر را هم داراست ـ نثر شان مقفی، ساده و روان و مملو از حکمت الهیه است ـ

حضرت سلطان العارفین قدس الله سرهٔ برای رسیدن بکمال عرفان نیازمند فکر و نظر هم بوده اند و روی همین اصل همواره بعلم عنایت مخصوص مبذول میداشته اند نهایت آنکه در ابتداء امر علوم صوفیه عبارت از علم بفرائض و سنن و علم باطن و مکاشفه و خواطر قلوب بوده و همین از اولین تعلیم و تلقین حضرت قدس الله سرهٔ است ـ همان چیزی بوده که امام غزالی[1] در احیاء بآن اشاره کرده است و میگویند:

" علم طریق آخرت دو قسم است ، یکی علم مکاشفه و دیگری علم معامله ـ قسم اول که علم مکاشفه است علم باطن میباشد و آن غایت علوم است و یکی از عارفین گفته است هر کس بهره ای ازین علم نداشته باشد من

۱ـ ابو حامد ، احمد بن محمد غزالی رح (م: ۵۰۵هـ)

فصل اوّل : لقا و رویت

تعلیمات و افکار حضرت قدس الله سرهٔ به دیدار الهی متمرکز میشود - بنظر شان سالک را باید زود به توجه مرشد کامل به لاهوت رسد و درین جهان از رویت حق تعالیٰ استفاده برد:

دیده ام دیدار حق صد بارها | نفس و شیطان در نگنجد خارها [1]

ایشان یقین دارند که رویت حق درین جهان حاصل می آید:

هرکه اینجا ندید محروم است | در قیامت ز لذّت دیدار [2]

درین دیدار عجب کیفیات مورد نظر است:

گر بنگرم جان می رود گر جان رود چون بنگرم | حیران درکاری شدم یا بنگرم یا جان دهم [3]

این مراتب را دل بیدار می یابد:

دل بیدار حق دیدار جوید | بهر سختی ز حق دیدار جوید [4]

البته دل را باید با روح زنده و مربوط باشد:

کسی بیند ز دل دیدار دایم | روا باشد که دل باروح قایم [5]

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ، ۲۸ :الف ، مملوکهٔ سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً ، ۱۲۱ :ب

۳- ایضاً ، ۱۵۴ :ب

۴- قرب دیدار (خطی) ۱۳۲۱هـ ، ۱۳۱ :ب ، مملوکهٔ ته بیسران

۵- ایضاً ، ۱۳۲ :الف

اگر سالک از خود فنا بشود ، درین دنیا دیدار بدست می آید یعنی بمقام موتوا قبل ان تموتوا برسد ، اینجا میگویند:

لایقی باشد لقا از خود فنا　　کور چشمی کی ببیند سر هوا [۱]

دیدار حق تعالیٰ به لطف و کرم مصطفیٰ صلی‌الله علیه وسلم حاصل میشود:

گفتم ای دل دیدی دیدار خدا　　گفت دل دیدم بکرم مصطفیٰ [۲]

این دولت دیدار چنانکه در گذشته بیان شده از تصور اسم الله هم بدست می آید:

هرکه خواهد یافتن دیدار توحیدش جمال　　اسم الله باتصور غرق گرداند وصال [۳]

اگر کسی را شوق دیدار محبوب حقیقی نیست زندگی بیسود میدارد:

هرکرا لذت شد وحدت لقا　　باد لعنت زندگی آن بی حیا [۴]

دیدار حق چطور دیده میشود :

دیدار در انوار بیند عارفان　　لامکان لاهوت در صاحب عیان [۵]

یعنی عرفا دیدار در انوار می بینند - دیدار در دل هم دیده میشود:

دیدار در دیده بود دیده بدل　　دیدار در دل خوش ببین ای رو خجل [۶]

فلسفه لقا خیلی واضح تر میشود چو گویند:

۱- فضل اللقاء (خطی) ۱۹۷۱م ، ۲۰ :ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲- ایضاً ، ۳۰ :الف
۳- ایضاً ، ۲۰ : ب
۴- امیرالکونین (خطی) ۱۳۲۸هـ ، ۹:الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۵- ایضاً ، ۲۸ : ب
۶- ایضاً ، ۲۸ : ب

فصل دوم : فقر و فقیر

در اصطلاح عارفانه حضرت سلطان العارفین قدس الله سره فقر ارفع ترین مقام عارفین است حتیٰ که غوث و قطب هم تحت مراتب فقر است - فقر ماسویٰ الله را فراموش کردن است - در دنیا باینطور ماندن که از آلایش دنیوی پاک شود - یعنی فقیر در دنیای دنی هم بجسم خود موجود است ولی در ناسوت نیست - فقیر و رد و وظایف، چله و ریاضت ندارد بلکه همیشه فنافی الله بقا بالله است - اصلاً بیرهم آنست که فقیر باشد ورنه در طریقت لایق ارشاد نیست - میگویند:

فقر شاهی هر دو عالم بی نیاز و باخدا احتیاجی کس نباشد صد نظرش مصطفیٰ[۲] ۱

جای دگر گفته اند:

فقر فخری انبیاء و اولیاء فقر فخری را چه دانند پر هوا ۲

فقر از نور مطلق است :

فقر از نور است نور از نور شد قلب قالب نور و جان مغفور شد ۳

فقر چگونه است :

فقر نور سرّ وحدت از خدا هرکه فقرش یافت نفسش شد فنا ۴

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۵۳ : ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً ، ۲۹۲ : الف

۳- قرب دیدار (خطی) ۱۳۲۱هـ ، ۸۵ : ب ، مملوکه تپه بهران

۴- محک الفقر صغیر (خطی) ۱۳۲۸هـ ، ۱۸۸ : الف ، مملوکه تپه بهران

هرکه در دنیا نبیند حق لقا　　بی نصیبی او بود آخر کجا

آخرت او حور خواهد هم قصور　　بی نصیبی او ز دیدارش حضور ۱

دیدار بچشم خود هم است :

تا نبیدم من بچشم خود خدا　　نیست باور گفتۀ درویش را ۲

مظهر ذات حق تعالیٰ برحق است :

هرکرا حق پوشد آن کافر پلشت　　هرکه گوید دیده ام اهل از بهشت

گر کسی گوید بده صورت نشان　　آن لایزالی بی مثال و لامکان ۳

عارف با لقا ست :

بیمثل را کی دهد رویت نشان　　هرکه می بیند بود عارف میان ۴

ثابت شد که رویت حق برحق است و عشاق و عرفا بادیده چشم و دل و روح می بیند ولی آن بیمثال را نشان نمی توان داد - در حق صاحب دید فرموده شد :

هرکه گوید دیده ام دیدار نیست　　دید نی مخلوق را در کار نیست

هرکه می بیند بود دایم حضور　　هر تصرف میشود از وی ظهور

آن صاحبی گنج است عادل با حکم　　مرده را زنده کند باحکم قم

هرکه می بیند بود ز اهل لقا　　دل سلیم وجود و کرم و باحیا ۵

۱- امیرالکونین (خطی) ۱۳۲۸ھ ، ۸۵ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲- ایضاً ، ۸۵ : الف
۳- ایضاً ، ۱۰۲ : ب
۴- عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰ھ ، ۵۰ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۵- امیر الکونین (خطی) ۱۳۲۸ھ ، ۹۱ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فصل دوم : فقر و فقیر

در اصطلاح عارفانه حضرت سلطان العارفین قدس الله سره فقر ارفع ترین مقام عارفین است حتیٰ که غوث و قطب هم تحت مراتب فقر است - فقر ماسوی الله را فراموش کردن است - در دنیا باینطور ماندن که از آلایش دنیوی پاک شود - یعنی فقیر در دنیای دنی هم بجسم خود موجود است ولی در ناسوت نیست - فقیر ورد و وظایف،چله و ریاضت ندارد بلکه همیشه فنافی الله بقا بالله است - اصلاً بهرهم آنست که فقیر باشد ورنه در طریقت لایق ارشاد نیست - میگویند:

فقر شاهی هر دو عالم بی نیاز و باخدا — احتیاجی کس نباشد مد نظرش مصطفیٰ ۱

جای دگر گفته اند:

فقر فخری انبیاء و اولیاء — فقر فخری را چه داند پر هوا ۲

فقر از نور مطلق است :

فقر از نور است نور از نور شد — قلب قالب نور و جان مغفور شد ۳

فقر چگونه است :

فقر نور سرّ وحدت از خدا — هرکه فقرش یافت نفسش شد فنا ۴

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۵۳ : ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً ، ۲۹۶ : الف

۳- قرب دیدار (خطی) ۱۳۲۱هـ ، ۸۵ : ب ، مملوکه تبه بهران

۴- محک الفقر صغیر (خطی) ۱۳۲۸هـ ، ۱۸۸ : الف ، مملوکه تبه بهران

فقیر را سکوت بهتر است :

فقر دانی چیست دایم در لاهوت | فقر را بهتر بود هردم سکوت ۱

در وصف فقر گفته شد :

فقر یک علم است باحکمت حکم | مرده را زنده کند باسخن کن

فقر یک ذوق است یا باشد فضل | واقف اسرار گردد زان ازل ۲

فقر عین سرّ اسرار ربانی ست در وصف آن مزید گفته شد:

فقر گنج از گنج گنجی بی شمار | فقر باالخلاص صدق و اعتبار

فقر را عاجز مبین ئی بین حقیر | نور فقرش کیمیا روشنضمیر ۳

درین ضمن فرمودند:

سواد الفقر در چشم سیاهی | نماند پرده بین سرّ الهی ۴

عقیده دارند که فقر از دریای توحید نور است و همهٔ مخلوق را ظهور از نور فقر است - درین معنی میگویند:

فقر دریائیست از توحید نور | کل و جز مخلوق شد ازوی ظهور ۵

۱- عین الفقر (خطی) ۱۳۳۲هـ ، ۱۳۹ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰هـ ، ۳۲ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳- اسرار قادری (خطی) ۱۳۷۰هـ ، ۲۸ :الف ، مملوکه تبه بهران

۴- گنج الاسرار (خطی) ۱۳۲۲هـ ، ۱۲ :ب ، مملوکه سلطان غلام باهو

۵- کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ، ۷۹ :الف ، مملوکه سلطان غلام باهو

فقر لایحتاج است :

فقر لایحتاج صاحب گنج زر — از گنج زر بهتر بود فـقرش نظر ۱

فقر سه نشانی دارد:

فقر را باسه نشان باید شناس — غرق وحدت ، رفته از خود ، بالباس ۲

درین ضمن می افـزایند:

" فقیری بسیّدی و قریشی تعلق به عرفت نـدارد ، بعرفاست " - [3]

۱- کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ، ۷۹ :الف ، مملوکه سلطان غلام باهو

۲- ایضاً ، ۱۰۹ : الف

۳- نـورالهدیٰ صغیر (خطی) ۱۳۳۳هـ(؟) ، ۴۲ :الف ، مملوکه سائین مشتاق برهان

فصل سوم : اسم اللّه و دعوت

اسم اللّه و دعوت هر دو تلقین خصوصی از تعلیمات حضرت سلطان العارفین[رح] است - صحف عارف کامل ما در سلوک تصوف اسم اللّه را منبع و سرچشمهٔ عرفان می دانند و مبتدی را به تصور اسم اللّه تلقین می کنند - بنظر شان تا نفس کشته نشود وصال حق تعالیٰ بدست نمی آید و نفس را از تصور اسم اللّه بقتل آورده می شود - خود می گویند:

با هوا باسم اللّه دل بکوش | اسم اللّه را چه داند خود فروش ۱
اسم اللّه ذوق بخشد باوصال | بعزبان گوید سخن بس قیل و قال ۲

تاریکی دل از اسم اللّه منور می شود:

اسم اللّه همچو در دل آفتاب | ظلمت از انوار او گردد خراب ۳

بهای اسم اللّه خیلی گران است :

اسم اللّه بس گران است بی بها | این حقیقت را بداند مصطفیٰ[ص] ۴

اسم اللّه رفیق جاودان است :

هرچه خواهی اسم اللّه را بخوان | اسم اللّه باتو ماند جاودان ۵

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۸۰ : الف ، مملوکهٔ سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً ، ۸۰ : الف

۳- ایضاً ، ۲۰۲ : الف

۴- ایضاً ، ۳۲۷ : ب

۵- مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۲۸ :الف ، مملوکهٔ سلطان غلام باهو

از تصور اسم ذات اللّه را اینچنین در جسم خود پنهان کنید چنانکه الف در بسم پنهان می آید:

چنان کن جسم را در اسم پنهان — که میگردد الف در بسم پنهان ۱

اسم اللّه از سیم و زر بهتر است:

اسم اللّه به بود از سیم و زر — روز و شب بااسم اللّه خوش نگر ۲

اسم اللّه صفاء بقا می بخشد:

از تصور اسم اللّه جان صفا — از تصور اسم اللّه شد بقا ۳

جائیکه اسم اللّه جاگزین شود نفس و شیطان نمانند:

عارفان را اسم اللّه شد نصیب — نفس و شیطان در نگنجند باحبیب ۴

کنه اسم اللّه را که می داند:

کنه اسم اللّه محمدؐ یافته — جان فدا بهر اسم اللّه ساخته ۵

اسم اللّه به اللّه می رساند:

از میان نقش بین نقاش را — معرفت توحید این است حق لقا ۶

۱- مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳ھ، ۳ :الف ، مملوکه سلطان غلام باهو
۲- ایضاً ، ۲۸ : الف
۳- قرب دیدار (خطی) ۱۳۲۱ھ، ۵۷ :الف ، مملوکه تبه بهران
۴- محک الفقر صغیر (خطی) ۱۳۲۸ھ، ۲۲۴:ب ، مملوکه تبه بهران
۵- فضل اللقاء (خطی) ۱۹۱۷م، ۷۲:ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۶- امیر الکونین (خطی) ۱۳۳۲ھ، ۸۹:الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

در تعلیمات حضرت سلطان العارفین قدس سرۀ دعوت فلسفۀ خصوصی شان است همچو تصور اسم اللّه ذات ـ اسم اللّه و دعوت هر دو سالک را بوصال محبوب حقیقی میرسانند ـ مراد از دعوت در آثار شان ، دعوت اهل قبور است ـ سالک حسب مدارج و احوال خود بر قبر روحانی دعوت از آیۀ قرآنی میخوانند و روحانی را متوجه می کنند و ازو حسب قوت روحانی استفاده میبرد ـ صاحب دعوت باروحانیِ قبر صحبت میکنند و در استفسارات خود جواب می گیرد ـ اگر روحانیِ قبر ولی اللّه یا فقیر کامل باشد صاحب دعوت را بمقصود هم می رسانند ـ

اگر سالک در راه فقر بستگی و اشکال ببیند از دعوت میتوان موفق بشود ـ در رسالۀ محبت الاسرار میگویند:

" چون بینی بهیچ وجه طالب اللّه را از راه فقر کشادگی و کشایش نشود باید که رجوع بیاد اللّه کنند و قرآن شریف را پیشوای خود سازد چنانچه دریای عمیق ، وجود کشتی برآب دریا شود برسر قبر زندۀ قلب غوث قطب سوار شود چنانچه بر اسپ و آنچه دانند از قرآن شریف بخوانند بغور قبر همچون مرکب تیز از برق براق چنان برد که در توحید اللّه غرق کنند که بامطلوب خود رسد یا در مجلس حضرت محمد رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلّم ببرد " [۱] ـ

نیز گفتند:

" لایق دعوت خواندن عالم عامل مکمل اکمل عارف باللّه صاحب قرب وصال

۱ـ محبت الاسرار (خطی) ۱۳۰۶هـ، ۳۲:الف ، مملوکۀ سلطان غلام دستگیر

کہ لا رجعت باشد لازوال ـ دادی کہ دعوت خواندن و از رجعت سلامت

ماندن کار غالب الاولیاء نہ بر نفس مغرور اهل هوا » ـ [1]

ترتیب دعوت این است ، صاحب دعوت را اجازت باشد از عامل کامل ، و باوضو باشد

و نزد روحانی قبر دوگانہ خواند ، بعدازان از قرآن شریف تلاوت کند و متوجہ شود ـ

اگر جواب باصواب از روحانی آید بهتر ورنہ بر قبرش سوار شود ـ البتہ سوار شدن برقبر

فقط برای سہ مقصد رواست ـ اول برای فتح اسلام در زمان جنگ باکفار ، دوم برای نفع

دادن سلطانان خاص و عام و سوم برای دفع اهل بدعت و ملحدان بیدین ـ روحانی قبر

باشد غوث و قطب و شهید وگرد قبرش نشستہ بخواند ـ ولی صاحب دعوت این هر سہ مقصد

را باید اجازہ از حضرت رسالت مآب صلی‌اللہ علیہ و آلہ وسلّم یابد ـ

هر کرا رخصت نباشد از حضور   این مراتب کی بیابد از قبور [2]

۱ـ مجالسة النبی (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ۳۹ : ب ، مملوکہ سید سلطان شاہ

۲ـ ایضاً ، ۳۹ :ب تا ۵۱ :ب

فصل چهارم : حقیقت محمدی ص

حضرت سلطان العارفین سلطان باهو رح عقیده کاملة میداشتند که الله تعالیٰ اولاً از نور خود نور محمدی پیدا فرمود و سپس همه مخلوقات را از نور محمدی آفرید - درین باره میگویند:

" بدانکه چون حق سبحانه و تعالیٰ خواست که ارواح پیدا کنم اوّل از نور خود نور روح پرفتوح محمد رسول الله بامقصود پیداگردانید که حق سبحانه و تعالیٰ بر روح محمد رسول الله مشتاق و مبتلا گشت ، حبیب الله خطاب داد که از دوستی محمد رسول الله صلی‌الله علیه و آله وسلم حق سبحانه ، و تعالیٰ کن فرمود ، بفرمودن کن از نور محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلّم کل مخلوقات هژده هزار عالم و ارواح جن و انس و ملائکه همه ارواح صف بصف بسته ایستاده در عرصه گاه از ازل مراتب بمراتب ظاهر شدند " -[1]

همه صوفیای کبار و محققین علم عرفان درین حقیقت محمدی هیچ اختلاف نمی دارند و یکزبان و یک فکر هستند - مولانا عبدالحی لکهنوی مینویسد که خطاب تشهد یعنی در التحیات " السلام علیک ایهاالنبی " خواندن دارای راز است که حقیقت محمدیه در هر وجود جاری و

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۲ هـ، ۶۹ : ب، ۷۰: الف، مملوکة سلطان محمد عزیز

ساری ست و بباطن هر بندهٔ حاضر و موجود است [1] -

شاه عبدالحق محدث دهلوی در حقیقت محمدیه بایطور می نویسند:

" و نیز آنحضرت همیشه نصب العین مومنان و قرة العین عابدان است و جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن که وجود نورانیت و انکشاف درین احوال بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان موجود حاضر است پس مصلی را باید که ازین بارگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تابه انوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائز گردد ،، [2] -

محقق دوانی هم درین ضمن میگویند:

" و تحقیق کلام درین مقام آن است که باطباق اصحاب نظر و برهان و اتفاق ارباب شهود و عیان نخستین گوهریکه بامر کن فیکون بوسیلهٔ قدرت و ارادة بیچون از دریای غیب مکنون بساحل شهادت آمد جوهر بسیط نورانی بود که بعرف حکماء آنرا عقل اول خوانند و در بعضی اخبار تعبیر ازان بقلم اعلیٰ رفته و اکابر ائمه و کشف و تحقیق آن را حقیقت محمدیه خوانند و آن جواهر نورانی خود را مبدع خود را و هرچه از مبدع بتوسط او صادر

۱- السر فی خطاب التشهدان الحقیقة المحمدیة کانها ساریة فی کل موجود و حاضرة فی باطن کل عبد - سعایه ، مولوی عبدالحی لکهنوی، لاهور ۱۳۹۲ھ/۱۹۷۲م ، ۲: ۲۲۷

۲- اشعة اللمعات ، عبدالحق محدث دهلوی ، ۱: ۴۰۱

توانند شد از افراد موجودات چنانکه بود و هست و خواهد و بداشت و تمام حقائق اعیان بر سبیل انطوائی علمی درحقیقت او مندرج و مندمج بود و همچنانکه دانه مشتمل است بنوعی از اشتمال بر اغصان و اوراق و اثمار موجودات در مواد عینی بر همان ترتیب که در آن جوهر متکن است از مکن قوت بمظهر فعل و از کتم غیب بفضاء شهود و می آیند یمحوالله مایشاء ویثبت و عنده ام الکتاب ،، -[۱]

پس از فرمودات حضرت سلطان العارفین قدس الله سره و دیگر محققین و صوفیه نکات حقیقت محمدیه را ذیلاً در شمار آوریم :

(i) ظهور همه موجودات خارجیه از حقیقت محمدیه میشود حتیٰ ترتیب ظهور هم همین است که درحقیقت محمدیه مستوراست -

(ii) آنحضرت جامع حقایق لطیفه کائنات هستند -

(iii) آنحضرت جوهر بسیط نورانی هستند -

(iv) آنحضرت عقل اول و قلم اعلیٰ هستند -

(v) آنحضرت اوّل مخلوق هستند -

۱- اخلاق جلالی ، علامه جلال الدین دوانی ، نولکشور لکهنو ، ص ۲۵۶

فصل پنجم : تخلیق آدم

در تخلیق آدم حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز یکی فلسفه مخصوص همی داشتند - بنظر شان پیش از آدم که پدر ماست خداتعالیٰ پانزده هزار و یک آدم پیدا فرمود و هر آدم ازان ده هزار سال عمر داشت و یک آدم که پیش از آدم ما بود یکهزار سال زندگی کرد - درین ضمن ایشان ترجمهٔ یکی از احادیث قدسی را در کتاب عین الفقر بیان می نمایند که

" ای محمدؐ آفریدم یک آدم را پیش از حضرت آدمؑ که پدر تست ، عمر آن ۱۰۰۰ هزار سال کردم ، پس بمرد ، پانزده ۱۵۰۰۰ هزار آدم دیگر بیافریدم که عمر یک را ده ۱۰۰۰۰ هزار سال ساختم پس ازان حضرت مهتر آدمؑ که پدر تست آفریدم"[1] -

اگر پدران انسان پانزده هزار و یک آدم مربوط است ، حضرت سلطان العارفینؒ باین اطلاع نهائی اخبار را تمام نمی کنند بلکه در وسعت کاینات حق تعالیٰ هم نظر باطنی داشته آگهی میدهند - عجب است که ایشان مرا به متعدد نظام شمسی(SOLAR SYSTEM) نشان می دهند:

" بدانکه زمین قطره ایست نزدیک وسعت سما ، و آسمانها قطره اند نزدیک بلندی و فراخی لوح ، و لوح قطره ایست نزدیک قلم ، و قلم قطره ایست نزدیک کرسی ، و کرسی قطره ایست نزدیک عرش اکبر و

۱- عین الفقر (خطی) ۱۲۹۲ھ ، ۲۱۸ ، ب ، مملوکه نگارنده رساله

کنگرهٔ عرش اکبر، و کنگرهٔ عرش اکبر بیشمار اند و بر هر کنگره نوشته شده ست ذکر کلمه طیب لااله الا اللّه محمد رسول اللّه ، و بهر کنگره قندیل[1] آویخته و در هر قندیل به قدرت الهیٰ چهارده طبق ست بازمین و آسمان طبقاً عن طبق و در هر طبق هژده هزار عالم و همه کس بزبان میخوانند لااله الا اللّه محمد رسول اللّه » –[2]

۱– نزد من از قندیل مراد حضرت قدس سره به ستاره روشن یعنی آفتاب است – گوئی هر قندیل یا آفتاب چهارده طبق را روشن می کند و هر طبق هژده هزار عالم میدارد–

۲– محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۱۱۲ :الف ، مملوکة سلطان محمد عزیز

فصل ششم :　　　　بر پا شدن قیامت

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز یکی از سرّ قدرت را هم عیان کرده میگویند که تا برسیدن قیامت پنجاه هزار سال باقیست و بر پا شدن قیامت هم تا به پنجاه هزار سال زمان دارد - گوئی دنیا تا یک لک سال ادامه خواهد داشت - در کتاب کلیدالتوحید کبیر میگویند:

" بدانکه مخلوقات آسمان و زمین تا برسیدن قیامت پنجاه هزار سال است - این پنجاه هزار سال را یکشب دنیا گویند و حسابگاه قیامت پنجاه هزارسال روز است - پس ظاهر و باطن لک سال شد " -[۱]

ایشان عقیده میدارند که تا زمانیکه یک خوانندهٔ اسم الله هم باشد قیامت برپا نشود - میگویند:

" قیامت قائم آن زمان خواهد شد که بر روی زمین هیچکس نام الله نخواهد گفت " -[۲]

۱- کلیدالتوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ، ۲۷ :الف ، مملوکهٔ سلطان غلام باهو رح

۲- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ۲۰ :ب ، مملوکهٔ سید سلطان شاه

فصل هفتم : هفت روح سلطان الفقر

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز یکی دگر فلسفه خصوصی میدارند که روزیکه نور محمدی صلی‌الله علیه و آله وسلم خلق شده، هفت روح سلطان الفقر از جنبش آن نور پیدا شدند - و این ارواح سلطان الفقر یکی بپور دیگر تا ورود قیامت در دنیا می آیند - این سلطان الفقر بجز یاد الهیٰ هیچ چیزی را علاقه ندارند یعنی فنا فی‌الله و بقا بالله می مانند - دنیا به دم قدم این هفت روح سلطان الفقر قایم است و تا آخرین روح در وجود نیاید قیامت برپا نشود -

حضرت سلطان العارفین رح درین ضمن در رسالهٔ روحی شریف میگویند:

" بدانکه چون نور احدی از حجلهٔ تنهائی وحدت بر مظاهر کثرت ارادة فرمود حسن خود را جلوه بصفائی گرم بازاری نمود بر شمع جمال پروانه کونین بسوزید و نقاب میم احمدی پوشیده صورت احمدی گرفت و از کثرت جذبات ارادت هفت بار بر خود بجنبیدن ازان هفت روح فقرا باصفا فنا فی‌الله بقا بالله محو خیال ذات همه مغز بی پوست پیش از آفرینش آدم علیه السلام هفتاد هزار سال غرق بحر جمال بر شجرة مراة الیقین پیدا شدند بجز ذات حق از ازل تا ابد چیزی ندیدند و ماسوی الله گاهی نشنیدند بحریم کبر یادایم بحر الوصال - ایشان سلطان الفقر سید الکونین اند ، یکی روح خاتون قیامت رض ، یکی روح خواجهٔ حسن بصری رح ، یکی روح شیخ

ماحقیقة الحق نور مطلق مشهود علی‌الحق حضرت محبوب سبحانی، یکی روح سلطان انوار سرالسرمد حضرت پیر عبدالرزاق فرزند حضرت پیر دستگیر ، یکی چشمهٔ چشمان ها هویّت فقیر باهو (قدس سره) سراسر ذات یاهو و دو روح دیگر اولیاء بحرمة یمن ایشان قیام دارین تاآنکه دو روح از آشیانهٔ وحدت بر مظاهر کثرت نخواهند پرید قیامت (برپا) نخواهد شد ،، -[1]

در توضیحات این هفت روح منجملهٔ استغراق الی الله تاحدیکه از خداتعالیٰ بجز ذات او چیزی از دنیا و عقبی را طالب نیستند ـ در تصانیف حضرت قدس الله سره العزیز موسوم به کلیدالتوحید کبیر و امیرالکونین بیان کلی آورده شده است ـ

ا- رسالهٔ روحی (خطی) ١٣٠٦هـ، ٢:ب ، ٣:ب، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر

فصل هشتم : ارواح جمله عالم و ارواح فقرا

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز در بیان یکی از اسرار ازلی ظهور ارواح عالم را می فرمایند که از نور محمدی صلی‌اللّه علیه و آله وسلم کل ارواح مخلوقات هژده هزار عالم ازانجمله جن و انس و ملایکه خلق شدند - همه ارواح در سه نوع تقسیم کرده می شوند - یکی نوع ارواح طالب دنیا ، دوم نوع ارواح طالب عقبیٰ و سوم نوع ارواح طالب مولیٰ - در کتاب محک الفقرا کبیر میگویند:

" حق سبحانه، و تعالیٰ " الست بربکم " فرمود ، ارواح همه گفتند " بلیٰ " ، بعضی بزبان گفتند و بعضی بدل و بعضی بزبان و بدل بهم گفتند در دنیا منافقین و مذبذبین شدند چنانچه ثم آمنوا ثم کفروا ، - طایفه که بدل گفتند اول در کفر باشند و از غلبات صدق دل آخر بدنیا گویند لااله الا اللّه محمد رسول اللّه و آنانکه نه بزبان گفتند و نه بدل از ابتدا و انتها در کفر می زیند و آنانکه بزبان و بدل گفتند اقرار باللسان و تصدیق بالقلب مومن و مسلمان باخاتمه بالخیر باشند " -[۱]

در همین کتاب میگویند:

" چون حضرت باریتعالیٰ پرسش فرمود از همه ارواح که بخواهید هرچه می خواهید جمله ارواح ساکت دست بسته ایستاده ماندند - خداتعالیٰ یک

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۲۸: الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

جانب دنیا و لذات دنیا را نمود ، نه از ده حصه ارواح جانب دنیا مبذول شد و یک حصه ساکت و دست بسته ماند ـ خداتعالیٰ آن یک حصه ارواح را عقبیٰ ، جنت ، حور و قصور و نعمت های عقبیٰ را نمود آن لمحه نه از ده حصه ارواح جانب عقبیٰ مبذول شد ولی یک حصه از یشان دست بسته ایستاده ماند ـ حقتعالیٰ از آن یک حصه پرسید که ای ارواح چه میخواهید ، جواب دادند یا الله از تو ترا میخواهیم ـ این ارواح فقرا اهل الله بود که طالب مولیٰ بودند ـ[۱]»

همین طور در کتاب کلیدالتوحید کبیر هم توضیحات داده شده است که طالب دنیا پر بیست و چهار آواز شیطان بدنیا و لذات دنیا مبذول گشتند و طالب عقبیٰ همچو عالم ، فاضل ، متقی و پرهیزگار به جنت و نعمت عقبیٰ مائل شدند و ارواح طالب مولیٰ مشتاق لقای خداوند تعالیٰ مستغرق دیدار ماندند ـ

ا ـ محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۶۸ :الف ـ ۶۹ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

فصل نهم : پیدایش نفس و ظهور اسم اللّه

حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سرهٗ در پیدایش نفس در آدم یکی انکشاف می نمایند که حضرت آدم علیه السلام چون اولین بار بر عرش الهی نظر کرده کلمه طیّب لااله الا اللّه محمد رسول اللّه را خواندند متعجب آمد و پرسید که بانام اللّه دگر نام کیست گفتند که از پشت شما در آخر زمان پیغمبر حضرت محمد مصطفیٰ[ص] می آیند این اسم آن انسان کامل و محبوب رب العالمین است - از شنیدن این حقایق در وجود آدم نفس یعنی حسد پیدا شد - حضرت سلطان العارفین[رح] این واقعه را در کتاب مجالسة النبی بیان می کنند که :

" تو نمیدانی که نفس چه چیز است و نفس از کجا پیدا شد - چون حضرت آدم صفی‌اللّه را علم علّم آدم الاسماء ظاهر گشت و نظر حضرت آدم علیه السلام بر عرش افتاد و کلمهٔ طیب را نوشته دید لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه و کلمه طیب خواند - حضرت آدم در تعجب آمد وگفت که برابر نام اللّه نام محمد (صلی‌اللّه علیه وسلم) کیست ؟ از اللّه تعالیٰ حکم شد که ای آدم از فرزندان تو محمد رسول اللّه صلی‌اللّه علیه وسلم خاتم النبیین ، روز قیامت شفیع تو خواهد شد - حضرت آدم علیه السلام را غیرت بدل پیدا شد که پسر شفیع پدر چطور خواهد بود و ازان غیرت در وجود آدم علیه السلام نفس پیدا شد که حضرت آدم علیه السلام دانهٔ گندم خورد و از

بهشت بدر کشیدند و از حرص حسد پیدا شد که قابیل هابیل را کشت و کافر گشت و از حسد انا کبر پیدا شد که لباس مطلق شیطانی ست ».[۱]

اسم الله چطور ظاهر گشت: این مطالب خیلی دلپذیر از فرمودات حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز بدست ما آمده است که در دنیا چطور اولین بار نام الله تعالیٰ ظاهر گشت - اولین شخصی که نام الله را برد نور محمد (صلی الله علیه وسلم) بود - الله تعالیٰ چون نور محمد صلی الله علیه وسلم را از نور خود پیدا فرمود ازان بعد فرمود ای نور محمد بیا همسخن شو - آن جا نور محمد (صلی الله علیه وسلم) بقدرت الهی گفت « یا الله » - حضرت سلطان العارفین رح در کتاب محک الفقرا کبیر میگویند:

« چون خداتعالیٰ خواست که خداوندی خود را آشکارا کنم نور از خود جدا ساخت و در آئینه محبت معرفت جمالیت مشاهده نور خود را بخود بین شد، مبتلا و مشتاق گشت و نام آن نور خود را خطاب نور محمد داد - نام محمد حبیب از الست حق سبحانه و تعالیٰ بزبان قدرت فرمود، بجنب بیا همسخن شوی نور محمد - نور محمد در جنبش و جوش آمد و گفت « یا الله » - نام الله از نور محمدؐ اظهار شد ».[۲]

---

۱ - مجالسة النبی (خطی) ۱۳۰۶ هـ، نسخه: ۳۳: ب ۲۴؛ و ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲ - محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۲ هـ، ۲۲۳ : ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

فصل دهم : دنـــيـــا

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز در همه تصانیف خود بارها مذمت دنیا و دنیادار را کرده اند ـ در نظر شان دنیا هر آن چیز است که از خدا غافل کند یا از خالق حقیقی دور اندازد ـ در کتاب عین الفقر خود میگویند :

" دنیا چیست و چرا گویند ، دنیا آنست که بنده را از خدا باز دارد ، پس درم غنایت است اگرچه باقناعت ، مثلس کس دعوی خدائی نکرد ، هرکه کرد اهل غنا کرد ، رسول خدا از برای این تصرف نگاهداشت که مبادا از اهل دنیا شوم چنانچه امام المسلمین حضرت امام اعظم قضا را یکروز قبول نکرد که مبادا روز قیامت از سلک قاضیان ایستاده شوم " [۱] ـ

در دیگر تصانیف خود فرموده هر آن چیز که از لوازمات کسی زیاد است ، دنیا است ـ حتیٰ که فرمودند اگر کسی دعوی کند که بهر یتیمان و مساکین زر جمع میکنم یا زر دارم دروغ گو و کذاب است ـ در اسرار قادریؒ فرموده اند که دنیا بیش از این پنج چیز روا نیست یکی نان ، دوم آب ، سوم خانه ، چهارم لباس و پنجم علم که در عمل آید ـ

در کتاب عین الفقر می افزایند :

" دنیا بمثل دریاست و اهل دنیا همچو ماهی و نهنگ و اهل علم بمثل مرغ مرغابی که همیشه ساکن آب و باآب پرتر (آلوده) نمیشود و فقیر بمثل

---

۱ ـ عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ هـ، ش ۹۲/۳ : ب ، مملوکه سیّد سلطان شاه

مرغ سفید که بر کنارۀ آب دریا می نشیند آنچه قسمت باشد از آب بکشد بخورد »[۱] -

در همین کتاب می گویند :

« سلطان العارفین ؒ شاه جاودانی همین را گویند هرکرا دل در صد نظرش خداست بجز خدا آنرا در نظرش دنیا خوش نیاید براه مولیٰ دهد »[۲] -

ایشان از حقیقت و مآل دنیا آگاه بودند و هرگز دنیا و آلایش دنیا را نمی پسندیدند - میفرمایند و آگهی میدهند:

حب دنیا رأس آمد کل خطا — تا نه پنداری که این باشد عطا ۳

دنیاست عین جیفۀ کلاب اند طالبان — قول واضح است از نبیّ آخرالزمان[۴] ۳

۱- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹هـ، ش ۱۰۳/۳ :ب ، مملوکه سیّد سلطان شاه

۲- ایضاً ، ش ۹۹/۳ :الف

۳- دیوان باهوؒ (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ش ۱۸/۸ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴- ایضاً

فصل یازدهم : فلسفهٔ خصوصی سلطان الوهم

فقیریکه در اوهام پخته تر شود بمدارج سلطان الوهم می رسد ـ وهم با اوهام متعلق به دل است و دل موصل ترین راه حقیقت است ـ سلطان الوهم فقیربا درویش را قوتی لطیف صوری اعطا می نماید که ازان بهر جثة (جسم) و بهر شکل که بخواهد میتوان ظاهر شود ـ حضرت سلطان العارفین در رسالهٔ سلطان الوهم می فرمایند:

" درین مقام سالک منتهی واصل گردد و بهمهٔ امورات نهایت ولایت محقق شود و یک بیک درو ظاهر گردد و صورتی و هر شکل که خواهد شود و هرکجا که خواهد دود و تصرفت که خواهند بکند به مجرد خاطری در دل گماشتن موثرة آید و بتصرف سلطان وهم برهمهٔ عالم تصرف او نافذ گردد و در یکساعت هزار مختلف ظاهر و باطن پیدا آید امّا یکی بیکی نُما، زعناصر وی طبایع گردد و هر طبقی و صورتی که خواهد همهٔ متبدل میشود و در باد هم چو باد و در خاک همچو خاک نیز شدن تواند " [1]

۱ـ سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ش ۳۸/۹ :ب ، مملوکه سیّد سلطان شاه

فصل دوازدهم : سماع

سرود چیست ؟ آواز است ، آن آواز که از راز پرده بسر دارد - پس حضرت قدس الله سرهٔ می گویند:

" سرود آواز از آن است از راز پرده بر دارد وسیلهٔ معرفت دیدار - این آواز راز روحانی قرب ربانی نصیب عاشقان روحانی اهل تصوف فقیر است که رهبر باخداست " - [1]

گوئی سرود دو قسم است یکی سرود رحمانی و دیگر سرود شیطانی - حضرت سلطان العارفین قدس الله سرهٔ میگویند:

" آواز شیطانی و نفسانی اینچنین سرود دیگر است و آواز از سرود دنیا پریشانی و آواز از سرود معصیت شیطانی که در دل زاید شهوت حرام و طمع خام سر هواست که باز دارندهٔ از معرفت خداست " - [2]

اصلاً آواز سرود روحانی از صوت روز الست است - پس حضرت قدس الله سرهٔ درین باره می افزایند:

" آواز سرود روحانی که از آن صوت الست خوش آواز در دل عارفان و عاشقان و طالبان و محبّان و واصلان غوث قطب جان فدا مومن مسلمان

۱- عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰هـ ، ۲۹ : الف ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً

دل صفا می زاید فیض رحمت نور و فضل حضور ، اینچنین سرود می بخشد

قرب ربانی » -[1]

لایق استماع سرود کیست ؟ سرود بر عارفین و محبین و عاشقین روا است و بر

دیگران سراسر بدعت است - حضرت قدس الله سرهٔ می گویند:

« السّرود حالة العارفين و طعام المحبين و وسيلة العاشقين شوق الواصلين

و استماع سرود بر بعضی سنت و بر بعضی بدعت ، الفرض للواصلين و

سنت للطالبين و بدعت للغافلين » -[2]

در شناختن سرود رحمانی و سرود شیطانی علم وجود باید که میفرمایند:

« سرود دجالی و سرود وصالی و سرود شیطانی و سرود وسیلهٔ رحمانی از

کدام علم معلوم میشود ؟ از تاثیر وجود محمود را میبرد محمود و مردود را

می برد مردود » -[3]

سرود خوش آواز کدام است ؟ درین باره خود از زبان گوهر فشان حضرت قدس الله

سرهٔ بشنوید:

« سرود خوش آواز آنست که می دانند که مدح محمد رسول الله صلی الله

علیه و آله وسلم می خوانند ، دوم شعر اصحاب ، سوم آیات اسم اعظم قاتل

الوجود قاتل النفس بود » -[4]

۱- عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰ھ ، ۲۹ : الف ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً

۳- ایضاً

۴- ایضاً ، ۳۰ : ب

در استماع سرود و رقص حالت فقیر اهل الله است و درین هیچ کار نفس و نفسانی نیست ـ مولویؒ هم اینگونه می سراید:

پس سماع راست هرکس چیر نیست | طعمهٔ هر مرغکی انجیر نیست ١

در کتاب عین الفقر درین باره توضیح می دهند:

" اوّل کسی سماع شروع کند و درویش فقیر در رقص در آید اوّل از گرمی ذکر الله آن را تاثیر تپ شود ، اگر وقت اصلی ست باهمون تپ همانددم بیفتند و بمیرد واگر وقت خاص است هیچ در جنبش نیاید بیفتند و جان در بدن او سرد شود گوئیکه مرده باز بشعور شود ـ و اگر وقت کمترین است اول از دهن او دود بر آید چنانچه از آتش و بعدازان نارالله برخیزد ، چنانچه آتش تیز تمام وجود او بسوزد خاکستر شود و در آن خاکستر یک لقمة گوشت پیدا شود و باز همین گوشت در جنبش ذکر الله در آن خاکستر در آید و باصورت درست شود چنانچه بود و یا آنکه وقت رقص ذکر الله پارچه بدن همه سوخته گردد و پارچه دیگرش میپوشد ـ هرکرا از اهل رقص این احوال نیست در بادیهٔ زوالست شر شیطانست " ـ [٢]

گوئی نزد حضرت سلطان العارفینؒ سرود رحمانی از سماع ذکر و مدح الله تعالیٰ و از ذکر و نعت محمد رسول الله صلی‌الله علیه وسلم است ـ و نزد ایشان سرود بافنای نفس روا است و رقص درویشان درست است ـ

١ـ مثنوی مولوی معنوی (ترجمه قاضی سجاد حسین دهلوی) لاهور ١٩٧٣م ، دفتر اوّل ، ص ٣٣

٢ـ عین الفقر (خطی) ١٢٠٩هـ ، ٩٠-٩١: الف ـ ب ، مملوکه سیّد سلطان شاه

فصل سیزدهم : فلسفه تنزل

چون حضرت ایزد تعالیٰ جلّ شانه' تکوین کاینات را اراده فرمود چنانکه قبلاً آورده شده اوّلاً از نور خود نور محمد صلی‌الله علیه وسلم را خلق فرمود این را اهل تصوف نزول احدیت به واحدیت میگویند ـ حضرت سلطان العارفین قدس الله سره می گویند که این ظهور حضرت تعالیٰ به جبروت است ـ از تخلیق ملائک گوئی نزول به ملکوت و از تخلیق انسان و دنیا نزول به ناسوت شد ـ و همه عالم خود در انسان است ـ

در کتاب سلطان الوهم حضرت سلطان العارفین قدس الله سره اینطور توضیح میدهند:

" چون خداوند عزّ و جل علیٰ خواست که خود را آشکار کند و عالمی پیدا آرد ، چهار درجه تنزل فرمود و هرچه را بنامی مسمی گردانید خاصیتی و انبساطی در هر یک بنا نهاده و هرچند که فرود تنزل گردد و کثافت ناسوت و بُعد را دروی جای ـ درجه اوّل لاهوت ، درجه دوم جبروت ، درجه سوم ملکوت و درجه چهارم ناسوت خوانند ـ بدین ترتیب اولاً ز مقام کنت کنزاً[1] مخفیا نزول فرمود و بفیض اقدس مطلق احدیت که غنی عن العالمین نعت اوست از درون پرده لاهوت بصحرای جبروت آمد که اوّل ما خلق الله نوری عبارت از آنست و آن ذات احمد مرسل که ابو اولا تعین اولیٰ است ـ باز از مقام جبروت بعالم ملکوت روی آورده باز بفیض اقدس از ملکوت بناسوت تنزل فرموده و هر عالمی بحکمت باهره خویش انتظام داده و هریک را بجای نشانند و آخر این چهار عالم یک وجود است که شجر است ـ جبروت شاخ وی و ملکوت برگ ناسوت مانند بار است ، دوران تخم است

۱ـ کنت کنزا مخفیّات فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق (لکی اعرف) ـ حدیث قدسی

و آن تخم انسان انسان کامل است که همه درخت در و موجود است ، پس این چهار عالم در انسان مودع است و بیرون از وی چیزی نیست » -[1]

۱- سلطان الوهم (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ش ۳۹/۹ : الف ، ۳۰: ب، مملوکه سیّد سلطان شاه

فصل چهاردهم : مرشد و طالب

حضرت سلطان العارفین قدس الله سره العزیز درین باب در هر یک از تصانیف خود بیشتر نوشته اند - ایشان در راه معرفت یارائی و راهنمائی مرشد کامل را لازم گردانیده اند - نزد شان طالب را هم باید که طالب الله باشد نه که طالب دنیا یا طالب مزد ریاضت - پس گفتند:

" در طالبی و مرشدی عظیم سرّ اسرار پروردگار است که مرشد معرفت الهیٰ و فقر نتیجهٔ انبیاء و اولیاء الله است و این نعمت عظیم و بخشش کریم هیچکس سفله نالایق طالب الدنیا دون را نمیدهد بجز طالب مولیٰ اولیاء الله اولیٰ را " [۱] -

مرشد آنست که طالب الله را بمراتب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت برساند ورنه ناقص است و ازان کنار گرفتن بهتر است - میگویند:

" دست چهار مرشد بگیرد - مرشد شریعت ، مرشد طریقت ، مرشد حقیقت ، مرشد معرفت - شریعت چیست ، بناء اسلام کلمه حج مال زکوة روزه نماز است - طریقت چیست در گردن طوق بندگی ، از هر دو جهان بی نیاز است - حقیقت چیست خود را بدست کشتن ، جان باز است - معرفت چیست صاحب سر اسرار راز است - هرکه طالبان را باین مراتب مرشد نرساند بطال و دغاباز است " [۲] -

---

۱- گنج الاسرار (خطی) ۱۳۰۲ھ ، ش ۹/۲ : ب ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر

۲- عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹ھ ، ش ۲۳/۳ : ب ، مملوکهٔ سیّد سلطان شاه

فصل پانزدهم : مسلک و عقاید

حضرت سلطان العارفینؒ از اهل سنت والجماعت بودند و در طریق تصوف مسلک قادریه داشتند۔ در فقه پیروی امام اعظم رح[1] می کردند۔ ایشان در حیات النبی یقین کامل ورزیدند۔

در کتاب کلیدالتوحید میگویند:

" من بمذهب حضرت نعمان امام اعظم کوفی صافی صوفی تارک فارغ از شرک کفر و بدعت سرود "[2] ۔

در اورنگ شاهی می آورند:

" فنا فی اللّٰه فقیر سنّی صاحب سنت جماعت از طریقه قادری سروری و قادری عالم باللّٰه تجربه تقلید بی تکلیف و بی تقلید حرف معرفت و توحید باهو فنا فی هو ولد محمد بازید "[3] ۔

در کتاب عقل بیدار می فرمایند:

" هرکه حیات النبیؐ را حیات نخواند و ممات داند خاک در دهن و روی سیاه او فی الدنیا والآخرة از شفاعت محمدی محروم ماند "[4] ۔

۱۔ امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت (۸۰هـ ـ ۱۵۰هـ) پایان نامه نور سلطان القادری، جامعه اسلامیه بهاولپور

۲۔ کلیدالتوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ، ۲۳:الف، مملوکه سلطان غلام باهو

۳۔ اورنگ شاهی (خطی) ۱۳۳۰هـ ، ۱۰:ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴۔ عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰هـ ، ۹۲:ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

و در کتاب نورالهدیٰ می افزایند:

" طریقه قادری مومن سلطان صاحب سنت جماعت سنّی دوستدار پاک مذهب حنفیه باچهار یار است - باطن ست و در شریعت هوشیار است ". -[1]

در عقل بیدار اظهار می نمایند:

" مشکه سنّی دوستدار چهار یارم هرکه خواهد هر وقت مشرف شود بدیدار حضرت محمد سرور کائنات[ص] بااصحاب کبار و پنجتن پاک ، غنچه دل شگفته شود بمعرفت الله جل شانه بطازم حضرت شا ه محی‌الدین[رح] ". -[2]

در امیرالکونین توضیح میدهند:

" بدانکه هفتاد و سه ملت است و هیچ ملت خود را ذلت نمی گوید و همه کس میگوید که ملت من نجات تبرکات ، پس معلوم شد هر ملت را از علم راه است و هفتاد و دو ملت را خلاف شرع مخالف سنت جماعت گمراه است - پس معلوم شد که فقیر عارف آنرا گویند که علم هفتاد و سه ملت دانند از هر ملت را علم خوانند - فرقه ملت که سنت جماعت است و درحقیقت بحق رساند و هفتاد و دو ملت که باطل است از علم حق بروی غالب گردد ، باطل را دفع گرداند که ملت سنت جماعت سعید است که اصل اساس این ملت بر وصل معرفت قرآن شریف میخ توحید است - بغیر از ملّت سنت جماعت همه از تقلید

۱- نورالهدیٰ کبیر (خطی) ۱۳۱۲هـ، ۲۳۰:ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- عقل بیدار (خطی) ۱۲۹۸هـ ، ۱۰۸ :ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز

است شقی» -[1]

در سلوک صوفیاء چهار طریق بزرگان کبار زیاد معروف اند که یکی از آن طریقه قادری ست - حضرت سلطان باهو رح طریقه قادری را برهمه طریقه ها فوقیت داده اند - سلسله قادریه هم دو نوع دارد - یک نوع قادری سروری و دیگر نوع قادری زاهدی است - در قادری سروری سالک را تلقین و ارشاد و بیعت از حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله علیه و آله وسلم بدست می آید و در طریقه قادری زاهدی بعد از بسیار زهد و ریاضت سالک بتوسط حضرت پیر دستگیر رح به پیغمبر علیه السلام می رسد - درین باب حضرت سلطان العارفین قدس الله سرهٗ می فرمایند :

" قادری سروری اینست چنانچه این فقیر بحضور پیغمبر صاحب صلی‌الله علیه و آله وسلم مشرف شد ، فقیر را دست بیعت نمودند خُذِیَد فرمودند که باخلق خدا همت بکن بعد از تلقین صلوة الله تعالیٰ دست فقیر گرفته بدست حضرت پیر دستگیر شاه محی‌الدین قدس الله سره سپرده و حضرت پیر صاحب قدس سره نیز سرفراز کرد و حکم تلقین فرمود و بعد از آن بنظرش ظاهر و باطن هر طالبی را که از راه بزرخ اسم الله و باسم محمد رسول الله صلی‌الله علیه وآله وسلم نموده بحضور مجلس ببردم بی ذکر بی مشقت » -[2]

در همین کتاب عین الفقر می افزایند:

" در طریقه زاهدی قادری آنست که طالب الله بازهد و ریاضت رنج بسیار کشد -

---

۱- امیرالکونین (خطی) ۱۳۳۲هـ، ۷۱ :الف ، ۷۲ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- عین الفقر (خطی) ۱۲۹۱هـ ، ۳۸ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

بعد از دوازده[١٢] سال یا سی[٣٠] سال بحضور مشرف حضرت پیر دستگیر قدس الله سره العزیز شود - حضرت پیر قدس سره آن را دست بدست پیغمبر صلوة الله تعالیٰ رساند و بحضور مشرف و سرفراز گرداند - این طریقه زاهدی قادری ست - مبتدی قادری منتهی دیگر خانواده است - و منتهی قادری را مرتبه محبوبیت محمد مصطفیٰ صلی‌الله علیه وسلم دارد یعنی فنافی الله بقا بالله " -[١]

در رساله تیغ برهنه میگویند:

قادری را قرب حق باشد عطا	شد مشرف روح باشرف لقا
هر طریقه خاکپایش شد غلام	یافت منصب با ولایت هر کدام
شاه عبدالقادر رح است رهبر خدا	حسن ع حسین ع نور چشم مصطفیٰ ع
سیّد آن والی ولایت مرتضیٰ ع	یوم حشر آن شاه میران رح پیشوا
شد مریدش لایریدش لا یرید	هر مرید قادری چون بایزید رح [٢]

١- عین الفقر (خطی) ... ، ١٢٠٩هـ ، ٢٩ : الف ، مملوکه سید سلطان شاه

٢- تیغ برهنه (خطی) ١٣٠٢هـ ، ٧ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

فصل شانزدهم : در افکار متفرق

وجود و شهود : شعر شان وجود و شهود را یگانگت وهم آهنگی داده است و درین مطالب با فکر قوی می فرمایند:

ولا موجود فی الکونین لامقصود الّا هو » [1]

و می افزایند:

هو الاوّل هوالآخر ظهور آمد تجلّی او

بذات خود هویدا حق که لا فی‌الکون الّا هو [2]

در مصرعه اوّل فلسفه شهودی کارفرما ست تا « بذات خود هویدا حق » و چون می گویند:

« لا فی‌الکون الّا هو»

کاملاً فکر وجود باخوبی تمام می آید - بقول میر حسینی (م ۷۱۸هـ):

« آمد شد اوست گر بدانی دیباچه مرگ و زندگانی » [3]

همینطور در بیشتر شعر شان نظریات فیلسوفانه و صوفیانه وجودی و شهودی را یکجا کرده اند و در هردو فلسفه عرفانی ربط باهمی پیدا کرده است - یعنی میان وجود وشهود

۱- دیوان باهوؒ (خطی) ۱۳۰۶هـ ، ش ۱/۸ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً ، ش ۱/۸ :ب

۳- شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی ، مایل هروی ، کابل ۱۳۳۲ق ، ص ۳۵

یکی پردهٔ ایست باریک که اگر برافتند بجز آن حقیقت چیزی دیگر نماند - کسی در آئینهٔ وجود و کسی در آئینهٔ شهود می بیند مگر اصلاً حقیقت یکی ست -

تـوحـیـد: تـوحید واحدیت و عرفان احدیت ضمون خصوصی ست در افکار شان - ایشان خدا تعالیٰ را کاملاً باتنزیه و بلا تشبیه هستی واحد و مطلق قرار می دهند که

ع هوالواحد هوالمقصود لا موجود الا هو ۱

و گـفتند:

بگرد عالم چو گردیدم هو الحق هو بشنیدم   یکی خوانم یکی دانم ندانم غیر الاهو ۲

اینجا جنبهٔ فلسفهٔ شهودی هم کار میکند -

جـان نـثـاری: در راحلهٔ عشق بیباکی و فداکاری را پیش نظر دارند - جان را در راه جانان قربان کردن شیوهٔ شان است:

ببازی عشق میبازم دل و جان را فدا سازم   دم منصور میتازم یقین خود را فدا سازم ۳

درین فداکاری کار نکوست:

فدا سازم دگر باری سرخود را بدلداری   چه خوش باشد نکو کاری که من خود را فدا سازم ۳

۱- دیوان باهو (خطی) ۱۳۰۶هـ ، ۱/۸۰ : ب ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر
۲- ایضاً
۳- ایضاً ، ش ۲/۸ : الف ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر
۴- ایضاً ، ۲ : الف ،

جـذب و وجـدان : در طریق عشق فرزانـگی بکار نمی آید که عقـل دسترس به آن منازل ارفـع و عرفـانی نـدارد بلکه فرزانـگی درین راه خلاف مردانـگی ست -

گـرو باید مصلیٰ را بدست آور قـدح می را / مـصفاکن دل و جانـرا مشو خود مرد فرزانه

چه شد فرزانه گر گردی به نیمی جو نمی ارزی / همانـدم مرد می گردی شوی گر مرد دیـوانه ۱

آمد خیالی در دلم این خرقه را برهم زنم / تسبیح را ویـران کنم سجاده را بـرهم زدم

چوب عـصا بـرهم ز نم دلق صفا پاره کنم / فارغ ز خود بینی شوم ایخانه را برهم زنم ۲

مـذمـت ریـا : ایشان ریاکاری و طرز نمـود و نـمایش و تصنع و حیله و مکـر را خیلی زیاد مـورد تکـذیب می آورنـد:

لباس فقر میپوشی شراب هو نمی نـوشی / چرا در مکر میکوشی کنی چون قـصه افسانه ۳

در کتاب کلیدالتوحید صغیـر گوینـد:

" عجب دارم ازان قـوم که بذکرجهر شب و روز این سنگـدلان اللّٰه اللّٰه میخواننـد و کنه اسم اللّٰه ذات نمیداننـد و رجعت خورده اهل بدعت پریشان انـد ، سرایشان زیـر هوای نـفس است - پس معلوم شد که خلوت ایشان دام از بـرای مردم زیـر خاک است و حجرهٔ ایشان حجاب است از برای طالب مرید کردن بادشاه و امرا و امید مضرات خراب " - ۴

۱- دیوان باهوؒ (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ش ۳/۸: ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲- ایضاً ، ۴ : الف
۳- ایضاً ، ۳ : ب
۴- کلیدالتوحید صغیر (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ش ۲۳/۲ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

نیز گویند:

" علم رحمانی عبادت سعادت و قلب صفاست و در علم شیطانی طمع ، بخل ، رشوت و ریاست " [1]

درد عشق : در راه عشق لذت هجر و درد و بی نیازی محبوب حقیقی را هم بیان می کنند - یعنی درین طریق باید همه درد و انتظار را به دامن خود آوریم - میگویند:

ز عشق آن پری سوزم درون خویش میجوشم | تبه شد کار امروزم ولی یاریست بی پرواه [2]

در دل خیال وصلت در دیده انتظار | شب روز بیقرارم محبوب مرحبا [3]

دانی تو درد دل را جز تو کسی نداند | جز تو بکس نگویم هی هوی های هاها [4]

دعا : دعا و دعوت نمودن بدرگاه محبوب و خالق حقیقی در طریق شان مطلوب است - مثلاً -

ایا والی معلّی کن وفاداران خودها را | توئی مولیٰ مزکّی کن جفا خواران خودها را [5]

دردیکه دارم دردلی آنرا تو دانی مرهمی | یا طبیب العاشقان داروبده بیمار را [6]

خدایا کن تو بر من مهربانی | که جز تو نیست دردم را تو دانی [7]

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۲۳۷:ب ، مملوکه سلطان محمد عزیز
۲- دیوان باهوؒ (خطی) ۱۳۰۶هـ ، ش ۲/۸:الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۳- ایضاً ، ۵ :ب
۴- ایضاً ، ۱۵:ب
۵- ایضاً ، ۵: ب
۶- ایضاً ، ۹: ب
۷- ایضاً ، ۷: ب

وحـی مـنـزل : همچون کتب و صحایف الهامی مناجات بـبارگاه ذات الهلی در شان باریتعالیٰ اظهار می نمایند و درین جا قـرب و رویت الهیٰ را باینـطور می نـمایند:

از ذات حق تعالیٰ اعـلام بیشـوارا　　گر عاشق تو ماثی کن تـرک ما سوا را

ما ذات ذوالجلالیم وز کبـریا کمالیـم　　ما شاه با عـطائیـم از ما بجو تو ما را ۱

اثـبـات و صبـر : ایشان در افـکار خود اثبات و صبـر را خیلی زیاد تلقیـن می نمایند میگویند:

بـر امید وصل او دل زنـده دار　　یک زمان گـوید تـرا باریتعال

ثبتـوا اقـدامکم ای سالـکان　　راه ما منتها بجوای صادقـان ۲

تـغـزل در ذکـر محـبـوب حقیقی : در راه عشق واردات و کیفیات شان خیلی باتاثیـر است ، چون حسن محـبـوب را و رویت آن محـبـوب کـه ماورای قـال و قیل است در تذکار می آورنـد - مثـلاً میگویند:

بـر رخش زیبا چو دیدم نقش و خال　　باز مانـدم ماورایش قیل و قال ۳

۱- دیوان باهوؒ (خطی) ۱۳۰۶هـ ، ش ۶/۸ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیـر
۲- ایضاً ، ۸ : الف
۳- ایضاً

تعالی الله چه زیبا روی دلدار | چو حسنش دیدم و دل گشت گلزار ۱

لعل لب عارض چو گلگون دلربا | نیست مثلش در جهان اندر جمال ۲

آن محبوب حقیقی بیمثل و منزه است بدینجهت گفتند:

یادوست دلنواز ، سخن جز وصال چیست | حسنش چو بیمثال سخن زلف و خال چیست

بیمثل خواند خود را از جمله بی نیاز | تشبیه گفتن آنجا جام و خیال چیست ۳

قرب حقتعالی :
یقین دارند و تلقین می کنند که آن محبوب حقیقی قریب ماست -

کاشکی از قرب او واقف شوی | تا نگردی گرد دنیا در بدر

قرب حق نزدیک من حبل الورید | تو جمالش را نه بینی بی بصر ۴

--

قلب آئینه محبوب حقیقی ست :
این فکر کامله را اینطور در بیان آورده اند:

قلب مومن مراة الرحمن یقین | جز جمالش را مبین دروی یقین ۵

طور سینا چیست دانی بیخبر | طور سینا سینهٔ خود را نگر ۶

۱- دیوان باهوؒ (خطی) ۱۳۰۶هـ ، ش ۸/۸: الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲- ایضاً
۳- ایضاً ، ۲ : الف
۴- ایضاً ، ۱۲: الف
۵- ایضاً
۶- ایضاً ، ۲۲ :الف

تلقین شرع : عرفان و حقیقت از راه شریعت بیرون نیست - میگویند:

بیرون منه قدم ز شریعت محمدی[۲] گر عارفی تو محرم از اسرار شو حقیقت ۱

صوفی : صوفی از صفای دل است و صفای دل صاف کردن قلب از غیرالله و آزاد

شدن از خیال ما و من می باشد - میگویند:

صوفی بصدق دل نشوی تا صفا کجاست این راه باصفاست ولی جز جفا کجاست

مقصود از صفاست خلاصی ز ماوُ من جز ماوُ من خلاص شدن راه صفا کجاست ۲

راه طریقت : در راه طریقت باید خویش را فنا باید کرد و یکدل و یکبین شود -

تلقین میکنند:

فنا کن خویش را در راه جانان چه کار آید ترا این درم و دینار

اگر یکدل نباشی در طریقش نبینی روی رو هرگز درین دار ۳

مقام فنا فی‌الله : این مقام غایت عرفان‌است و حضرت سلطان العارفین[رح] باین مقام

۱- دیوان باهو[رح] (خطی) ۱۳۰۲هـ ، ش ۱۳/۸ :ب ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر

۲- ایضاً ، ۱۲ :الف

۳- ایضاً ، ۸ :الف

فنا رسیده بقا باللّه گشته اند ـ حال خود می گویند:

فدا شد جسم و جان در ذات یاهو   بهستی هم جمال اللّه جویم   ۱

جای دگر مقام فنا را غرق شان در شور قرار می دهند:

انتهای عارفان است غرق شور   نیست آنجا عقل و فکر و باحضور   ۲

در صفت فنا گفتند:

میان هجر وصلش فقر اعلیٰ   فنا فی اللّه شود باحق تعالیٰ   ۳

اصل فنا بحق پیوستن است:

وصلش گذشت باهو فی اللّه فنای یافت   باقی نماند پرده یکتا بحق شدم   ۴

فنا در ذات حق تعالیٰ:

من که در ذات وی شدم فانی   کی بسوی صفات او بینم   ۵

از نام و نمود بیرون شدن هم فناست:

کسی از خود فنا شد آنچه نام است   فنا فی اللّه تعالیٰ باتمام است   ۶

فنا به لقا می رساند:

هرکه گردد بخویشتن فانی   آن ببیند لقای ربانی   ۷

۱- دیوان باهوؒ (خطی) ۱۳۰۶ھ ، ش ۲۵/۸: ب، مملوکه سلطان غلام دستگیر
۲- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳ھ ، ۶۲: الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز
۳- ایضاً ، ۱۷۰: الف
۴- جامع الاسرار (خطی) ۱۳۷۰ھ ، ۱۰۸: ب ، مملوکه تپه بهران
۵- مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳ھ، ۳۳: ب ، مملوکه سلطان غلام باهو
۶- قرب دیدار (خطی) ۱۳۷۱ھ، ۳۱: الف ، مملوکه تپه بهران
۷- فضل اللقاء (خطی) ۱۹۱۷م ، ۱۲۵: الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

همین فکر به جای دگر اینطور است :

باهو با هو ، فنا با هو ، بقا شد که اوّل و آخر از هو لقا شد ۱

کلمهٔ طیّب : حضرت سلطان العارفین رح عقیده دارند که کلمهٔ طیّب از ازلست و قبل از تکوین کاینات موجود بوده ، می گویند :

نبود ملک دو عالم نه دور چرخ کبود که بود درّ امان لا اله الا اللّه ۲

کلید جنت در کلمهٔ طیب است و نجات مردمان هم دروست :

کلید قفل جنان لا اله الا اللّه نجات مردم جان لا اله الا اللّه ۳

کشف : در اصطلاح حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سره کشف هم از مقام فناست - این کشف نیست که حال دگران را بدانی و لاف کرامت زنی بلکه کشف آنست که در وفور محبت لقا بیابی و بآن هستی حقیقی خود را بپیوندی :

کشف دانی چیست دیدن آنجمال محو گشتن در جمال ذوالجلال ۴

چون اینطور کشف بدست آید سالک سراسر نور میشود - اینجا میگویند :

هرکه را کشفی شود نورش حضور شد وجودش سربسر آن خاص نور ۵

۱- امیر الکونین (خطی) ۱۳۳۲هـ ، ۱۶: الف ، مملوکهٔ سلطان محمد عزیز
۲- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۳هـ ، ۶: الف ، مملوکهٔ سلطان محمد عزیز
۳- ایضاً
۴- ایضاً ، ۱۶۵ : ب
۵- اسرار قادری (خطی) ۱۳۷۰هـ ، ۱۲۲: ب ، مملوکهٔ تپه بهسران

یقین : حضرت سلطان العارفین قدس اللّه سره العزیز یقین را در معنیٔ زیستن باامید و جوش قرار می دهند ـ در سلک شان یاس و نومیدی را هیچ جانیست ـ اصل یقین زندگانی را در اطاعت گزاردن است ـ میگویند:

یقین شد از یقین تاوقت مردن   یقین باطاعت است لب گور بردن ۱

یقین اصل سرمایهٔ ایمان است :

یقین سرمایهٔ ایمان دورش   یقین بامعرفت قرب حضورش ۲

یقین راز حق است :

یقین از حق شود حق راز اللّه   خطی در کش بگرد ماسوی اللّه ۳

حقیقت اینست که همه تسخیر کاینات از یقین است :

اصل یقین است یقین گر شود   کار تو از هفت فلک بگزرد ۴

و فرمود:

اصل یقین است یقین کن طلب   محرم اسرار شو از راز رب ۵

ذکر : ذکر بر زبان ماندن چیزی نیست ذکر آنست که هر لطیفهٔ سالک ازو ملو

۱ـ کلید التوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ، ۲۲۶:ب ، مملوکه سلطان غلام باهو
۲ـ ایضاً، ۲۵۸ :الف
۳ـ ایضاً ، ۲۵۹ :الف
۴ـ ایضاً ، ۲۶۱ :الف
۵ـ عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰ھ، ۱۳: الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

باشد ، یعنی نفس ، قلب ، روح و سر باذکر سرشار ماند:

ذکر سرّی روح آید در قلب　　　عارفان را کشف گردد راز رب

هرکرا شد ذکر روحی در دماغ　　　خواب غفلت رفت سوزش در دماغ ۱

ذکر آن نیست که مردم خیال می کنند که ظاهراً بر زبان یاد الهی باشد بلکه

جائیکه معرفت آید این چنین ذکر موقعیت ندارد که فرمود:

ذکر و فکر و علم هوسه شد حجاب　　　آب با دریا رسد دریا بآب ۲

ذاکران را ذکر باشد از اللّٰه　　　ذکر دائی چیست وحدت خاص راه ۳

ذکر طمانیت قلب می آورد:

ذکر دل را نیک تمکین میکند　　　انتشار قلب را تسکین دهد ۳

خفی بدل الهام آرد:

ذکر خفیه را طلب کن از خدا　　　یا طلب کن از محمد مصطفیٰ[۴]

ذکر خفیه برکسی پیغام شد　　　زان به پیغامی بدل الهام شد ۵

ذاکر حقیقی چهار نشان دارد:

از ذاکر هو در طلب دوسه گواه　　　ترک دنیا ، حرص و حسد و عزّو جاه ۶

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۲۳: الف، ملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً

۳- ایضاً ، ۲۵۶ : الف

۴- کلید جنت ، ۱۹۲۸م ، لاهور ، ص ۳۹

۵- مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳هـ ، ۱۰ :ب ، ملوکه سلطان غلام باهو

۶- محک الفقرا صغیر (خطی) ۱۳۲۸هـ ، ۲۲۲ :ب ، ملوکه تبه بیسران

معرفی ذکر درد و سوز است :

ذکر یک درد است باشد لا دوا　　　شد شفا از خد و ذکرش بالقا

ذکر یک سوز است سوز مغز و جان　　　سوز از لاهوت بیبرد لا مکان ۱

شرح در ذکر :

ذکر یک شوق است بخشد حق لقا　　　ذاکران را غرق فی اللّه باخدا ۲

ذکر حیات جاودانی می بخشد و ذکر همصحبت پیغمبر صلی‌اللّه علیه وسلم می گرداند:

ذاکران را شد حیاتی هر دوام　　　همصحبتی باشد پیغمبر والسلام ۳

ذکر جهر باید گفت ـ حضرت سلطان العارفین قدس سرهٔ در عین الفقر می گویند:

" کسی که بگفتن نام اللّه جهر غصه شود معلوم است که اسم اللّه را نمیخواهد ،

هر آنکس دشمن خداست ـ منع کننده اسم اللّه و ذکر اللّه از دو حکمت خالی

نباشد یا منافق یا کافر یا حاسد یا متکبر " ۴ ـ

دل : بنظر شان دل نه فقط مضغهٔ گوشت را گویند بلکه دل در وجود انسان تجلّی گاه

ربانی ست :

۱ـ امیرالکونین (خطی) ۱۳۲۸هـ ، ۵۵ :الف ، مملوکهٔ سلطان غلام دستگیر

۲ـ عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰هـ ، ۱۷۱ :ب ، مملوکهٔ سلطان محمد عزیز

۳ـ ایضاً

۴ـ عین الفقر (خطی) ۱۲۰۹هـ ، ۲۰ : ب ، مملوکهٔ سید سلطان شاه

حدیث دل اگر گویم بصد دفتر نمی گنجد　　　کمال وصف دل هرگز به بحر و بـر نمی گنجد ۱

و فرمود :

دل ولایت ملک اعظم لا مکان　　　کی تواند کرد وصف دل بیان ۲

بلکه در وصف دل گفته شد:

دل کعبه اعظم است بکن خالی از بتان　　　بیت المقدس است مکن جای بتگران ۳

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری　　　دل است کعبه اعظم تو گل چه پنداری ۴

اصلا دل آنرا گویند که جای ربانی داشته باشد نه که خانه نفس و شیطان - درین ضمن فرموده شد :

دل یکی خانه ایست ربانی　　　خانهٔ دیو را چه دل خوانی ۵

جنبیدن دل معنی دارد و این جنبیدن از فهم اهل نفس بالاتر ست - فرمایند:

نیست جنبش دل که تو فهمیدهٔ　　　اهل دل باعین الله دیدهٔ

دل که جنبد می نماید کبریا　　　دل که جنبد شد مشرف بالقا

دل که جنبد نور رحمت جان صفا　　　دل که جنبد یافت مجلس مصطفیٰ ۶

۱- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳ھ ، ۱۱۶ :الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

۲- ایضاً ، ۴۹۳ : الف

۳- ایضاً ، ۳۱۳ : ب

۴- ایضاً ، ۳۱۰ :الف

۵- مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳ھ ، ۳۰ : ب ، مملوکه سلطان غلام باهو

۶- عقل بیدار (خطی) ۱۳۲۰ھ ، ۸۹ :الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز

البته دل را باید از آلایش دنیا صاف کرده شود ، زیراکه :

طالب دنیا نباشد اهل دل   بی حیا و روسیاه و با خجل ۱

و میگویند:

نیست دل پر خون مضغهٔ لحم   دل یکی نور است الله باکرم ۲

بسوز نهایتی گویند:

چرا در زندگیٔ دل نکوشی   چرا زین شربت شیرین ننوشی

دلی زنده شود هرگز نمیرد   دلی بیدار شد خوابش نگیرد ۳

علم: بفکر و نظر شان علم آنست که بخدا برساند نه که از خداتعالیٰ جدا کند - معرفت ربانی بجز علم ممکن نیست ، فرمودند:

علم را آموز اوّل آخر اینجا را بیا   جاهلان را پیش حضرت حق تعالیٰ نیست جا ۴

علم را آموز اوّل آنچه علمی از خدا   علم فقه و ذکر و فکرت باز دارد از هوا ۵

یعنی علوم فقه ، الٰهیات و منطق هم خوانده بشود - اگر علم نداری همچو حیوان باشی :

علم روشن راه هادی را هبر   آدمی بی علم همچون گاوٌ خر ۶

۱- عقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰ھ ، ۱۳۲:ب ، مملوکهٔ سلطان محمد عزیز
۲- ایضاً ،
۳- کلیدالتوحید کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ ، ۲۷۵ :الف ، مملوکهٔ سلطان غلام باهو
۴- مفتاح العارفین (خطی) ۱۳۲۳ھ ، ۳۶ :ب ، مملوکهٔ سلطان غلام باهو
۵- محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۳۳ھ ، ۱۲ : الف ، مملوکهٔ سلطان محمد عزیز
۶- ایضاً ، ۱۳ : الف

منبع علوم قرآن است :

علم از عین است عینش عین دان   سی هزاران علم در قرآن بخوان ۱

مقصود علم راه یافتن بحق تعالیٰ است :

علم دانی چیست ره دریافتن   پس بدان ره سوی حق بشتافتن ۲

علم آن باید که ترا به خودشناسی راه دهد نه به انانیت کبر در آرد ـ درین ضمن شعر حکیم سنائی رح مینویسند :

علم کز تو ترا نه بستاند   جهل ازان علم به بود بسیار ۳

علم معرفت در درس دیدار یافته میشود :

علم را در درس دیدارش بخوان   هرکه روشن میشود عین العیان ۴

چون علم ظاهر یافتی به علم باطن بهره بیاب :

علم ظاهر شیر باطن شد شکر   هر دو را آمیز به از شهد تر ۵

غایت و مقصود علم حصول معرفت ، ادب و صدق و صفاست ـ آنانکه علم را فروختند درا هوا و هوس مبتلا گشتند :

علم بهر از معرفت وحدت خدا   باز دارد از گناهان و هوا

علم بهری از ادب صدق و صفا   زر بگیرد میفروشد بی حیا ۶

۱ـ محک الفقرا کبیر (خطی) ۱۳۲۳هـ، ۱۰۳ :الف ، مملوکه سلطان محمد عزیز
۲ـ ایضاً ، ۱۲۳ :الف
۳ـ ایضاً ، ۲۶۹ :ب
۴ـ قرب دیدار (خطی) ۱۳۲۱هـ ، ۱۸ :الف ، مملوکه تپه بیسران
۵ـ ایضاً ، ۲۲ : الف
۶ـ فضل اللقاء (خطی) ۱۹۲۱م ، ۵۰ : الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

علم باعمل باید:

علم حق نوراست روشن مثل او انوار نیست　　علم باید باعمل علمش که برخر بار نیست ۱

علم برای چیست :

علم بهر از سجده و صوم و صلوٰة　　علم بهر حج و کلمه باز کُوة

هرکه خواند علم از بهر درم　　بی نصیب از معرفت جودو کرم ۲

برای علم هنر هر عمل تحت تجربه آورده باید:

هر عمل را در عمل آورده ایم　　هر تصرف خورده باخود برده ایم ۳

مقصود علم وصال حق تعالیٰ ست :

علم نحو و صرف خوانی فقه خوانی یا اصول　　جز وصال حق تعالیٰ دورمانی ای جهول ۴

۱- عین الفقر (خطی) ۱۳۳۲هـ ، ۱۳ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۲- امیرالکونین (خطی) ۱۳۲۸هـ ، ۱۱۰ :ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۳- صیقل بیدار (خطی) ۱۳۳۰هـ ، ۱۰۳ :الف ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

۴- نورالهدی صغیر (خطی) ۱۳۵۲هـ ، ۱۲ : ب ، مملوکه سلطان غلام دستگیر

اعــــــــلام

(الف) رجــــال :

(پسر حضرت سلطان باهو) حیات محمد ، سلطان : ۱۱۴-

(پسر حضرت سلطان باهو رح) شریف محمد ، سلطان : ۱۱۴-

(پسر حضرت سلطان باهو رح) صالح محمد ، سلطان : ۱۱۴-

(پسر حضرت سلطان باهو رح) فتح محمد ، سلطان : ۱۱۴-

(پسر حضرت سلطان باهو رح) لطیف محمد ، سلطان : ۱۱۳- ۱۱۴- شجره اولادش ۱۱۹-

(پسر حضرت سلطان باهو رح) نور محمد ، سلطان ، شیخ (پسر ارشد): ۱۰۶-۱۱۲-
۱۱۳- ۱۱۴- ۱۲۰- ۱۳۸- ۱۷۳-۲۲۷-

(پسر حضرت سلطان باهو) ولی محمد ، سلطان ، شیخ (سجاده نشین اول): ۷۲-
۷۷- ۱۰۷- ۱۰۸- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۱۴- شجره اولادش ۱۱۶- ۱۲۰- ۱۲۱-
۱۷۸-۲۲۷-

(پسر شیخ عبدالقادر جیلانی رح) ابراهیم ، شیخ : نود -

(پسر شیخ عبدالقادر جیلانی رح) عبدالجبار، شیخ : نود-

(پسر عبدالقادر جیلانی رح) عبدالرزاق ، شیخ : هشتاد و یک - نود- ۱۰۴- ۱۰۶-
۱۰۷- ۱۰۸- ۳۰۹-

(پسر شیخ عبدالقادر جیلانی رح) ابوبکر عبدالعزیز : نود-

(پسر شیخ عبدالقادر جیلانی رح) عبدالله ، شیخ : نود-

(پسر شیخ عبدالقادر جیلانی رح) عبدالوهاب ، شیخ : نود-

(پسر شیخ عبدالقادر جیلانی رح) محمد ، شیخ : نود-

(ب) امـــــاکـن :

اٹک (رود): ۵۲- ۳۲۷- ۳۲۸-

اجمیـر : سی و هشت ـ چهل و چهار- چهل و پنج - ۵۳-

اجودهن : چهل و نـه -

اچ (شریف): ر ک ـ اوچ -

اچهروال : ۲۰۲-

احمد آباد: ۱۲۷-
احمد پور سیال : ۲۲۵-
احمد پـور شرقیة : ۱۱۲- ۱۱۶- ۱۲۳- ۱۲۶- ۱۹۹- ۲۰۱- ۲۱۱- ۲۲۷-

احمد داؤد پوتـرة : ۱۷۵-
اسلام آباد : ۳۴۸-
اسلام آباد (اوستة محمد): ۲۶۲-

اصفهان : سی و یک -

اعظم گڑھ : چهل - چهل و چهار- چهل و پنج - چهل و شش ـ چهل و هفت -
چهل و هشت ـ چهل و نـه ـ پنجاه و یک ـ پنجاه و دو - پنجاه و سه -
پنجاه و هفت ـ پنجاه و هشت ـ پنجاه و نـه ـ شصت ـ شصت و هفت -
شصت و هشت ـ شصت و نـه -

اعـوان (اوان): ۵۵

سی و هفت ـ سی و نـه ـ چهل ـ چهل و یک ـ چهل و دو ـ چهل و سه ـ
چهل و پنج ـ چهل و هفت ـ چهل و هشت ـ چهل و نـه ـ پنجاه ـ پنجاه و یک
پنجاه و دو ـ پنجاه و سه ـ پنجاه و چهار ـ پنجاه و پنج ـ پنجاه و شش ـ
پنجاه و هفت ـ پنجاه و هشت ـ شصت و یک ـ شصت و دو ـ شصت و هفت ـ
هفتاد ـ هفتاد و یک ـ هفتاد و سه ـ هفتاد و چهار ـ هفتاد و شش ـ
هفتاد و هشت ـ هشتاد ـ هشتاد و یک ـ هشتاد و دو ـ هشتاد و سه ـ
هشتاد و پنج ـ هشتاد و هفت ـ هشتاد و هشت ـ هشتاد و نـه ـ نـود ـ
نـود و یک ـ نـود و سه ـ نـود و چهار ـ نـود و پنج ـ نـود و شش ـ
نـود و هشت ـ نـود و نـه ـ صد ـ صد و دو ـ ۲- ۳- ۴- ۵- ۶-
۷- ۹- ۱۰- ۱۱- [illegible] - ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۴-
۲۵- ۳۱- ۳۳- ۳۵- ۳۶- ۳۸- ۳۹- ۳۹ الف - ۴۱- ۴۸- ۵۳- ۵۵-
۵۶- ۵۷- ۵۹- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۵- ۶۶- ۶۷- ۶۹- ۷۰- ۷۲-
۷۳- ۷۶- ۷۸- ۸۱- ۸۲- ۸۵- ۸۹- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۳- ۱۰۵- ۱۰۷-
۱۰۹- ۱۱۰- ۱۱۱- ۱۲۰- ۱۲۱- ۱۲۳- ۱۳۰- ۱۳۲- ۱۳۳- ۱۳۸- ۱۳۹-
۱۴۰- ۱۴۱- ۱۴۲- ۱۴۳- ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۶- ۱۴۷- ۱۴۸- ۱۴۹- ۱۵۳-
۱۵۵- ۱۵۶- ۱۵۷- ۱۵۸- ۱۵۹- ۱۶۰- ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۶۳- ۱۶۴- ۱۶۵-
۱۶۶- ۱۶۸- ۱۷۰- ۱۷۱- ۱۷۲- ۱۷۳- ۱۷۴- ۱۷۵- ۱۷۶- ۱۷۹- ۱۸۰-
۱۸۱- ۱۸۲- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۸۵- ۲۱۱- ۲۲۱- ۲۲۳- ۲۲۴- ۲۲۵- ۲۲۶-

(ج) کـــتــب :

۳۳۴- ۳۳۵- ۳۵۲- ۳۶۰- ۳۶۳- ۳۶۹- ۴۱۶- ۴۲۱-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) شمس العارفین: صد و دو ـ صد و چهار - ۸۲- ۱۳۲-

۱۳۳- ۲۵۵-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) عقل بیدار: صد و یک ـ صد و سه ـ صد و چهار -

۷۹- ۲۵۵- ۲۵۷- ۳۱۱- ۳۱۲- ۳۱۶- ۳۳۵- ۳۳۵ الف - ۳۳۶- ۳۹۳-

۳۹۶- ۴۱۷- ۴۱۸- ۴۲۳- ۴۳۳- ۴۳۶- ۴۳۸- ۴۳۹- ۴۴۰- ۴۴۲-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) عین العارفین : صد و چهار - ۶۷- ۱۳۱- ۲۶۰- ۳۶۶-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) عین الفقر: هفت ـ صد و چهار - ۲۲- ۶۶- ۸۸-

۸۹- ۱۳۱- ۱۸۸- ۱۹۰- ۱۹۲- ۱۹۳- ۲۰۳- ۲۲۲- ۲۳۶- ۲۵۳-

۲۵۸- ۲۶۱- ۳۰۲- ۳۰۵- ۳۰۸- ۳۲۲- ۳۳۶- ۳۳۷- ۳۳۸- ۳۴۸-

۳۵۰- ۳۵۵- ۳۵۶- ۳۵۸- ۳۵۹- ۳۶۳- ۳۶۴- ۳۷۸- ۳۹۶- ۴۰۵-

۴۰۷- ۴۱۳- ۴۱۵- ۴۱۹- ۴۲۲- ۴۲۵- ۴۳۸-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) عین النعماء : ۲۵۵-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) فضل اللقاء : صد و چهار - ۲۵۵- ۲۶۵- ۳۵۹-

۳۷۴- ۳۹۸- ۳۹۳- ۳۹۹- ۴۳۳- ۴۴۱-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) قرب دیدار: صد و چهار- ۱۳۱- ۲۵۵- ۲۶۷- ۳۹۲-

۳۹۵- ۳۹۹- ۴۳۳- ۴۴۱-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) کشف الاسرار: صد و چهار - ۵۷- ۲۶۹-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) کلیدالتوحید: ۱۰۵- ۱۹۱- ۲۵۵- ۳۲۸-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) کلیدالتوحید صغیر : صد و چهار - ۱۹۳- ۲۷۱-

۳۲۹- ۳۵۵- ۳۵۷- ۳۵۹- ۳۶۷- ۲۲۹-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) کلید التوحید کبیر : صد و چهار - ۸۶- ۲۰۹-

-۳۴۸-

۲۷۲- ۲۹۰- ۳۱۲- ۳۲۱- ۳۲۳- ۲۳۸- ۲۳۹- ۲۲۷- ۳۷۰- ۳۹۶-

۲۰۷- ۲۰۹- ۲۱۱- ۲۲۳- ۲۳۶- ۲۳۰-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) کلید جنت : صد و چهار - ۲۷۸- ۲۳۷-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) گنج الاسرار : صد و دو- صد و چهار - ۸۱- ۸۲-

۸۷+ ۱۳۵- ۱۳۶- ۱۳۷- ۱۸۲- ۲۸۱ - ۳۵۲- ۳۸۲- ۳۹۶- ۲۲۲-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) مجالسته النبی : صد و یک ـ صد و پنج - ۸۰- ۲۸۳-

۳۰۹- ۳۱۰- ۳۱۲- ۳۱۵- ۲۳۹- ۳۶۷- ۲۰۱- ۲۱۳-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) مجموع الفضل : ۲۵۵-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) محبت الاسرار : صد و پنج - ۸۸- ۱۳۰- ۱۵۳-

۲۸۵- ۳۰۲- ۳۵۲- ۳۵۸- ۲۰۰-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) محک الفقرا (صغیر): صد و پنج - ۲۸۸- ۳۱۲-

۳۱۵- ۳۲۱- ۳۲۲- ۳۵۹- ۳۹۹- ۲۳۷-

(تصنیف حضرت سلطان باهو) محک الفقر (کبیر) : صد و پنج - ۶۰- ۶۱- ۶۶-

۶۷- ۶۸- ۱۰۷- ۲۵۲- ۲۹۱- ۳۱۰- ۳۲۰- ۳۲۰- ۳۲۱- ۳۲۲-۳۲۶-

نوٹس آن افغانستان اینڈ بلوچستان (Notes on Afghanistan & Baluchistan (

-۲۹

نور القاری : ۱۲۷-

نہ سپہر : پنجاہ و پنج -

واردات امیریہ : شصت و شش -

وثیقہ الاکابر : ۱۶۶-

وحید (مجلّہ): شش -

ہدیۃ الحرمین : ۳۷۹-

ہسٹری آف پرشیا (History of Persia) ۱۸۰-

ہشت بہشت : پنجاہ و پنج -

ہندوستان میں عربوں کی حکومتیں : سی و یک - سی و دو - سی و شش - ۳-

وسط الحیات : پنجاہ و چہار -

ہمدانیہ : شصت و چہار -

یوگ قلندر : ۱۸۱-

فهرست مآخذ

(الف) کتب فارسی :

احوال و آثار شیخ بهاؤ الدین زکریا ملتانی - بانو دکتر شمیم محمود زیدی - راولپندی ۱۹۷۳م

احیاء العلوم - امام غزالی - مصر ۱۳۵۸ھ

اخبار الاخیار - عبدالحق محدث - دهلی ۱۳۳۲ھ

اخبار الاخیار معه مکتوبات - عبدالحق محدث - لاهور ۱۹۵۷م

اخلاق جلالی - علامه جلال الدین دوانی - لکهنو

آداب عالمگیری - صادق مطلبی - لاهور ۱۹۷۱م

اربعه انهار - شاه ابو سعید - دهلی ۱۳۱۱ھ

اسرار قادری (خطی) - مکتوبه محمد بخش - ۱۲۷۰ھ - مملوکه تپه پیران -

امیرالکونین (خ) - مکتوبه حضرت جی - ۱۳۳۲ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

امیرالکونین (خ) - مکتوبه ولی محمد پتهان - ۱۳۳۸ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

انیس الواعظین - ابوبکر سندی - بمبئی ۱۳۰۲ھ

اورنگ شاهی (خ) - مکتوبه محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

اورنگ شاهی (خ) - مکتوبه فقیر نور محمد - ۱۳۳۵ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر
بادشاهنامه - عبدالحمید لاهوری (سه جلد) - کلکته ۶۸ - ۱۸۶۷م
تاریخ ادبیات ایران - رشید یاسمی - تهران ۱۳۲۹ ش

تاریخ ادبیات ایران - رضازاده شفق - دهلی ۱۹۵۵م

تاریخ الآئمه - سید وزیر حسین - لکنهو ۱۲۹۹ھ

تاریخ سیستان (بتصحیح بهار) - تهران ۱۳۶۰ھ (؟)

تاریخ طهران - عبدالعزیز جواهر کلام - طهران ۱۳۵۷ھ
تاریخ فرشته - محمد قاسم هندوشاه - پونہ ۱۸۳۲م
تاریخ فرشته - محمد قاسم هندوشاه - لکهنو ۱۸۷۳م
تاریخ کشمیر اعظمی - محمد اعظم دیده مری - کشمیر ۱۳۵۵ھ
تاریخ گیلان - عبدالفتاح فومنی - تهران ۱۳۵۳ھ

تاریخ مختصر افغانستان - حبیبی - کابل ۱۳۳۶ھ
تاریخ مبارکشاهی - یحیی بن احمد بن عبدالله السیهرندی - کلکته ۱۹۳۱م
تاریخ مزار شریف - نور محمد کهگدائی - لاهور ۱۳۲۲ھ

تاریخ نامه هرات - سیف هروی - کلکته ۱۳۴۲ھ/۱۹۲۳م

تذکرة الاولیاء - فریدالدین عطار - لاهور ۱۳۱۷ھ

تذکرة الکرام - شاه محمد کبیر - لکهنو ۱۳۲۳ھ

تذکره علمای هند - مولانا رحمان علی - لکهنو ۱۳۳۲ھ

تذکره علمای هند - رحمان علی - نولکشور ۱۹۱۴م

تواریخ حضرت سلطان باهو (خ) - مکتوبه سلطان حامد خود - ۱۲۹۱ھ - مملوکه کتابخانه عموم پنجاب لاهور

توفیق الهدایت (خ) - مکتوبه حضرت جی - ۱۳۳۴ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

تیغ برهنه (خ) - مکتوبه محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

جامع الاسرار (شرح نظام الدین) - ملتان ۱۳۳۰ھ

جامع الاسرار (خ) - مکتوبه محمد بخش - ۱۳۷۰ھ - مملوکه تبة پسران

جاوید نامه - علامة محمد اقبال - لاهور ۱۹۳۷م
چچ نامه - محمد بن علی کوفی - بہاولپور ۱۳۵۸ھ

چچ نامہ - قاضی اسمٰعیل بن علی طائی - بہاولپور ۱۳۵۷ھ
حالات مشایخ مجددیہ نقشبندیہ - محمد حسن - مراد آباد ۱۳۲۳ھ

حجت الاسرار (خ) - مکتوبہ ناشناس ۱۳۷۴ھ - مملوکہ تپہ پیران

حدیقۃ الاسرار فی اخبار الابرار - دہلی ۱۲۹۰ھ (؟)

خزینۃ الاصفیاء - مفتی غلام سرور لاہوری - لکھنو ۱۸۷۳م
ایضاً - کانپور ۱۲۸۲ھ
دارالمعارف (ملفوظات شاہ غلام علی بریلوی) - ۱۳۰۴ھ

دیدار بخش (خ) - مکتوبہ سید عبداللہ - ۱۲۰۹ھ - مملوکہ سلطان شاہ

دیوان امیر (پنجابی و فارسی) - امیر سلطان - لاہور ۱۳۵۰ھ

دیوان باھو (خطی) - مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر -

دیوان حافظ (بتصحیح قزوینی) - تہران

دیوان دارا شکوہ - مرتبہ احمد نبی - لاہور ۱۹۶۹م

دیوان شریف (خ) - مکتوبہ ناشناس - ۱۸۵۰م - مملوکہ نگارندہ رسالہ -

دیوان شریف کامل (خ) مکتوبہ ناشناس - ۱۸۶۰م - مملوکہ نگارندہ رسالہ -

دیوان صائب - صائب تبریزی اصفہانی - لاہور ۱۹۷۱م

دیوان قلندر شاہ مرتبہ غلام دستگیر نامی - لاہور ۱۹۶۹م

رسالہ روحی (خ) مکتوبہ محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر

رسالہ روحی (خ) - مکتوبہ فضل کریم - ۱۳۵۴ھ - مملوکہ سلطان غلام دستگیر

رسالہ روحی (خ) - مکتوبہ مولوی مہراللہ - ۱۳۶۱ھ - مملوکہ نگارندہ رسالہ

روضۃ الشہدا - حسین واعظ کاشفی - بمبئی ۱۳۲۵ھ

ریاض الانساب و مجمع الالقاب (بحرالانساب) - تهران ۱۲۸۰ھ
زبدة الاخبار - شیر محمد نادر - لاهور - ۱۹۱۷م
سفینة الاولیاء - دارا شکوه - کانپور ۱۸۸۴م

سفینة الاولیاء - دارا شکوه - لاهور ۱۹۵۰م

سلطان الوهم (خ) - مکتوبه ناشناس - ۱۲۰۹ھ - مملوکه سلطان شاه

شجره (خ) - مکتوبه محمد دین پسر جیلانی بخش -

شجره حضرات چشت اهل بهشت - مولوی خدا بخش ایمن آبادی - لاهور ۱۳۱۶ھ

شرح حال ابن ادهم عارف گردون قباب - ابراهیم خلیل احمد جامی - کابل ۱۳۲۵ ش

شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی - مایل هروی - کابل ۱۳۴۴ ق

شرح زندگانی علی ابن ابیطالب - محمد علی خلیلی - تهران ۱۳۵۰ھ (آ)

شرح گنج الاسرار - نظام الدین - ملتان ۱۳۳۰ھ

شرح محمدیه - علامه محمد گلهوی - لاهور ۱۳۰۱ھ (شرح پندنامه عطار)

شعر ناب - مرتبه غلام نظام الدین - لاهور ۱۹۶۸م

شیعه در اسلام - محمد حسین طباطبائی - تهران ۱۳۸۹ق
طبقات اکبری - بخشی، نظام الدین - ایشیاتک سوسائتی ۱۹۱۱م
طبقات ناصری - ابو عمر بن منهاج الدین - تهران ۱۳۲۸ ش
عوارف السلوک - شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی، جهلم ۱۲۸۰ ھ
عقل بیدار (خ) - مکتوبه محمد دین - ۱۲۹۸ھ - مملوکه سلطان غلام باهو

عقل بیدار (خ) - مکتوبه گل محمد سندی - ۱۳۳۰ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

عقل بیدار (خ) - مکتوبه پیر بهادر شاه - ۱۳۲۰ھ - مملوکه سلطان محمد عزیز

عین الفقر - سلطان باهو - (شرح نظام الدین) - ملتان ۱۳۲۸ھ

عين الفقر (خ) - مكتوبه سيد عبدالله - ۱۲۰۹ هـ - مملوكه سلطان شاه

عين الفقر (خ) - مكتوبه ناشداس - ۱۲۸۰ هـ (؟) - مملوكه نگارنده رساله -

عين الفقر (خ) - مكتوبه سلطان حامد - ۱۲۹۲ هـ - مملوكه نگارنده رساله

عين الفقر (خ) - مكتوبه محمد رضا - ۱۳۰۲ هـ - مملوكه سلطان غلام دستگير

عين الفقر (خ) - مكتوبه گل محمد سندی - ۱۳۳۲ هـ - مملوكه سلطان غلام دستگير

غياث اللغات - رامپور - ۱۲۳۲ هـ

فتاوای جهانداری - ضياء الدين برنی - ۱۳۵۰ هـ

فضل اللقاء (خ) - مكتوبه ناشداس - ۱۹۱۷ م - مملوكه سلطان غلام دستگير -

فضل اللقاء (خ) - مكتوبه سيد عبدالله - ۱۲۰۹ هـ - مملوكه سلطان شاه

فهرست مخطوطات شيرانی - دكتر محمد بشير حسين - لاهور ۱۹۶۸ م

فهرست مفصل (قاضی عبدالنبی كوكب) - لاهور ۱۹۷۵ م

فيروز اللغات - لاهور - ۱۹۷۳ م

قرب ديدار (خ) - مكتوبه محمد بخش - ۱۳۷۱ هـ - مملوكه تپه پيران

كشف الاسرار - سلطان باهو - (شرح نظام الدين) - ملتان ۱۹۳۰ م (؟)

كشف المحجوب (بتصحيح والنتين ژوكوفسكی) - علی هجويری رح - تهران ۱۳۳۶ هـ

كشف المحجوب - علی هجويری - لاهور ۱۳۸۷ هـ

كشف المحجوب - علی هجويری - لاهور ۱۳۹۸ هـ

كليد التوحيد صغير (خ) - مكتوبه محمد رضا - ۱۳۰۲ هـ - مملوكه سلطان غلام دستگير -

کلید جنت (خ) مکتوبه دکتر محمد صادق - ۱۳۰۵ھ - مملوکہ نگارندۂ رسالہ
کیمیای سعادت - امام غزالی - لکهنو ۱۲۱۱ھ
گرشاسب نامه - حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی - تهران - ۱۳۱۷
گلزار حاکمی - سلطان حمیدالدین حاکم - لاهور ۱۹۳۶م

گلستان سعدی - باهتمام محمد علی فروغی - تهران ۱۳۵۲ ش

گنج الاسرار (خ) - مکتوبه محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

گنج الاسرار (خ) - مکتوبه گل محمد سندی - ۱۳۲۳ھ - مملوکه سلطان غلام باهو

لطایف اشرفی - نظام یمنی - دهلی ۱۲۹۹ھ

لغات کشوری - نولکشور ۱۹۲۶م

ماثر الکرام - غلام علی آزاد بلگرامی - لاهور ۱۹۷۱م

مبدا و معاد - سید احمد سرهندی - دهلی ۱۳۱۱ھ

مثنوی رومی - جلال الدین رومی - لکهنو ۱۲۹۳ھ

مثنوی معنوی ، رومی ، لکهنو - ۱۸۹۳م

مثنوی (عرشی) - جلال الدین رومی - لاهور ۱۹۵۹م

مثنوی مولوی معنوی - (مرتبه قاضی سجاد حسین) - لاهور ۱۹۷۳م

مجالسته النبی (خ) - مکتوبه سید عبدالله - ۱۲۰۹ھ - مملوکه سلطان شاه

مجالسته النبی (خ) - مکتوبه محمد رضا - ۱۳۰۶ھ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

مجالسته النبی (خ) - مکتوبه فضل کریم ۱۹۳۵م - مملوکه سلطان غلام دستگیر

مجموعه کلام سلطان محمد نواز - لاهور ۱۹۶۲م

محبت الاسرار (خ) - مکتوبه سید عبدالله - ۱۲۰۹ھ - مملوکه سلطان شاه

محبت الاسرار (خ) - مکتوبه محمد رضا - ۱۳۰۶هـ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

محبت الاسرار (خ) - مکتوبه گل محمد سندی - ۱۳۲۳هـ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

محک الفقر صغیر (خ) - مکتوبه عبدالله - ۱۳۲۸هـ - مملوکه تپه پیران

محک الفقرا صغیر (خ) - مکتوبه سید عبدالله - ۱۲۰۹هـ - مملوکه سلطان شاه

محک الفقرا کبیر (ح) - مکتوبه پیر بهادر شاه - ۱۳۳۳هـ - مملوکه سلطان محمد عزیز -

محکم الفقرا (خ) - مکتوبه علی محمد - ۱۳۲۶هـ - مملوکه سلطان غلام دستگیر

مدارج النبوة - شیخ عبدالحق محدث - دهلی ۱۲۸۱هـ

مراة الاسرار - عبدالرحمن چشتی - لاهور ۱۳۰۲هـ

مطلع العلوم مع مجمع الفنون - واجد علی - دهلی - ۱۲۶۳هـ

مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز - محمد لاهیجی - تهران - ۱۳۳۷هـ

مفتاح العارفین (خ) مکتوبه گل محمد سندی - ۱۳۲۳هـ - مملوکه سلطان غلام باهو

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی - مرتبین خواجه یار محمد و خواجه عبدالحی - لاهور ۱۹۶۷م

مناجات و مقالات - عبدالله انصاری - تهران - ۱۳۹۸هـ (؟)

مناقب سلطانی (خ) - مکتوبه فتح شیر ۱۳۱۹هـ

مناقب سلطانی (خ) - مکتوبه بهادر شاه - ۱۳۳۰هـ - مملوکه دانشگاه پنجاب لاهور

منتهی الآمال - حاج عباس قمی - تهران ۱۳۷۱هـ

نسب نامه رسول مقبول - نولکشور کانپور ۱۹۰۱م

نسب نامه کلان - فقیرالله - ۱۲۹۶هـ

نفحات الانس ـ عبدالرحمن جامی ـ لکهنو ۱۳۳۳ه

نورالهدی صغیر (خ) ـ مکتوبه ناشناس ـ ۱۳۳۳ه ـ مملوکه سائین مشتاق

نورالهدی صغیر (خ) ـ مکتوبه سلطان نور حسین ـ ۱۳۵۶ه ـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

نورالهدی کبیر (خ) ـ مکتوبه صاحبداد ـ ۱۳۱۲ه ـ مملوکه سلطان غلام دستگیر

وحید (مجله) ـ تهران ـ ژوئن ۱۹۷۶م

هنر و مردم (مجلّه) ـ تهران ـ شماره صد و شصت و هفتم ـ

(ب) کتب اردو:

ابیات باهو معه ترجمه و شرح - بتحقیق و شرح نگارنده رساله - لاهور ۱۹۷۵م
احمد شاه ابدالی - ڈاکٹر گنڈا سنگھ ، کراچی ۱۳۹۷ھ
اخبارالاخیار (ترجمه) عبدالحق محدث - کراچی ۱۹۶۵م

ارض ملتان - اکرام الحق - لاهور ۱۹۷۲م
آب کوثر - محمد اکرام - لاهور ۱۹۶۵م
آکهیا بابا فرید نے (پنجابی) - محمد آصف خان - لاهور ۱۹۷۸م

آفتاب مهران - ایم ایس ناز - لاهور ۱۹۷۷م

الرحیم (مجلّه) - حیدرآباد سند - ڈویژن ۱۹۶۳م

الفقر فخری - ابوالفیض قلندر سهروردی - لاهور ۱۳۷۰ھ (؟)

الکمال - خورشید حسن بخاری - لاهور ۱۹۷۶م

امام حنیف (پنجابی) - لاهور ۱۹۶۰م (؟)

انوار اولیاء (کامل) - رئیس احمد جعفری - لاهور ۱۹۶۸م

اورینتل کالج میگزین - لاهور - فوریه ۱۹۶۰م

اولیای جهنگ - بلال زبیری - لاهور ۱۹۶۸م
اولیای ملتان - سید محمد اولاد علی گیلانی - لاهور ۱۳۸۳ھ ؛ باغ اولیای هند ، مولوی محمد دین شاهپوری ، لاهور ۱۳۲۶ھ
برصغیر مین مسلم فکر کا ارتقاء - قاضی جاوید - لاهور ۱۹۷۷م

بزم صوفیه - سید صباح الدین - اعظم گڑھ - ۱۳۶۹ھ

بستان المحدثین (ترجمه) - عبدالعزیز محدث - کراچی ۱۳۳۲ھ
بلوچستان - میر گل خان نصیر - کوئٹہ - ۱۹۸۲م
بلوچستان تاریخ کے آئینے میں - جسٹس محمد بخش مری (ترجمه) لاهور - ۱۹۸۰م
پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ - دکتر ظهور الدین - لاهور ۱۹۷۸م

پاکستان مین فروغ عربی - مقاله تذکره علمای دیبل - عبدالعلیم ندوی - کراچی ۱۹۷۵م

تاریخ ابن خلدون (ترجمه احمد حسین) - کراچی ۱۹۶۶م

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وہند - یونیورسٹی پنجاب لاہور - ۱۹۷۱م
تاریخ اسلام - صاحبزادہ عبدالرسول - لاہور ۱۹۷۰م (؟)

تاریخ اسلام - غلام قادر فصیح - لاہور ۱۹۳۵م

تاریخ بلوچستان - ہیتورام - ۱۸۹۶م

تاریخ ببیان پاکدامنان - مولوی محمد بخش قریشی - لاہور ۱۹۸۰م

تاریخ تصوف - یوسف سلیم چشتی - لاہور ۱۳۹۶ھ
تاریخ تہذیب - دکتر کرین برنتن (ترجمہ) - لاہور ۱۹۶۵م
تاریخ پنجاب - کنہیا لال - لاہور ۱۸۸۱م
تاریخ جھنگ سیال - نور محمد چیلہ - ۱۸۶۲م
تاریخ جھنگ - بلال زبیری - لاہور ۱۹۷۶م
تاریخ سندھ - اعجاز الحق قدوسی - لاہور ۱۹۷۶م
تاریخ شیرشاہی - عباس خان سروانی - کراچی ۱۹۷۳م
تاریخ طبری کامل (ترجمہ) علامہ طبری - کراچی ۷۱-۱۹۷۰م
تاریخ مبارکشاہی - یحیٰی بن احمد سرھندی - لاہور ۱۹۷۶م
تاریخ مخزن پنجاب - مفتی غلام سرور - لکھنو ۱۸۷۷م

تاریخ معصومی (ترجمہ) - میر محمد معصوم - کراچی ۱۹۵۹م

تاریخ ملتان - نور احمد فریدی - ملتان ۱۹۷۱م

تاریخ فرشتہ (ترجمہ) - ہندوشاہ - لاہور ۱۹۶۰م - ۱۹۷۴م -

تاریخ ہند - من موہن - لاہور ۱۹۳۱م

تاریخ ہند - وشوانات - لاہور ۱۹۳۰م (؟)

تحقیقات چشتی - مولوی نور احمد - لاہور ۱۹۶۳م

تذکرہ اولیای پاک و ہند - شارب - لاہور ۱۹۶۵م

تذکرہ اولیای ہند - مرزا محمد اختر - دہلی ۱۹۵۳م

تذکرہ اولیای ہند و پاک - ولی محمد تودسکی - کراچی ۱۹۵۰م

تذکرة الاعوان ـ ملک شیر محمد ـ سرگودا ۱۹۷۷م

تذکره حضرت شاه سکندر کیتهلی ـ خورشید حسن بخاری ـ لاهور ۱۹۷۶م

تذکره صوفیای بلوچستان ـ دکتر انعام الحق کوثر ـ لاهور ۱۹۷۶م

تذکره صوفیای بنگال ـ اعجاز الحق قدوسی ـ لاهور ۱۹۶۵م

تذکره صوفیای سرحد ـ اعجاز الحق قدوسی ـ لاهور ۱۹۵۸م

تذکره صوفیای سنده ـ اعجاز الحق قدوسی ـ کراچی ۱۹۵۹م

تذکره علمای هند ـ مولوی رحمان علی ـ کراچی ۱۹۶۱م

تذکره غوثیه ـ گل حسن شاه قادری ـ دهلی ۱۸۸۴م

تذکره مشایخ قادریه ـ محمد دین کلیم ـ لاهور ۱۳۹۵ھ

تعرف (ترجمه پیر محمد حسن) ـ الکلاباذی ـ لاهور ۱۳۹۱ھ
تمدّن هند ـ دکتر گستاولی بان ـ (ترجمه) ـ لاهور ۱۹۲۲م، آگره ۱۹۱۳م
جامع الاسرار ـ (ترجمه) سلطان باهو ـ لاهور ۱۹۶۸م
چچ نامه ـ قاضی اسمٰعیل بن علی ثقفی (تالیف ۶۱۳ھ) ـ بهاولپور ۱۳۵۷ھ
حدایق الحنفیه ـ فقیر محمد جهلمی ـ لاهور ۱۳۲۲ھ

حدیقة الاولیاء ـ غلام سرور لاهوری ـ لاهور ۱۹۷۶م ۱۳۹۶ھ

حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت ـ ایوب قادری ـ کراچی ۱۹۷۵م

حق نما (ترجمه) ـ دارا شکوه ـ لاهور ۱۹۵۰م

حیات جاودانی (ترجمه قلایدالجواهر) ـ محمد بن یحیی التاد ـ لاهور ۱۹۰۵م
از عبدالستار

حیات سروری ـ فقیر عبدالحمید کلاچوی ـ لاهور ۱۹۶۱م

خواجہ غلام فرید ـ مسعود حسن شہاب ـ لاہور ۱۹۶۰م
دربار رحمت ـ منشی محمدانی گوہر ـ حیدرآباد ۱۳۳۵ھ
دلی کے بائیس خواجہ ـ دکتر شارب ـ لاہور ۱۹۶۳م

دھنی ادب و ثقافت ـ انور بیگ ـ راولپنڈی ۱۹۶۸م

رسالہ حق نما (ترجمہ) ـ دارا شکوہ ـ لاہور ۱۳۲۲ھ

رسالہ شمس العوان ـ قاضی غلام حسین ـ لاہور ۱۹۵۸م
رودکوثر ـ شیخ محمد اکرام ـ لاہور ۱۹۵۸م
زبدۃ الآثار (ترجمہ) ـ شیخ عبدالحق محدث ـ لاہور ۱۹۷۵م

سرمایہ عمر ـ پروفیسر محمد اسلم ـ لاہور ۱۹۷۶م

سرمد شہید ـ ابوالکلام آزاد ـ لاہور ۱۹۷۳م
سلاطین دھلی کے مذھبی رجحانات ـ خلیق احمد نظامی ـ دھلی ۱۹۵۸م
سکینۃ الاولیاء (ترجمہ) ـ دارا شکوہ ـ لاہور ۱۳۹۱ھ

سفینۃ الاولیاء (ترجمہ ـ محمد علی لطفی) ـ دارا شکوہ ـ کراچی ۱۹۵۹م

سوانحعمری حضرت پیر عبدالرحمن مکیؒ ـ فضل حسین قریشی ـ ملتان ۱۳۶۹ھ

سی حرفی (سرائیکی ـ پنجابی) ـ محمد زکریا ـ سرگودا ۱۳۰۲ھ

سیّد علی ھمدانی ـ سیدہ اشرف ظفر ـ لاہور ۱۹۷۲م

سیر العارفین (ترجمہ) ـ حامد بن فضل اللہ جمالی ـ لاہور ۱۹۷۶م

سیرالمتاخرین ـ غلام حسین طباطبائی ـ کراچی ۱۹۶۸م

شمس العارفین ـ سلطان باھو ـ لاہور ۱۹۵۸م

طبقات ابن سعد (ترجمہ العمادی) ـ کراچی ۱۹۶۵م (؟)

طبقات ناصری (ترجمہ غلام رسول مہر) ـ منہاج الدین ـ لاہور ۱۹۷۵م

عرب و ھند کے تعلقات ۔ سلیمان ندوی ۔ کراچی ۱۹۷۶م
عرفان ۔ مولوی نور محمد کلاچوی ۔ لاھور ۱۹۷۸م

عقل بیدار (ترجمه) ۔ لاھور ۱۹۷۰م

عهد اسلامی کا ھندوستان ۔ ریاست علی ندوی ۔ لکھنو ۱۹۵۰م

فاران سے کربلا ۔ بلال زبیری ۔ جھنگ ۱۹۶۹م

فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ ۔ دکتر شبلی و دکتر ریاض ۔ کویته ۱۹۵۸م

فتوح البلدان (ترجمه) ۔ کراچی

فرقے اور مسالک ۔ بلال زبیری ۔ جھنگ ۱۹۷۶م
فرھنگِ آصفیه، سیّد احمد دھلوی، لاھور ۱۸۹۸م
فصوص الحکم (ترجمه) ۔ ابن العربی ۔ حیدرآباددکن ۔ ۱۳۶۰ھ

فقهای ھند ۔ اسحق بھتی ۔ لاھور ۱۹۷۳م

قرآن و تصوف ۔ میر ولی الدین ۔ دھلی ۱۳۷۵ھ

قوس زندگی حسین بن منصور حلاج (ترجمه) ۔ لوئی ماسینیون ۔ لاھور ۱۹۶۰م

کشف المحجوب (ترجمه) ۔ علی ھجویری ۔ لاھور ۱۹۷۸م

کلام الاولیاء فی شان سلطان اولیاء ۔ برکت علی لاھوری ۔ لاھور ۱۹۵۹م

کلید التوحید کبیر (ترجمه) ۔ سلطان باھو ۔ لاھور ۱۹۷۶م

کلید جنت (ترجمه) ۔ سلطان باھو ۔ لاھور ۱۹۶۸م

لعلاں دی پند ۔ مقبول صلاح الدین ۔ لاھور ۱۹۷۸م

ماثر الامرا (ترجمه) ۔ ایوب قادری) ۔ صمصام الدوله ۔ لاھور ۱۹۶۵م
مثل حقیقت بندوبست میرک سیال، جھنگ ۱۸۸۰م
حضرت سلطان باھوؒ
محک الفقر صغیر (ترجمه) ۔ سلطان باھو ۔ لاھور ۱۹۶۱م

محک الفقر کبیر (ترجمه) ـ سلطان باهو ـ لاهور ۱۹۷۳م
معاشرتی وعلمی تاریخ ـ دکتر معین الحق ـ کراچی ۱۹۶۵م
مقدمة ابن خلدون ـ کراچی ۱۹۶۶م

مناقب سلطانی (تلخیص از حمیداختر) ـ گکهر ۱۹۷۳م

مناقب سلطانی (ترجمه) ـ سلطان حامد ـ لاهور ۱۹۶۱م

مناقب سلطانی (ترجمه) ـ سلطان حامد ـ لاهور ۱۳۲۵هـ

نزهة الخواطر ـ عبدالحی لکهنوی ـ لاهور ۱۹۶۵م

نواب وزیر خان ـ بلال زبیری ـ جهنگ ۱۹۷۸م (؟)

نور اسلام (اولیای نقشبند نمبر) ـ میان جمیل شرقپوری ـ لاهور ۱۹۷۹م

هندوستان مین عربون کی حکومتین ـ اطهر مبارکپوری ـ کراچی ۱۳۸۷هـ

--

(ج) کتب عربی :

ابوالمنتهی معه حواشی جدیده ـ شیخ ابوالمنتهیٰ ـ دهلی ۱۳۳۲ھ

اشعة اللمعات ـ عبدالحق محدث ـ دهلی ۱۲۸۳ھ

الاعلام ـ خیرالدین الزرکلی ـ دمشق ـ

التشرف ـ اشرف علی تھانوی ـ حیدرآباد ۱۳۵۲ھ

التعرف ـ الکلاباذی ـ مصر ـ ۱۳۵۲ھ / ۱۹۳۳م

السفینة القادریه ـ سید عبدالقادر جیلانی ـ طرابلس ، لیبیا ـ ۱۳۰۲ھ

القرآن (البقرة ۲ ـ ۳۱)

القرآن (البقرة ۲ : ۲۵۵)

القرآن (البقرة ۲ : ۲۶۰)

القرآن (الانعام ۶ : ۷۷)

القرآن (الانعام ۶ : ۸۰)

القرآن (الاعراف ۷ : ۱۲۰)

القرآن (الاعراف ۷ : ۱۷۲)

القرآن (الکهف ۱۸ : ۷۸)

القرآن (الکهف ۱۸ : ۶۰)

القرآن (الکهف ۱۸ : ۶۵)

القرآن (الکهف ۱۸ : ۶۶)

القرآن (النور ۲۴ : ۳۵)

القرآن (الاحزاب ۳۳ - ۴۲)

القرآن (ق ۵۰ : ۱۶)

القرآن (الذریت ۵۱ : ۵۷)

القرآن (الرحمن ۵۵ : ۲۹)

القرآن (الصف ۶۱ : ۱)

القرآن (الصف ۶۱ : ۲)

القرآن (الجمعة ۶۲ : ۱)

القرآن (. التغابن ۶۴ : ۱)

القشیریه - قشیری - مصر - ۱۲۹۸ھ (؟)

الکامل فی التاریخ - ابن اثیر - مصر - ۱۲۹۰ھ

تاریخ ابن عساکر - ابن عساکر - دمشق ۱۳۴۹ھ

تاریخ الحدیث - عبدالصمد صارم - لاهور ۱۹۶۳م

تاریخ بغداد - علامة ابوبکر احمد بن علی - قاهره ۱۳۴۹ھ

تفسیر کبیر (جزء اوّل) - امام فخر رازی - مصر - ۱۳۰۲ھ

تهذیب التهذیب - العسقلانی - حیدرآباددکن ۱۳۲۵ھ

جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر - علامه سیوطی - مصر

جامع ترمذی - امام ابو عیسیٰ ترمذی - کراچی ۱۳۸۰ھ

رجال السند والهند ـ اطهر مبارکپوری ـ بمبئی ۱۳۷۷ھ

رسالہ اول (در اسماء الطریقت) (خ) ـ مکتوبۂ محمد صدیق چودری ـ ۱۳۵۳ھ ـ
مملوکۂ سلطان غلام دستگیر

رسالہ ثانی (در دایرۃ النفوس) (خ) ـ مکتوبۂ محمد صدیق چودری ـ ۱۳۵۳ھ ـ
مملوکۂ سلطان غلام دستگیر

سر الاسرار فیما یحتاج الیہ الابرار ـ سید عبدالقادر جیلانی ـ لاهور ۱۹۵۹م

سعایہ ـ عبدالحی لکھنوی ـ لاهور ۱۳۹۶ھ / ۱۹۷۶م

سنن نسائی ـ امام نسائی ـ کراچی

شجرہ قادریہ ـ پیر علی حیدر ـ بغداد ۱۹۵۳م

شجرہ قادریہ ـ سلطان غلام دستگیر ـ لاهور ۱۹۶۰م

شرح فقہ اکبر ـ ملا علی قاری ـ کانپور ۱۳۲۷ھ

شرح مسند امام اعظم ـ ملا علی قاری ـ لاهور ۱۳۰۰ھ

صفۃ الصفوۃ ـ ابن جوزی ـ حیدرآباددکن ۱۳۵۶ھ

طبقات ابن سعد ـ ابو عبداللہ سعد ـ کراچی ۱۹۷۱م

عین العلم ـ ملّا علی قاری ـ لاهور ۱۳۰۱ھ

فتاوی زاداللبیب (خ) ـ محمد شاهد نسخہ ۲۱۸ : ۲۹ ـ مخطوطہ کتابخانہ
دانشگاه پنجاب لاهور

فتاوی غیاثیہ (خ) ـ علی بن ابراهیم ـ مکتوبہ قرن ۸ یا ۹ قرن هجری ـ مخطوطہ
کتابخانہ دانشگاه پنجاب ـ ۲۷۵۰ ـ

فتوح البلدان - اطہر مبارکپوری - لاہور
قلائد الجواہر - علامہ الشیخ محمد بن یحیی التادفی الحنبلی - مصر ۱۳۵۶ھ
كتاب الانساب - امام ابو سعید سمعانی - لیدن ١٩١٢م

كتاب الجرح والتعديل - ابو محمد عبدالرحمن رازی - حیدرآباددکن ١٣٦٠ھ

كتاب اللمع - سراج طوسی - مصر ١٣٢٦ھ

لسان الميزان - العسقلانی - دکن ١٣٣١ھ

مشاهدة الابرار بين التجلی والاستتار - عبدالحق محدث - موضوعات كبير

موضوعات كبير - ملا علی قاری - دہلی ١٣٣٢ھ

نزهة الخواطر - عبدالحی لکھنوی - حیدرآباددکن - ١٣٥٠ھ / ١٩٢٧م

نزهة الخواطر - عبدالحی لکھنوی - حیدرآباد سندھ ١٣٧٦ھ
نزھۃ الخواطر - عبدالحی لکھنوی - حیدرآباددکن - ۱۳۷۵ھ

(د) كتب انگليسى :

ALBERUNI'S INDIA, DR. EDWARD C. SABHAU, LONDON, 1888
A Glossary of Tribes & castes, H.A. Rose & Danzil, Quetta, 1978(?)

Baluchistan through the ages (Selection from Govt. Record), Quetta, 1978.
DISTRICT CENSUS REPORT-JHANG.
History of Persia, Browne, Cambridge, 1930.
IMPERIAL GAZETTEER OF INDIA - PUNJAB, LAHORE, 1979.
India's contribution to Hadith, M. Ishaq,Dr., Dacca, 1955.

Islam & the West, Philip K. Hitti, Canada, 1962.

Islamic Surveys, Edin bourg, 1967.

Lahore its history, architectural remains and antiquities, Lahore, 1981.

Principles of mohammadan law, D.F. Mulla, Lahore, 1967.

Punjab states gazeteers (Bahawalpur state), vol. 36 A, Lahore, 1908.

Punjab under the sultans, Bakhshish Singh, Lahore, 1979.

Martial races of India, Gen Macman, Quetta, 1978.(?)

Mystical Dimensions of Islam, Annemarie Schimmel, Carolina(U.S.A.), 1975.

Mysticism and logic and other essays, Bertrand Russell, London, 1921.

Notes on Afqhanistan & Baluchistan, H.G. Raverty, Quetta, 1976.

Oriental Biographical dictionary, Beele,

Sultan Bahu, Sufi poet of Punjab, L.R. Krishna & A.R. Luther, Lahore, 1982.

Tabqat-e-Nasri, Raverty, Quetta, 1978.

The 100, Michael Hart, New York, 1978.
THE PUNJAB GAZETTEER, JHANG DISTRICT, 1980.
The selected poems from Diwan Shams Tabrez, R.A. Nicholson,Cambridge,1952.

(ﮦ) پایان نامه ها :

امام عظم ابو حنیفة نعمان بن ثابت ـ نور سلطان القادری ـ جامعة بہاولپور ١٩٦٥م

تاریخ نویسی فارسی در دورهٔ تیموریان هند و پاکستان (از بابر تا اورنگ زیب) ـ دکتر آفتاب اصغر ـ تهران ـ ۵١-١٣۵٠ﮪ

سلطان العارفین حضرت سلطان باهو دی حیاتی تے پیغام ـ مس زاهده ملک ـ دانشگاه پنجاب ، لاهور ١٩٧٢م

علم حدیث مین سندھ کا حصه ـ محمد قاسم عینی ـ دانشگاه حیدرآباد سند ـ ١٣٠٢ﮪ

Relations of individual with God in Sultan Bahu, Tariq Sultan, University of the Punjab, Lahore, 1972.
